

برگردان این اثر تقدیم می شود به:
شهادی راه آزادی میهن مان بویژه:
شهید خوشمهر (حسن راستا)
شهید دارا (عادل بروکی میلان)
شهید آفات (اشرف کاراباکان)
شهید فاضل (عبدالرحمن یوروجو)
شهید مادورا (میسر آدسبز)
شهید مانی کیاکسار (یوسف پیروتی)
شهید دجله دیرک (نوروز)
شهید تکوشین گور (نادیه)

عبدالله اوجالان

معضلات خودسازی حزبی

و

وظایف ما

جلد اول

مرکز نشر آثار و اندیشه های عبدالله اوجالان

این اثر ترجمه‌ای است از **PARTİLESME SORUNLARI VE GOREVLERİMİZ**
Öcalan, Abdullah
انتشارات **Mazlum Dogan Kadro Okulu Yayinlari** می ۲۰۰۳

معضلات خودسازی حزبی و وظایف ما

اوجالان عبدالله

برگردان / آ. کاردوخ

انتشارات مرکز آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان ۱۳۸۴ هـ.ش.، ص.

۱. حزب و رهبریت و دسترنج انقلابی

۲. نوسازی حزبی و زندگی نوین در کردستان

۳. تاریخ کرد و سازماندهی

۴. خودسازی حزبی و اصول پیروزی

ویرایش: بیستون

حروف چینی: بیستون

صفحه آرایشی: میزان پر

طرح جلد: بخش هنری مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

محل چاپ: چاپخانه آزادی

ژانویه ۷۰۰۲ / دی ماه ۱۳۸۵

فهرست

اوجالان و آثارش

پیشگفتار چاپ فارسی

فصل اول

در باب معضلات خودسازی حزبی

فصل دوم

رهبریت پ.ک.ک رهبری روند آزادی زنان است

فصل سوم

حزب انباشتی از دسترنج انقلابی است

فصل چهارم

آنها که به خوبی واقف بر تاریخ پ.ک.ک نیستند

قادر نخواهند بود نماینده نیکی برای آن باشند

فصل پنجم

جهت آزادی خلق خویش، مجدداً خویش را نوسازی می‌کنیم

فصل ششم

رهبریت عنوان دستیابی به یک زندگی زیباست

فصل هفتم

رقابت بزرگ رقابت کسب شخصیت حزبی است

فصل هشتم

با باز کردن گره کور هزاران ساله خودسازی حزبی انجام دادیم

فصل نهم

پ.ک.ک حزب دسترنج و زحمتکشان است

فصل دهم

حزب برای راهنمایی خلقی است که در چالش با ماهیت خود قرار گرفته است

فصل یازدهم

انقلاب اقدامی جهت آفرینش بوده و فداکاری نامحدودی می‌طلبد

فصل دوازدهم

خودسازی حزبی کلید طلایی پیروزی است

آثار اوجالان

کرد بودن تلخ است و گریز از آن نامردی و عدم گریز نیز

عبدالله اوجالان در ۴ آوریل ۱۹۴۹ در روستای عملی (آمارا) بخش خلفتی از توابع شهر تاریخی اورفا چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تا پایان دبیرستان در کردستان به اتمام رساند و تحصیلات عالی را در آنکارا در رشته علوم سیاسی ادامه داد. در دوران دانشجویی از فعالان جنبش چپ به شمار می‌رفت. در ماه مارس سال ۱۹۷۲ به سبب شرکت در تظاهراتی که به مناسبت اعدام ماهر چایان از سران جنبش چپ برگزار شده بود دستگیر و به شش ماه زندان محکوم شد. پس از سپری کردن دوران محکومیت خویش تصمیم به مبارزه مستقل از چپ‌های ترکیه گرفت و گروه ایدئولوژیکی را سامان داد که به "آپوئیست"ها مشهور شدند. این تشکل گروهی شش سال بعد بسوی ایجاد یک تشکیلات حزبی رفته و حزب کارگران کردستان P.K.K را در ۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ در روستای فیس از توابع شهر دیاربکر بنیانگذاری نمودند. اوجالان در سال ۱۹۸۴ پس از مهاجرتی که به خارج میهن جهت مصونیت از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۲ ژنرالهای ارتش ترکیه کرده بود، تصمیم به مبارزه مسلحانه گرفته و در سال ۱۹۸۶ ارتش رهایی‌بخش خلق کردستان ARGK را سازماندهی نمود. این جنگ تا سال ۱۹۹۹ علی‌رغم مراحل متفاوت در یک سیر به راه خویش ادامه داد و از آن تاریخ به بعد با استراتژی "دفاع مشروع" در چارچوب نیروهای مدافع خلق H.P.G تداوم یافت. در سال ۲۰۰۲ P.K.K به KADEK (کنگره آزادی و دموکراسی کردستان) و در سال ۲۰۰۳ به کنگره خلق تغییر نام و ساختار داد و با یک سازماندهی که از سیستم عمودی به افقی تغییر یافته بود فعالیتهای خویش را ادامه داد.

اوجالان در سال ۱۹۹۹ طی یک توطئه بین‌المللی از نایروبی پایتخت کنیا ربوده شده و به نیروهای ترکیه تحویل داده شد و هم‌اکنون نزدیک به هشت سال است که در جزیره امرالی واقع در دریای مرمره محبوس است و در طی دوران زندانی انفرادی خویش با مجازاتهای دیگری نظیر محرومیت از هواخوری و گرفتن روزنامه و رادیو و ... مواجه شده که خود از آن به عنوان "تجرید اندر تجرید" تعبیر می‌نماید.

از نظری فکری اوجالان از همان دوران ابتدای فعالیتش آغاز به تحقیق و فراگیری و نوشتن و آموزش وسیعی کرد که در تاریخ کردها چه از نظر فردی و چه سازمانی بی‌نظیر بود. کار گروه ایدئولوژیکی با نوارهای سخنرانی وی پوشش داده می‌شد و کار رسمی حزب با ماینفست حزب تحت

عنوان "راه انقلاب کردستان" آغاز شد که با همکاری "محمد خیری دورموش"^۱ آن را تهیه کرده بود. شیوه کاری او جلالان بصورت متداخل یعنی نظری و عملی بود. هم کار حزبی پیش برده می شد و هم مواد لازم آموزشی برای آن تهیه می شدند. طی این دوران دهها کتاب با مضمون درسهای او جلالان به چاپ رسیدند. تا سال ۱۹۹۹ که او جلالان به نیروهای ترکیه تحویل داده شد، این شمار بالغ بر دوست جلد گردید. این حجم عظیم و بی نظیر کاری حاصل تلاشی بزرگ در طی بیست سال فعالیت متداخل فکری و عملی بود. متأسفانه کمتر کسی آگاه از این بُعد کاری او جلالان است و بیشتر توجه معطوف عرصه‌ی حزبی سیاسی کار وی است، غافل از اینکه این عرصه چنین پشتوانه‌ی نظری بزرگ و حقیقتاً بی نظیری دارد. مهمترین این آثار عبارتند از:

راه انقلاب کردستان، نقش خشونت در کردستان، معضل شخصیت در کردستان، مسئله زن و خانواده، چگونه باید زیست؟ (دو جلد)، عشق کرد، جمهوری الیگارشیک، رهنمودهای پیروزی، سازماندهی چیست؟، مسئله رهایی خلق کردستان و راه حل آن، رهنمودهای آزادی، رهبریت و سیاست آپوئیستی، رهبریت و فلسفه مبارزه، کردار و گفتار انقلابی، تصفیه‌ی تصفیه گر، انتخابات (سه جلد)، اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسانیت، برخورد انقلابی با مسئله دین، تاریخ در روزگار ما و ما در ابتدای تاریخ نهانیم، دگرگونی عظیم (گفتگو با مهری بللی، انقلابی چپ ترکیه)، رهبری و خلق (مصاحبه طولانی نبیل الملحم روزنامه نگار سرشناس عرب با او جلالان)، داستان دوباره زیستن (مصاحبه طولانی پروفیسور بالچین کوچوک با او جلالان)، راپر سیاسی تقدیمی به کنگره پنجم PKK، مخاطبی می طلبم، شخصیت مبارز در مبارزات رهایی بخش خلق، قیام مردمی در انقلاب دمکراتیک و دفاعیات متفاوت ایشان: راه حل دمکراتیک در حل مسئله کرد، از دولت کاهن سومری به سوی تمدن دمکراتیک، اورفا سمبل قداست و لعنت، کرد آزد هویت نوین خاورمیانه، دفاع از یک خلق.

او جلالان مقالات خویش را در تکیه با نام "علی فرات" و در سایر جاها با نام اصلی خویش منتشر می نمود. این حجم کاری در کنار صدها نوار ویدئویی و صوتی و ثبت تمامی دوران زندگی رهبریت پشتوانه‌ی نظری و فکری عظیمی شد که جنبش آپوئیستی با آن به راه خویش ادامه داد.

از آثار او جلالان موارد زیر به فارسی برگردانده شده‌اند:

راه انقلاب کردستان، اصرار بر سوسیالیسم اصرار بر انسانیت، چگونه باید زیست؟، عشق کرد، از دولت کاهن سومری به سوی تمدن دمکراتیک، کرد آزاد هویت نوین خاورمیانه، اورفا سمبل قداست و لعنت، دفاع از یک خلق، رهبریت و سیاست آپوئیستی و کتاب حاضر.

^۱ محمد خیری دورموش در اعتصاب غذایی شصت و چهار روزه در سال ۱۹۸۲ همراه با کمال پیر، علی چیچک و عاکف بیلماز جان خویش را از دست داد.

پیشگفتار چاپ فارسی

رویکرد بررسی و نقد کتاب حاضر، درون حزبی است. اما با توجه به اینکه حزب محصولی از اجتماع است، مستقماً مرتبط با جامعه است. جامعه‌ای که حزب مذکور را در خود پرورانده با واقعیت اجتماعی خویش و معضلاتش انگیزه‌ی کاوش راه‌حلی شده که محتوای مبارزه‌ای اجتماعی را تشکیل می‌دهد. جامعه‌ی کرد با توسعه‌نیافتگی و انکار تحمیلی و امحای در نظر گرفته شده برای آن تنها از راه آثاری اینچنینی توانست در پی منفذی برای تداوم حیات خویش باشد. در چنین جامعه‌ای وجود تفکر و رهبریت و حزبی ضروری است که پرده‌ی تامين کننده منافع سیستمی غیرانسانی را از هم دریده و با "باز کردن گره کور هزاران ساله" و ایجاد "زندگی زیبا" و "راهنمایی خلقی که در چالش با ماهیت خویش است" و با راهکارهای ایجاد "آگاهی طبقاتی" و "خودسازی" و با صرف "دسترنج انقلابی" راه به سوی آینده‌ای انسانی و برابر و زیبا بگشاید.

علی‌رغم فقدان تجربه‌ی یک سازماندهی اساسی و حقیقی در کردستان، نبود شرایط لازم جهت ظهور رهبریتی انقلابی و وجود فاکتورهای تعیین کننده‌ی نظیر ساختارهایی عشیره‌ای و ایلیاتی و مذهبی، جنبش آپوئستی با درس گرفتن از تجربیات مبارزه‌ی ذاتی خویش سیر تکاملی را در پیش گرفت که تمامی موانع موجود خارجی و حتی مهمتر از آن موانع داخلی قادر به ایجاد وقفه در سیر دیالکتیکی پیشرفت آن نشدند. این سازماندهی منحصر به بعد سیاسی نبوده و بالعکس تمامی احزابی که حزب را تنها به مثابه مفهومی سیاسی تلقی می‌نمایند، مبارزات اجتماعی وسیعی را به عنوان حوزه‌ی کاری خویش برگزیده و با ایجاد مفاهیم و نگرشها و برخوردها و کردارهایی نوین، دوری‌گزینی از "زندگی پیشین و قدیمی" و روی آوردی به "زندگی نوین"، تلاش جهت برقراری معیارهای نوین، ارائه تعریفی از سوسیالیسم و سیاست به مثابه هنر زندگی صحیح که بر حقایقی پویا استوار بوده و با جامعه کرد همخوانی داشته باشد، موفق گشت که مناسباتی نوین را در کردستان به اجرا بگذارد، زنان را از مرزهای محصور کننده‌شان برهاند، جوانان را با پویایی‌شان مجدداً یکی نماید و با ایجاد آگاهی اجتماعی و با تکیه با شرایط ذهنی لازم برای یک انقلاب، همچنین به کار بردن خشونت لازم در موارد غیرقابل اجتناب، اجتماع "مردگان سرپا" را مجدداً رستاخیر بخشد. این پیکار شدید و پربدیل با تکیه بر ارزشهای اجتماعی کمونی خلق کرد و فرهنگ غنی و عمیق و اصیل آن و با استفاده از دستاوردهای تمامی جنبشهای انسانی پیش از خویش راه به سوی تکامل مبارزات آزادیخواهانه پیموده و در این مورد دستاوردهای بی‌نظیری بدست آورد که قطعاً بیانگر مقطعی نوین در تاریخ است.

ارزش‌دهی به دسترنج و عمل انقلابی، نقد بی‌پروای تجربیات انسانی پیش از خود در مبارزه، واکنش در برابر تمامی ناهنجاریهای اجتماعی و مبارزه با معضلات سازمانی نظیر بازتاب کرداری ساختار روستایی جامعه کرد که گاه با چاشنی بورژوازی صورتی نوین از خویش را به نمایش می‌گذاشت، همگی نمود دوری‌گرینی از "لاف‌زنیهای انقلابی" و تحلیل و عمل به انقلاب هستند. آپوئیسم خود گامی است که از گفتار به سوی کردار برداشته شده و مرزهای زمانی را تحت فشار قرار می‌دهد.

در چنین مبارزه‌ای البته که استادی و پیگیری و صبر و دانشی بسیار لازم است. ایجاد آگاهی و خودسازی شخصیتی، نیفتادن به تله‌ی علمی نظام فرادست طبقاتی، دچار نشدن به مغطه‌اندازیهای وسوسه‌برانگیز قدرت و اقتدار، نیفتادن به ورطه‌ی افراط و تفریط و یا بی‌عملی و اجرای اینها بر جامعه‌ای که حتی از آشنایی با مفاهیم ابتدایی به دور بوده و در چنگال ساختارهای سنتی است، برآیند تلاش و خودسازی رهبری است که از "خود" آغاز نموده، بر "طرفیان" اجرا کرده و در "جامعه" تعمیم داده است. اجرای عملی و مشاهده و تحلیل نتایج و پیشبرد مختلط عمل و علم حاصل از مشاهده تجربیات مبارزه همان "آفرینش انقلابی" است که نیاز نامحدودی به فداکاری دارد. این کتاب حاوی تشریح این تلاش است. بدون شک در مطالعه کتاب توجه به این نکته لازم است که این انتقادات متوجه کسانی است که این پیشرفت‌ها را بوجود آورده‌اند، یعنی جهت رسیدن به سطحی پیشرفته‌تر است نه انکار تلاشهای گذشته. این یک شگرد منطق آپوئیسم است که نقد را متوجه موارد منفی می‌نماید و تنها در صورتی به موارد مثبت اشاره می‌کند که نیاز به آن احساس شود. اگر مبارزان این خط‌مشی با سطح اجتماعی مقایسه شوند بدون شک سطحی غیرقابل مقایسه دارند اما در نظر رهبریت مبارزه معیار انتقاد سطح موجود جامعه نیست بلکه ایده‌ثالی است که باید به آن دست یافت. بدین جهت تلاش جهت درک انتقادات و نیفتادن به ورطه‌ی مغطه‌انداز انکارگرایی مهم است. از طرفی باید توجه داشت که اگر چه اشخاصی و یا اعمالی به بوته‌ی نقد گذاشته می‌شوند اما به قول نویسنده "چیزی که مورد تحلیل واقع می‌شود فرد نیست، جامعه است؛ زمان حال نیست، تاریخ است" یعنی این انتقادات در کنار اصلاح افراد در راستای اصلاح جامعه و رقم زدن تاریخی نوین هدفمند است. توجه به این موارد می‌تواند در جهت درک مضمون کتاب مفید واقع گردد.

به اقتضای اصول انقلابی و انسانی مکتب آپوئیسم؛ مطالعه این کتاب نه جهت کسب معلوماتی است بی‌عمل که در نظر موجدان این مکتب تنها باری گران به شمار می‌رود بلکه تحول آن به عمل و ایجاد "شخصیت" و "حیاتی" نوین است که در راستای آن تلاش به خرج داده شده است. چه بدون این مطلب به ورطه‌ی مغطه‌انداز علوم زمانه می‌افتیم که در قفس "دانشگاه" و "کلینیک"‌ها تنها در انحصار صاحبان

قدرت به ابزاری جهت ایجاد حاکمیت بر جامعه و انسانها و به بند کشیدن آزادیها و یا ارائه تعاریفی منحرف و گمراه کننده از مفاهیم انقلابی تبدیل گشته‌اند. یعنی با توسل به فلسفه زندگی نوین و انسانی به جنگ تحریفات مجهز نظام صاحب قدرت باید رفت و توجه داشت که "در برابر علم آمیخته به اقتدار، بازگشت به فلسفه مبنای پیدایش جامعه آزاد می‌باشد. دمکراسی که بر فلسفه استوار نباشد، به راحتی به فساد گراییده و در دست عوام فریبان به بی‌اصل و نسب‌ترین ابزار جهت حکومت بر خلق‌ها تبدیل خواهد شد. تنها راه جلوگیری از آن، انجام مبارزه‌ای است که از طرفی اخلاق و از طرف دیگر علم به طور یکپارچه به سنت مبارزه‌ی سیاسی تبدیل گردد. با چنین احساس مسئولیتی می‌توان از درون بحرانی که نظام ایجاد کرده است، زندگی و دنیای آزادانه و متکی بر برابری بیافرینیم." (اوجالان، عبدالله، دفاع از یک خلق)

لازم به ذکر است که این تلاشها تنها بیانگر یک مقطع از مبارزات عبدالله اوجالان می‌باشد که از آن به عنوان زایش دومین^۲ نام می‌برد. مقطع بعدی که پس از توطئه بین‌المللی سال ۱۹۹۹ و اسارت ایشان آغاز گشت، گامی آنسوتر از این تلاشها است. پیوند این تلاشها به تعمقی علمی و ژرف اندیشی پیامبرانه، سنتزی نوین از علوم زمانه، ارزشهای کمونی جامعه کرد و تلاش انقلابی انجامید که نتیجتاً پارادایم فکری نوینی را به عنوان دستاوردی عظیم به انسانیت تقدیم نمود. این نگرش و افکار نوین قطعاً "رنسانسی" برای ارزشهای اجتماعی کمونی و انسانی محسوب خواهد گردید که مفصلاً در دفاعیات ایشان در زندان توضیح و تشریح گردیده‌اند. پارادایم مذکور از "حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خود" به سوی فرمول "جامعه اکولوژیک - دمکراتیک و فاقد جنسیت گرایی" تکامل یافته و به عنوان مقطعی نوین در تاریخ و بویژه در مبارزات اقشار ستم‌دیده و فرودست محسوب گردیده، همچنین جهت خلق کرد روشنگر حیات ایده‌آل بشری می‌باشد.

ترجمه و نشر این افکار و بحث در مورد آنها و تلاش جهت اجرای آنها در حیات خویش در کردارهای هر کسی دیده خواهد شد که با این افکار آشنا می‌شود. جامعه کرد در شرق کردستان تاکنون از این دستاوردها محروم مانده و اقدام به برطرف کردن این نقص و اجرای آن بر حیات فردی و اجتماعی تنها بجای آوردن احساس مسئولیتی است که البته بدون بعد عملی معنایی غیر از "گرافه‌گویی روشنفکرانه" نخواهد داشت.

^۲ اوجالان زندگی خویش را به سه مقطع تقسیم می‌نماید، زایش اول: با نهادن به جهان، زایش دوم: آغاز مبارزه و زایش سوم: دوران توطئه و

اسارت در جزیره امرالی

متن اصلی کتاب حاضر یک جلد است اما نبود زمان لازم و ضرورت آمده نمودن بخشهایی از آن برای چاپ، سبب شد تا کتاب را در دو جلد ترجمه نمایم. جلد اول آن را در حالی به چاپ می‌رسانیم که امید ترجمه مابقی آن به عنوان وظیفه‌ای انقلابی و انسانی همچنان باقی است.

در متن برگردان سعی شد تا پاورقیها و توضیحاتی اضافه شود تا کمکی معلوماتی باشد برای فهم بهتر مطالب. گاه اسامی و یا عباراتی همراه با املاهای ترکی آن توضیح داده شده‌اند اما جهت گریز از ناهمخوانیهای تکنیکی، حروفی که مختص به زبان ترکی هستند آورده نشدند. در توضیحات کتاب از دانشنامه‌های سیاسی موجود و منابع اینترنتی استفاده گردیده است.

این برگردان در کوهستان و شرایط نه چندان مساعد انجام شد، لازم است از زحمات تمامی رفقای که در طول کتاب همکاریهای لازمه را چه در موارد تکنیکی و چه تقبل وظایفی که باید بجای می‌آوردند و بجای نیاردم سپاسگزاری نمایم. لطف و پشتیبانی و کمک بی‌شایان رفقای عزیزم ضعف غیر حرفه‌ای بودن را در ذهنم کمرنگ نموده و سبب گردید تا با اعتمادی بهتر کار کنم. علی‌رغم نام نبردن از آنها همگی‌شان به مثابه صاحبان مناسبات "همالانه"^۳ در "زندگی نوین" من جایگاهی غیرقابل تعریف دارند.

مترجم

^۳"همال" (هم آل): در فارسی کهن به معنای دوست و رفیق و همدم است، معادل "مه‌وال" در زبان کردی.

فصل اول

در باب معضلات خودسازی حزبی^۴

همگام با پیشرفت جنگ، هم افراد پیشاهنگگ توانمند گشته و شخصیت‌شان شفاف‌تر شده و هم اشخاصی از اهداف خویش گسسته و راهگشای تخریباتی می‌شوند. این نیز در آینده سبب می‌گردد که یا مجدداً با خودسازی حزبی به موفقیت دست یافته و یا همراه با خود موارد بسیاری را بصورت کلی از دست بدهند.

در تاریخ کردستان میهن‌دوستی، تکوین ملی و حتی تکامل اجتماعی همراه با تاریخ P.K.K آغاز شده و پیشرفت می‌نماید. از این نظر توسعه پیشاهنگگی کلید سایر پیشرفت‌ها محسوب می‌گردد. مقاومت در برابر این امر به معنی عدم پذیرش میهن‌دوستی است که پیشینه‌ی چندانی ندارد، عدم قبول واقعیت ملی است که تابحال ایجاد نشده و مشارکت نکردن در سازماندهی است که برخوردی اشتباه‌آمیز محسوب می‌گردد. گاه در کنار این با قبول ژرف برخوردهای اپورتونیستی مواضع انحرافی در پیش می‌گیرند، همچنانکه برخی مجال حیات را در صفوف ضدانقلاب یافته، برخی به محافل مزدور-رفرمیست پناه می‌برند؛ آنها که توانشان کفاف این را نیز نمی‌نماید بصورت یک شخصیت معضل‌دار و بحرانی در صفوف حزب سعی در تداوم زندگیشان می‌کنند. مواردی که تقریباً در تمام مناطق با آن رو در هستیم سبب می‌شود تا اکنون بهتر بتوانیم این واقعیت را تحلیل نماییم. قطعاً راه‌حل‌ها معضلات نیز از دیداد می‌یابند.

بر خودسازی حزبی مجدداً تاکید می‌کنیم. در واقع معنای خودسازی این است که کسانی را که با آمدن به صفوف حزب خویش را حزبی تلقی کرده و خودفریبی می‌نمایند مجدداً در چنین سرآغازی قرار می‌دهیم. در حالیکه برخی تصور می‌کنند که بارها این امر را تکرار نموده‌اند، قادر به دیدن رویارویی مجدد با چنین وضعیتی نیستند. چرا این امر اینچنین است؟ زیرا برخورد اشتباه‌آمیزی با واقعیت اساسی داشته و حزب را فراتر از یک واحد خانوادگی محسوب نکرده، رهبریت را فراتر از یک رئیس‌عشیره تلقی نکرده و زندگی را فراتر از ابراز غرایز خویش در فرصتهای بدست آمده ندیده است. چنین شخصیهایی نمی‌توانند شخصیت حزبی شوند. وقتی تصور می‌کنند که حزبی شده‌اند نیز شاید در وضعیتی

^۴ در متن ترکی Partilesme آمده که اصولاً در فارسی به دو معناست، یکی از منظر تکامل یافت و ساختار حزبی است که می‌توان آن را "تکوین حزبی" نامید و دیگری از منظر شکل گرفتن خصوصیات حزبی در شخصیت است که می‌توان آن را خودسازی حزبی و یا کسب شخصیت حزبی نامید. در این کتاب چون بحث بر سر جنبه شخصیتی آن است ترجمه آن به صورت خودسازی حزبی و کسب شخصیت حزبی آمد.

بسیار خطرناک بسر می‌برند. این وضعیت در صفوف ما بسیار جریان دارد. تاریخ حزب ما اندکی نیز چنین تاریخی است. شکی در نیت پاک این افراد نیست و معلوم است که تلاش‌هایی نیز روا می‌دارند اما مسئله پیشاهنگی و کادر بسیار فراتر از تمامی اینهاست. مدتی طولانی است که در مورد مسئله رهبری انقلابی برای کردستان بحث می‌نمایم و اینها قبل از همه چیز جهت داوطلبان تازه‌وارد ارزش موشکافی را دارد. بخش کثیری از رفقای حزبی ما از جوابگویی به این امر به دور هستند. بدترین وضعیت نیز این است که همراه با ازدیاد امکانات، با تمامی خصوصیات شخصیتی زندگی پیشین چنین امکاناتی را به آغوش کشیده و با تصور کسب شخصیت P.K.K به یک وضعیت ضد حزبی بسیار خطرناک‌تر از گذشته دچار می‌گردند. علی‌رغم تمامی هشدارهای ما برای تلقی نکردن اینچنین حزب، تداوم مصرانه این امر در برخی، شکلی خطرناک بخود می‌گیرد. بویژه برخی ایالت‌ها در این مورد معضلات بسیاری دارند. هنوز هم این ارزیابی‌ها با حفظ معنا و اهمیت خویش مصداق دارند. در پراکتیک ایالت جنوب غربی^۵ نتایج بسیار جالبی دیده می‌شوند. این تنها در مناطق جنگی نیست، عموماً برخوردی برده‌وار، بی‌تأثیر، فاقد علاقه و همچنین با تمامی معیارهای ابتدایی عشیره‌ای با وظایف نشان می‌دهند. وقتی موفق بدین کار نشدند نیز تصور می‌کنند که با برداشتهای خرده‌بورژوازی و ژاندارم‌واری کسب شده از نظام می‌توانند فرماندهی کنند. فکر می‌کنند که بدون صرف تلاشی جدی بسیار بیشتر از من می‌توانند از حزب محافظت نموده و این را باور می‌نمایند. وقتی این نیز حاصل نشد تصور می‌کنند که تنها با یک پایبندی و خدمتی که فراتر از یک حمالی برده‌وار نیست، مسئله را حل می‌کنند.

تمام اینها سبب شکست می‌شوند و هیچ شانس حیاتی در آن وجود ندارد. نباید با دیدن ازدیاد امکانات حزب و اقدام برای زندگی با استفاده از آن خودفریبی نمود. روزی اینها از دست رفته و زندگی نابود می‌شود، همچنانکه می‌شود. زیرا مقاومت‌های مصرانه‌ای [در برابر اینها] داریم. هم‌اکنون بصورت روزانه [در این جهت] به رفقای مناطق مختلف فشار می‌آوریم. قبلاً نیز آن برخوردها را مورد انتقاد قرار داده بودیم. برخی تقریباً این مواضع را نهادینه می‌نمایند. آنها که این امور را نهادینه می‌کنند وقتی به دست دشمن می‌افتند، در کمترین زمان بصورت بهترین کنتر^۶ درمی‌آیند. دیگر روشن می‌شود که یا شخصیت

^۵ در طول دوران جنگ رهایی بخش ملی، کردستان به ایالت‌هایی تقسیم شده بود، همانند سرحد، بوتان، زاگرس، ارزروم، درسیم، آمد، گاپ، جنوب غربی و جنوب غربی در اصطلاح مقصود کردستان تحت اشغال سوریه است که شهرهای قامشلو، عفرین، کوبان، کانی‌سی، درب‌ه‌سی و دیرک را در بر می‌گیرد. لیکن در اینجا منظور جنوب غربی ترکیه است که منطقه‌ای بزرگ از شمال کردستان است مشتمل بر شهرهای مرعش، البستان، بازارجک و عتاب و کوه "تورحق" و یا با عنوان ترکی آن "گاور داغ". گاه این تقسیمات بنا به نیازهای دوران جنگ تغییر می‌یافت.

^۶ کنتر، نیروی ضد، آنتی

حزبی در خود ساخته و مقتضیات آن را در هر سطحی بصورت داوطلبانه بجای آورده و وادار به بجای آوردنشان می‌نماییم و یا مواضع کنونی سبب شکست ما خواهند شد. راه میانی در این امر وجود ندارد.

یکی از مسائل دیگری که در مورد آن بحث فراوانی داریم، فعالیت‌های ما در شرق هستند. در مواردی نظیر منطقه "خاکورک"، "زله" و "هفتانین"^۷ کمپ‌هایی دایر شده‌اند. هنوز هم انتقادهای معطوف به این مناطق تمام نشده‌اند، زیرا ساختارهایی که در آنجا شکل پذیرفته‌اند سبب شکست می‌شوند. برداشت مدیریتی و شیوه جنگجویی آنها در برابر دشمن مجال نمی‌یابد، یا گریز محور است و یا بیشتر از حد به سوی جنوب پس می‌کشد و یا برخوردشان انتحارگونه بوده، طرح‌ریزی نشده و پیروزی را تضمین نمی‌نماید. این تماما گریز و فقدان چاره است. اینها مدعی هستند که خواهان انقلابند. آنکه خواهان انجام انقلاب است باید دلایل این پرسش را به شیوه‌ای واقع‌گرایانه از خویش بپرسد. در اینجا نیازی نیست که خویش را باخته، مورد پیش آمده را ارزیابی ننموده و با نیت‌های بسیار آگاهانه خود را از مسئله خلاص نمود. آنها که زندگی خویش را وقف یک کار می‌کنند، باید بدانند که مجبورند بسیار واقع‌گرا باشند. در غیر اینصورت این آنها هستند که از موفقیت محروم خواهند شد. حزب تدابیر عمومی خویش را اتخاذ نموده است و حزب شکست نمی‌خورد اما آن افراد شکست خواهند خورد. سرچشمه تمامی ناگواریها و حتی فلاکتها نیز این است.

در این اواخر مداخلاتی در امورات منطقه "زله" انجام دادیم. بصورت فعلی در حال درگیری با نیروهای جنوبی هستیم. آنها نیروهای فنودال-عشیره‌ای هستند که بصورت خطرناکی به امپریالیسم و استعمار متکی هستند. دلیلی بر صحت ارزیابی "ملی‌گرایی ابتدایی"^۸ ما هستند. نمی‌گوییم که نباید با آنها رابطه داشت اما برای دقت افزون در این روابط و استفاده از آنها در راه خدمت به انقلاب، [این رابطه‌ها] باید در پیوند با رهبریت برقرار شوند. اگر خواهان توسعه انقلاب باشیم ناچاریم که به این موارد توجه

^۷ HEFTANÎN- XWAKURK- ZELÊ نام مناطقی باستانی و کوهستانی در جنوب کردستان که از ابتدای جنگ گریلابی محل استقرار نیروهای گریلاست و شاهد درگیری‌های بزرگی در جنگ ۱۵ ساله گریلابی بوده است. از نظر تقسیم‌بندی ایالت‌های جنگی، گاه جزو زاگرس و اخیرا همچون ایالت جنوب محسوب می‌گردند. در سال ۹۳ گروهی از نیروی گریلا سعی در ایجاد یک مکان زندگی در آنجا نمودند اما به سبب برداشت غلط و نگرش اشتباهی که داشتند منجر به لیبرالیسم و دور شدن از صحنه مبارزه و توسعه‌ی موضع تسلیمیت‌خواه شد. پیشاهنگ این تصفیه‌گری عثمان اوجالان (با نام سازمانی فرهاد) عضو کمیته مرکزی حزب بود که علی‌رغم اینکه حزب مجدداً به وی عضویت بخشید، در سال ۲۰۰۳ بعد از سقوط رژیم صدام در پی اقدام مشابه و وسیع‌تری برآمد و این منجر به اخراج وی از حزب در سال ۲۰۰۴ گردید.

^۸ توصیفی برای ملی‌گرایی موجود در کردستان که فاقد توسعه لازم در این زمینه بوده و بیشتر به عشیره‌گرایی تشابه داشته و برای همه نوع ابزارشدگی مساعد است.

داشته باشیم. همانطور که می‌دانید در جنگ جنوب^۹ در سال ۹۲ گرایش راست‌گرایی پیش آمد و امکانات موجود برای آموزش در جنوب کردستان با شایستگی مورد استفاده قرار نگرفتند. تقسیماتی متناسب با حیات گریلابی در جنوب ایجاد نشد و زندگی روستایی‌گونه در پیش گرفته شد. به سبب روابط روستایی نیز شیوه رهبری نتوانست از نابودی رهایی یابد. در نظری به محیط یک روستا، فرمانده آن نیز تنها می‌تواند یک ارباب باشد. آنها که [به صفوف ما] می‌آیند نیز عموماً تأثیرات عمیق روستایی را بر خود داشته و با زندگی ناچیز روستایی همخوانی نشان می‌دهند. همچنانکه به سبب چشم‌پوشیدن از این نوع حیات به محاصره درآمده و نابود می‌شوند. نباید آنها را که قهرمانانه مقاومت نمودند فراموش نمود اما نیروی فرماندهی موجود به سبب اینکه نتوانست شیوه P.K.K را تماماً اجرا نماید به سوی نابودی می‌رفت. بدون شک رهبریت و وظیفه اساسی ماست و نمی‌توانستیم در این وضعیت دخالتی نکنیم. دخالت‌هایی صورت دادیم و شکست کامل را مانع شدیم اما به سبب شیوه تفکری که داشتند، شخصیت‌هایشان به آسانی وارد راه اصلاح نمی‌شد. این برای آنها نیز آسان نیست، تصور می‌کنند که بسیار می‌جنگند و حتی مدعی صرف تلاش و کوشش هستند. شاید از منظر کلی اینگونه باشد اما به نتیجه ننگرید. این زحمات و این تلاشها سبب چه چیزی می‌شوند؟ با اینها وارد تحریقاتی می‌شوند. با لجاجت تصور می‌کنند که "درواقع من بهترین کار را انجام دادم اما به دلایلی دیگر و به خاطر افرادی دیگر مورد لازم تماماً تحقق نیافت و مناسب‌ترین مورد باز هم اقدام من است."

وقتی اصرار می‌کنیم تا برخی وظایف را بجای آورده و برخی حقایق حزب را به آنها یادآوری می‌کنیم، اینها به صورت "کاغذ تورنسل"^{۱۰} عمل می‌نمودند. مثلاً وقتی برخی امکانات حزبی را که به آنها داده بودیم قطع نمودیم، بسیار ناراحت و عصبانی می‌شوند. می‌گفتند: "اگر در جنوب پول پخش کنیم موثر واقع می‌شویم، اگر مساعدت رهبری حزب وجود داشته باشد، قدرت به دست می‌آوریم" وقتی گفتیم که کمکی از دستم بر نمی‌آید و قبول نمی‌کنم که پول حزب را پخش کنید، می‌گویند: "بیشرفتها

^۹ جنگی که در آن نیروهای جنوبی به کمک ارتش ترکیه شتافته و مناطق محل استقرار گریلاها حمله ور شدند. علی‌رغم فشارها این حمله ضد نیروهای گریلا عقیم ماند و به اهداف خویش نرسید. حماسه "بریتان" (گلنار کاراتاش) در این جنگ روی داد. بریتان BÊRITAN (گلنار کاراتاش GULNAZ KARATAŞ) فرماندهی گریلا در منطقه‌ی خواکورک XWAKURK در جنوب کردستان. متولد ۱۹۷۱، روستای "سولهان SOLHAN" شهر بینگول. اصلاً از اهالی درسیم بودند. در سال ۱۹۹۰ به صفوف گریلا پیوست. روز ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۲ در حمله‌ای که از طرف پیشمرگ‌های حزب دمکرات کردستان عراق و ارتش ترکیه علیه مبارزان گریلا به راه انداخته شده بود، تا آخرین گلوله‌ی خویش جنگید و در آخر جهت اسیر نشدن خویش را از صخره‌ای پرتاب نمود و شهید گشت. محل شهادت و دفن وی اکنون دره‌ی شهید بریتان DOLA ŞEHID BÊRITAN نام دارد. موضع وی به صورت یک خط‌مشی درآمد و اوج‌لان آن را "خط‌مشی بریتان" نامید در مقابل خط خیانت و تسلیمیت. این حماسه مضمون یکی از فیلم‌هایی شد که گریلاها آن را ساختند.

^{۱۰} کاغذی مخصوص در شیمی که باز، اسید و یا خنثی بودن یک ماده را می‌تواند تشخیص دهد.

متوقف شدند" و یا "مجالی برایمان باقی نماند" وقتی مصراغه آنها را به نقد کشیدیم، واکنش نشان می‌دهند. وقتی می‌گوییم که نمی‌توان اینگونه در جنوب زندگی کرد و نمی‌توانیم حیاتی مغایر با حیات گریلابی را در جنوب بپذیریم، می‌گویند: "پس جنگ اصلا امکان ندارد" مجبور نیستیم آنگونه در جنوب آنها را نگه داشته و یا با آنها مدارا نماییم. لیکن آن حیات را در شأن خویش می‌بینند. در حالیکه چیزی که انجام می‌دهند تماما یک تصفیه‌گری است. اینگونه بود که دیگر ما هم نمی‌توانستیم بدون اقدام بمانیم، باید بسیار به آنها فشار می‌آوردیم و همچنانکه این فشار را وارد آوردیم. هنوز هم می‌گویند: "مجالی برایمان باقی نماند، از نظر روانی پریشان‌احوال شده‌ایم و توان برخواستن را نداریم" گفتیم: "شماها چه هستید؟ آن جوانان را به جنگ می‌فرستید اما فرماندهان با تجربه‌ای همچون شما توان پیشروی را در خود نمی‌بینند. آیا از این وضعیت دلتنگ نمی‌شوید؟" سخن من این است که هزاران فرمانده جنگجو تحت اوامر تو هستید، چرا نمی‌توانید با اینها حقایق را انجام دهید. گناه را به گردن دیگران می‌اندازند. هر نوع امکاناتی را به آنها دادیم، چرا هنوز شکایت دارند؟

دیگر نمی‌توانیم این اوضاع را قبول نماییم. قطعاً جهت حل این مسئله اقدام خواهیم کرد. شخصیت‌ها با تمامی جوانب خود تشریح خواهند گشت، شاید حزب نیز از این امر دچار ضررهایی شود اما حداقل به خود فریبی پایان داده خواهد شد. مشخص خواهد شد که چرا آنهایی که به راست گراییده و خود را از حقایق بریده‌اند، این زندگی را بدین‌صورت در شأن خویش می‌بینند. مجدداً ماهیت رهبریت حزب را به اینها یادآوری کرده و سیاست‌های اساسی حزب را تشریح خواهیم کرد. تمامی جوانب زندگی حزبی و روابط رفیقانه را به اینها نشان داده و مشخصاً خواهیم پرسید که چه کسی هستید، چیستید و چکار کردید؟ شاید آنها خود را بزرگ می‌بینند اما نشان خواهیم داد که چیزی نیستند. در برابر این وضعیت شاید آن را قبول نکرده و در پی یافتن بهانه‌هایی برآیند اما حقایق چنان روشن هستند که نمی‌توانند از تسلیم شدن در برابر آن‌ها فریبی یابند. شاید بتوانند سرآغاز نوینی را رقم زده و یا خویش را به کناری کشیده و پاکسازی شده و وضعیتی نظیر تصفیه‌ی تصفیه‌گر^{۱۱} را به خود ببینند. مشخص شدن امور بدین‌صورت برای حزب بهتر خواهد بود.

برخی از رفقا در این مناطق بسر برده‌اند و سعی بر تحلیل پراکتیک آن می‌نمایند. حزبمان دفعات مکرری در این موضوع تحلیلاتی را انجام داده است. این آنهاست که از آن پیروی نمی‌کنند. اینها بویژه باید بدانند که چگونه دیالکتیک تحلیلات را به اجرا بگذارند. انجام این تحلیلات برای گزافه‌گویی و یا

^{۱۱} Tesfiyenin Tesfiyesi تصفیه‌ی تصفیه‌گر، عنوان کتابی است از اوچالان که در آن شیوه‌ی مبارزه با تصفیه‌گران داخلی حزب مفصلاً آمده است. محتملاً اشاره به آن کتاب و مضمون آن است.

غنی شدن گنجینه معلوماتشان نیست بلکه برای آن است که تا حد ممکن اجرا شوند. تحلیلات برای تحول زندگی بر این اساس اینگونه با وسعت انجام می‌گیرند. از همان ابتدا مطابق این امر باید شخصیت یک کادر را کسب می‌نمودید و خودسازی حزبی صحیح نیز اینگونه می‌تواند باشد. اما این را انجام نداده‌اید و با تمامی صداقت خود معترف به میزان غفلت و وجود خطاها و اشتباهات در خود هستید. بنابراین باید به خود بقولانید که حزب را به صورت صحیح موشکافی کرده و به میزان درک آن، در کارها مشارکت نموده و وظایفی را تقبل نمایید. افرادی که به آسانی فرمانده شده و شخصیت حزبی کسب نکرده‌اند، عاقبت خود را دچار بن‌بست می‌نمایند. بدون شک کاری که باید انجام داد این است که حزب را تماماً درک نموده و بویژه دانست که رهبریت از تمامی جوانب بیانگر چیست و چه چیز را در خود بوجود آورده است. این در حالیست که ما در اوضاعی بسیار دشوار به ذهن برخی افراد می‌آییم. اما ما همیشه وجود داریم و روزانه جنگ را اداره می‌نماییم. برای مبارزه به اندازه آب و هوا لازم هستیم. خود آنها نیز در سایه‌ی این زندگی می‌کنند. ولی چرا در اوضاع دشوار به یاد آنها می‌آییم اما در سایر دوران نمی‌توانند خواسته‌هایمان را اجرا نمایند؟ این یک مغلطه و غفلت است. عدم شناخت خودسازی حزبی اشخاصی که اینهمه حیات خویش را به خطر می‌اندازند و یا شناخت و عدم اجرای کافی آنها ناگوار است.

باید به هنگام دیدار و بحث با رهبری بتوانید بگویید اشتباهات و نواقص در کجا هستند؟ علی‌رغم اینکه خویش را حزبی می‌پنداشتید، چرا امورات اینگونه شدند؟ زیرا مثالهایی که دیده شدند، فنودال‌تر از بهترین اربابان بود. صدها انسان فراری داده شده، بر خوردهایی ناروایی نسبت به رقفا نشان داده شده و برخوردی جدی نسبت به وظایف نشان داده نشده است. با این حال حزب با شما چه کند؟ چرا باید شخصی را که همیشه ضرر به بار آورده و سیاستهای عملی جالبی را طرح نمی‌کند بر سر خویش به صورت ارباب درآورده و اجازه دهیم از امکانات ما استفاده نماید؟ آیا باید نافی حزب باشیم؟ حتی در جنوب می‌خواهند تا یکسال با مزدوران بحثی نداشته باشند. چرا نباید داشته باشند؟ امپریالیزم و استعمار آنها را وادار به حمله به شما می‌نمایند. حتی هر لحظه ممکن است که به کمپ شما - که کمپی گروگان است - حمله‌ور شوند. حتی به راه پیشگیری از این نیندیشیده و پس از آن وقتی به کارشان آمد، به یاد ما می‌افتند. نمی‌توانیم قبول کنیم که در خود اغراق نماییم اما در برابر یک یادآوری جدی حزب بسیار احساس ناراحتی کنید.

به زعم آنها پرسنل جنگجو تماماً از یک شیوه گریلایی دور افتاده و آنها با روشهای اجرایی بر رده‌های اعصار اولیه در پی معالجه آنها هستند! کجا مانند آموزش سوسیالیستی و اصل داوطلبی؟ آیا خواهید گفت: "به ذهنمان نرسید، فراموش کردیم؟" پس P.K.K کجا ماند؟ آیا رهبریت، خلق را از راه

متقاعد کردن جذب نکرده و حزب را بر این اساس تشکیل نمی‌دهد؟ در این وضعیت دیگر تلاش شما چیست؟ عدم کفاف توان شما برای آن و در پیش گرفتن روشهای ابتدایی سبب نابودی حزب می‌شود. همانگونه که دیده می‌شود یک ساختار پرسنل جنگجوی جدی ایجاد نمی‌گردد. اگر حزب نباشد، خود بیندیشید که جنگ موجود در میهن و شیوه بزرگ اداری روزانه رهبری به چه وضعیتی درمی‌آید؟ این در حالیکه آنجا حتی جای گروگانها نیست. نگرش آنها به پرسنل جنگجوی آنجا همانند برده‌هایی است که در کارهای پیش پا افتاده از آنها استفاده می‌شود. چرا این حقایق را نمی‌بینید؟ برخی از آنها هنوز هم تصور می‌کنند که با تحمیل این شخصیت ارباب بر ما زندگی خواهند کرد. نخیر! [در برابر این] خشمی نامحدود داریم. به بسیاری از رفقا علاقه‌ی لازم را نشان نداده و نمی‌خواهند حتی کوچکترین واقعیت جنگجویی را ببینند. این جنگجویان را به مرز گریز آورده‌اند اما این را نیز درک نمی‌کنند. از چنین فرمانده‌ای باید پرسید: "پس تو فرمانده چه چیز هستی؟" متأسفانه اینگونه برخی از آنها را به نقد کشید.

من نیز حوزه‌ای تحت کنترل دارم، در این عرصه امورات را از صفر ایجاد می‌نمایم. در اینجا گریزی وجود ندارد، علاقه و مشارکتی همه‌جانبه وجود دارد. اینهمه انسان را در اختیار شما می‌گذارم که جان خود را فدا می‌کنند، اما شما اینها را پرورش نمی‌دهید و سپس بهانه‌ای یافته و با توجیه عدم توانایی کار و کمبود علاقه، موارد بسیاری را تنظیم خواهید کرد. کسی که اینها را بر هم می‌زند فرمانده نیست و حتی نمی‌توان او را انسان بشمار آورد. چگونه شیوه‌ی توجه P.K.K و شیوه جذب، اداره و فرماندهی در جنگ در P.K.K توانست از همان روز اول تا به امروز در انسانها اعتقاد بوجود آورده و آنها را از انکار عظیم بیرون آورد؟ شما چگونه به مخالفت با این امر برمی‌خیزید؟ ساختار پیکارجوی بسیاری از شما فاقد علاقه، بی‌مسئولیت و تسلیمیت‌پذیر است و البته که مشارکت‌شان نیز آنگونه است. آیا این شیوه‌ی مشارکت در P.K.K است؟ ممکن نیست عقب‌ماندگی و نقص را در شخص شما ندید. پیداست که همه‌ی شما اعم از مدیریت و ساختار کادرها را از نو مورد بررسی و تامل قرار خواهیم داد. در این میان مصارف عظیم مادی صرف می‌گردد؛ به سبب ضعفهای معنوی و روحی کسانی می‌گریزند و بدین سبب دشمن ضربات موثرتری را می‌تواند وارد سازد. مهمتر از همه اینکه در جایی که امکان موفقیت بزرگی موجود است، موفقیت محدودی بدست می‌آوریم. دلیل این امر آن است که حق حزب، فرماندهی و جنگجویی را نمی‌توانیم ادا نماییم. شاید توجیه آن اجرای خواسته خود، فردیت و گرایش اربابی خود باشد. این برخورد در تاریخ ما را به کدام سو می‌برد؟

برخی می‌گویند: "اجرای حزب با معیارهای حقیقی‌اش دشوار است" آیا شما این را آسان می‌پنداشتید؟ مکرراً گفتیم که برخورد صحیحی را با رهبریت پیشه کنید. شیوه اندیشه، توجه، اشتیاق و

محبت رهبری همچنين برداشت وی از رفاقت، جنگ و سازمان و توجه اش به انسان در هر سطحی چگونه است؟ در تقابل با اينها همان امورات در شما چگونه توسعه می یابند؟ اينهمه نفی ما و کفایت به یک پایبندی بسیار انتزاعی به رهبری چقدر صحیح است؟ می گویند که آگاه هستيد و حتی خویش را روشنفکر تلقی می نماید. آیا کسی که خویش را روشنفکر تلقی می کند اینگونه است؟ آیا اینهمه محرومیت از مفاهيم معقول است؟ تمامی این موارد را برای آن می گویم که چشم پوشی از مشارکت واقعگرایانه ممکن نیست. ما پیشاهنگی حزبی را اساس کار قرار خواهیم داد و این را برقرار خواهیم ساخت. بدون وجود این، پیروزی در جنگ به دست نمی آید. وقتی واقعیت رهبریت به اجرا در نیاید، نه تنها نمی توان پیروزی کسب نمود بلکه حتی بیست و چهار ساعت نمی توان سرپا ایستاد. برخی فکر می کنند که در سایه امکانات حزب زندگی می کنند. به این غافلان خواهیم آموخت که این زندگی نیست. اگر بر مواضع موجود خویش اصرار ورزید، حزب در این موضوع تدابیر اتخاذ خواهد نمود. آنها که حاضر به مبارزه در راه دعوی حزب هستند بدون شک نه مسئله سازی بلکه برآمدن آسان در برابر این کارها و تسهیل نمودن آنها را اساس کار خویش قرار خواهند داد.

آشکار است که هر چه خودسازی حزبی انجام دهید، شخصیت خویش را خواهید یافت و بیشتر به آرزوها و امیدهای خویش نزدیک خواهید شد. نمی توانید به یک راه رهایی غیر از این بیندیشید. راه رهایی، راه حزب است. راه حزب نیز با مشارکت صحیح آغاز می گردد؛ بدون تردید و بدون موكول نمودن موارد لازم، قبل از هر چیز به حقایق اساسی راه داده و با درک درونی آنها پیش برده می شود. کسی نباید به پایبندی ناچیز بیندیشد و چگونگی فریب دادن ما با شیوه بیان ناچیز، احساسی و سطحی را مطرح نماید. P.K.K. پدیده ای بسیار وسیع است. نه تنها کردستان بلکه کل منطقه و حتی سطح بین المللی را به لرزه درمی آورد و چیزی نمی ماند که در موضوع بحث تمامی دول قرار گیرد. استعمار ترک در روابط خود با تمامی کشورهای امپریالیستی و منطقه، P.K.K. را مبنای کار خود قرار می دهد. این بدان معناست که P.K.K. یک سطح بین المللی بسیار مهم را کسب کرده است. یک کادر مجبور است که همه این موارد را دیده و بتواند بصورت کافی جوابگوی آن باشد و در داخل نیز یک جنگ بزرگ گریلایی را انجام دهد.

کسانی وجود دارند که حتی اقتضای الفبای گریلایی را بجای نمی آورند، اما هر کس بنام گریلایی طلبهایی دارد. پس بنابراین بنگرید که P.K.K. بیانگر چیست؟ این گریلا چه چیز است و چه چیز نیست؟ باید حق این را ادا نموده و به عهد آن پایبندی و اشتیاق نشان دهید. برداشت از فرماندهی بصورت بدست گرفتن امکانات موجود است. جنگجویی را نیز چنان تصور می کنند که انگار باید کسی آنها را بر دوش

خود پیش برده و یا فرمانده وی را تا نقطه‌ی مقصود خویش برسد. این ویژگی فرمانده و مشارکت اینچنین گریلاها نبودکننده است. این او را بی‌تاثیر می‌کند و او این را و در این مسئله حزب تماما دچار عدم موفقیت می‌شود. فرمانده و گریلایی را که سبب عدم موفقیت حزب می‌شوند مجددا مورد تامل و بررسی قرار خواهیم داد. قطعاً باید این را درک نمود، زیرا اگر درک نکنید نتیجه‌ی پاک شما عملی نشده و تلاش‌هایتان به هدر خواهند رفت. سخن من بویژه متوجه آنهایی است که در این کار ادعا داشته و به نتیجه‌بخشی خود باور داشته و اعتماد به نفس دارند. این کار با برقراری رویه و شیوه‌ی خود مطابق قوانین آن پیش می‌رود. فکر نکنید که به نوعی دیگر با فریب خود خواهید توانست زندگی کنید. در دیپلماسی، سرهلدان^{۱۲}، در کوه، دشت، شهر و تمامی عرصه‌های کاری با یک کفایت معین در کارها مشارکت کنید. نتیجه‌ای که از گزارش‌هایی که برایمان نوشته‌اند استخراج می‌شود این است که می‌گویند "اگر رهبری و پایبندی خلق نمی‌بود، چیزی که بهترین کنترها از پس آن بر نمی‌آیند به دست این گریلاها انجام می‌شد" و این صحیح است. باید از وضعیت چنین کادری بیرون آمد. اگر رهبریت تاکتیکی از این وضعیت خلاصی نیابد، وضعیتی را که بدان اشاره نمودیم، پیش آمده و حزب آنها را پاکسازی می‌نماید. بدین سبب مجدداً خودسازی حزبی و مشارکت صحیح و بر مبنای اصول حزب در امور گریلایی را پیش روی شما قرار می‌دهیم. کسی به یک شیوه مشارکت غیر از این و به اقتضای آن یک شیوه پیشروی به غیر از این نیندیشد. اینها مواردی هستند که در سرآغاز نیز باید اینگونه تلقی شوند. قطعاً شیوه صحیح اگر به اجرا هم درنیاید، چنین بنیانهایی و برخوردهایی هستند. بجای اشتباهات بسیار و راهگشایی بر خسرا آنها، بیایید موارد صحیح را تماماً بررسی کرده و اجرا نماییم تا موجب ضرر نشده و متضرر هم نشویم. این کار با آزمودن و یکی دو بار خراب کردن قابل انجام نیست. زیرا این بازی با آتش است، خواهید سوخت و خواهید سوزاند. همیشه هم نمی‌توانیم اینگونه به شما کمک نماییم. خلق کرد کودک است و آنها که به داخل صفوف ما می‌آیند کودک کودک هستند. اینها بسیار به خطا عادت نموده‌اند، اما دیگر بس است، شما نیز جنگ را به پیش برید! درست برعکس، رهبری، جنگجویی بالغ و شکست‌ناپذیر است. رهبری بیانگر شیوه‌ای است که با امکانات بسیار اندک و بدون ضرری مهم و از راه آزمودن، به مناسب‌ترین برخورد و نتیجه دست می‌یابد. بنابراین باید رهبری را بسیار با واقع‌گرایی و اشباع از تفکرات وی عمیقاً درک نمایید. باید مباحث شما با ما و عزمتان از این راه قطعاً این را ایجاد کرده و شما رفقای زن باید این را اجرا نمایید.

^{۱۲} سرهلدان در زبان کردی به معنی قیام است، معادل کلمه انتفاضه فلسطینیان به همان معنا.

فصل دوم

رهبریت P.K.K، رهبری روند آزادی زنان است

شما از یک دوره تفکر ویژه عبور کرده و کنفرانسی را برپا نمودید اما هنوز یک بیگانگی از زندگی آزاد مورد بحث است. هنوز نتوانسته‌اید روابط شخصی کهنه را تماما کنار گذاشته و یا از آنها گسسته شوید. این وضعیت شما را اینگونه ارزیابی می‌نمایم: برخورد شما یا به صورت روابط سنتی است، یا به شکل انکار در حال توسعه است و یا یک برخورد بسیار سطحی خرده‌بورژوازی است. با یک برخورد دانشجویی کار می‌کنید. باید همگی بدانند که اینها راه حل نبوده و کسی نمی‌تواند با این بنیانها و اقدامات در P.K.K مشارکت نماید. سطح آزادی که در P.K.K ایجاد می‌شود فراگیر است. نقشی که در P.K.K برای آزادی زنان در نظر گرفته شده است بسیار وسیع تر از درون مایه‌ی بسیاری از انقلابهاست و بسیاری از نوآورها را نیز در بر می‌گیرد. در کردستان زندگی زن آزاد وجود ندارد بلکه انکار ملی، کائوس (آشفستگی) اجتماعی، فرسودگی و از هم پاشیدگی وجود دارد. بی‌شخصیتی در کردستان تا به مغز استخوانها حک شده و حیات تماما از میان برداشته شده است. حیات حزبی و سطح آزادی که بتواند جوابگوی برطرف شدن چنین واقعیت محسوسی باشد، آزادی زن است.

باید با در نظر گرفتن تمامی این حقایق معنی اینها را درک کنید. به همین دلیل یک زمینه‌ی بحث آزادانه را برای شما فراهم نمودیم. سعی نمودیم تا شما را از برخی تحمیلها و بویژه از تاثیر برخوردهای مردسالارانه دور نگه داریم. بدین ترتیب هم شما را از جنگ دور نگه داشتیم و هم در حوزه‌های مناسبی مستقر نمودیم تا در جنگ به آسانی از بین نروید، اما ثابت شد که نتوانستید چندان از این امر بهره بگیرید. ما نمی‌توانیم بدون برنامه و هدف بر شخصیت زنان کار کنیم. نه زنان را آنچنان که هستند قبول می‌نماییم و نه اجازه می‌دهیم که اینگونه به صورت ظاهری کافی باشند. فعالیتهای حوزه‌ی زنان مسئله‌ای وسیع است. **زن آزاد، جامعه آزاد و میهن آزاد است.** این امر وظایف آزادیخواهان‌هی بزرگی را برعهده شما گذاشته و جهت یافتن هویت خویش و مطرح شدن، مفید فایده است. زندگی آزاد در نظر ما زندگی برای جامعه است. باید آن را یافت و از آن بهره جست. این نیز حس لزوم وجود یک مفهوم، برنامه و سازماندهی را در شما بوجود آورده و آن را واجب می‌گرداند. قادر به درک معنای حقایق برای خود نیستید. چه کسی هستید، چیستید و چگونه باید باشید؟ حتی این سوالها را از خود نمی‌پرسید. بنابراین چه انتظاری می‌توانید از حیات داشته باشید؟ با این نمی‌توانید در روستا فراتر از یک زن تدارک دیده شده

جهت حاکمیت مرد و در شهر فراتر از یک رابطه که حاوی وابستگی شدیدی است، بروید. معتقدیم که به هیچ وجه در این امر آزادی وجود نداشته و قابل زندگی نیست و این بسیار منفور است.

مسائلی نظیر اعتقاد به زندگی آزاد، بحث در مورد آن و متقاعد کردن خویش را بسیار وسیع به دست گرفتیم، در برابر این، شما نیز بسیار نیازمند ارزیابی مسائلی از جنسیت زن - که برای مرد هم مصداق دارد - گرفته تا فلسفه خویش و از نظر گذراندن مجدد تمامی زندگی خویش هستید. زیرا مواردی را که در آن بسر بردید، شما را به حالت غیرقابل شناخت در آورده است. انسان نمی تواند برای احساسات، محبت ها، عشق ها و پابندی های پتان چندان ارزشی قائل شود. زیرا تمامی اینها مطابق جامعه استثماری و از طرف برخوردهای مردسالارانه تنظیم شده اند و حزب نیز نمی تواند اینها را بپذیرد. یا آزاد گشته و شخصیت حزبی کسب خواهید کرد و یا تصفیه خواهید گشت. راه میانی هم برای این وجود ندارد.

رفقای زن ما اندکی نیز در این موضوع دچار سختی می گردند. بجای تحت فشار قرار گرفتن، می توانید تحلیل و پیشرفت را پیشه کنید که راهی به سوی زندگی است. آزادی بیشتر برای شما، برای جنس زن است. این زنان هستند که بیشتر فایده خواهند برد زیرا آنها هستند که بیشتر از همه ضرر دیده اند. باید این را باور کرده و مابین جویایی احساس، محبت و عشق خویش با جویایی خویش از آزادی پیوند برقرار نمایید. حتی یک لحظه نباید از نظر دور بدارید که آزادی را نیز با مبارزه به دست خواهید آورد. به همین سبب باید برای جنگ علاقه ی بزرگی به مسائل سازمان نشان داده و در صورت امکان در اجرای خط مشی جنگ، مشارکتی را که از دستتان برمی آید انجام دهید. وقتی تمامی اینها بوجود آمدند، حوزه آزادی برای شما اندکی بارزتر می شود. این را از صمیم قلب به عنوان یک نعمت تلقی خواهید نمود، زیرا بار اول است که با آزادی آشنا می شوید. آزادی اصالت ساز است و سبب ورود شرافتمندانه شما به حوزه انسانی می شود. بدون آن به دنبال عشق نگردید و البته که وجود هم ندارد. اگر آن را بجویی نیز در عاقبت آن بردگی و رذالت وجود دارد. این در حالیست که هنوز هم خویش را نشناخته اید. من مطابق چه چیز هستم، برای چه هستم، طلبهایم چه هستند، شخصیت مرد موجود کیست، مردانگی را که تحمیل می کنند حاوی چه چیزی است؟ این مردانگی در موضوعات فشار، استعمار، زشتی، زیبایی و احساسات چگونه است؟ همانند یک کودک با یک تاثیر کوچک فریب خورده و آنگونه از زندگی استقبال می نمایید. این چنان رواج دارد که با توجه به آن زنان را احمق و ناقص العقل عنوان می کنند. برخورد با کسی که اینهمه بدون حساب به مسائل مهم زندگی خویش می نگرد، همچون برخورد با کودک است؛ شوهرش اگر بخواهد خشونت بکار برده، ناسزا می گوید، اگر بخواهد از او سوءاستفاده می نماید و هیچ حقی تحت

عنوان شخصیت را نمی‌شناسد. شما نیز قربانی عواطف خویش گشته و از بین می‌روید. این یک برخورد صحیح آزادیخواهانه نیست.

می‌بینید که اندیشه آزادیخواهانه لازم است. در این موضوع مسائل بسیاری وجود دارند که باید برسید و پاسخ دهید. زیرا در دوران پراکتیک خویش در کمپ‌ها نتوانستید از کشیده شدن به این سو و آن سو فراتر روید و حتی به وضعیتی عقب‌مانده‌تر از ساختار عمومی جامعه افتاده‌اید. این P.K.K. نیست، P.K.K. زن را متعالی می‌کند، متحول می‌نماید، آزاد کرده و از موقعیت کالا و ملک می‌رهاند. باید به این باور کرده و به این روند بپیوندید. اگر هنوز هم قادر به پرسش و مواخذه نباشید، چگونه می‌توانید از حیات آزاد در برابر بردگی و تسلیمیت ناشی از آن بحث نمایید؟ چگونه خواهید توانست از روابط محبت‌آمیز و عاطفی بحث به میان آورید؟ متوجه اصول اساسی زندگی و اصول آزادی نخواهید بود اما طلبهایی خواهید داشت. این به شیوه طلب کودکان می‌ماند و با کودکان نیز برخوردی کودکانه روا داشته می‌شود! می‌دانید که این شیوه‌ای نیست که در شأن کسانی باشد که بیست-سی سال از عمر آنها می‌گذرد. انسان از این امور اندکی دچار تنگنا می‌شود.

رهبریت در این موضوع نیز امکاناتی را می‌آفریند. رهبریت P.K.K.، رهبریت روند آزادی است، رهبریت جنبش آزادی زنان است. تحلیلاتی را انجام دادیم، رهبریت به اندازه پرسش از موضوعاتی بسیار، جواب‌هایی را نیز می‌یابد و نشان می‌دهد که چگونه زنی بسیار بی‌استعداد و ناکافی می‌تواند مستعد، باکفایت و خلاق شود. نشان می‌دهد که زنان در جنگ، سیاست، تولید و عواطف و تقریباً تمامی حوزه‌ها چگونه مفید واقع خواهند شد. باید ارزش فراوانی برای این امر قائل شده و اینگونه در حزب مشارکت جوید. اگر اینگونه در امورات رهبریت مشارکت جوید، این شما هستید فایده خواهید برد. به تناسی که بتوانید بهره‌مند شوید نیز خواهید توانست آزادانه زندگی کنید و از زشتی‌های رهایی یافته و از اوضاعی که هر نوع وابستگی را در خود داشته و حاوی عدم اعتماد به نفس است گذار خواهید نمود. اینها نیز برای ما خصوصیات ایده‌آل شخصیتی هستند که باید به آنها دست یابیم.

از این نظر باید شما خود بحث نمایید. شاید نتوانید در هر جایی این امکان را بیابید، اما حداقل در حزب به کمک این تحلیلات، گذشته و حیات خویش را مواخذه نموده و مورد مناسب برای خود و آزادی خود را بیابید. در این موضوع نیازی به محافظه‌کاری نیست. محکومیت به سنت‌گرایی بیشتر از همه چیز به شما ضرر خواهد رساند. روابط ناچیز درون نظام امیدی در بر ندارند. شخصیت خویش را انکار ننمایید. از جنس و جنسیت خویش دچار شرم نشوید، دقیقاً برعکس باید از این احساس غرور نمایید. باید باور کنید که زنان نیز می‌توانند اصیل و بافضیلت بوده و باید این را در درون زندگی، با زندگی یکی

کرده و آنگونه ارزیابی نمایید اما نباید خویش را بزرگنمایی نموده و یا شخصیت خویش را به بهای ناچیز و همانند شیوه‌ای که در جامعه بسیار رواج دارد عرضه کنید. بویژه برخوردهای جنسی شما باید از عرضه به دور بوده و خویش را بسیار طبیعی نمایید. فراموش نکنید که در این موضوع حتی یک گام از برخوردهای فئودالی و خرده‌بورژوازی فراتر نرفته‌اید. جنسیت‌تان تقریباً در دست‌ان شما همچون یک کالای تجاری است و یا بدون اینکه متوجه آن باشید با یک انکارگرایی همچون داشتن چنین وضعیتی رو در رو هستید. آنهایی که اینگونه با ریاکاری و به شکل کالا با شخصیت خویش رفتار می‌کنند به هیچ وجه نمی‌توانند روابطی آزاد و طبیعی داشته باشند. آنانی که چنین موضعی دارند نمی‌توانند اخلاقی سالم هم داشته باشند. این نیز نفی زندگی است. کسانی که اینچنین زندگی می‌کنند نه محبتی دارند و نه عشقی. زیرا این شخصیتها فاقد انسجام شخصیتی بوده و کاری که انجام می‌دهند عبارت از خودفریبی است.

بدون وجود مناسبات آزاد و طبیعی امکان کسب شخصیت سیاسی و نظامی نیز میسر نمی‌گردد؛ اگر میسر گردد نیز تک‌جنبه‌ای و ظاهری بوده و در فرجام امر به معضل تبدیل می‌گردد و یا راهگشای روابطی می‌شود که سرچشمه‌ی بسیاری از امورات منفی همانند روابط زن و مرد فئودال-دسیسه‌باز و فئودال-توطئه‌گری هستند که در تاریخ امثال آن بسیار دیده شده‌اند. این در شأن رزمندگی P.K.K. نبوده و قابل قبول نیست. این موارد را تحلیل نموده‌ایم. بر این اساس باید خویش را مجدداً بررسی کرده و تصمیم‌گیری در موضوع زندگی خویش را همچون حق خویش خواهید دید. حقایق اساسی نظیر میهن، سازمان و آزادی در پیوندی تنگاتنگ با این امر هستند. بدون این هیچ نیرویی ندارید. در پیوند با این حقایق؛ حقوق بشر، حقوق و آزادی زنان بر این اساس توسعه خواهند یافت. زندگی آزاد برای مردان نیز بر خورد صحیح و زیبا، دوری جستن از کراهتها و بردگی‌ها و ایجاد وضوح و روشنی در همه‌نوع پدیده‌های معنادار محبت‌آمیز را میسر خواهد گرداند. در صورت امکان توان لازم برای حزب، خلق و میهن‌دوستی را به اندازه کافی ایجاد نموده، جنگ را توسعه داده و امکان کسب دستاوردها را ایجاد نموده و اینگونه آن را به یک منبع تبدیل خواهد نمود. برداشتی اینچنین از زندگی آزاد را پیشه کنید. به صورت ویژه این انتظار از رفقای زن ما وجود دارد. باید تلاش و موفقیت لازم برای آن را نشان دهید.

سطحی که با تحلیلات می‌خواهیم شما را به آن برسانیم این است. چیزی که باید از پراکتیکهای گذشته و تشکلهای شخصیتی خویش فرا بگیری این است. باید هم مواخذه‌هایی انجام دهید و هم با نزدیکی به حقایق کارهایتان را بر این اساس ادامه دهید. در این موضوع بیشتر پژوهش کنید. تحقیقات و اساساً تفکرات خویش را چنان پیش ببرید تا امکان ایجاد موفقیت در وظایف اساسی را ممکن گردانید. از این پس هنگام اقدام برای برآوردن وظایف -تمامی وظایفی که می‌تواند روابط و مناسبات تمامی

حوزه‌های زندگی و خود زندگی باشد- باید انسان را راضی کرده، کافی و موفق باشید. شما باید بدانید که حزب و رهبریت این است و باید در راس کسانی باشید که اجازه‌ی حیاتی به غیر از این را نمی‌دهند. باید بدانید این اصلی است که در طول یک حیات بر شما حکم رانده و شما را پیش برده و نمایندگی آن را در سطح یک الگو برعهده بگیرید، زیرا تقریباً شما هم بیش از همه به این محتاج بوده و هم به عنوان داوطلب‌ترین پیکارجویان این امر موظف به اجرای آن هستید.

رهبری بر این اساس به زنان اعتماد دارد. زنان را هم به عنوان یک حقیقت واقعی و هم با یک برخورد ایده‌آلیزه شده به دست می‌گیرد. زیرا مطمئن است که هم مورد صحیح و هم مورد زیبا این است. قطعاً علاقه شما نیز بر این اساس توسعه می‌یابد. چیزی که به غیر از این باید انجام دهید، تلاش و بررسی مکرر خویش و ایجاد توان نزدیکی بسیار مصرانه به پیروزی در خویش است. این امر هویت، آزادی و حیات از دست رفته را بر این اساس به شما باز خواهد گرداند. بنابراین چه آنها که شخصیت حزبی را بصورت صحیح و روشن کسب نموده و چه برای آنها که گسستی جدی از حزب و وضعیتی متفاوت داشته و دیگری شده‌اند، صحیح‌ترین کار کسب اینگونه‌ی شخصیت حزبی است. اگر پایبندی معینی به رهبریت داشته و یا این معنایی برای شما داشته باشد، دیگر باید این حقایق را درک نمایید. شاید هر چیز دیگری را به بازی بگیرید اما نباید به هیچ وجه خودسازی حزبی و بر این اساس ارزشهای کسب شخصیت رهبری را به بازی بگیرید. شاید چیزهای بسیار مقدسی داشته باشید اما ارزشهایی داریم که به آسانی نمی‌توانیم از آن دست برداشته و یا آنها را به بازی بگیریم. با توجه به تجربیات حیاتی خویش می‌دانم که هر چه بتوانیم شخصیت حزبی را بصورت صحیح کسب نموده و در عمل بکار بندیم می‌توانیم در برابر دشمن وحشی زندگی را یافته و یا از نابودی ممانعت به عمل آوریم. بر این اساس می‌توانیم پیروز شویم.

۱۲۵ اکتبر ۱۹۹۳

فصل سوم

حزب انباشتی از دسترنج انقلابی است

کسب صحیح شخصیت P.K.K، به نوعی است که می‌تواند جوابگوی تمامی معضلات انقلاب ما باشد. اساسی‌ترین وظیفه شما این است که این امر را به خود قبولانده و با تمامی نیروی خویش یک شخصیت اینچنین P.K.K بی‌شوید. ما دلایل این امر و چگونگی آن را با تمام توان خویش توضیح می‌دهیم. معیار احترام، پایبندی، صداقت و همه‌نوع جسارت و فداکاری، درک اینگونه‌ی این امر و درونی کردن آن و کامل نمودن برخوردها مطابق این است. انقلابی بودن حمالی نیست. انقلابی بودن یک هنر بوده و تلاشی نتیجه‌بخش است. دسترنج انقلاب و انقلابی و یک شخص حزبی متعالی بوده و مادر تمامی سایر دسترنج‌ها است. باید تمامی این موارد را بسیار خوب فرا بگیرید. انسان می‌تواند با دسترنج خویش در دسترنج متمرکز انقلابی سهم شود. در غیر اینصورت اگر به ناحق در پی غضب دسترنج انباشته شده بوده، نه با برخورد مشارکت‌جویانه بلکه با روشهای چپاولگر با این دسترنج برخورد نمایید و با یک نوع خدمت و کار مولدی را تولید نکرده و بر آن نیفزایید، در انقلاب با مفت‌خوری روزگار خواهید گذراند و یا در پی کسب ده برابر زحمتی خواهید بود که صرف نموده‌اید و این می‌تواند شما را تا چپاولگری و دغلكاری پیش برد. دسترنج کسی که چشمداشتی در مقابل تلاش خویش ندارد و هر تلاش ممکن را صرف می‌نماید، دسترنج انقلابی است. بجای موضعی که انتظار دریافت ده برابر در مقابل تلاش صرف کرده‌اش را دارد، موضعی که هزاران برابر تلاش صرف می‌نماید ولی چشمداشتی ندارد صحیح‌تر است.

یک کادر و یا شخص حزبی واقعی کسی است که بدون چشمداشت حاضر به تلاش و کار است. بنیاد کار قرار دادن چنین مشارکتی در P.K.K، اقتضای ماهیت P.K.K است. این اساسی‌ترین و ژرف‌ترین ویژگی سوسیالیست بودن P.K.K و اجرای آن بر کردستان است. جای بحث است که این فرمول را در چه سطحی درک نموده‌اید. زیرا گاه کسانی که هیچ تلاشی ندارند طلبهای بسیاری داشته و یا دهها و یا هزاران برابر تلاش خویش را طلب می‌نمایند. تمامی اینها مواضع طبقاتی هستند. طلب همه‌ی موارد در حالیکه هیچ تلاشی صرف نشده غارت است. این برخوردی وحشی و استعماری و یا مزدورانه است. طلب دهها برابر تلاش خویش دزدی است، برخورد دغلكار کمپرادور است. طلب به اندازه تلاش خویش نیز برخورد خرده‌بورژوایی است. زیرا خرده‌بورژوا خواهان تقابل به اندازه‌ی تلاش خویش است. یعنی تصور و درک P.K.K همچون یک حزب خرده‌بورژوازی است. کار از راه کوششی نامحدود و حفاظت از آن به همان شکل و تداوم آن نوع از انقلابیگری است که به ژرف‌ترین شکل، سوسیالیسم و یا

بنیاد طبقاتی آن را کسب نموده است. زیرا اینچنین شخصی هم تلاش به خرج داده و هم از آن حفاظت نموده و هم بر آن نظارت می‌نماید.

دیگر باید این مسائل را درک نمود. حیات خویش را وقف می‌نمایید، این آخرین هستی است که انسان می‌تواند آن را پیشکش نماید. اگر آن را نیز به وضعیتی غیرقابل حفاظت و غیرقابل تضمین درآورید، این نشان می‌دهد که تا چه حد غافل هستید. به همین سبب آگاه شدن و آموختن کامل حقایق اساسی، بنیاد کار است. برداشتی بسیار متفاوت از فداکاری دارید، دسترنج به خرج می‌دهید اما معلوم نیست که نتیجه این امر چه خواهد بود. با تلاش خویش در انقلاب مشارکت می‌نمایید اما حتی متوجه نیستید که چه کسی این را چاییده و تصاحب می‌نماید. اینگونه نمی‌توان سوسیالیست گشت. این غفلت است، بی‌احترامی به دسترنج و حتی شخصیت خویش است. کسی که برای شخصیت خویش احترام قائل نیست نه تنها نمی‌تواند شخصیتی P.K.K بی‌شود بلکه ثابت شد که حتی نمی‌تواند انسان هم شود. یکی از توجیحات اساسی ظهور P.K.K بدوا احترام به انسان و به تدریج احترام به زندگی او بر اساسی سوسیالیستی است؛ پذیرش این امر است و بر این اساس هر چه که شخصیت مبارز را کسب می‌نماید، به همان میزان انسان را متعالی می‌گرداند.

مدتهاست که این تعاریف را ارائه داده‌ایم اما هنوز در سطحی بسیار محدود اجرا می‌گردند. چرا از هیچ طریقی قادر به درک این امر نیستید؟ در این دنیا چیز دیگری نمی‌تواند شما را مشغول نماید. در حالیکه باید این حیات که همانند طلا ارزشمند است همه چیز شما باشد و در حالیکه یک نگرش، موضع، شخصیت و شیوه حیات موجود است، چرا از روبرو شدن با این طفره می‌روید، چرا خویش را معیوب نگه داشته و هر روز هیچ می‌نمایید؟ آیا از فرسوده نمودن خویش لذت می‌برید؟

از این پس می‌خواهیم مطمئن شویم آنها که به درون P.K.K گام می‌نهند، این کار را به صورت صحیح درک کرده‌اند. چیزی که باید انجام شود این نیست که در صورت لزوم چگونه بمیرید، بلکه این است که این کار را در هر شرایطی انجام داده و با موفقیت به پایان برسانید. آنی که قادر به انجام این کار است، تجمع انسانها و اشخاصی هستند که در هر شرایطی قادر به یافتن راه چاره می‌باشند. اوضاع پیش آمده بدست هر کسی و به هر دلیلی و هرگونه که باشد، در پرتو این چارچوبی که تعیین نمودیم نتیجه‌ای را حاصل نموده‌اند. تیهایی که در قرارگاههای متعدد و در نتیجه برخورد مسئولان مناطق ایجاد شده‌اند، نشان می‌دهد، آنها که چپاول پیشه کرده و برده‌وار تلاش می‌نمایند بیشترین تعداد را تشکیل داده و بر این اساس تاثیرات حزب را خنثی نموده و دچار تصفیه نموده‌اند. در صورت توجه می‌بینیم که این وضع به هیچ وجه پیوندی با رهبریت نداشته بلکه برعکس آن را بی‌تاثیر می‌نماید.

انسان موجودی است که قادر به تربیت خویش است. پیش آمدن اینهمه نواقص در حزب ما و حتی عدم متوجه شدن ما نسبت به این امر در واقع نشان می‌دهد که تا چه حد غافل هستیم. آموزش قطعاً به معنای درک این امر و در صورت وجود تجربه، توانایی گذار از این امر است. خدمت ما کم نبود، حتی چنان خدمتی بود که می‌توانست به راحتی این دشمن را از میان بردارد. از خود می‌پرسم چرا با لیاقت نسبت به این امر برخورد نموده و خشمگین می‌شوم. ما تمامی نشانه‌ها و امکانات حیاتی زیبا را ایجاد نمودیم. مواردی را که بیشتر از آب و نان برایتان لازم بود، ایجاد نمودیم. باید اینها را با والاترین معلومات برای خود کسب نمایید. زیرا این شماست که آگاه نبوده، قادر به حل مسائل نیستید، کارها را دچار بن‌بست می‌نمایید و به صورت صحیح و کافی قادر به سخن گفتن و پیشروی نیستید. حداقل چیزی را که تحت عنوان چاره به شما ارائه می‌شود درک کنید. هم بسیار گرسنه‌اید و هم قادر به خوردن نیستید. این وضعیتی است که در جریان است. من آن را سوءهاضمه می‌نامم و این یک بیماری بسیار بد است که در پیوند با استثمار و واقعیت اجتماعی و سیاسی می‌باشد.

این وضعیت با دلایل بسیاری قابل بیان است. از ماهیت کار بسیار بدور هستید. این وضعیت شما بیانگر غفلت است. همه نوع خصوصیات طبقاتی در شما دیده می‌شوند. اسمش P.K.K. یی است اما در درون خویش شاید یک درصد خصوصیات P.K.K. را داشته باشد و شاید هم نداشته باشد. بخش بزرگی از آن پس مانده‌ی همه‌نوع طبقات است. به همین سبب جدا نمودن افراد غیر مفید از سایرین بسیار مهم است. عدم تربیت خویش، منفورترین موضع را در شأن خویش دیدن و تداوم آن است. ما بی‌جهت آماده برای اوامر خلق نیستیم. ما هم می‌توانیم همچون شما "خردمندی" به خرج داده و با زندگی خویش مشغول شویم! اما معیار احترام ما برای خلق، داشتن سطحی است که تحت هر شرایطی بتوانیم جوابگوی امورات انقلابی آنها باشیم و این احترام است. تمامی موارد دیگر دروغ است، تقلبی بوده و خودفریبی است.

ما چنان اشتیاقات بزرگ و برخوردهای غیرقابل کنترلی داشتیم که هیچکدام از شما ندارید اما هنگامی که بحث منافع اساسی خلق در میان باشد، یک زندگی سخت را در پیش گرفته و آن را در خدمت خلق قرار داده و تا به امروز پیش آمدیم. دیگر باید بدانید که این معنای مشخصی دارد. خدمت به یک خلق چیست؟ انسان چگونه خود را وقف انقلاب برای یک خلق می‌نماید؟ چگونه می‌توان به خدمت یک خلق و حزب در آمد؟ شجاعتی بر این اساس چیست و رهبریت و رزمندگی به چه معناست؟ دیگر باید اینها را فرا بگیرید. در غیر اینصورت اقدام برای زندگی خویش و در صورت یافتن فرصت، تلاش برای زندگی خویش همراه با انقلاب و مشغول نمودن انقلاب، شجاعت و رزمندگی نیست. اما این

وضعیت خطرناکی است که به شکلی مرسوم به درون هر کسی رخنه نموده است. مجبوریم در برابر تمامی اینها چنان ساختار خویش را مستحکم نماییم که هیچ شکافی باقی نماند.

ما این تفاسیر را از همان روزهای اول انجام دادیم، حال نیز انجام می‌دهیم. پیشرفتهای بزرگی حاصل آمدند اما به همان اندازه مواضع و برخوردهای غیرحزبی و متضاد با حیات و حتی برخوردهای غافلانه با خویش نیز دیده شدند. این موارد سبب شدند که ما چنان ضرورهایی را متوجه خویش سازیم که در تاریخ هیچ جنبشی وجود ندارد. ضرر این می‌توانست بسیار کمتر باشد اما به سبب مواضعی که در پیش گرفتیم به وضعیتی دچار شدیم که حتی دشمن نیز متوجه آن شده و از بدیهایی که بر خود روا می‌داریم سخن رانند. بدون شک این با تاریخی منفور در پیوند است. شخصیت‌های موجود آمده خویش را ناچار از این احساس می‌نمایند. اما خودسازی حزبی به معنای گذر از این امر می‌باشد.

نکته‌ای دیگر نیز این است: مادامی که قادر به خودسازی حزبی نمی‌شوید، چرا به عرصه‌ی جنگ وارد می‌شوید؟ اگر قادر به کشتی نیستید، چرا وارد میدان می‌شوید؟ اگر با اولین مشت از پا بیفتید چرا باید وارد رینگ می‌شوید؟ وضعیت بسیاری از پیکارگران و یا مبارزان ما به این امر شباهت دارد. به همین سبب خویش را به خوبی آموزش داده و چنان نیرومند کنید که وقتی تصمیم گرفتید وارد رینگ شوید از پا نیفتاده و با اولین مشت گیج نشوید. تمامی اینها موجبات قوانین جنگ هستند.

خواستیم تا زندگی را از تمام جوانب غنا بخشیده و انسانی را بیافرینیم که با امکانات نامحدود بتواند حرکت نماید و ثابت نمودیم که این ممکن است. متأسفانه نه تنها اکثریت رفقای ساختار تشکیلاتی ما این را درک نمودند بلکه به آموختنی بسیار محدود کفایت نمودند. حال در پی گذار از این هستیم. آشکار شد که "یا این شتر را خواهی چراند و یا از این دیار خواهی رفت"^{۱۳} یا اینگونه شخصیت حزب کسب خواهی کرد و یا راه خود را گرفته و خواهی رفت! دیگر باید دانست که با از زیر کار در رفتن و یا انحراف نمی‌توان از این گذار نمود. دیگر نمی‌توان با زرنگی و سرکوبگری و به بازی گرفتن حقایق با اشکال متفاوت در محیط حزبی بسر برد. شما هرچقدر میل دارید خود را زرنگ و غیرقابل پیشرفت نگه دارید اما می‌خواهم بدانید که ما هم به چیزی معتقد هستیم. بویژه می‌خواهم بدانید تا زمانی که ما هستیم این موضع نمی‌تواند در مقابل ما چندان موثر باشد. اگر با حيله‌گری روستایی، دماغ‌کوری و غیرقابل نجات بودن و با حال و هوای نامتفکر و غیرقابل پیشرفت نتیجه‌ای حاصل می‌گشت، اوضاع کنونی در مقابل ما دیده نمی‌شدند. همه درک کرده‌اند که برخورد ما اساساً مصداق دارد. پذیرش واقعیت حقیر بودن نیست بلکه صداقت و بزرگی است. اشتیاق شما برای ایجاد حیاتی برای خود احترام‌چندانی نمی‌آفریند، در این

^{۱۳} Ya bu deveyi Güdersin ya bu diyardan gidersin ضرب المثلی ترکی کنایه از اجبار انجام یک کار

نفعی ندارید و نمی‌توانید بگویید که با این نتیجه‌ای محسوس کسب نموده‌اید و این تقدیر هم نیست. اگر تلاش به خرج دهید می‌توانید پیشرفت حاصل نمایید.

متوجه می‌شوید که اندکی از بردگی صدها ساله گذار ایجاد شده است. همانند آنهایی که به تازگی چشمشان به روشنایی عادت نموده است، بدون اندیشیدن به سوختن و یا سوزانده شدن خود، به میدان آمدید. این یک برخورد صحیح آزادیخواهانه نیست. آموزش، تربیت و معیار برای شما بسیار لازم است. هنگامی که اندکی اینگونه پیشرفت هم نمودید، خویش را می‌بازید. در این موضوع هیچ محاسبه‌ای ندارید. این صحیح نیست. برای این امر پرورش سیاسی و آموزش حزبی بسیار مهم است. وقتی اشتباقات هزاران ساله به ناگاه بیدار می‌شوند، خطاها و فقدان معیارهای بزرگی خود را نشان می‌دهند. توجه ظلمها نیز این است. در نگاهی به انقلابهای فرانسه، اسلام و بلشویک؛ می‌بینیم که اینها به شکلی شایع وجود دارند. اینها در جنبش ما نیز به وجود آمدند. اگر ما به شکلی نیرومند در مورد این موارد تامل نمی‌نمودیم، مدتها بود که خویش را می‌باختیم. امید دشمن نیز این بود و هنوز هم اندکی این است. دشمن تصور می‌نماید که اینها نمی‌توانند خویش را کنترل نموده، بر خود نظارت کرده و دچار خفقان خواهند شد. سعی در پیشگیری از این داریم. هر لحظه ممکن است دچار شکست ناگواری شویم. این در حالیست که حتی کسی وجود ندارد که از خود پرسد که پیروزی چیست!

گفتم که ما به آسانی شکست نخواهیم خورد و اینگونه این را برای خود به صورت مسئله درآوردیم. هنوز هم رفقای بسیاری قادر به درک این نیستند. در حالیکه برای شکست نخوردن آسان تمامی نیروی خویش را بکار می‌بندیم، آنها در پی اربابی و پادشاهی در این امر هستند. ناآگاهان بسیاری از این دست وجود دارند. بسیاری نمی‌خواهند درک کنند که چگونه تا به سرحد مرگ در حال جنگ بوده و جهت موفقیت در زندگی چگونه تمامی ذرات وجود خویش را بکار می‌بندیم. در پی سوءاستفاده و تحریف و غضب نتایج آن همچون یک خرده‌بورژوا، فئودال و یک بروکرات هستند. تمامی اینها غفلت هستند. مابین دلمشغولیهای ما و زندگی اینان چالشی در میان است و متأسفانه این چالش بسیار است. در حیرتم که چرا رفقا - حتی بسیاری از رفقای با سابقه - این وضعیت را درک ننموده‌اند. قبلاً نیز گفتیم: اگر می‌خواهید با شجاعت فردی حزبی تشکیل دهید به مخالفت با ما برخیزید اما فشار بر ما چنان بی‌معنی است که هیچ اهمیتی ندارد. برخی بسیار بدتر از بهترین دزدها به هوس چاپیدن بسیاری از وظایف و اختیارات می‌افتند و یا بدون احساس کوچکترین اقتضای تربیتی خویش را رهبر اعلام می‌کنند. طرف قادر به اداره‌ی دو انسان و اتخاذ هیچ موضعی نیست، دقیقاً برعکس، تمامی هنرهای منحرف نمودن انسانها را نشان داده و این را رهبریت تلقی می‌نمایند. ما این شخصیتها را اعجوبه عنوان می‌نماییم.

هر چه مبارزه رهایی ملی پیش می‌رود، گرایشات طبقه خرده‌بورژوازی در [این شخصیت] چه شهری و چه روستایی باشد، ایجاد می‌گردد. ما این را هنگام ارزیابی مان توضیح دادیم. P.K.K. سازمان ستم‌دیده‌ترین و زحمت‌کش‌ترین طبقه است و پیشاهنگی آن نیز بر این اساس بوده و در ایدئولوژی، سیاست و سازماندهی خویش تماما این امر را بنیاد کار قرار داده است. اما بعدها دیدیم که این اصول را ندیده می‌گیرند. برخی در سایه P.K.K. و با امکانات آن می‌خواهند انواع دیکتاتوری طبقاتی را ایجاد نمایند. وقتی مقاومت ما در برابر این را نیز می‌بینند، همه سعی بر اعلام ما به عنوان دیکتاتور می‌کنند. ما دیکتاتور پرولتاریا در برابر دیکتاتورها هستیم. این در حالیست که دیکتاتوری ما مشروع است، زیرا با دسترنج و جنبش طبقاتی ایجاد شده است و حاکمیت ما برای این طبقه است. طرف اصلا کوشی نکرده و هیچ نتیجه‌ای هم کسب نکرده اما تحت عنوان دمکراسی می‌خواهد حوزه P.K.K. را گرفته و یکروزه به تصرف خویش درآورد. حتی فئودالهای پیشین نیز چنین استبدادی نداشتند. اوضاع بسیاری از تازه به دوران رسیده‌ها در صفوف ما این است. اینها وقتی ما را در مقابل خویش می‌بینند، ما را به دیکتاتوری متهم می‌نمایند. حتی یک انسان عقب‌مانده نیز اینگونه سخن نمی‌گوید. با خود نمی‌اندیشند که این رهبریت با تلاشی که انسان تاکنون نظیر آن را ندیده در راس این کار قرار دارد، آیا این را برای ما رها خواهد کرد؟ بجای آن می‌گویند که من تازه به دوران رسیده‌ام، چگونه یکروزه مرا رها خواهد کرد؟ تمامی حزب را زیر و رو کرده و مطابق میل خویش تنظیم خواهم کرد.

اینگونه نمی‌شود! اگر اینها ذره‌ای برحق باشند هم، این را نمی‌توانند انجام دهند. چنین شخصیهایی با چنان بی‌تربیتی عظیمی بزرگ شده‌اند که از خود بی‌خود گشته‌اند. واقعیت اجتماعی ما هم هر روز چنین شخصیهایی را می‌سازد. می‌گویید آمدیم تا P.K.K. بی‌شده و سوسیالیست شویم. اما این کار جوانی دارد که باید بصورت بسیار عالی آن را فرا بگیرید. من اینها را ایجاد نمی‌کنم. اینها الفبای این کار هستند. متأسفانه اینها نتوانسته‌اند مبارزه طبقاتی را هم در درون حزب ایجاد نمایند. بدون وجود پیشاهنگی P.K.K. و یا بدون اجرای واقعیت طبقاتی P.K.K. بر رهایی ملی، این امورات حتی بیست و چهار ساعت هم نمی‌توانند پیش روند. به همین جهت پیشاهنگی سوسیالیستی حیاتی است و در رهایی ملی هم اجرا می‌شود. به غیر از این امحای ملی قطعی می‌شود و صحت این ثابت شده است.

در تمامی مناطق اشخاص بسیاری در پی برخورد غیرحزبی برآمدند. تقریباً از تمامی مناطق، حوزه‌ها و واحدها راپرتهایی می‌آیند که مضمون آنها این است: "پیشاهنگی حزب از میان رفته، معیارهای حزبی باقی‌نمانده، معیارهای نماینده دشمن و همه‌نوع تاثیرات استثماری و فئودالی حاکم گشته‌اند" بدون وجود خط‌مشی طبقاتی حتی نمی‌توانیم یک قدم در راه رهایی ملی برداریم، وقتی این امر اینهمه واضح است و

ما با تمامی تلاشهای خویش پیشاهنگی طبقاتی را اساس می‌گیریم، چه شد که این مواضع و برخوردهای غیرطبقاتی و حتی گرایش‌های دشمنانه نتوانستند آنچنان موثر واقع شوند؟ چه کسی مسئول این امر است؟ خود را P.K.K بی می‌نامید اما حتی نمی‌توانید یک اقتضای پیش پا افتاده‌ی آموزش را هم بجای آورید. این رفقای ما چگونه شخصیتی حزبی می‌شوند، از حزب چه برداشتی دارند؟ همه از معیارها و اقدامات من آگاه هستند. من حتی به کوچکترین تاثیر دشمن فرصت ندادم. هر روز مواردی را از دست دشمن گرفته و خلق را جذب می‌نمایم. نه تنها خلق را تحت فشار قرار نداده و سبب گریز آنها نمی‌شوم بلکه نیروی خلق را به تناسبی فوق‌العاده آشکار می‌نمایم. این تازه به دوران رسیده‌ها چه کسی هستند؟ آیا این اقدامات، در چارچوب اختیارشان است؟ با تکیه بر چه نیرو و چه چیزی سبب شکست می‌گردند؟ هنگام پرسیدن این سوالات از بسیاری از آنها زبانشان بسته می‌شود. اگر شخصیت ندارید چرا آمدید؟ اگر توان زندگی با ما را نداشته باشید، در اینجا به دنبال چه می‌گردید؟ هنگام مواخذه از کسی، گریه و زاری کرده و دچار لکنت زبان می‌شود. این یک جنبش است و این کار مقررات، معیارها و ماهیت مخصوص به خویش را دارد. باید اینها را شناخته و از آن تبعیت نمایید. وقتی می‌بینید که توانش را دارید، وارد کار شوید و سپس پیکارگر راه آن شوید. کار صحیح این است.

کسب شخصیت مد نظر P.K.K با میهن دوستی آغاز می‌شود

امروزه خودسازی حزبی به معنی کسب شخصیت ارتشی، نظامی، مبارز و همچنین توان چاره‌یابی برای تمامی معضلات اجتماعی است. معیارهای کنونی P.K.K این است. کار P.K.K در اوایل دهه ۱۹۷۰ انجام تبلیغات بود. هنگام آمدن بسوی دهه ۱۹۸۰، داشتن عنوان P.K.K اندکی توان بکارگیری اسلحه را هم مقتضی می‌گرداند. در اواسط دهه ۱۹۸۰ دیگر بجایی رسیده بودیم که عضویت در P.K.K به معنای نشان دادن جسارت لازم برای ایجاد ارتش بود. P.K.K بی بودن دهه ۱۹۹۰ به معنای توانایی تنظیم قیامها نیز است. هم‌اکنون نیز مطرح نمودن عملی تشکیل دولت، به معنی شخصیت مبارز واقعی P.K.K است، یعنی باید بتوانید به قدرت دست یازید. امروزه معیارهای اساسی حزب این را می‌طلبد. به همین جهت خویش را آماده نمایید. اینهمه جهت به قدرت رسانی خلق اسلحه بکار می‌برید اما حال می‌بینم که حتی قادر به چراندن دو بز نیستید! شخصیت P.K.K بی ایچنین به چه کار من می‌آید؟ قادر به مشاهده صحیح اطراف خویش و ارزیابی صحیح وضعیت نیستند. قادر به حل کوچکترین مسئله سیاسی و یا سازمانی نیستند و به حالت معضل درآمده‌اند. اینگونه نمی‌توان P.K.K بی شد. یک شخصیت P.K.K بی اساس کار است که قادر به کسب اقتدار باشد.

ما نیز سالهاست که خویش را تحت فشار قرار می‌دهیم. به پراکتیک موجود و اقدامات خویش بسنده نمی‌کنیم و هر روز سعی در کسب آمادگی برای وظایف نوین می‌نماییم. مادامی که من ناچار از این امر هستم پس شما نیز مجبور هستید. انگار در P.K.K جشن وجود دارد و شما هم آمده‌اید تا در آن برقصید. در واقع جشنها هم مقررات مخصوص به خویش را دارند و نمی‌توان اینگونه وارد جشنها شده و رقصید. P.K.K یک جنبش منطقی و منظم و معیاردار است. جنبشی است که دقت بسیاری در آن وجود دارد. جنبشی است که هم ایجاد کرده و می‌آفریند و هم حفاظت می‌نماید. رفقای ما دید بسیار عقب‌مانده‌ای نسبت به پدیده P.K.K دارند. ایجاد P.K.K به معنی ایجاد پیشرفتی اجتماعی و ملی است. وقتی شخصیت P.K.K را کسب می‌کنی، جامعه و ملت پیشرفت می‌نمایند. عنوان این پیشرفت در کردستان P.K.K است. مبارزان ما تمامی اینها را ندیده می‌گیرند. تنها قدرت است که ورد زبان‌شان می‌باشد. این کار اربابان گذشته بود و یا اربابی قدیمی نیز اینگونه آغاز شد. تمامی درک اینها از حاکمیت سازمانی این است که همانند پدر و مادر خویش، همانند یک استعمارگر، ژاندارم و یا بروکرات برخورد نمایند. در اینصورت P.K.K بی‌بودن شما کجا می‌ماند؟

همچنانکه موضوع حزب را قطعاً ندیده نخواهیم گرفت، اجازه نمی‌دهیم که کسی این را به بازی نیز بگیرد. ما تمعداً با کسی مشغول نمی‌شویم، نمی‌خواهیم کسی را تحقیر نماییم اما دیگر نمی‌توانیم اجازه دهیم که آگاهانه ارزشهای ما را به بازی بگیرند. معیار احترام یک انسان نسبت به ما خودسازی حزبی است. به شکلی دیگر نه کسی اجازه دارد نزد ما بیاید و نه طلبی از ما داشته باشد. معیارهای اساسی ما قابل درک بوده و روشن هستند. معیارهایی که از آن بحث نمودیم، معیارهای انسانیت و پیشرفت اجتماعی هستند و اینها ثابت شده‌اند. پس علی‌رغم این امر چرا در تمامی مناطق و واحدها پیشاهنگی حزب را از دست داده، آن را از بین برده و تحریف می‌نمایند؟ گمراهی در اینجاست و بخشیدن آن نیز دشوار است. تاکنون در برابر اینها تحمل نشان دادم اما در درون من چنان نیرویی هم وجود دارد که در صورت لزوم می‌توانم در برابر آنها ظاهر شده و به شکلی که روحشان خبردار نشود، به هیچ وجه درک نکرده و تصور هم ننمایند آنها را دچار خلا کرده و چنان آنها را دور بیندازم که بار دیگر قادر به ایستادگی نباشند. این نیز وظیفه ماست.

مفاهیم معیوبی وجود دارند که [صاحبان آن] تصور می‌کنند جنبش آزادیخواهانه زیباست اما همه می‌توانند آن را بکار برند. شاید نیروی ما کفاف همه‌چیز را ننماید اما هر کس مجبور است بداند که خویش را به آسانی به دست این مفاهیم نخواهیم سپرد. ما با همه‌چیز زندگی در پیوند هستیم. امروزه جهان با ما مشغول شده و خواهان نابودی ماست و متوجه این هستیم. ما هنوز در میدان هستیم و ابتکار عمل

در دست ماست، نمی توان تصور کرد که میدان نبرد را به آسانی ترک خواهیم کرد. این در حالیست که مبارزه‌ای که بنیادهای آن را ساختیم، صدها سال را در بر می‌گیرد. مادام که اینگونه است از همان ابتدا مجبور هستیم که عاقل باشیم. موارد بسیاری را چنان در شأن خویش می‌بینید که تصور می‌کنید حزب بدون شما قادر به ادامه کار نبوده و نمی‌تواند شما را رها نموده و به شما را مرود انتقاد قرار داده و مؤأخذه نماید. چرا حزب نمی‌تواند شما را مورد انتقاد و مؤأخذه قرار دهد؟ به تاریخ و حقایق بنگرید؛ ایستادگی مصرانه و حتی کورکورانه در برابر حقایق در صفوف ما بسیار وجود دارد. دلایل این را درک می‌کنیم. در طرف اشتیاق وجود دارد، دشمنی هزاران ساله وجود دارد، غریزه‌ها و گرایش‌های طبقاتی سرکوب شده وجود دارند که می‌خواهد آنها را زنده کند ولی نمی‌توانید این امر را با تکیه بر ما و در چالش با ما انجام دهید. این جنبش نیز صاحبانی دارد. نه تنها در درون P.K.K بلکه شاید در تمامی صفوف ملی و حتی در تمامی جهان نیرومند بوده و بتوانید ما را از بین ببرید اما به هوس نیفتید که اینگونه به آسانی ما را تسلیم گرفته، بازی بر سرمان آورده و به آسانی بی‌تاثیرمان نمایید.

برخی اشخاص درون صفوف ما با استفاده از امکانات ما و مجالهایی که ایجاد نمودیم در برابر ما اقداماتی انجام می‌دهند. هم موضعی متضاد با ما داشته و هم سعی بر مخفی کردن آن دارند. این موضع هم یک بیچارگی بزرگ، هم یک دشمنی بزرگ و هم یک شخصیت فاقد سطح و بی‌اخلاق بزرگی است. اگر این اشخاص عاقل می‌بودند، می‌دیدند که به هر کس صحیح‌ترین مورد را ارائه نموده‌ایم. حتی اگر همانند رهرو این راه بمیرید، زیباتر از زندگی در درون نظام است. به غیر از این می‌توانید طالب چه چیز دیگری باشید؟ اگر خود را بعنوان یک مبارز راه بدی تلقی نمایید، ما نیز شما را عفو نخواهیم کرد. آنگاه احساس درد نکنید، گریه و زاری نکنید و خود را به هر در و دیواری نزنید. همانند تجمع دیوانگان هستیم اما سعی داریم تا به شما نظم ببخشیم. اندکی هم که شده بخود بیایید، برخی خصوصیات این جنبش وجود دارند که باید آنها را جدی بگیرید. این در حالیست که شما مبارز هستید و صد در صد تحت اوامر حزب کار می‌کنید. آیا وظیفه‌ی مبارز به بازی گرفتن حزب است؟ آیا وظیفه‌ی مبارز این است که در خطرناک‌ترین زمان و مکان و به خطرناک‌ترین شکل پیشاهنگی حزب را بی‌تاثیر نموده و به سوی دیگری شدن برود؟ هنوز هم اشخاص بسیاری وجود دارند که مرز خویش را نمی‌شناسند. بسیاری اوقات می‌اندیشم که با اینها چه کنم؟ می‌گویم که اعمال اینها با جسارت کورکورانه‌شان در ارتباط است. اگر اینها قدرت مشخصی داشته باشند و مطابق مقررات صحیح جنگ با ما بجنگند، باز هم غمی نیست، اما چنان وضعیتی هم ندارند. این ما را خشمگین نموده و آنها را منفور می‌گرداند. سعی می‌نمایم اینها را از این وضعیت رهایی ببخشیم.

رهران متقلب بسیاری وجود دارند که معیارهای خارج از ما را در پیش گرفته و تا حد غائی بی اراده شده و هرگونه ابزارشدگی به دست دشمن را انسان شدن می‌پندارند. با تمامی اینها مشغول می‌شویم. همچنان که گفتیم تا زمانیکه ما وجود داریم این تلاشها تداوم خواهند داشت و تنها با ما نیز مرز مشخص نمی‌شود. این موضع موضعی است که در کردستان نزد تمامی خلق ما وجود دارد و نتیجه نیز خواهد گرفت. قطعا چند نفر عاقل در جایی ظهور کرده، شجاعت را بنیان کار قرار داده و همه وقت نیز در درگاه این جنبش چنین اشخاصی وجود دارند. بنابراین باید محاسبات صحیحی انجام داد. دیگر این جامعه همانند گذشته بی کس نیست. جنبش‌رهای بخشی که آنرا ایجاد نمودیم، جنبشی نیست که هر کس به میل خود آنرا تفسیر نماید. اکنون در دوران فقدان چاره نیستیم. به اصطلاح بسیاری از آنها موافق خودسازی حزبی هستند اما وقتی نوبت عمل می‌رسد، می‌بینیم که تقریبا وضعیت غیرحزبی بر حزب حاکم گشته است. تقریبا زندگی مطابق با معیارهای حزب بسیار محدود است. افراد بسیاری در گزارشات خویش با اعتراف به عدم تسلط بر خود، دچار شدن به اشتباه، متوجه نشدن و غافل بودن، نشان می‌دهید که تا چه حد مطابق دشمنان زندگی کرده، تا چه حد دچار خفقان شده و تا چه حد خارج از حزب و ارتش باقی مانده‌اید. انسان به آسانی این کلمات را برای خود قبول نمی‌نماید. در راپرتهای این را می‌نویسد و تنها به این بسنده نمی‌کند بلکه این اعمال را ادامه می‌دهد. آیا کسی که اینهمه خویش را به تمسخر گرفته و حقایق را اینهمه به بازی می‌گیرد، شانس نجات دارد؟ آنکه خویش را تربیت نکند، احترامی را نیز کسب نخواهد کرد. کسی نه اینها را دوست می‌دارد و نه احترامی برایشان قائل می‌شود. آنانکه خویش را اینگونه تلقی می‌کنند، به هیچ وجه نجات نمی‌یابند و گناه نیز متوجه آنهاست، نباید مسبب گناه را در جایی دیگر بجویید.

مسئله‌ای که در این مورد باید آنرا اضافه کنیم، دادرسی است. دادرسی در P.K.K اقدامی برای مواخذه است که جهت آنانی ایجاد شده که ماهیت و روش P.K.K را نپذیرفته و آن را به بازی گرفته و به چالش با آن برخاسته‌اند. اگر برخی ارزشهای بنیادین و مقررات این جنبش حقیقی بوده و شما هم در درون این جنبش و یا حوزه‌ی کاری آن هستید و اگر بجای تنظیم نمودن دقیق خویش مطابق با ماهیت، مقررات و صورت آن آگاهانه و یا ناآگاهانه به موقعیت مخالف آن بیفتید و همه نوع موضع ناصحیح و ناکفایتیهای آن را با اصرار ادامه دهید، این وضعیت نه با آموزش و انتقاد بلکه با محاکمه یعنی با سر زدن به پدیده‌ی نهادینه شده‌ای که به آن دادگاه می‌گوییم حل می‌شود.

سالهاست که در P.K.K با تلاشی که هیچ جنبشی آن را انجام نداده، می‌خواهیم اصلاح انسان از راه انتقاد را کارایی بخشیم. در همین جا این را نیز بگوییم که زندگی غیر P.K.K یی را تماما باید

محاكمه نمود. زندگی ملی و اجتماعی ما غیر از P.K.K منفور است، قابل محاکمه بوده و همانند زندگی کردن یک مجرم است. حکم آن هم که از طرف دشمن مدتهاست اتخاذ گردیده است یعنی کیفر آن اعدام است. زندگی بدون P.K.K یعنی یک زندگی فاقد تاثیر P.K.K حاوی جرم است. سنگین ترین کیفر هر جرم سنگین، به فقدان حیات است. خلق کرد کمابیش با P.K.K از اعدام رهایی می یابد. از وضعیت جرم سنگین به سوی اصلاح روی می آورد و وقتی یک شخص خصوصیات P.K.K را به صورت بسیار مطلوب کسب کرد، از وضعیت مجرم بودن رهایی می یابد. داشتن شخصیت P.K.K در عین حال گذار از وضعیت مجرمی است، ایجاد شرایط عفو خویش از جرم سنگینی است که دشمن بر جامعه و بنیة اجتماعی حاکم گردانده است. قبل از هر چیز P.K.K جنبشی است که از نظر دادرسی باید خویش را توسط آن عفو نمود و این صحیح است. به تناسبی که شخصیت P.K.K یی را کسب کنید، از موقعیت جرم سنگین رهایی می یابید، حکم اعدام شما لغو می شو و خود را به وضعیت انسان صادقی درمی آورید که بی جرم بوده، طناب اعدام را از گردن خارج کرده و از این نظر به زندگی وارد شده است. بنابراین کسب شخصیت P.K.K، خودسازی هر انسان معمولی نیست. P.K.K یی شدن اقدامی است که شخصی در راستای انسان شدن و مورد عفو واقع گرداندن خویش انجام می دهد که سنگین ترین جرما را مرتکب شده، گمراه شده و خواهان بخشش است. اگر برخورد شما با P.K.K این باشد و اینگونه آغاز کرده باشید، تداوم موقعیت گناهکارانه ی گذشته ی خویش به معنی دو برابر شدن جرم است. مجرم بودن در اجتماع را درک می کنیم. از صدها سال قبل دشمن شما را به خیانت به وطن و جامعه دچار نمود. اما شخصیت P.K.K یی کسب کرده و بنابراین تصحیح گشتید. ارتکاب مجدد جرم بدان معنی است که خود را به وضعیت محاکمه ای دو برابر سنگین تر از گذشته دچار نمودید. زیرا به اصطلاح اصلاح شده بود و ما هم او را اینگونه درک می کنیم. اما او به ارتکاب جرم ادامه می دهد. بنابراین به وضعیتی عقب مانده تر می افتد و جرمی سنگین تر را مرتکب می شود.

تکرار مجدد جرم وضعیتی نامطلوب بوده و دچار نشدن به این وضعیت بسیار مهم است. اگر این صحیح است که P.K.K جنبش انسانیت است و P.K.K یی شدن به صورت رهایی از جرمی بدین سنگینی تقلی شود، بنابراین ارتکاب مجدد جرم نمی تواند توجیهی داشته باشد. این واقعیت حیات P.K.K است. بنابراین باید مشارکتی بسیار همه جانبه در زندگی P.K.K داشته باشید. باید با مقررات P.K.K یکی شوید و زندگی خویش را به شیوه زندگی آن و نهاد آن تبدیل کنید. اگر چنین برخوردی را انجام دهید، حق حیات خواهید داشت و اگر با این به چالش بیفتید و مقررات آن را آگاهانه دچار دشواری نمایید، مورد محاکمه قرار خواهید گرفت. زیرا ما نیز حیاتی داریم که با مرگ و خون اینهمه

شهید و با شکنجه آن را به دست آورده‌ایم. ما اجازه خیانت به آن را نمی‌دهیم. انتقاد و خود انتقادی فرصتی برای این است. آموزشها و جنگ نیز برای این هستند. عدم انجام این و اصرار بر تداوم روند قبلی به معنی افتادن به ورطه غیرحزبی است. این نیز بیانگر وضعیتی نامطلوب است. اگر شخصیت قبلی خویش را تماما حفظ کرده، هیچ نوع مقرراتی را رعایت نکرده، زندگی و پیشاهنگی را در پیش نگرفته و به طور خلاصه بر موضع خویش اصرار بورزید، بدان معنی است که مرتکب جرم سنگینی شده و ممکن است هر معضلی برایتان پیش بیاید و مسئول این نیز کس دیگری غیر از شما نیست. با آموزش و یا با برخی فعالیت‌های عملی مواردی را به دست می‌آوردید و مابقی را نیز می‌توانید ادامه دهید. کسی از شما نمی‌خواهد حماسه بیافرینید ولی اگر آگاهانه مطابق میل خود رفتار کنید این امر خطرناک خواهد بود. دیگر همه ما باید به خوبی بدانیم که عدم پذیرش حیات این حزب، چالش با مقررات آن و حیاتی منفور است که عدم قبول این نیز بجا خواهد بود.

به همین سبب است که تروریست بودن P.K.K در سطح جهان به حالت یک معضل درآمده است. تروریسم P.K.K چیست؟ این امر به معنی اقدام P.K.K به از میان برداشتن این وضعیت جراحی‌بار است. P.K.K می‌گوید که اینگونه می‌توان انسان شد. نیروهایی که نفرت را بر ما تحمیل می‌نمایند نیز می‌گویند: "انگونه که ما می‌گوییم می‌توان انسان شد، چیزی که شما انجام می‌دهید ترور است" یعنی آنها جنبش انسان‌ساز ما را به عنوان تروریسم ارزیابی می‌نمایند. این به صورت یک مسئله بین‌المللی درآمده است. ما نیز چیزی که آنها بر ما تحمیل می‌نمایند را به عنوان خیانت و قتل‌عام ارزیابی می‌نماییم. سخن چه کسی صحیح است؟ البته که سخن ما! زیرا خیانت تحمیلی آنها میهن‌مان را از دست ما گرفته و از بین می‌برد، روحمان را سیاه نموده و هر نوع فروپاشی اجتماعی را تا آخرین حد بیار می‌آورد. این امری منفور بوده و ترور است. P.K.K نیز برای دستیابی به میهن خویش، تاسیس مجدد اجتماع و ایجاد انسانیت مبارزه می‌نماید و این طبیعی‌ترین حق P.K.K است. فرجام سخن اینکه این امر جنگی شدید است که انسان باید جای خود را در آن بخوبی تعیین نماید.

می‌بینیم برای اینکه به دشمن تشابه پیدا نکرده و یا مجدداً به زندگی منفور آنها دچار نشویم، باید تا حد غائی با حقیقت خویش همخوانی نشان داده و با جان و دل در آن مشارکت نمود. اگر دیدید که موفق به این کار نمی‌شوید، آنوقت بدون اینکه ضرری بار آورید، باید [از صفوف انقلاب] جدا شوید اما اگر به وضعیتی مخالف بیفتید، بصورت ضمنی طرف مبارز شده و اگر در درون سازمان باشید، مورد محاکمه قرار خواهید گرفت. یعنی هم ماندن در درون حزب و هم مبارزه در برابر آن بدان معنی است که عامل

دشمن هستید. این چیزی است که ما آن را ستون پنجم^{۱۴} می‌نامیم و خطرناکترین جرم است. هم همانند دشمن و به شیوه واپسگرا برخورد کرده و هم خواهان آزادی خواهید بود و پس از آن هم خواهید گفت که کسی در اعمالم مداخله نکند، این جرمی بسیار سنگین است. مبارزه از خارج و از جبهه مقابل نیز اینهمه سنگین نیست. به همین سبب افتادن به ورطه‌ی قابل محاکمه در برابر ارزشهای سازمان بسیار خطرناک است. انجام اقداماتی دشمنانه در درون حزب و یا انجام اقداماتی که دشمن نیز قادر به انجام آن نیست، سنگین‌ترین جرم است.

افتادن به ورطه‌ای اینچنین دشمنانه می‌رود تا متداول شود. می‌خواهند نه از خارج بلکه از داخل، تحت عنوان P.K.K. و حتی تحت عنوان بهترین نوع شخصیت P.K.K. آن را از بین ببرند. این یک حیلۀ بزرگ است. در واقع به نظر ما این یک نوع جدید دشمنی است، زیرا به جامه‌ی P.K.K. درآمده است. در تلویزیون نمونه‌ای را تماشا کردم. طرف در زندان نماینده زندانیان بوده است و نقاب مبارزان را نیز به چهره زده است، به نمایندگی از P.K.K. سخن می‌گوید اما همانند نماینده دولت در درون ما موضع‌گیری می‌نماید. به زعم خود تئوری می‌بافد، تفسیر می‌کند و هر نوع ارزیابی را در شأن ما می‌بیند. اگر شخصیت P.K.K. بی‌کی که تا همین دیروز در درون ما بود، امروزه آشکار شده باشد، این در واقع ماهیت مسئله را تغییر نمی‌دهد. شناخت ما از او اشتباه بوده است. چنین کسی امروزه نزد دولت هر چه باشد، دیروز در صفوف ما نیز همان بود یعنی یک عضو دشمن بود. دست زدن آشکار به حمله تنها بیانگر آشکار شدن وی است. وضعیت قبلی وی نیز نوعی از دشمنی است که آشکار نشده است. بنابراین باید اینها را بخوبی بشناسیم. قبل از شناخت دشمنان آشکار، باید این دشمنان را بشناسیم.

دشمن چه کسی است؟ چه کسی نماینده‌ی دشمن در صفوف P.K.K. است؟ شخص، موضع و حرکت نماینده‌ی دشمن در صفوف ما از چه کسی و از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ باید در این موضوع

^{۱۴} اصطلاح ستون پنجم به معنی نیروی جاسوسی است. در جنگهای سه ساله اسپانیا (۱۹۳۶-۳۹ م. هنگامی که ژنرال مولا یکی از سرکردگان سپاه ژنرال فرانکو با ارتش خو به سوی مادرید پایتخت اسپانیا پیش می‌رفت، برای کمونیستها که بر شهر مسلط بودند پیام فرستاد که: "من با چهار ستون سرباز و تجهیزات از شرق و غرب و شمال و جنوب به سوی مادرید پیش می‌آیم ولی شما فقط روی این چهار ستون حساب نکنید بلکه ستون دیگری به نام "ستون پنجم" هم داریم که در میان جمع شما هستند که دانسته و یا نادانسته برای ما فعالیت می‌کنند. شاید هم با ما موافق نباشند ولی چون با عقیده و نظریه شما صد در صد مخالف هستند لذا اعمالشان غیرمستقیم به نفع ما تمام می‌شود. اگر از چهار ستون اعزای واهمه ندارید از این ستون پنجم بترسید که در تمام امور و شئون شما نفوذ دارند و راه ورود چهار ستون را به داخل شهر هموار می‌کنند. و همینطور هم شد و بالاخره ژنرال فرانکو با کمک همین ستون پنجم و خرابکاری آنها توانست پایتخت اسپانیا را که کابوس قحط علا و گرسنگی بر آن سایه انداخته بود، تصرف کند و سلطه و سیطره کمونیستها و جمهوری خواهان را از سراسر خاک اسپانیا براندازد. از این تاریخ است که دو کلمه ستون پنجم وارد اصطلاحات سیاسی شده و به عاملان اجنبی و به طور کلی هر فرد و دسته‌ای گردید که اعمالی به زیان و ضرر خودی و سود بیگانه انجام دهند.

بسیار استاد باشید. نیروی دادخواهی حزب به اندازه‌ی درک این وضعیت حاوی بجای آوردن مقتضیات آن است. می‌خواهیم آنی را که نواقصی داشته و ناکافی است با آموزش و حتی کسانی که اقداماتی آنچنانی داشته‌اند را با انتقاد اصلاح کرده و بخود بیاوریم. اما اگر برخی تعدد دشمنی کرده و مستقیم و یا غیرمستقیم تاثیر دشمن را به تناسبی معین تمثیل نمایند، باید آنها را مواخذه نماییم. وضعیت وی قابل محاکمه است، انتقاد و خودانتقادی نیست. در برابر اینها نیز اقداماتی انجام خواهیم داد. زیرا معلوم شد که در این موضوع اندکی برخورد غافلانه دارید. تمامی اقدامات دشمنانه را طبیعی تلقی می‌نمایید، جرمی بسیار سنگین را مرتکب می‌شوید. کسانی فردیت را تحمیل نموده و بسیاری دسترنج دیگران غصب می‌نمایند و پافشاریهای بسیار ناحقی دارند. برخوردهایی وجود دارند که در چارچوب رفاقت نمی‌گنجند. حتی برخی بدون اتخاذ کوچکترین تدبیری، واحدها را بسوی نابودی می‌فرستند. اینها می‌خواهند اختیارات بیشتری را کسب کنند. اگر این دشمن نیست پس چه چیز است؟ انتقاد و خودانتقادی تا چه حدی می‌تواند برای اینها مصداق داشته باشد؟

باید این اوضاع قابل محاکمه در درون حزب ما را بدون تاخیر آشکار نماییم. باید در هر حوزه و در هر واحدی حتی یک ثانیه برای مواضع و برخوردهایی که نماینده دشمن هستند، امتیاز و فرصت قائل نشویم. صاحبان این مواضع و برخوردها یا تماما باید مطابق معیارهای حزبی زندگی کنند و یا آنها را به مواخذه خواهیم کشاند. در صفوف ما خائنان - که در اسلام آن را منافق می‌نامند - همه نوع تیپ‌های اخلاکگر، تصفیه‌گر و مهمتر از همه، آنهایی وجود دارند که با بی‌شرمی ما را به بازی می‌گیرند. اینها مهمتر هستند. آنهایی که آشکارا پرووکاتوری (اخلالگری) می‌کنند، چیز دیگری هستند، اما اگر تا همین دیروز در رهبریت حزب جای گرفته و در یک آن دشمنی آشکار نشان دهی، خطرناکتر است. به نظر من در اینجا دچار یک اشتباه می‌شوید. در واقع آنها که بدون اینکه شخصیت P.K.K بی کسب کنند، خود را آنچنان نشان داده، امکانات بسیاری را غصب نموده و هنگام یافتن فرصت، با دشمن یکی شده و خواسته‌های خویش را تحمیل می‌نمایند، خطرناکترین دشمنان هستند. باید قبل از هر کاری اینها را برطرف نمود. به همین سبب محاکمه درون حزبی را توسعه خواهیم داد.

بدون شک خائنان و مزدورانی در صفوف مبارزه‌رهایی ملی وجود دارند. دشمن می‌خواهد شخصا از اینها سازمان و حرکتی را تشکیل دهد. این تشکله‌ها تحت عنوان گرایش ملی کردی، رهایی و حتی دمکراسی ما را "دیکتاتور" اعلام می‌کنند. به اصطلاح خویش را هم دمکرات می‌نامند! اینهمه بی‌احترامی به حقایق قابل پذیرش نیست. از مزدوران و یا وابستگی قطع و دشمنان دسترنج و خلق خویش جنبشی ساخته و عنوان دمکرات بر آن اطلاق نموده و در برابر به اصطلاح دیکتاتوری ما اینها را حاکم خواهند

گرداند! این یکی از بی حیثیت ترین جرمهایی است که مرتکب می شوند. آتی که به اقتضای سیاست از جبهه مقابل در گیر می شود، اینچنین مجرم نیست. جرم سرباز و پلیس دشمن اینهمه نمی تواند بزرگ باشد. وضعیت اینها حاوی جرمی بسیار سنگین است. بنابراین ممکن نیست با انتقاد و حتی مبارزه سیاسی برخی از آنها را که در صفوف مبارزه رهایی ملی هستند اصلاح نمود. باید تماما مطابق قوانین حقوقی تصمیم گرفته و اینها را محاکمه نمود. کسی اجازه ندارد در صفوف مبارزه رهایی ملی و صفوف انقلاب اینهمه خواسته های دشمن را بجای آورد. کیفر این امر سنگین ترین کیفر است. P.K.K اندکی این را اجرا نمود و از این پس بیشتر نیز اجرا خواهد نمود.

از این نظر کسانی که ملی بودن و انقلابی بودن را به شیوه ای نامطلوب به بازی می گیرند چه کسانی هستند؟ اینها به سبب اینکه بسیار بی ناموس هستند می توانند حق و حقوق بسیاری را که به دست آمده اند از بین برده و زندگی را مسموم نمایند. باید اینها را شناخته و در صورت لزوم آنها را محاکمه نموده و به کیفر برسانیم. این وظیفه ای بسیار مهم و غیر قابل تاخیر است که باید موجبات آن را در زمان و مکان لازم بجای آوریم. در غیر اینصورت معلوم می شود که تمامی دستاوردهای حزب را به اینها پیشکش نموده ایم. بدون شک زمان آن رسیده که در کردستان می توان محاکمه کرد و امکان مجازات فراهم شده است. جنبش ما چه در درون حزب و چه بیرون از آن یک ابزار محاکمه نیک است. هنگام آغاز به کار خویش را به مواخذه کشیدیم؛ هنگام اقدام به تقابل با دشمن، دشمنان و مزدوران را به محاکمه کشیدیم، خلاصه همه چیز را محاکمه نمودیم. در فرجام کار آنها که جرمی نداشتند، آشکار شدند و وضعیت مجرمی در میان نماند. اما هنوز این کار تمام نشده و ادامه دارد.

بدون شک می توان به شکل آن اندیشید. ما تنها این را به محاکم حزبی تقلیل نمی دهیم و به شکل یک دادگاه مستقل آن را انتزاعی نمی کنیم. این مسئله ای فراگیر است. می توانیم این را در تمام طول زندگی بصورت همه جانبه انجام دهیم. خود، اطرافیان خود، تمامی صفوف خویش و دوست و دشمن خویش را محاکمه می نماییم. این کار تا پاکی تمام و دستیابی به معیارهای انسانیت تداوم خواهد داشت. وقتی به میهن دوستی و آزادی دست یافته و از موقعیت سنگین ترین مجرمها خارج شدیم، آنگاه محاکمه می تواند به درجه دوم اهمیت نزول یابد و یا به اندازه گذشته مهم نباشد. اما تا آن زمان محاکمه شدید خواهد بود. با آگاهی از اینکه امسال با [وجود] این مواضع سال دشواری را در مبارزه رهایی مان گذرانده و همراه با آن پیش رفته و باید پیش رویم، خواهیم جنگید. انجام مبارزه در صفوف P.K.K و ارتش، محاکمه را لازم می گرداند. شمشیر دادرسی شمشیری بسیار برنده است. باید این را قطعاً در جا و زمان خویش بکار ببریم تا انسانیت بتواند در مبارزه خویش موفقیت به دست آورد.

در بسیاری از تحلیلات خویش کمابیش به موضوع میهن دوستی اشاره کرده بودیم. این کار با میهن دوستی آغاز می‌گردد. ما این را گفتیم: اگر کسی هر چیز خویش را فروخته و بدون نگرستن به پشت سر از تکه‌ای از سرزمین خویش که باید از آن محافظت نماید بگریزد، او خائنی بزرگ بوده و خائن به وطن است. P.K.K جنبشی است که با اشتیاقی بزرگ تکه‌ای از سرزمین که باید از آن او باشد را در آغوش می‌گیرد و لو به ویرانه‌ای تبدیل شده و برای زندگی نامناسب باشد. اگر این شجاعت را نشان دهید، P.K.K بی می‌شوید. این اولین درس است. آنان که این نیرو را در خویش نمی‌بینند و آنان که در پی زندگی مطابق خویش بوده و قائل به زندگی در این ویرانه‌ها و فراز کوهستانها نیستند، نه می‌توانند P.K.K بی شده و نه میهن دوست شوند. از جوانب بسیار در مورد میهن دوستی تامل خواهیم نمود. جایگاه تاریخی جغرافیایی که از آن به کردستان تعبیر می‌شود، آغاز مواردی برای انسانیت و تمدن، توسعه طبقاتی آن، رشد تمامی تجمع‌های اتنیکی و عشیره‌ای بین‌المللی می‌تواند همچون واقعیت بزرگ تاریخی فرا گرفته شود. از منظر امروزی چرا عصر ما عصر ملت‌هاست، چرا عصر مالکیت هر خلق بر وطن خویش است؟ ما چگونه بی‌وطن گشته‌ایم. بی‌وطنی از طرف چه کسانی و چگونه ایجاد شده است؟ واقعیت اجتماعی ما در این موضوع تا چه حد مورد تخریب واقع شده است؟ در برابر این چه نوع جنبش رهایی‌بخش و بازگشت به میهنی لازم است؟ چرا باید برای این ارزش فراوانی قائل شویم؟

اگر تمام جهان را به ما بدهند، باید این را نپذیرفته و به سرزمین خویش برگردیم. باید این را به صورت یک حوزه بزرگ حیات و حقی که بدون آن زندگی ممکن نیست درآوریم. اگر در ابتدا این را تحقق بخشیده و با این آغاز به کار کنید، پس میهن دوست بوده و بدان معنی است که P.K.K بی گشته‌اید. نمی‌توان به یک P.K.K بی شدن غیر از این اندیشید. اگر چنین روحیه و اشتیاقی در شما وجود نداشته باشد، تمامی تلاش‌هایتان به هدر خواهد رفت و مبارزه نیز معنایی نخواهد داشت. علی‌رغم اینکه سالهاست بیشتر از همه شما در خارج امکانات زندگی دارم، برای این اهمیتی قائل نشده و آن را نادیده می‌گیرم. روح و ذهنم را به خارج وابسته نکرده بلکه به جوهرهای پیوندش می‌زنم که آن را خاک سرزمین عنوان می‌نمایند. به آنجا اندیشیده و زندگی در آنجا را در روح حک می‌نمایم. مادامی که حتی ما این را انجام می‌دهیم، شما باید بیشتر از آن را انجام دهید. باید به معرفت میهن دوستی دست یابید. باید تنها به این بسنده نکرده بلکه تمامی تاریخ و وضعیت امروزی آن را بیاموزید، آنهم نه با یک آگاهی پیش پا افتاده، بلکه با مجهز شدن به خیال چگونگی درآوردن سرزمین مان به صورت یک بهشت آن را انجام دهید. این شرط اساسی پیشروی در این کار و آمادگی برای مشارکت در آن است. این اشتیاقات میهن دوستی شما را اوج بخشیده و سودایتان متوجه کوهها، صخره‌ها، دره‌ها و تمامی حیواناتان می‌گردد.

قبل از هر چیز آگاهی و اشتیاق این را در خود ایجاد نمایید تا ذهنتان پیشرفت کرده و دلتان اندکی باز شود.

این نیز یک تشخیص علمی است و گر نه عدم مبارزه در هر شرایطی و ترک تاریخ و سرزمین با رضای دل پست فطرتی است. هنگامی که در روستا بودیم ما را نیز مجبور کردند که از خاکمان جدا شویم اما جهت بازگشتی مجدد مبارزه‌ای را آغاز نمودیم. گفتیم: ای روستایم از تو جدا می‌شوم اما قطعا بازگشتی آزادانه خواهم داشت؛ ای سرزمینم، آثار تاریخیم، کوههایم و موجودات زنده‌ام، هم‌اکنون از شما جدا می‌شوم اما قطعا روزی آزادانه بسویتان بازخواهم گشت و این موضع ما بود، اما شما هر جا که می‌روید، آن را جای زندگی تلقی کرده و خویش را فریفتید. وضعیت ما آنگونه نیست. وعده‌ای داریم، با خود گفتیم باید مطابق وعده‌ام، اشتیاقم اینگونه باشد و این را ثابت کردم. کسی که می‌گوید این را نفهمیده و درک نکردیم، خودفریبی می‌کند. این نیز معلوم شد که همه شما را چنان حقیر می‌بیند که به شما سلام نمی‌دهند، شما را وحشی دیده و ارزشی برایتان قائل نیست. این در حالیست که امکانات فراگیری یک کار و ایجاد زندگی هم چندان وجود ندارد. باید هم خردمند بوده و هم هشیار باشید. باید چشمان خویش را اینگونه با صلابت به این سرزمینمان دوخته و اندیشه و احساساتمان را اینگونه تنظیم نموده و عهد زندگی ببندیم.

ما سعی بر تعریف ژرف میهن دوستی نمودیم، اما متأسفانه بسیاری یک بخش بسیار محدود این موضوع را فرا گرفته‌اند. بر فراز باشکوه ترین کوهها می‌روند اما نگاهی بسیار بی‌معنی دارند. به دره‌ها پایین می‌روند، از کنار ویرانه‌های تاریخی می‌گذرند، اما حتی دلشان نمی‌تپد. حتی انسانهای اعصار اولیه اینهمه عقب‌مانده نبودند. پابندی آنها به سرزمین بسیار بیشتر بود، حتی عواطف عشیره‌ایشان بسیار بهتر از آنهاست که به آسانی از وطن می‌گریزند. کشوری که کردستان می‌نامندش یکی از مکان‌هایی است که برای اولین بار تمدن از آن سر بر آورده و انسانیت شکل گرفته است. تاریخ این جغرافیا نیز ارزش موشکافی را دارد. موقعیت جغرافیایی و طمان نیز بسیار جذاب است، در آن امکان همه نوع تولید و تشکیل نهادهای اجتماعی وجود دارد. کفایت از آن محافظت نماید و آن را به سوی یک شکل نوین اجتماعی سوق دهید. همه نوع امکانات لازم جهت انجام بهترین نوع این کار را برای شما فراهم می‌آوریم. این شیوه تفکر و عملی است که در بنیاد میهن دوستی وجود دارد.

۶ دسامبر ۱۹۹۳

فصل چهارم

آنها که به خوبی واقف بر تاریخ P.K.K نیستند قادر نخواهند بود نماینده نیکی

برای شخصیت P.K.K باشند

به تدریج بیشتر به روحیه، آگاهی و شخصیت جنگ و مبارزه مان نزدیک شده و گام به گام متحول می شوید. از گذشته‌ی منفور شما آگاهی و از میزان بیماریهای شما آگاهی داریم و همچنین می دانیم که این یک تقدیر نبوده، رهایی از آن به نوعی میسر است اما این همانند تصویری که تا به امروز دارید نبوده و راه و روش صحیح آن متفاوت است.

تلاش بسیار به خرج دادیم تا اولین افراد به شکلی مطلوب پیشرفت کنند. تقریباً هر لحظه ایمان و آگاهی لازم برای این کار را نشان داده و سعی نمودم به شیوه‌ای که می توانم آن را فوق العاده بنامم انجام دهم. اما صافی، بی تجربگی، لاقیدی، بی علاقه‌گی و همه‌نوع نواقص آنهایی که به عنوان رفیق انتظارشان را داشتیم، راهگشای رویدادهای منفی بسیاری گشتند که خارج از امید و انتظار ما بودند. از یک نظر دشمن را به کناری نهاده و با خود مشغول می شویم. پیداست نوعی از منفور بودن این نتایج را به دنبال دارد. از جامعه‌ای اینچنین معیوب و منحط تنها اینگونه موارد می تواند حاصل شود. تمام امید ما این بود که این وضعیت را در جای خویش درک نموده و با گامهای سریع و قاطع راه را در پیش گیرید. حال بهتر می فهمیم که مورد مهم برای ما رویه و شیوه است. تنها راه حل رهایی از این وضعیت منفور دست یافتن به شیوه، موضع و رویه صحیح است. بدون وجود رویه کافی ممکن نیست از این وضعیت به سلامت جست. تاریخ شورشها و مبارزه‌ی ما این را با روشنی تمام نشان می دهد.

اگر شخصیهایی که بسیار دچار شکست شده‌اند، خصوصیات خویش را در حوزه رهبریت بازتاب دهند، بزرگترین معضلات بوجود می آیند. این در هر انقلابی اندکی وجود دارد اما به اندازه‌ای که در انقلاب ما وجود دارد، افزون و دردآور نیست. حقیقتاً دشوار است انقلابی را بیایم که به اندازه انقلاب ما خود را مشغول می کند. در انقلاب فرانسه، اسلام و اکتبر تحریفات و مبارزه با همدیگر بسیار است اما باز هم شیوه آنها قابل درک است و می توان در یک جای آن جای گرفته و در هر یک از صفوف موافق و یا مخالف مورد لازم به راحتی می توان انجام داد. اما برخوردهای مغلق، بغرنج و بسیار اشتباه آمیزی در صفوف ما وجود دارند. معلوم نیست کدام شخص در پی چیست و طرفدار کیست. خود را به چنان وضعیت بغرنجی درآورده و چنان از کیفیت بدور است که حتی خود نیز نمی داند که در خدمت چیست.

حتی متوجه نیست که چه سیاستی را در پیش گرفته و این را چگونه بر پراکتیک بازتاب می‌دهد. بیچارگی هم در اینجاست.

تداوم طولانی مدت بر خوردی که آن را غیر واضح و ناروشن می‌نامیم یک خصوصیت بسیار بارز شما می‌گردد. بر خوردهای ناقص شما سبب می‌شوند نینید که تلاشتان در خدمت چیست و چه کسی را پیش می‌برد. ما در برابر این از همان آغاز تدابیر بسیاری اتخاذ نمودیم و یک خط‌مشی فوق‌العاده طبقاتی را اجرا می‌نمودیم و بسیار حساس بودیم. یک معجری بسیار برتر در درگیر نمودن هر کس به نفع دسترنج بودیم. متأسفانه آنهایی که متوجه نبودند چگونه و برای چه کسی کار می‌کنند تقریباً بیشترین قشر ما را تشکیل می‌دهند و آنهایی که مدعی بودند بیشتر از همه پرولتاریا بوده و فقیرترین خاستگاه را داشته و از هر کس بیشتر به دسترنج پایند هستند نیز جزء اینها به شمار می‌روند. عجیب‌ترین مورد نیز این است که هر چه زودتر این را ندیده و به هیچ وجه به خط‌مشی طبقاتی وارد نمی‌شوید. در نتیجه‌ی مغلق بودن و آشفتگی ذهنی و متوجه نبودن به اینکه برای چه چیز و چقدر خدمت می‌نماید، سالها اسراف پیشه می‌کنند. داشتن این وضعیت شما، انسان را دچار ناامیدی می‌نماید و یا چنان می‌کنند که مجبور می‌شوی بر آن تأسف بخوری. شما بی‌غم بوده و نگرانیهای چندانی ندارید. در موضوع خط‌مشی نیز باشد، خویش را فاقد چاره‌رها می‌کنید. برای مبارزه در راه خط‌مشی در مکان و زمان مناسب کار می‌کنیم. در حالیکه شما نه تنها برای نتیجه‌گیری آن خویش را به زحمت نمی‌اندازید بلکه تقریباً مبارزه در راه خط‌مشی حتی به ذهن تان خطور نمی‌کند. با این حال با شما چه کنیم؟ اگر به خود زحمت ندهید و جنگ را پیش نبرید، چگونه شرایط حیات شما را ایجاد نموده و بدون انجام پیشاهنگی چگونه با شما جنگ را پیش خواهیم برد؟

جامعه ما جامعه‌ای است که تا حد غائی دچار تسلیمیت شده است. شما نیز تسلیمیت تحمیلی دشمن بر جامعه را در درون حزب بازتاب می‌دهید. شخصیتی مقاوم و جواوگو ندارید. چیزی که بر زندگی و سازماندهی بازتاب می‌یابد، بیشتر واقعیت دشمن و شخصیتی است که آن را به حالت غیرقابل شناخت درآورده است. خود به تنهایی سالهای سال با این کارها مشغول گشتم. حتی اجازه‌ی تحریف یک میلیمی به خط‌مشی را ندادم. اجازه ندادم منافع طبقه و نیروی دیگر امکانات خط‌مشی را برآید. تمامی این افشار را به کار واداشتم و همه آنها را برای منافع انقلاب بکار بردم اما شما امکانات تمام‌عیاری که به دستتان دادیم را به دیگران پیشکش نمودید و یا خویش را بجای حامل آنها گذاشته و اجازه دادید که شما را استثمار نمایند. همانگونه که روستائیان، حاملها و رعیت‌ها استثمار می‌شوند، در درون حزب نیز به

نمایندگی از سایر طبقات منبع استثمار هستید. از نظر خط‌مشی و استفاده ایدئولوژیک - سیاسی آنگونه هستید. خرده‌بورژواها و همه‌نوع میانه‌روها از شما استفاده می‌کنند و شما حتی متوجه این نیستید. تمامی حرکات و رفتارهای کسی که قادر به حفاظت از خویش و دسترنج خویش نیست، خشم‌آور هستند. معنای چندانی برای احترام و پایبندی شما قائل نبوده و این را بسیار عقب‌مانده می‌بینم. این شیوه تفکر و عمل بنیادهای خط‌مشی پرولتاریا - غیر از پرولتاریا می‌توانیم آن را خلق و یا انسانیت بنامیم - را چندان نمایندگی نمی‌کند. نمی‌تواند نیروی آزادی و حفاظت از خود باشد. چالش بزرگی است که با تجربیات زندگی‌ام این جنبش را اینگونه توسعه داده اما مسئولان بسیاری آن حوزه‌ها و امکانات را آنگونه بکار برند! به همین جهت آموزش درون حزب و آموزش خط‌مشی بسیار مهم است. اینکه خود را اینهمه بی‌درد و غم نموده و بدون شرم و دل‌تنگی اظهار وجود می‌کنید، احترام چندان را بیار نمی‌آورد و نمی‌تواند معنای چندانی را بیابد.

یک انسان باید می‌توانست خویش را نظم بخشیده، اندکی به صورت صحیح به مبارزه و جنگی که هم‌اکنون در حال انجام آن هستیم نزدیک شده، نیروی کاری برای آن را نشان داده و آن را پیش برده و چه در بالاترین و چه در پایین‌ترین سطح در آن مشارکت نموده و در هر سطحی فعال باشد. چرا اینها تحقق نمی‌یابند؟ تمامی کاری که انجام می‌دهید این است که دم از سرکوب و سرکوب شدن می‌زنید. غیر از این چیزی از دهانتان بیرون نمی‌آید. خود بازگو می‌کنید که چقدر فاقد تاثیرگذاری شده و چقدر قادر به ایفای نقش نشدید. شخص رهبر و مبارز اینگونه نیست. در جایی که رهبریت P.K.K در این موضوع تلاشی عظیم روا می‌دارد، نمی‌توانم درک کنم که چگونه لایق خود می‌بینید که با تکیه بر این، اینهمه زندگی ارزانی را پیشه کنید. هر روز از خود می‌پرسم که چه چیز تو ناقص است و هزاران بار جواب این را می‌دهم. هم اینهمه به ما پایبندید و هم از بسیاری از جوانب خویش را چنان وقف اینکار می‌کنید که من قادر نیستم آنچنان کنم، اما چرا اینهمه در نتیجه‌گیری و مستحکم نمودن کارها فاقد قابلیت هستید؟ در نظرم بسیاری از شما همانند روستائیان هستید. حتی از چگونگی زیستن خویش بی‌خبر هستید. با نگرستن به وضعیت شما، می‌توانیم بهتر بفهمیم که برای چه کسی و چگونه کار می‌کنید و سرباز و خدمتکار چه کسی هستید. ما در این جهان برای چه زندگی می‌کنیم؟ تماما برای چه کسی کار می‌کنیم، در گستره استفاده و استراتژی چه کسی جای می‌گیریم؟ واقعیت خلقی ما در خدمت چه کسی است و به صورت بی‌بها برای چه کسی کار می‌کند؟ جوانان و تمامی افراد ما از هر ریشه‌ای از آن چه کسی هستند؟ بازتابهای درون حزبی اندکی نیز بیانگر این وضعیت هستند. باید می‌توانستید سالها خویش را در این موضوع به مواخذه بکشید. شما را متهم می‌کنم که چرا خویش را محاکمه نکرده و پرورش ندادید؟ اما

پس از مدتی معین و پس از اینکه چند اصطلاح اساسی را به ذهن سپردید باید در باب مقتضیات کار می‌اندیشیدید. چرا به آسانی می‌گریزد؟ بدون وجود آموزش و پرورش همه‌جانبه حتی نمی‌توانید از نزدیکی زندگی عبور نمایید. برخوردار اینهمه بی‌بها، بی‌مسئولیت و غفلت‌بار با زندگی و مشارکتی بدون اینکه متوجه باشید که از آن چه کسی و چه چیزی می‌شوید، شیوه‌ی کاری شماست.

با بسیاری از بیماریها، بدون خواست خود به حزب ضرر می‌رسانید. به دیگران فرصت‌های بسیاری داده و هم ما و هم محیط را در آشفتنگی فرو می‌برید. پس از اینکه اینهمه راه و روش به شما یاد دادیم آیا بسیار دشوار است که در رأس فعالیتی قرار بگیرید؟ فداکار هستید، ترسو نیستید و زندگی خویش را نیز وقف نموده‌اید اما همه چیز تنها با این تحقق نمی‌یابد. حتی اگر این را به تنهایی به دست بگیرید این قربان نمودن خویش است. به نظر شما برخی صاحبان شما هستند، وضعیت شما همانند قربان نمودن خویش برای عشیره است. در حالیکه یک سوسیالیست و یا یک جنگجوی راه زحمتکشان خویش را اینگونه به آسانی فدا نمی‌نماید.

انواع آموزش‌ها را می‌بینید اما علی‌رغم این بصورت معضلی برای یک واحد درآمده و حتی یک نفر نمی‌تواند این را متوقف نماید. کسی نمی‌تواند در یک حوزه و یک واحد کاری شما برخاسته و این موضع را نشان دهد. سالهاست که چند نفر بی‌فایده را می‌شناسم. اینها بصورت معضلی برای واحدها و حوزه‌های کاری درآمده‌اند. برخی نیز خویش را به دست نگرشی سپرده‌اند که مطابق آن گویا بدون او این مبارزه قادر به تداوم نیست و این در حالیست که اینها خود معضلی اساسی بشمار می‌روند که اگر از صفوف خود اخراج کنید، پیشرفت حاصل می‌شود اما به هیچ وجه با همدیگر برخورد نمی‌نمایند. اینکه از سازش با همدیگر سخن می‌رانید بیانگر این است. با این وضعیت خویش همانند **ائتلاف محافظه کاران** هستید.

تلاش می‌کنید تا در درون حزب همدیگر را بی‌تاثیر نمایید. با این به کجا خواهید رسید؟ من هم اندکی سازشکاری می‌کنم اما هنگام سازش، دهها نوع تدابیر لازم برای پیشرفتم را نیز اتخاذ می‌کنم. انتظار نمی‌رود که شیوه رهبری را با تمامی توان خویش اجرا نمایید. نمی‌گویم تماما همانند من برخورد کنید. اما حداقل به شیوه و نیرویی دست یابید که بتواند شما را رهایی بخشیده و با توجه به آن بتوان شما را عضو حزب نماید. استعدادی کسب کرده و کفایت لازم برای خود را ایجاد کنید. اگر وظیفه شما این نباشد، چرا به صفوف P.K.K می‌پیوندید؟ بدون دستیابی به این شیوه و کفایت برای P.K.K، P.K.K بی‌بودن کجا می‌ماند؟ آیا تنها در پیش گرفتن شکایت و در غیر این صورت، اظهار عدم توانایی کار شیوه P.K.K است؟ حتی اگر بتوانید به صورت یک عضو معمولی درآیید، آن هم خوب است اما شما

قادر به انجام آن هم نیستید. پس حزب با شما چه کند؟ اگر اندکی زندگی خویش را بررسی نمایید خواهید دید که ذهن تان آشفته بوده و شخصیت تان دور از تفکر است. حیف شما است. شخصیت غافل در صفوف ما بسیار تاثیرگذار است، تلاش بسیار ناکافی است و کسب حقایق و پیگیری شدید آنها چنان ضعیف است که می توان گفت وجود ندارد. اگر هنگام رفتن به جایی نتوانم دو کلمه سخن واقعی بر زبان رانده و چند موضع صحیح اتخاذ نمایم، از خود خواهم پرسید که چرا می روم؟ اگر قادر نباشم چیزی به شما بدهم، چرا در مقابل شما ظاهر شوم؟ اگر در یک جلسه و یا در یک موضع و سیاست در موقعیتی تعیین کننده نباشم، چرا با این کارها مشغول می شوم؟ حال به هر جا که بروم، با هر شخصی تماس برقرار کنم، می توانم او را تماما به خدمت مبارزه در آورم. رهبریت این است. هر کسی که باشد، موضع ما موضع حزب است و نتیجه نیز از آن حزب است.

صدها رابطه دارید اما معلوم نیست که اینها به چه چیز و چه کسی خدمت می نمایند و تمام آنها بغرنج هستند. این روابط شما را به سوی نابودی می برند اما شما حتی متوجه این نیستید. این مواضع راه را بر ایجاد انواع نگرش های بسیار خطرناک می گشایند، حتی قادر نیستید اینها را ببینید. مبارز حزبی اینگونه نیست. من گفته بودم که شما عاداتی دارید که بدون آنها بسر نمی کنید، حزب نیز برخی شیوه ها و ویژگی هایی دارد که بدون آنها شما نباید بسر برید. شیوه حزبی در رأس تمامی عادات است. می دانم که سطح شخصیت در چه حد پایینی است اما توانایی بالابردن آن نیز وظیفه ای غیر قابل چشم پوشی است. اگر همه شما این را انجام ندهید نیز، قطعاً در میان شما کسانی خردمند وجود دارند و آنها می توانند مانع این کار شوند. اگر می خواهید موفقیت ببار آورید، راه دیگری غیر از در پیش گرفتن حقایق ندارید. به شکلی دیگر ممکن نیست شرایط زندگی شما را ایجاد نمایم. ایجاد شرایط زندگی به خلق و شما بسیار دشوار است. چگونه شرایط زندگی را برای شما ایجاد خواهیم نمود؟ از خورد و خوراک و منتقل کردن شما از جایی به جای دیگر گرفته تا نزدیک کردن شما به امری جدی همانند جنگ، چگونه می توانیم شما را اداره کنیم؟ نباید این را آسان تلقی کنید، زیرا کاری بسیار دشوار است. بسیاری از شما انسجام خود را از دست داده و آنگونه به صفوف حزب آمده اید، اما نمی توان اینگونه به جنگ رفت. شخصیتی دارید که قادر نیست دو کلمه بر زبان رانده و هر لحظه برای هر نوع حیاتی آماده هستید. شما نیز باید برخورد صحیحی را با جنگ به مثابه جدی ترین مسئله حیات و پدیده ای که باید مدبرانه ترین برخورد را با آن داشته باشید، روا دارید.

از آنهایی که بسوی شرکت در حیات گریلایی می‌رفتند - حتی آنهایی که بسوی رقم زدن رویداد ۱۵ آگوست^{۱۵} می‌رفتند- پرسیدم که وقتی وارد وطن گشته و در عملیات شرکت جستید چند روز پس از آن را محاسبه می‌نمودید. جواب می‌دادند که حتی نمی‌توانستیم بیست و چهار ساعت پس از آن را حدس بزنیم. مدت درازی، عملیاتهای تمامی واحدها اینگونه بود. عملیات انجام داده و اسلحه بکار می‌برند اما حتی برایشان هیچ اهمیتی ندارد که بیست و چهار ساعت پس از آن چه چیز را سبب نخواهد شد. به نام حزب اسلحه بکار برده‌اند، همین! در حالیکه مسئولیتهای بزرگی دارید. وقتی شما سربازی را زده و مسلحانه به کوه زدید، ارتش به شما حمله‌ور خواهد شد. اگر نتوانید بیست و چهار ساعت پس از آن را محاسبه نمایید چگونه می‌توانیم شرایط لازم برای زندگی شما را ایجاد نمایم؟ در درون حزب نمی‌توان به مسئله‌ای توجه نمود، اگر آن مسئله به شما مربوط نباشد، چه کسی این جنگ را توسعه خواهد داد؟

سرنوشت تمامی گروههای خویش را بررسی می‌کنیم اما متأسفانه یک شخص پیدا نمی‌شود که بگوید جنگ مسلحانه انجام دادیم و کامل کردن مابقی‌اش نیز وظیفه ماست. در هیچ جای دنیا از خارج [از حوزه جنگ] پانزده هزار گریلا پرورش داده نشده است. اشخاصی نظیر مائو، لنین و هوشی‌مین^{۱۶} نه تنها پانزده هزار بلکه حتی بیشتر از پنجاه نفر را آموزش نداده است و یا آموزششان عبارت از چند سمینار است. در این مکان پانزده هزار و شاید هم بیشتر مبارز پرورش دادم. این را در یک کشور خارجی و آنهم از صفر آغاز نموده و پرورش دادم. از ایمانش گرفته تا شیوه بر دوش گرفتن و حمل اسلحه را آموزش دادم اما اینها نتوانستند پیش پا افتاده‌ترین وظیفه را بجای آورند حتی یک نقص بزرگ در مسئولیت را نشان دادند. خواستند مرا وادار کنند تا همه چیز را انجام دهم. در جهان چنین نمونه‌ای وجود ندارد. اگر اینها ده درصد کاری را که اینجا انجام می‌دهم، می‌توانستند در آن کوهها انجام دهند باز هم خوب بود. می‌توانستند تربیت و آموزش حزبی و ایمان و روش آن را کسب کنند. نمی‌توانند بگویند که برای این زمان نداشتند. بیشتر از من زمان و امکانات به دست آورده‌اید. پیداست که نزد شما در این موضوع برخوردی صحیح، شیوه کاری و مسئولیت این کار وجود ندارد و گرنه بهترین فرد می‌توانست در آن

^{۱۵} ۱۵ آگوست ۱۹۸۴ آغاز مبارزه مسلحانه به فرماندهی معصوم کرکماز (عگید) که با این عملیات به صورت رسمی نیروهای رهایی کردستان (Hezen Rizgariya Kurdistan (HRK) را اعلام نمودند. بعدها پس از شهادت ذفیق عگید در سال ۱۹۸۶ این نیروها به یادبود رفیق عگید تحت نام ارتش رهایی‌بخش خلق کردستان (ARGK) Artesa Rizgarixweza Gele Kurdistan سازماندهی شدند. متعاقب تحول استراتژی جنگ مسلحانه به استراتژی مبارزه دمکراتیک و دفاع مشروع پس از توطئه ۱۵ فوریه ۱۹۹۹ این نیروها تحت عنوان نیروهای دفاع خلق (Hezen Parastina Gel (HPG) سازماندهی شدند.

^{۱۶} مائو رهبر انقلاب چین، لنین بنیانگذار و دبیر کل حزب بلشویک شوروی، هوشی مین رهبر انقلاب فیلیپین

کوهها پرورش یابد. نمی‌توانید با این برداشت مسئولیتی وطن را آزاد کنید. نه تنها نمی‌توانید وطن را رهایی بخشید بلکه حتی قادر نیستید خویش را رهایی بخشیده و یک روز زندگی خویش را تامین نمایید. رهایی شما به تنهایی نیازمند یک سازمان رهایی‌بخش است. آیا باید خلق را نجات دهیم یا شما را؟ تقریباً با یک دوگانگی اینچینی رو در رو مانده‌ایم. زیرا می‌توان گفت که وضعیت بسیاری از شما نیازمند رهایی است. بخش بزرگی از اکثر آنهایی که به صفوف مبارزه پیوسته‌اند سعی در رهایی دادن خویش دارند. در حالیکه وظیفه ما رهایی خلق است. چرا تمامی این مسائل را درک نمی‌کنید؟ شاید تصور کنید که در برابر تمامی اینها حيله‌گری روستایی و یا خودعاقل‌بینی روشنفکری بکارتان می‌آید. نمی‌دانید که چرا باید تلاش بزرگی به خرج داده و دقت بسیاری را داشته باشید، به تلاشی کم‌اهمیت کفایت کرده و مشارکتی تنبل و راحت‌طلبانه پیشه می‌کنید و این را برای خود مفید دیده و اینگونه خویش را منفعل می‌نمایید. این مورد موجود، منفورترین واقعیت اجتماعی ما و بازتاب آن بر شماست.

انسانها به همه چیز می‌اندیشند، شیوه پرورش او را به صورت مساعد برای هر کاری درآورده است. هر چه بدهی کسب می‌کند، هر چه امر کنی که بنوشد، می‌نوشد و هر چه از او بخواهی انجام می‌دهد. نمی‌داند خوبی، زیبایی و حقیقت در کجاست و چگونه است. برای به دست آوردن رزق پیشکشی دشمن می‌شتابد. تماماً خیانتکار شده و برای آن رقابت می‌کند. خاستگاه ما چنین جامعه‌ای است. در میان شما چند نفر وجود دارند که نسبت به خیانت عکس‌العمل نشان می‌دهند. به خود بیندیشید: وقتی از میهن دوستی گریخته و به ارزشهای اساسی تعالی پشت نمودید و یا وقتی لزوم رسیدن به آنها را احساس نکردید، هنگامی که به بعضی پس‌مانده‌ها و امکانات نظام رسمی دشمن دست یافتید، آیا نمی‌دانید که چگونه رقابت کردید و چگونه بسوی آن شتافتید؟ گریختن از یکی و پناه بردن به دیگری چیست؟ این پناه بردن به خیانت است. وقتی تا به مغز استخوان خویش مرتکب این شده باشید، البته که معلوم می‌شود شخصیت شما با یک بیماری سنگین، دشمنی و فرسودگی سخت رو در رو می‌ماند. آموزش انقلابی، حداقل برای این است که این را تشخیص داده و برطرف نماییم.

دلایل پیاده نکردن خط‌مشی فرماندهی و پیشاهنگی از طرف شما را توضیح می‌دهیم. تصور نمی‌کنم که حتی کودکان اینهمه خویش را فریب دهند. من نیز کودکان را می‌شناسم؛ وقتی واقعیات را بیان می‌نمایم، به آن پایبند می‌مانند. کودکانی که شما خطرناکترین نوع کودکانی است. بسیار لجوج هستید، چشم بر حقایق فرو بسته‌اید و این را به شکل یک شیوه سیاست نیز درآورده‌اید. تمامی این مسائل تنها کار من نیستند، تصحیح زندگی و وارد شدن صحیح به مسیر میهن و حزب بیشتر کار شماست. با این وضعیت شما، با شما چه کنیم؟ اگر شما را قبول نکنیم، بی‌کس می‌مانید. در خارج از میهن، فراز کوهستانها و

زندان، انسان را اعدام می‌کنند، دشمن شما را تکه‌پاره خواهد نمود. آیا می‌توانید حدس بزنید که با این بی‌علاقگی، لاقیدی، فقدان روش، بی‌اسلوبی و خلاصه با روش زندگی‌تان چه چیز بر سرتان خواهد آمد؟ به راپرتهای رسیده می‌نگرم، اخبار روزانه را پیگیری می‌کنم و نمی‌توانم از بیان اینها برحذر باشم. چنان تصمیمات اشتباه‌آمیزی وجود دارند که به سبب آن دشمن هر روز انسانهایمان را از بین می‌برد. انسانهای بسیار توانمند خویش را بیهوده از دست می‌دهیم. دلیل این عدم وجود مدیریت‌های مجرب است. اینها تلفات ناشی از جنگ نیستند. وقتی مقتضیات جنگ را بجای آورید، تلفات صفر می‌شود. هرچه قدر از مقتضیات جنگ بگریزید، به همان اندازه تلفات بیشتری متوجه شما می‌شود.

اینهمه تلاش می‌کنیم، حق ندارید بگویید: "نمی‌توانیم انسان شویم" یا نمی‌توانید این را به من بقبولانید. به خوبی به خاطر دارم که وقتی مامور ثبت املاک بودم، به روستایی رفتم. یک روستایی می‌گفت: "آقا، این سخنان را برای ما نگو، ما بسیار الاغ هستیم" آنوقت با خود می‌اندیشیدم که این چه انسانی است که خویش را "الاغ" می‌نامد. یعنی آنگونه عجیب صحبت می‌کرد. آن وقت معنای این را درک نکردم اما شخصی عاقل بود و حتی گفتن این سخن نشان می‌دهد که او یک روستایی عاقل بود. زیرا متوجه شده بود که من چه می‌خواهم بگویم، متوجه بود که واقعیت اجتماعی ما چیست و دشمن ما را به چه حال و روزی درآورده است. به خاطر دارم که یک میز چوبی وجود داشت، وقتی من حرف می‌زدم او دستی بر کنده زد و گفت: "آیا می‌توانی این کنده را سرسبز کنی؟ ما انسانهایی هستیم که اینگونه خشک گشته‌ایم." زندگی مطابق این تئوری به معنی یک عقب‌ماندگی بدتر از یک روستایی است که چیز چندانی نمی‌داند.

به همین سبب گاه به زندگی شما نگرسته و خشمگین می‌شوم. زیرا زندگی را به بازی می‌گیرید. حتی متوجه نیستید که زندگی چگونه جریان می‌یابد. در میان P.K.K آنها در مهمترین و اساسی‌ترین مناصب آن اشخاصی وجود دارند که به یک زندگی چسبیده‌اند. اگر گردنشان را بزنید، از این شیوه زندگی دست‌بردار نخواهند بود. نه کار کرده و نه اجازه‌ی کار می‌دهند اما نامشان نیز "مجری" است. من اینها را "کمیته عدم اجرا!" نامیدم. بسیاری از کمیته‌ها و مناصب در این وضعیت بسر می‌برند. هنوز هم از خود می‌پرسم که اینها چگونه به این حال و روز درآمدند. آیا ما بسیار ضعیف هستیم، یا اینها بسیار قوی هستند؟ در واقع چندان قوی هم نیستند. در صفوف ما نیز اینها می‌خواهند همانند برتری شمار زحمتکشان در جامعه و سرکوب و استثمار آنها علی‌رغم برحق بودنشان، ما اینها می‌خواهند ما را وادار به این کار نمایند.

شاید نیروی ما کفاف تمامی جامعه را نکند اما می‌توانیم این را در درون حزب حل نماییم و درون صفوف حزبی را مطابق خط‌مشی و دسترنج تنظیم نماییم. در این موضوع برای کسانی که ادعا می‌کنند P.K.K بی هستند، وظیفه‌ای مطرح می‌گردد. چرا کار خود را انجام ندهیم، مگر چه کار دیگری داریم؟ آیا شما همه چیز خود را وقف این کار نمودید؟ آیا همیشه از عدم کفایت نیروی خود، به بازی گرفته شدن و سرکوب به دست دیگران دم خواهید زد؟ آیا بین یک روستایی معمولی و کسی که چنین موضعی دارد، تفاوتی وجود دارد؟ یک ژاندارم او را سرکوب می‌کند و یک جاه‌طلب نیز شما را، هر دو یک چیز هستند. ارباب از روستایی استفاده می‌کند و ارباب درون سازمان از شما. این روند همیشگی شماست. اینها کار صحیحی نیستند. نمی‌توان P.K.K را اینگونه ارزیابی نمود. مقصود اینها این است: "ما نمی‌توانیم انسان شویم، نمی‌توانیم باحیثیت باشیم، نمی‌توانیم موفق گردیم، مجبوریم همدیگر را بی‌تاثیر نموده و در برابر برخی کارها مانع‌سازی کرده و آنها را دچار کراهت نماییم" آیا حق دارید اینگونه رفتار کنید؟ حداقل باید کسی حق نداشته باشد این را درون حزب ما انجام دهد. باید بفهمید آنهایی که مصرانه در پی اثبات این هستند، نماینده چه چیز هستند. برخی از شما، حداقل آنهایی که در این کار ادعاهایی دارند باید جواب موثری به این اوضاع و مواضع بدهند. زیرا ضرر آن متوجه افراد صادق، زحمتکشان، تلاشگران یعنی شما خواهد شد. از این نظر انقلابی بودن در راه خط‌مشی بسیار مهم است. خویش را سر و سامان دهید.

کسب شخصیت سیاسی به معنی سر و سامان دادن به خود در این چارچوب تعیین شده و کسب نگرش، آگاهی و داشتن موضع است. شخصیت سیاسی و سازمانی این است. همانگونه که بدون نان و آب نمی‌توانید بسر کنید، بدون وجود شخصیت سیاسی و سازمانی نیز نخواهید توانست زندگی کنید. زیرا آن امر برای شما بیشتر و هر لحظه لازم است. من نیز شاگرد بوده و همانند شما می‌آموزم. در حالی که کسی هم نیست که به من بیاموزد! من هر روز از خود زندگی درس فرا می‌گیرم، اما بخاطر ندارم که زمانی دچار یک ناکفایتی جدی شده باشم. به تاریخ مبارزه ما بنگرید! آیا حتی یک روز هم که شده همانند شما دچار نقص شده و یک فعالیت سازمانی را دچار عدم موفقیت نموده‌ام؟ نخیر، اقدامات و نتایج نیرومند و موفق در تمامی مقاطع حیات خویش داشته‌ام. در این مورد تحقیق و پژوهش نمایید. [اگر] هر مقطع و حتی هر روز را محاسبه نمایید، خواهید دید که همیشه ایجاد موفقیت، تکامل و حاکمیت وجود دارد. پیشرفت و موفقیت در این موضوعات قطعی است. این نگرش حاکم بر ماست. در این موضوع به خویش بنگرید، موارد بسیاری از دست شما گرفته شده است، حتی خویش را باخته‌اید، اما حتی متوجه این امر نیستید. زندگی‌تان از دست می‌رود، اما در مقابل این حتی نمی‌توانید تدابیری اتخاذ نمایید. این را

توصیه نکرده و آن را خطرناک می‌بینم. اجازه ندارید جان خویش را اینگونه به خطر بیندازید. همانند حمالها تلاش به خرج می‌دهید اما یک انقلابی نمی‌تواند همانند حمالها کار کند. یک انقلابی به شیوه‌ای انتلکتوئل (روشنفکری)، مدیریتی و سازمانی و سیاسی کار می‌کند. پیداست که بزرگترین تقصیر شما این است که خویش را در زمان لازم آموزش نداده و برخوردی بسیار نامجرب با پدیده‌ای جدی همچون جنگ دارید. ما نیز سعی داریم آن را تلافی نماییم. به همین سبب حداقل از این پس با خودسازی کافی حزبی جوابگوی مقطع بسیار مهم پیش رو باشیم.

P.K.K جنبش روشنی‌بخشی است که توان کافی دارد

روشن شده که آموختن تاریخ حزب چه اهمیتی دارد. آنها که تاریخ P.K.K را به خوبی نمی‌دانند نمی‌توانند انقلابی شوند، اینها نه می‌توانند به صورت صحیح نماینده شخصیت P.K.K بوده و نه نماینده شخصیت جنگی باشند. برای ما آموختن تاریخ برای حدس زدن وضعیت امروزی بسیار لازم بوده و برای کسب آینده شرطی اساسی است. تاریخ حزب شیوه موجودیت ماست. بدون داشتن آگاهی از تاریخ حزب نمی‌توان شخصیت P.K.K بی‌داشت. تنها آموختن تاریخ حزب نیز کافی نیست. بدون حکم کردن این امر بر تمام جوانب شخصیتی‌تان و بدون نوسازی تمامی شخصیت خویش مطابق تاریخ حزب یعنی بدون بازتاب دادن تمامی این تفکر بر ماهیت خویش، نمی‌توانید ادعا کنید که P.K.K بی‌هستید. این اندکی با تاریخ، با درک عمیق مواردی که به نام P.K.K روی می‌دهند - همراه با صحت و سقم آنها- و دستیابی به شخصیتی که اشتباهات را رد کرده و حقایق را قبول می‌نماید، میسر می‌گردد. این شیوه زندگی در P.K.K است. از این نظر تاریخ تنها عبارت از معلومات و اندوخته‌ها نیست، تماما یک شیوه زندگی است. چیزی که به استعدادها یتان رخنه کرده و یا آنها را سرزنده می‌نماید، تاریخ حقیقی ما و تاریخ حقیقی آزادی و شخصیت ماست. قطعاً باید از این درس‌هایی را فرا بگیرید. عدم آگاهی از تاریخ حزب و فراتر از آن بحث از عدم درک عمیق این تاریخ و بنابراین زندگی همانند یک P.K.K بی‌مطابق میل خویش به معنی خودفریبی تمام و داشتن شخصیت ناروشنی است که با تعاریف بی‌بها می‌خواهید آنرا تعریف کنید.

حتی باید این تاریخ را از جوانب متعدد مشاهده نمود. در واقع به نظرم این تاریخ هم نیست. برای ما حال و حتی آینده مهم است، زیرا ما چندان شاهد تاریخ نشدیم، P.K.K و تمامی خلق را یکی نکردیم، تا این تاریخ شود. از یک نظر تاریخ، روی دادن تاریخ شکست خورده‌ها مطابق آنها و تاریخ پیروز شده‌ها مطابق آنها است. ما نه تماماً شکست خوردیم و نه تماماً پیروز گشتیم. یعنی شاهد تاریخ نشده و یا چندان

قادر به ایجاد تاریخ نمی‌شویم. ایجاد تاریخ، به معنی دستیابی به اهداف پیش رو و ماندن آن در گذشته است. مواردی را که از روزهای ابتدای ظهور خویش بر زبان می‌رانندیم، هنوز هم بر زبان می‌رانیم. پیداست که تماماً نتوانسته‌ایم تاریخ را بسازیم.

همیشه باید سرآغازهای نوینی را رقم زد. حتی تکوین حزب P.K.K از یک نظر مجدداً بررسی می‌شود. مقصود ما از ساختن یک P.K.K نوین این است. تشکیل مجدد P.K.K چرا ممکن است؟ زیرا هنوز در درون تاریخی پویا هستیم و به تازگی تاریخ را می‌نویسیم. از این نظر هر لحظه می‌توان P.K.K بی [دیگر] را ساخت. نباید تاریخ را همانند معلومات و اندوخته‌ای دید که از آن گذشته است، بلکه تاریخ اکنون است، تاریخ آگاهی و موضع مقطع پیش رو است. اگر توجه کنید، تمامی ارزیابی‌های ما در مورد P.K.K است. جهت توضیح ماهیت P.K.K، خصوصیات بیکارگری و تربیت آن و تقریباً ویژگی‌های آن در تمامی موضوعات تلاش به خرج دادیم. چندان با تاریخ نیز مشغول نشدیم، زیرا چیزی که هم‌اکنون مهم است، خود P.K.K است. اگر تماماً به قوانین و ویژگی‌های P.K.K به عنوان یک نیروی پیشاهنگ دست نیابیم، پس از آن نمی‌توانیم گامی برداریم، اگر گام برداریم - که اینهمه تلفات داده و از دوران نابودی گذر نمودیم - ممکن است مورد بدتری بر سر ما بیاید و تلاش‌هایمان به هدر رود.

شما نیز مسئولیت‌هایی در برابر هزاران شهید دارید. اگر از همین امروز تدابیری اتخاذ نکنیم شاید تلفاتی بیشتر از آنچه تا کنون بوده در سال پیش رو - سال ۱۹۹۴ - پیش بیاید. جهت ممانعت از این باید تمامی جوانب حزب به مثابه اسلحه را در آغوش بگیریم. من شخصی بامسئولیت هستم و اجازه نمی‌دهم به آسانی دشمن بر من چیره شود. شما آمده و می‌گویید: "هر جا که می‌خواهی، ما را ببر" چگونه چنین چیزی ممکن است؟ باید کسی باشید که لیاقت پیشاهنگی و رهبری را داشته باشید. من چرا باید شما را با این وضعیت تان حمل نمایم؟ نمی‌توانید بگویید که با اجبار با استفاده از نیروی تو حرکت خواهیم کرد. باید همانند یک رفیق حرکت کرده، هر چه بگوییم، آن را همان لحظه درک کرده و همان لحظه انجام دهید. رفاقت P.K.K اینگونه است. در راپرت‌ها می‌نویسند که چگونه دچار بحران شده، چگونه خویش را به حالت سر بار در آورده و منفعل می‌نمایند و چگونه خویش را به بیماری می‌زنند. آیا اینها در رفاقت P.K.K جایی دارند؟ اما چیزی که هم‌اکنون نیز وجود دارد این است. صفوف ما به حالت مکان بیماران درآمده است. اما P.K.K جای انسانهای سالم است. P.K.K جنبشی روشنی‌بخش است که توان کافی دارد. آیا اینچنین می‌توان شخصیت P.K.K یی کسب کرد؟ تمامی جهان به من فشار می‌آورد، اما من به اندازه شما خویش را منفعل ننمودم، به اندازه‌ی شما خود را فاقد چاره هم نکردم. نمی‌توان این مواضع

شما را تحت نام P.K.K پذیرفت. شما در کل زندگی و خصوصاً حیات حزبی را چگونه درک می‌کنید؟

علی‌رغم تمامی این تلاش‌هایم، هر روز خویش را به مواخذه خواهم کشید که آیا به صورت صحیح و مستحکم پیش می‌روم یا نه؟ زیرا به نام یک خلق کار می‌کنم. سرنوشت میلیون‌ها انسان به ما پیوند زده شده است. این برای شما نیز مصداق دارد. شما نه برای خود بلکه برای یک حزب زندگی می‌کنید. زندگی تحت نام P.K.K - سی - چهل میلیون کرد وجود دارد و تنها کردها هم نیستند. بدان معنی است که در حال انجام عملی بزرگ هستید. این یک شخصیت تمام‌عیار را از شما خواستار است. در غیر این‌صورت ثابت می‌شود که بسیار بی‌فایده و غافل و نا آگاه از خویش هستید. به نام چه کسی اقدام می‌کنید؟ اینهمه شهید، مقاومت‌گر و اینهمه حیثیت وجود دارد؛ شما برای نمایندگی این امر در درون P.K.K هستید. باید لیاقت رفاقت با آنها را داشته و حق آنها را ادا کنید. آیا در وضعیتی عکس آن می‌توانیم P.K.K بی‌بودن را برای خود روا بدانیم؟ P.K.K اینهمه شهید، مقاومت‌گر و میلیون‌ها انسانی را دارد که با تمام هست و نیست خویش خود را وقف کرده است. چگونه لیاقت همراهی با تمامی آنها را خواهید داشت؟ اگر تمامی اینها حقیقت باشد، پس نمی‌توانید ترجیحی غیر از استوار نمودن خویش داشته باشید و یا نمی‌توانید مشغولیت و نگرانی فراتر از کامل نمودن و به کفایت رساندن خویش داشته باشید. درست برعکس، برای رسیدن به این باید همه چیز خویش را به میدان آورید و هم با تمامی قوا برای آن کار کنید. آغاز به کار برای ایجاد P.K.K این است.

از روز اول نیز باید این امر بدینگونه درک می‌گشت. تصور نمودم که به محض وارد شدن شما به صفوف این کار را بدین شکل درک خواهید کرد. بعدها فهمیدم آنها که آمده‌اند با خود همه‌نوع بیماری را آورده‌اند. انسان چیزی را که می‌بیند، باور نمی‌کند. هر چه تیپ معضل دار و اعجوبه وجود دارد به صفوف P.K.K آمده‌اند. به آنها می‌گوییم: درک می‌کنیم که جامعه شما را منحط نموده است، اما دیگر به صفوف P.K.K آمده‌اید. در این موضوع نباید نقص کاری مدیریت وجود داشته باشد. به هر انسانی که به سوی ما می‌آید، سخن حقیقی را می‌گوییم. از این پس حق دارم که از شما انتظار مشارکتی صحیح داشته و بخواهم که تا به آخر اینگونه برخورد نمایید. توجه ما به شما کامل است، بنابراین باید مشارکت شما نیز کامل باشد. نمی‌توانید عدم خودآگاهی و یا عادات گذشته خویش را بهانه قرار دهید. باید این عادات را از خویش زدوده و دور بیندازید. برای نظامی شدن آمدید، این امر یک شیوه حیاتی دارد که نظم و آماده بودن از هر نظری را داراست. هر کس می‌داند که به P.K.K بی‌وارد شده که یک سازمان پیکارجوست، شما نیز آنگونه آمدید. آیا می‌توانید بدون دلیل بگویید که از این ماهیت امر آگاهی

نداشتید. P.K.K هر روز در رسانه‌ها و مطبوعات بازتاب می‌یابد؛ کوهستانها و چگونگی جنگ ما نیز معلوم است. پس معلوم است که هر کس می‌داند به چه چیز وارد شده است.

می‌گویند کسی که با نیکی و سخن تربیت نمی‌شود مستحق خشونت است. خشونت به معنی روبرو شدن با بی‌رحم‌ترین اقدام است. در حالیکه نمی‌توانیم بگوییم که انقلابیون با کتک عاقل می‌شوند. ما آموزش از راه خشونت را قبول نمی‌نماییم. در کار حزبی و ارتشی کسی نمی‌تواند بگوید: "من نتوانستم خویش را کنترل کنم. نظرم را رعایت کنم و در زندگی مشارکت کنم" پس از اینکه به صفوف حزب و ارتش آمدید، نداشتن توان رعایت دیسیپلین، استفاده از خشونت، همچنین بی‌علاقگی، عدم مدیریت و سازماندهی جرم است. فرمانده و رهبری که در راس کار است باید بهترین مجری این امر باشد. باید فرمانده بیانگر کفایت در هر سطحی باشد تا یک جنگجوی معمولی نیز به کفایت دست یابد.

تاریخ رهبریت است P.K.K

مسئله رهبریت، مسئله‌ای بسیار فراگیر است. سعی می‌کنیم تا نهادی را که در طول تاریخ خلق کردستان به شیوه‌ای صحیح بدان دست نیافته و به همین سبب همه چیز خویش را از دست داده، در سیر پیشرفت نظری و عملی ترک کرده، فهمیده و درونی کنیم. P.K.K به معنی سازمانی رهبر است. انقلابی بودن P.K.K به معنی انقلابیگری رهبر است. تاریخ P.K.K تاریخی رهبر است. این نمایندگی خویش را در من چگونه یافته و در تمامی افراد P.K.K و یا یک فرد آن چگونه می‌یابد؟ تمثیل خویش را در یک P.K.K بی‌نیک و یا ناکافی چگونه می‌بیند؟ فراموش نکنیم که تا تاریخ معاصر خویش نتوانستیم خویش را رهبر بنامیم. هنوز هم آنهایی از ما که مطابق شیوه رهبری کار می‌کنند، حتی به اندازه تعداد انگشتان نیستند. رهبر استقلال و مبارزه آزادیبخش، نیروی رهبری زندگی آزاد، شیوه و شخصیت آن چیست؟ کیست و چگونه است؟ قادر نیستید اینها را نشان دهید. هم‌اکنون اساسی‌ترین مسئله این است. تمامی این تلاش‌ها برای پر کردن خلا تاریخی رهبری نیست بلکه برای آشکار نمودن و محکوم کردن خیانت و غفلت بزرگی است که بنام رهبریت تحمیل گشته‌اند بجای آن یک برداشت صحیح رهبری و سطح تئوریک رهبری را ایجاد کرده و بعدها این را به صورت عملی گام به گام نشان دادیم، نه تنها نشان دادیم بلکه آن را اداره نمودیم. این شیوه رهبری P.K.K، شیوه رهبری جبهه خلقی و شیوه فرماندهی ارتش است.

خلق که از این پس برای خود می‌جنگد، خلقی شکست‌ناپذیر است. آیا این کارها را آسان تلقی می‌کنید؟ اگر یک شیوه صحیح رهبری نمی‌بود، حتی امکان مقاومتی بیست و چهار ساعته ایجاد نمی‌گشت. در نگاهی به بارزانی، شیخ سعید و حتی تمامی آنهایی که در پی قیام بوده‌اند می‌بینید که

عمری بسیار کوتاه داشته‌اند. در این باب پژوهشی نیک انجام دهید. در حالیکه این رهبران حتی نتوانسته‌اند از موقعیت مزدوری رهایی یافته و به استقلال نزدیک شوند. علی‌رغم آن قادر نبوده‌اند رهبری کرده و دچار سختی‌های بزرگی شده‌اند و نتوانسته‌اند از افتادن به وضعیتی بدتر رهایی یابند. بدیل شورشها را با دادن سر خویش ادا کرده‌اند و هیچ میراثی باقی نگذاشته‌اند. هنگام ارزیابی تاریخ رهبریت در کردستان خواهید دید که چگونه یک تاریخ نیست‌شدگی خطرناک را داشته‌ایم. به طور مطلق رهبری دشمن از نظر نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، خلاصه از هر نظر تا چه حد موثر و حاکم است؟ خواهید دید که در کنار این، رهبریت‌هایی که تا امروز به وجود آمده‌اند چقدر مزدور و وابسته بوده‌اند. بدون دیدن اینها ممکن نیست شیوه رهبری P.K.K را درک نمود. مقاومت و بویژه مقاومت مسلحانه بدون درک رهبری P.K.K جنون است. زیرا در یک طرف این امر مرگ وجود دارد. بدون درک رهبری P.K.K بجای آوردن مقتضیات آن به جنگ وارد نشوید، به کوهستانها نزنید و به صفوف خلق وارد نشوید. هنگامی که اندکی مقتضیات این را درک نمودید می‌توانید وارد مبارزه شوید و گرنه دلیلی ندارد که خود را به صورت معضل در آورید. درک کنید و آنگونه وارد کار شوید. خود را واری کرده و بسنجید، اگر دیدید اندکی سالم و قوی هستید، آنگاه دست به کار شوید.

در مورد خود نیز این مطالب را می‌گوییم: این رهبری چگونه بوجود آمد، چه چیز را اساس کار قرار داد، چه سرآغازهایی را رقم زد و چگونه تا به امروز پیش آمد؟ در تمامی این موضوعات مرا مورد تحقیق قرار داده و بسیار بحث کنید و حتی در صورت لزوم مورد انتقاد قرار دهید. این یک رهبریت خلقی است، اقدامی جهت پر کردن خلأ بزرگ موجود در تاریخ ماست. مورد بحث قرار دادن این امر و درک آن به معنی آماده نمودن خویش برای مبارزه رهایی‌بخش و آمادگی جهت انجام وظایف یک مبارز است. اندکی زندگی، احترام، معیار و ادب پیشه کنید. این فرصتی بسیار مهم برای شماست. همیشه نمی‌توانید کسی چون من را بیابید. تنها خود می‌دانم که چگونه خویش را وقف این کار نمودم، حداقل از این سود ببرید. وقتی پیشرفتی در حوزه پیشاهنگی بخود دیدید خویش را همانند فرد خوشبختی ارزیابی کنید که برای اولین بار خود و انسانیت را ساخته است.

به دشمن و رهبری مورد نظر وی پناه برده و به خدمت بدترین نوع آن درمی‌آیید. برهم زدن این مسئله بسیار مهم است. زیرا نمی‌توانید به نوعی دیگر در راه پیشرفت گام بردارید. باید از مدت‌ها پیش این را درک می‌کردید. به شیوه کردهای پیشین نمی‌توان رهبری نمود، در حالیکه این شیوه رهبری هم نیست. می‌دانید که اربابان چه مزدوران بی‌ظنیری هستند. می‌دانید که خانواده‌هایتان و اطرافیانتان برای خدمت به دشمن تا چه حد به دشمن نزدیک شده‌اند. آیا اینها رهبر هستند؟ اینها حتی مزدور و نوکر هم نیستند، بدتر

از آن هستند. اینها خویش را به بهای چند فروش می‌فروشند. من این را حتی به عنوان نوکری هم تعریف نمی‌نمایم. نوکر حداقل در مقابل خدمت خویش مبلغی دریافت می‌کند و با این زندگی خوبی را تنظیم می‌کند. چیزی که افراد جامعه ما انجام می‌دهند جنون است. وضعیتی بدتر از بد دارند. آیا کسی که در وطنش نیست، اینهمه همانند فردی ناآگاه از خود زندگی می‌کند؟ به غیر از این، آیا کسی در درون حزب ما با رهبریت اینهمه در چالش می‌ماند و به شکل به بازی گرفتن رهبری زندگی می‌کند؟ می‌بینید که آنگونه عمل می‌کنند. می‌بینید که تمامی اینها آشکار هستند. چیزی نمانده بود که مرا متقاعد کنند که این تقدیر است. اگر در برابر این مواضع نیروی مقاومت خویش را نشان نداده و تسلیم شوم، خواهید گفت: "چیزی که تو خلق و افراد P.K.K عنوان می‌کنی اینگونه است، اینگونه آمده و اینگونه خواهد رفت" و یا "با تمام هستی خویش شخصیتی بغرنج داریم، چیزی به نام نظم و غیره را نمی‌شناسیم، هرکس مطابق میل خویش رفتار خواهد کرد، هرکس شیوه‌ای دارد که آن را اجرا می‌نماید" خویش را وارد نظم نکرده و تربیت نمی‌نمایند و می‌خواهند همانگونه که در گذشته اینگونه بودند، اکنون نیز آنگونه باشند. این چیزی است که بر ما تحمیل می‌نمایند.

در این مواضع انکار وجود دارد، رهبریت و سیاست وجود ندارد. شما با نیت انجام کار نیک، به اجبار به صفوف ما وارد می‌شوید. به سوی P.K.K شتافته و در آن زندگی می‌جوید. صحیح است، در P.K.K زندگی وجود دارد اما باید بدانید که نظم و معیارهای P.K.K آنرا ایجاد نموده است. به روشی غیر از این کسی به شما اجازه زندگی نخواهد داد. آزاد هستید که بسوی دشمن نیز بشتابید اما دشمن اجازه زندگی به شما نمی‌دهد. خویش را "معضل‌دار" می‌نامید اما این نمی‌تواند بهانه‌ای باشد که مرا نیز پریشان احوال نماید. من در وضعیتی هستم که کمابیش می‌توانم از خویش محافظت نمایم. چرا باید در زیر بار این شخصیتهای معضل‌دار شما از بین بروم؟ می‌گویید: "ما اینگونه می‌توانیم کار کرده و زندگی کنیم" به بازی گرفتن فرماندهی و قدرت اینگونه آغاز شد. اجازه ندارید اینگونه زندگی کنید.

تمامی اینها با تاریخ ما و میزان دوری شما از رهبریت و میزان چالش شما با آن در پیوند است. باید خویش را اصلاح نمایید. این برای در پیش گرفتن شیوه رهبری و زندگی مطابق اصول حزب و ارتش شرط است. باید به نظم، ماهیت و همه‌نوع صورت P.K.K اهمیت درجه اولی قائل شوید. در غیر این صورت کسی اجازه زندگی به شما نخواهد داد. ما تاکنون برای شما امکان حیات فراهم نمودیم و البته که این هم دلایلی دارد. باید با موشکافی در مسئله رهبری این دلایل را بخوبی درک کنید و ببینید که چرا رهبری ما را اینگونه تحمل نموده و ما را به چنین جایی رساند؟ و به عنوان خلق، افراد P.K.K و حتی تمامی گریلاها این را مفصلاً مورد بحث قرار دهید. تنها من دشواری رساندن شما تا به امروز را

می‌دانم. این صبر دلایل مخصوص به خویش را دارد. این امر راه چاره‌ی دیگری نیز ندارد. حداقل پس از این برای آغازی بهتر، این می‌تواند توجیهی باشد. شاید به این سبب شما را حمل نموده باشیم. این اندکی نیز با انسانیت ما در پیوند است. هر کس از جایی به شما ضربه و لگد می‌زند اما ما خواستیم اندکی با شما برخوردی انسانی داشته باشیم. شاید این هم یک دلیل آن باشد. دلایل بسیاری نظیر این را می‌توان برشمرد.

یک واقعیت شما وجود دارد: با پراکنده شدن در جهان و ترک کل وطن خویش نمی‌توانید برای خود آینده‌ای بسازید. با نیست‌انگاری یکدیگر و در پیش گرفتن همه‌نوع بی‌سازمانی نمی‌توانید قدرت چندانی به دست آورید. همه شما بیکار و ویلان و پریشان هستید. به همین سبب برای شما یک رهبری واقعی لازم است. هر روز می‌بینید که رهبران مزدور - که در واقع میزان مزدور بودن آنها هم بحث‌برانگیز است - جنوب [کردستان] خلق را به چه حال و روزی درمی‌آورند. چنان رهبریتی چه ارزشی دارد؟ اقدامات تحمیلی جمهوری ترکیه را انجام می‌دهند و معلوم است که آنها هم چه کار انجام می‌دهند. رهبریت مستقل و آزاد P.K.K. و مبارزان راهبر P.K.K. راه چاره‌ای برای این مسائل هستند. حال می‌بینم که آنها نیز با تخریب تمامی نظم و منفعل نمودن مناصب ما مشغول می‌شوند. آیا اینها می‌توانند جوابگوی نیاز رهبریت باشند؟ بویژه آیا کسی حق دارد که در درون P.K.K. رهبری را به بازی بگیرد؟ شاید بگویید که "نظم و دیسیپلین کار دشواری است، تا به امروز بدون نظم آمدیم و به زندگی اینچنین عادت نموده‌ایم". دشمن شما را به چنان حال و روزی درآورده است. این زندگی شما زندگی یک انسان معمولی نیست. به نظم خویش بنگرید و به نظم ارتش و حزب ترکیه بنگرید، خواهید دید که به اندازه‌ای بسیار با اهتمام معیاردار است. چیزی که لایق ما می‌بینید نیز عکس این است، بنابراین ما هم باید نظم و معیارهای خویش را برقرار نماییم.

کسی که بی‌نظمی را در صفوف ما توسعه داده، خواستهای خویش را مطرح کرده و به بازی گرفتن همه نوع مقررات را تحمیل می‌نماید چه کسی است؟ من بر زبان راندن اسم اینها را چندان صحیح نمی‌بینم، حتی برعکس، به نظر من بر زبان راندن اسم اینها نیز جرم است. در درون P.K.K. نظم P.K.K.، اساسنامه P.K.K. و یا قوانین آن اعتبار دارند. یک ارتش نیازمند نظمی کامل است. رهبریت تمامی اینها را روشن می‌نماید. بحث در مورد P.K.K. از یک نظر بحث در مورد رهبری و ارزیابی همه‌جانبه آن است. بحث در مورد رهبری نیز به معنی سازماندهی و رسیدن به آن است. بویژه در سازماندهی ارتش با این رهبری نتیجه حاصل خواهد شد. چیزی که پیداست این است که اهمیت و مفهوم این موضوعات را چندان درک نکرده و اگر درک کرده باشید نیز در عمل نتوانسته‌اید چندان بر

شخصیت خویش پیاده نماید. به غیر از درک این موضوعات چاره دیگری ندارید و این تنها گزینه‌ی حیات شماست. در غیر اینصورت حمال دیگران خواهید گشت.

هیچ کس به اندازه‌ی من غیرقابل کنترل نبود. با مقررات مخالفت می‌نمودم اما نقطه‌ای که در فرجام کار به آن رسیدم نیز، بزرگترین نظم و دیسیپلین است. آیا شما بیشتر از من ماجراجو هستید؟ مادامی که من اینهمه خویش را به نظم و دیسیپلین پایبند نمودم، شما باید دهها برابر بیشتر آنگونه باشید. اگر غفلت خویش را پشت سر بگذارید، آنگاه خواهید دید که این مسئله آنگونه است. در P.K.K یک آزادی نامحدود برای بحث وجود دارد. کسی به اجبار به شما التماس نمی‌کند که بیاید مشارکت کنید. عضویت در P.K.K بر اساس داوطلبی است، اما پس از عضویت نیز پایبندی به مقتضیات آن، از موجبات ماهیت کار است. هم پیوستن به آن و هم در نظر نگرفتن مقتضیات کار، به معنی به تمسخر گرفتن خویش است. ما نمی‌توانیم این را بپذیریم. پیداست که نتوانستید این موارد را درک کنید و حق آن را ادا کنید و به زندگی متحولش نمایید. در نتیجه این اوضاعی که در شأن P.K.K نبوده و مانع تشکیل ارتش هستند بوجود آمدند. به همین سبب خویش را فرسوده کرده و ناتوان نمودید. غیر از دشمن چه کسی می‌تواند از این امر فایده برد؟ به سبب این نواقص، دشمن، خائنان و همه اپورتونیستهایی که حزب را با خود مشغول می‌نمایند، قدرت یافتند. آیا حیف آنان نیست که جان و دل خویش را وقف این حزب نموده‌اند؟ چه کسی از حقوق آنها محافظت کرده و نمایندگی آنها را برعهده خواهد گرفت؟ به همین سبب رهبریت حزب و مبارز حزبی بسیار لازم است.

چرا نمی‌توانید حزبی شوید؟ چرا نمی‌توانید یک ارتش بسیار کامل را ایجاد نمایید؟ برای اینها جوابی نمی‌یابم. پیوستن به P.K.K و قبول همه چیز آن بدان معنی است که همه چیز تمام شده و یا سرآغازی نیک برای اینکار رقم زده شده است. چیزی که می‌ماند آموزش و کسب تجربه است. من نیز شما را آموزش داده و تجربیاتم را به همه می‌دهم. هدف ما این است که پس از مدتی کوتاه همه شما یک مجری حزبی و ارتشی کاملی شوید. حداقل باید موفقیت در سال ۹۴ و یا ایجاد موفقیت در دوران پیش روی ما اینگونه باشد. اگر فتح و یا پیروزی در کار باشد، تنها بر این اساس می‌تواند باشد. این کار راه چاره دیگری هم ندارد.

تاریخ آنها که برخوردهای اشتباه‌آمیز در پیش گرفته و در پی رسیدن به خواستهای خویش بودند را یک یک بررسی نمایید و دلیل تمامی این تلفات را نیز مورد تحقیق قرار دهید؛ آنها که به ارزانی شکست خورده و آنها که بیشتر از همه می‌خواستند با تکیه بر روستا، شهر و یا موقعیت، زندگی راحتی پیشه کنند، همراه با خود ارزشهای عظیمی را نیز بسیار بی‌موقع از دست دادند. آیا آنها که با تکیه بر حیل‌های ناچیز

می‌خواستند زندگی پیشه کنند، آنها که به نوعی برخی مناصب را در دست خویش گرفتند، هم‌اکنون کسانی نیستند که باید بیشتر از همه از بین بروند؟ ایجاد شرایط زندگی برای خویش بصورت ارزان و با حيله و راهگشایی بر تلفات نمی‌تواند یک شیوه زندگی باشد. کسی نمی‌تواند P.K.K را به عنوان سازمانی تفسیر کند که به آسانی دچار شکست می‌شود و با حيله می‌توان در آن زندگی نمود. کسی نمی‌تواند رهبریتی همانند ما را اینگونه تلقی نماید. در این موضوع بارها به شما هشدار دادم. ما حساب یک تکه نان را پرسیده و از سرنوشت هزینه‌ی یک گلوله جويا می‌شویم. در جهان کمتر جنبشی دیده شده که به اندازه ما دسترنج را بنیاد کار قرار داده باشد. از تمامی ارزشهای خویش محافظت می‌کنیم. ماهیت مسئله اینگونه است. رهبریت اینگونه آغاز شده و اینگونه پیش می‌رود. کسی که می‌خواهد امکانات و ثروت حزب را به دست گرفته و جان و همه‌چیز را بکار برد، غافل ناآگاه از خویش بوده و بدتر از آن یک معجون است. شاید این را در هر جایی بتوانید انجام دهید اما در جنبش P.K.K ممکن نیست. توده‌ای از چنین دیوانگانی در جنبش ما وجود دارند. اینها خویش را باخته‌اند. حال هم نمی‌خواهم قبول کنم که شاید چنین شخصیهایی وجود داشته باشند و یا آنها را نیست می‌انگارم. این اشخاص نه تنها مستوجب کیفر هستند بلکه باید زمین شکافته و آنها [از شرم] در آن فرو روند. اگر نتوانم برخی فعالیتها را به خوبی پیش برم، من نیز آنگونه باید [از شرم] در زمین فرو روم. اگر اندکی حق زندگی را ادا کرده‌ام، حق و حقوق من آن است. تمامی اینها خصوصیات P.K.K و رهبریت هستند.

چرا اینهمه اشخاص معضل دار بوجود آمدند؟ اینها از کدام شرایط استفاده کردند؟ کدام قوانین را پایمال نمودند؟ چه کسی مسبب این اعمال بود؟ سازمان ما در این موضوع چه تقصیراتی دارد؟ آیا اصول اساسنامه را اجرا نکردیم؟ آیا مدیریت ما بهینه نبود؟ این خطاها از چه کسی، چگونه و از کجا سرچشمه گرفتند؟ می‌توانیم این اوضاع را با پیاده کردن این امر هم بر تاریخ حزب و هم بر مناطق کاری، از تمامی جوانب ارزیابی نماییم. چرا اینهمه رهبریت به بازی گرفته شد و چه کسی این کار را انجام داد؟ چرا در برابر اینها نتوانستیم وظیفه خویش را بجای آوریم؟ باید با مواخذه خویش نیز به نتایج صحیحی دست یابید. زیرا بدون اینها نمی‌توان به راه افتاد.

می‌دانید که امکانات ما چقدر محدود هستند. حداقل اینها را خوب درک کنید. باید در شرایطی بسیار سخت قطعاً قادر به انجام یک کار بوده و هنگام آغاز به کار نماد یک امید باشید. خلق ما نیز اندکی باید امیدوار باشد. P.K.K هنوز هم می‌تواند شرایط زندگی شما را ایجاد نماید اما از بیم اینکه پس از آن دیوانگی خواهید نمود نمی‌تواند این را انجام دهد. من برای اینکه مناصب، امکانات و اختیارات به شیوه شما مورد استفاده قرار گیرند، برای شما امکانات زندگی فراهم نمی‌کنم. می‌بینید که شیوه حیات‌بخشی

من به چه چیز و چگونه وابسته است. اگر خواهان اختیار، وظیفه و امکانات مالی بوده و طلب رفتن به کوهستانها را داشته باشید باید به این اصول پایبند باشید. در غیر اینصورت یک فرد دورو و دغلکار هستید. آنها نیز تقابل اعمالی را که در جایی و یا زمانی انجام داده‌اند، بیشتر از کرده‌های خویش خواهند پرداخت. همچنانکه دغلکاری و فریب در رفاقت جایی ندارد. هر رفیق، مرد سخن خویش است. غیر از این کسی حق ندارد تعریف دیگری از رفاقت به دست دهد.

در محیط ما یک امکان بحث نامحدود وجود دارد. این برای ایجاد آشفته‌گی ذهنی نیست بلکه برای این است که همه ما برخی موارد را بهتر درک کنیم. تا زمانی که مطمئن شده و تماما باور کنید، بحث نمایید، یاد بگیرید و یاد دهید و بر این اساس مشارکتی تمام را صورت دهید. پس از اینکار نیز اجازه ندهید هیچ کس در هیچ جای و زمانی شما را فریب دهد. نه اجازه دهید کسی شما را وادار به تسلیمیت نماید و نه شما کسی را وادار به تسلیمیت نمایید. درست برعکس، باید به یک شیوه مدیریت کلکتیو کار کنید. پس از آن باید ابتکار عمل فردی بصورت بسیار قوی و در مکان و زمان لازم تا حد غائی نشان داده شود. باید با کفایت با وظایف برخورد کرده و قطعا وظایفی که می‌تواند کافی بوده و موفقیت‌آمیز باشد بجای آورده شوند. هنگامی که تماما حق اختیار و مقام را ادا می‌نمایید باید قطعا آن را پاس بدارید. مسئولیت تمامی اینها به من مربوط می‌شود و مجبور به توجه به آنها هم هستم. چه اختیار و وظیفه‌ای معمولی بوده و چه وظیفه و مسئولیتی در سطح بالا باشد، باید در سطح تلاش برای ادای حق آن بر خویش مسلط بوده، خویش را حفظ نموده و احساس مسئولیت خویش را در سطحی پیشرفته نگه دارید. اینگونه می‌توان شخصیت P.K.K بی کسب کرد و اینگونه می‌توان در ارتش مشارکت نمود.

سالهاست که از درک این مسائل دوری می‌جوید. این نه تنها در رفاقت نمی‌گنجد بلکه وضعیتی است که حتی در انسانیت نیز نمی‌گنجد. بنابراین به سختی‌ها دچار شده و پریشان‌احوال می‌گردید. اگر به شیوه‌ای که بیان کردم در سازمان و رهبریت آن مشارکت نمایید، یک زندگی جهنم مانند همیشه در پی شما خواهد بود. تسهیل زندگی در P.K.K و یا عموما در میهن ما با در پیش گرفتن شیوه رهبری از تمامی جوانب میسر می‌گردد. دست از حيله‌گری روستایی و خودعاق‌بینی روشنفکرانه بردارید. با اینها هیچ چیز را نمی‌توان ارزیابی نمود. روشنفکر خودبرترین دماغوک (عوام‌فریب) است و کار چندانی از دستش بر نمی‌آید. روستایی حيله‌گر نیز هر روز خویش را فریب داده و غیر از خودفریبی خویش قادر نیست کسی را فریب دهد. دست از این شیوه‌ها بردارید. کار به شیوه‌ای صحیح با شیوه ما ممکن است. می‌بینید که ما در این سرزمین اندکی کار کردیم. این مائیم که صاحب شیوه‌ای شکست‌ناپذیر در جنگ هستیم، شیوه‌ای که در سازماندهی پیشرفتی مستمر دارد و در هر زمان و هر مکانی موفقیت‌بار

می آورد. جهان و دشمن این را می داند، آیا شما نخواهید توانست آن را درک کنید؟ پس باید با آن همخوانی نشان داده و در آن مشارکت جوید. مادامی که این برای شما فایده در بر دارد و از نظر مادی و معنوی شما را در حدی که می خواهید بزرگ می نماید، غیر از این چه می توانید بخواهید؟ مادام که شما فقیرترین و گرسنه ترین کسان هستید، غیر از این چه می خواهید؟ در حالیکه این همه امکانات در اختیار شما قرار داده شده است چرا نمی توانید این پیشرفت‌ها را ایجاد نمایید؟ از روز اول این شیوه زندگی و مشارکت صحیحی بود که باید انجام می گرفت و تا روز آخر نیز پیروزی نهایی از طریق این شیوه به دست خواهد آمد. به غیر از پیروزی چه چیز دیگری منتظر شماست؟ آیا می دانید که اگر در این خط مشی پیروزی به دست نیایید چه فلاکت، شکنجه و نابودی در انتظار شماست؟ این نتیجه‌ای است که دشمن برای شما روا می بیند. دشمن این را نه تنها بر مبارزان P.K.K بلکه بر تمامی خلق اجرا می نماید. چیزی که شما را بر سر پا نگه داشته و دشمن را عقب براند نیز دستیابی به این شیوه، اقدام و رویه‌ی قوی است. بر این اساس باید مسئولیت همدیگر را شجاعانه برعهده بگیریم. خلق نیز این را به عنوان تنها راه چاره می بیند، پس باید حق این را ادا کنید. بر زبان راندن آشفتگی ذهنی، مغلق بودن و عدم روشنی پس از این همه کار بدان معنی است که بزرگترین بدی را در شأن خویش می بینید. روزها بسیار بی رحمانه می گذرند. نه زمان من اجازه می دهد که این حزب، جنبش و جنگ را اینگونه پیش برم و نه لزوم این کار وجود دارد. امکانات مبارزه بسیار زیاد هستند. اگر این شیوه زندگی را می پذیرید، غیر از در پیش گیری همه جانبه مبارزه و کسب پیروزی نه گزینهای دیگری می توانید داشته باشید و نه چیز دیگری را می توانید قبول کنید.

همانند گذشته با فقدان امکانات دست و پنجه نرم نمی کنیم. امکان پیروزی ما بسیار بیشتر از امکان پیروزی دشمن است. موضوع بحث من استفاده از این امکانات است. قبلا دشمن می توانست موفق شود، به طور مطلق خویش را اینگونه نیز می دید. ما با توان پشت سر گذاشتن آن مقاطع علیه دشمن بزرگترین خدمت را برای شما انجام دادیم. حال در دورانی هستیم که جنبه‌ی پیروزی آن، کفه‌ی سنگین ترازو را تشکیل می دهد. هرکسی حتی با تلاشی محدود هم می تواند دستاوردهای مهمی را کسب نماید. باید این را دیده و از آن استفاده نماید. اگر با توجه به امکانات بسیار به زندگی راحت بر روی آنها مشتاق شوید، این به معنی بزرگترین بی مسئولیتی است. اندک افزایش امکانات، تنها بدان معنی است که باید با توجه به دشواری‌های به دست آوردن این امکانات، سعی کنیم تا آنها را از راه جنگ بسوی پیروزی ببریم. بنابراین چاره‌ای ندارید غیر از اینکه بیشتر از پیش جنگجو باشید و کارها و وظایفی را که قادر به انجام آن نبودید به شیوه‌ای قوی بجای آورید. راه این از استفاده‌ی اینچنینی از امکانات می گذرد. برخورد صحیح با

امکانات موجود نیز این است. ارزشها را چگونه ارزیابی می‌نمایند؟ اگر تصور کنید که "لزومی ندارد چندان به خود فشار بیاوریم، به هر تقدیر P.K.K جنبش بزرگی است، می‌خواهیم اندکی نیز به زندگی خود برسیم، خسته شدیم"، خطرناک‌ترین برخورد را در پیش می‌گیرید. شاید قبلاً می‌توانستید این را بگویید اما اکنون نمی‌توانید بگویید زیرا وضعیت بسیار بیشتر از چیزی که تصور می‌کنید متفاوت است. این امکانات تنها برای پیروزی در جنگ است. در غیر این صورت تنها به از دست دادن این امکانات کفایت نکرده بلکه ضرری بسیار بیشتر از آن را متوجه شخص نیز خواهد نمود. باید این برخوردهای بسیار مانع‌دار و خطرناک را نیز کنار بگذاریم.

من در سال ۹۳ بیشتر از هر دورانی اندیشیدم. سال ۹۳ سالی است که امکانات بیشتر از همیشه بوده اما بیشتر از هر گاه تحت فشار مانده و در یک رویه سخت کاری ماندیم. سایر سالها دشوار بودند. اندکی می‌دانید که پشت سر گذاشتن موفقیت‌آمیز هر سال به چه معناست. اما هیچکدام از آنها به اندازه سال ۹۳ نبودند. آیا این را اندکی از خود می‌پرسید؟ این سال هم سالی بود که دستاوردهای مهمی کسب گردیدند و هم سالی بود که دشمن می‌خواست در صورت عدم توجه، دستاوردهای بیست ساله را از دستمان بگیرد. نتیجه‌ای که باید از این بگیرید، این است: مادامی که امکان موفقیت اندکی افزایش یافته و دشمن نیز خواسته‌ای مبنی بر گرفتن تمامی دستاوردها از دستمان را در پیش گرفته است، بنابراین امسال باید بسیار سخت کار کنیم. همچنانکه ما در تمامی سالها با این روش کار کردیم و آشکارا می‌گویم که می‌خواهیم در سال ۹۴ نیز اینگونه کار کنیم. در این موضوع شما بیشتر از من مجبورید مواردی را انجام دهید. زیرا این شمائید که به بحبوحه‌ی مبارزه وارد شده و خویش را وقف موفقیت مطلق در این سال خواهید نمود. من چیزی را که باید انجام می‌دادم، انجام دادم و باز هم انجام می‌دهم. این کاری است که من خود از آن آگاهم اما شما مقتضیات مبارزه را بسیار کم انجام دادید و بسیار کم حق زندگی را ادا نمودید. به همین دلیل قطعاً مجبور هستید به طور صحیحی اقدام به برآوردن وظایف کرده و در راه زندگی خویش بجنگید. این مسئولیتی است که هم به عنوان شانس و هم به عنوان وظیفه و شیوه مجبور هستید آن را بجای آورید.

اگر فهیم باشید، سعی خواهید کرد اندکی اینها را درک کنید. اصرار بر عدم فهم در انقلاب راهگشای نتایج خطرناکی می‌گردد. در نگاهی به تاریخ حزب نیز به خوبی درک می‌شود که در این موضوع چقدر دچار دشواری شده و ضررهای بسیار بی‌معنی را متوجه خویش نمودیم. همه‌ی تصفیه‌گران، اخلاالگران و منحرف‌کنندگان تاریخ حزب سوءنیت نداشتند، برخی از آنها شاید پاک‌نیت‌تر از شما بودند اما بر عدم درک اصرار کرده و چارچوبی را که ترسیم نمودیم مدنظر قرار ندادند. این

اشخاص سعی کردند دستورات را به بازی گرفته و تصور کردند که می‌توانند خویش را اینگونه بقبولانند. آنها را از انجام اینکار برحذر نمودیم اما بر مواضع خود پافشاری نموده و راهگشای نتایج وخیمی شدند. برخی قاتل گشته، برخی اخلاک‌گری در جن یک گشته و برخی ضرری بسیار بیشتر از دشمن را بار آورده و خود نیز شکست خوردند. بخش بزرگی از اینها کاملا نابود شدند. آیا با این سود بردند و یا با قتل رفقا در صفوف ما کار نیکی انجام دادند؟ با تلف کرن آنهمه ارزش چه چیزی به دست آوردند؟ تاریخ غیر از پستی و منفور بودن، چگونه از آنها یاد خواهد کرد؟ آیا این عدم درک چیز نیکی است؟ اینها بر امورات مورد نظر خویش پافشاری نمودند. اما نظرشان چه ارزشی داشت؟ آیا اصلا بخاطر دارید که این بیانگر ارزشی معین باشد؟ من کسی هستم که بیشتر از همه با دشمن مشغول شده و با آن جنگیدم، پس چرا به من گوش فرا ندادند؟ در سخن یک پایبندی در حد پرستش نسبت به ما داشتند اما چرا افکار و خواسته‌های ما را به شیوه‌ای صحیح درک نکردند؟ می‌بینید چیزهایی را که گفتیم، ابعاد بسیاری دارد. اینها وقتی که خواستند اقدامات خویش را انجام داده و نیرومند شوند و حتی وقتی خواستند رهبریت و همه‌چیز را به دست بگیرند نیز، به سبب سوءاستفاده از P.K.K و قدرت به این وضعیت دچار گشتند. آیا این حساب و کتاب، حساب و کتاب دشمن نیست؟ گویا کم مانده بود که اینجا^{۱۷} را به دست بگیرند! این در حالیست که چیزی وجود ندارد که به دست بگیرند؛ کارها و وظایفی وجود دارند که باید با تلاش انجام داده شوند.

چگونه این تاریخ آغاز شد؟ این تاریخ عبرت آموز را به خوبی مشاهده کنید. این تیپ‌های شخصیتی بر عدم درک اصرار نمودند و گرنه اینها عاملان عمدی دشمن و یا اشخاص دارای سوء نیت نبودند. شاید محترم‌تر و پایبندتر از شما بودند اما گوششان شنوا نبود. برخی از آنها به پیشرفت خویش می‌بالیدند. به هشدارها توجه نمودند، ارزیابی‌های غلطی انجام دادند، مزمن گشته و سپس به آن وضعیت درآمدند. قطعا باید تاریخ حزب از این نظر به خوبی و بصورت ژرف درک گردد. چرا باید ادراک نشان داد؟ چرا باید به ارزشها و بویژه مقررات پایبندی مطلق داشت؟ اگر معتقدید که باید درسهای عبرت آموزی از تاریخ فراگرفت، این امور در P.K.K بسیار جالب هستند. این تاریخ در عین حال تاریخ کسانی است که غافلانه خواستند از ما استفاده کنند. اما آیا توانستند از ما استفاده نمایند؟ چه کسی می‌تواند دیگری را بکار برد؟ در این موضوع دیدید که جنگ نیز چگونه است. همچنانکه شما در وضعیتی هم نیستید که قادر باشید ما را بکار برید.

^{۱۷} حوزه زندگی و کاری رهبری حزب

جهت تداوم خط‌مشی P.K.K همراه با داوطلبانی که به صفوف K.K.P پیوسته‌اند، کوشش نموده و تلاش‌هایمان را یکی می‌نماییم. این را جهت به دست آوردن میهن و آزادی خویش انجام می‌دهیم. این چه ارتباطی با بکار بردن و سرکوب همدیگر دارد؟ اگر تمامی موارد گفته شده به شما ادراکی بخشیده و به اندازه‌ای که کفاف عمر شما را نماید، به شما درک حزبی، برداشت سازمانی و مقررات جنگی را داده باشد، آنوقت باید خود را خوشبخت به شمار آورید. پیشروی در چارچوب این بنیادها می‌تواند شما را تا زمانی که زنده هستید به صورت یک عضو مطلوب حزب و ارتش در آورده و بصورت یک جنگجو و رهبر نیک راه آزادی خلق در آورد. باز هم همانند همیشه ممکن است تلفاتی پیش آمده و رفقای شهید شوند اما وقتی انسان با برداشتی صحیح آغاز به پیشروی نمود، مرگ از هر جا که بیاید قابل پذیرش است، جفا و سختیها نیز از هر طرف که بیایند با یک آرامش بزرگ می‌توان به آن جواب داد. این در حالیست که همیشه مرگ، سختی و مشقت بر ما تحمیل شدند. این مبارزه را با یک آرامش بزرگ آغاز نموده و همچنان هم ادامه می‌دهیم. پیشروی بر این اساس در این راه ما را جاوید می‌نماید. همچنانکه می‌بینید، درک صحیح تاریخ P.K.K راهگشای پیروزی قطعی می‌گردد. عدم درک صحیح تاریخ و به ویژه اصرار بر عدم درک، راهگشای فلاکتی بزرگ می‌گردد. هر نوع برخورد اشتباه‌آمیز و ناقص راهگشای اغتشاشی بزرگ و اتلاف زمان، امکانات و حتی دسترنج خود شخص و اسراف در آنها می‌گردد. این تاریخی بزرگ است. اگر به شیوه‌ای صحیح از این تاریخ حفاظت شود، می‌تواند سبب دستیابی به موارد بسیاری شود.

بستر اجتماعی شما خلقی است که مجبور است با همه چیز خویش، خود را مجدداً بسازد و شما بخشی از آن خلق هستید. تنها خودیابی با تمام اجزای خویش می‌تواند به ما زندگی ببخشد. هر چیز غیر از این برای ما بوی نفرین می‌دهد و نمی‌تواند در شأن ما هم باشد. مسیر، شیوه و نگرش شایسته برای ما معلوم است و این تا شیوه‌ی کاری آشکارا نشان داده شده است. اگر اندکی جدیت داشته باشید و اندکی در این کار ادعا داشته باشید، پس همانگونه که در آغاز و مدام به شما اعتماد داشته‌ام هم‌اکنون نیز به شما اطمینان خواهم نمود. به انسانی که اندکی در مقابل حقایق با ادراک است، اطمینان می‌ورزم. زیرا هر وظیفه‌ای را به شیوه‌ی صحیح انجام داده و پیروز می‌شود.

۲۱ دسامبر ۱۹۹۳

فصل پنجم

جهت آزادی خلق خویش، مجدداً خویش را نوسازی می‌کنیم

سال به پایان می‌رسد، به هنگام برداشتن اولین گامهای حمله‌آسای سال ۹۴ برخی از دختران و پسران جوان خواهان مشارکت در ارتش خلقی به پیشاهنگی سیاسی حزب و مشارکت در جنگ در زمانی نه‌چندان دور می‌باشند. رد زندگی گذشته از طرف انسان، آمدن به وطن و خواسته پیشروی در راه آزادی از صمیم قلب، با ایمان و حتی عشق گامی بسیار مهم است. این پیشروی، در مبارزه انسانیت، پیشروی برای شناخت خویش و ایجاد شرایط زندگی خویش بر این اساس است. این طبیعی و بجاست. اما جنگ آتش است، دشمن هزاران ساله ما نیز دشمنی وحشی است. برخی همانند رفتن به عروسی به سوی وطن^{۱۸} و مشارکت در جنگ می‌روند. این برخوردی ناچیز بوده و در این پیشروی اهداف و زندگی صحیح بنیان کار نیست و به همین سبب زود هنگام توان جنگشان از بین می‌رود. بدون شناخت دشمن و خود ممکن نیست بتوان در درون جنگ کاری انجام داده و یا از خویش محافظت نمود.

از روزهایی که اولین گامهای تشکیل حزب را برداشتیم تا به امروز بر روی فرد کرد کار می‌کنیم. در ابتدا چند کلمه بنام کردستان بر زبان راندیم و چگونگی پابندی به کشور و خلق را بیان نمودیم. حال نیز همان چیزها را با تمرکز افزون‌تر بیان می‌کنیم، زیرا فرد کرد ضعیف است و در همه جا مطابق دشمن شکل پذیرفته است. یعنی دیگران ما را همانند خویش نموده‌اند. شما خود را کرد عنوان می‌کنید اما این را تنها با سخن می‌گویید. در واقع از کسانی هستید که برای دشمن بزرگ شده‌اید یعنی برای دیگران بزرگ شده‌اید. وقتی می‌خواهیم که برای خود و میهن خود بزرگ شوید نیز کور و کر و لال می‌شوید!

چگونه برای میهن و خلق خویش مجدداً خود را بازسازی خواهیم کرد؟ این معضل همه شماست. کسی که تاثیرات دشمن را از دل و ذهن خویش نزوده باشد، نمی‌تواند برای خویش کاری انجام دهد. بزرگترین معضل ما کار افراد ما برای خویش است. فرد کرد چرا توانمند نمی‌شود؟ انسان در سیاست، ایدئولوژی و هر عرصه‌ی زندگی چگونه توانمند می‌شود؟ شما برای دیگران نمی‌توانید توانمند شوید. اگر از جوانب اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی سرباز دیگران شوید، یک برده و کارمند گردید. حتی کارمندی هم در درجه‌ای بالاتر است. اگر یک سرباز، حمال و یا کارگر شوید، هر چه که به شما بدهند و هر گونه که اداره‌تان نمایند، سرنوشت شما همان است.

^{۱۸} آپوئیستها برای اولین بار بنیانهای P.K.K را در ترکیه (آنکارا) طرح‌ریزی نمودند و سپس آنرا در کردستان اشاعه دادند. از آن زمان به بعد در قاموس آپوئیستی شرکت در مبارزه و بویژه جنگ مسلحانه عنوان "رفتن به وطن" را به خود گرفت و وطن دیگر مترادف با مبارزه شد.

بر روی سرشت فرد کرد کار می‌کنیم. فرد کرد چرا اینگونه است؟ چرا از تمام جوانب فاقد چاره و بیمار بوده و کاری از دستش بر نمی‌آید؟ چرا نمی‌تواند خود را در میهن خویش پرورش دهد و در راه آن مبارزه نماید؟ چرا با همدیگر جنگیده و همدیگر را ناتوان می‌نمایند؟ دلیل اینها چیست؟ دلیل تمامی اینها این است که دشمن بسیار با شخصیت ما بازی کرده است. شیوه P.K.K در برابر این، قبل از هر چیز شناخت خویش و وطن خویش است. بدون شناخت میهن، خلق و تاریخ خویش، قادر نخواهید بود خویش را بشناسید. پدر و مادرت از کجا آمده‌اند، عشیره آنها کدام عشیره است و در کجای وطن زندگی می‌کنند؟ چرا اینهمه منحط گشته و نامسجم شده‌اید؟ چرا شما را اینگونه فاقد چاره بار آورده‌اند؟ بدون جواب به این سوالات نمی‌توانید خویش را بشناسید.

من نیز قبلاً همانند شما بودم. وقتی در سنین شما بودم، از بیان هویت کردی خویش می‌هراسیدم. در این فکر بودم که چگونه تُرک شده و کارمندی نیک شوم. بعدها اندک اندک مطالعه کرده و دیدم که نمی‌توانم خویش را به صورت یک تُرک خوب در آورم و حتی اگر برای آنها کارمندی هم بکنم، ارزشی نخواهم داشت. کسی که خویش را انکار می‌کند، شخصی صادق نیست و تا روز مرگ متقلب باقی می‌ماند. مادام که کرد هستم پس چه چیز باید انجام می‌دادم؟ کردها چه کسانی هستند، خاستگاهشان کجاست؟ همانند کندن چاه با سوزن و در آوردن آب از آن در پی این کار افتادیم. فرد کرد، فردی کر و کور و لال بود. چگونه این واقعیت را می‌پذیرفتیم؟ اما باز هم گفتیم که خود را انکار نخواهیم کرد. انکار خویش بدتر از این وضعیت است. گفتیم علی‌رغم اینکه ضعیف، فاقد چاره و تنها هستیم نیز، باید از هویت خویش پاسداری کنیم. من اینکار را اینگونه آغاز کردم.

در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز به مطرح نمودن مشکلات خلق نمودیم. قبلاً من نیز همانند شما می‌خواستم خود را باخته و انکار نمایم. قبل از هر چیز گفتیم کردها وجود دارند و هنوز هم بر روی این مسئله کار می‌کنیم. علی‌رغم اینکه تنها بودم، در هر جایی اگر چیزی می‌یافتم، از آنها چیزهایی فرا گرفته و در روزهای بعد مابین اطرافیان خویش پخش می‌نمودم. یعنی از هیچ می‌آفریدم. نه کتابی وجود داشت، نه رفیقی و نه یک قروش پول! در هر کاری ثروت و زندگی وجود داشت، اما در این کار من اینها وجود نداشتند. هر کس معتقد بود که کار من کار دیوانه‌هاست. هر کس از من گریخته و به هر جایی می‌رفتم تنها می‌ماندم. حتی کودکانی که خواندن و نوشتن به آنها آموخته و در مدارس برایشان جایی یافته بودم، از من گریختند، زیرا در پی آن بودند که کارمندی کوچک شوند.

اینهمه به شما توان می‌بخشیم. در حالیکه من سالهای سال تنها بودم. به من می‌گفتند که راه تو راه مرگ است، راه ابلهان است. پدر، مادر، رفقا و اهالی روستایم همه مخالف من بودند. در اینجا بود که

انسانهای بزرگ باید نقش خویش را بازی می کردند. باید از میان آنهایی که از واقعیت خویش دور افتاده، خویش را انکار نموده و به بیراهه افتاده بودند ظهوری صورت می گرفت. اگر ایمان و ذهنی بزرگ وجود نداشته باشد، نمی توانی خویش را سالم نگه داری. نمی توان همانند هر کسی بود و همانند هر کس زندگی کرد. همه شما اینگونه عمل می کنید و همه آنگونه عمل می کنند. می گفتم که این زندگی، زندگی نیست، این را نمی پذیریم و باید اقدام جدیدی انجام دهیم. نیاز به برخی اندیشه ها و شخصیت های نوینی وجود داشت. باید از روابط، خانواده، روستا و شیوه ی قدیمی مرسوم می گسستم. جهت گردآوردن چند جوان در اطراف خویش باید ماهها کار می کردم. حال در یک روز قادر هستیم هزاران نفر را گرد آوریم اما آن وقت طی دو سال کل شمار ما به حدود بیست نفر رسید. طی سه - چهار سال تعدادمان را حدودا به پنجاه رساندیم. اما حال تنها در خارج میهن روزانه می توانیم صد نفر را جذب کنیم. این مواردی را که برایتان گفتم سرآغاز هستند.

من دو - سه سال تنها بودم. در سرآغاز کاری که انجام دادیم، نیستی وجود داشت. این کارها را با صبر، ایمان و تلاشهایم انجام دادم. باید از این درس بگیری. باید عزم کنید که علی رغم تنهایی و نیستی فایده ای داشته باشید. بجای اینکه دستاوردهای آماده را از هم پراکنده نموده، به انحطاط کشانده و از دست بدهید باید تلاش کنید که از نیستی چیزهایی بیافرینید. این شیوه رهبری و P.K.K است. تمامی اینها ماهیت و حقایق P.K.K هستند. اگر عاقل باشید، شما نیز باید از این درسهایی فرا بگیرید. رهبریت P.K.K و سرآغاز آن اینگونه است. تصور می کنید که این خلق، خود بخود به این حال و روز درآمد. نخیر! وضعیت اینگونه نبود، این خلق تا چندی پیش خویش را انکار می نمود. اگر سرشان را می بریدی، به واقعیت خویش نزدیک نمی گشتند. ما با شیوه ای بزرگ به واقعیت خویش نزدیک شده و همه شما را هم نزدیک نمودیم. بر این اساس باید به خوبی تاریخ حزب را مورد پژوهش قرار دهید.

تمامی اینها برای شما لازم است تا رهبریت P.K.K را درک کنید. شما چه تصویری از رهبریت دارید؟ کسی که رهبریت را نمی شناسد ممکن نیست بتواند کردستان و شیوه P.K.K را بشناسد. نه خود را به بازی بگیرید و نه ما را. جوان هستید و من به اندازه شما جوان هم نیستم. شما بر اساس روح و امکانات P.K.K تشکل می یابید، در حالیکه اطرافیان من گریزان بوده و حتی یک ساعت با ما رفاقت نمی کردند. حال میلیونها نفر بپا خاسته و بنام ما حرکت می کنند.

افتادن به مسیر دشمن و گریختن، شتافتن برای وطن نبود. همه شما می دویدید اما در مسیر دشمن. این اشتباه بود و عاقبتی هم نداشت. حال جهان را به قیام واداشتم. انتظار ندارم که همان چیزهایی را که انجام دادم، شما نیز انجام دهید، این نه ممکن است و نه لازم، اما چیزی را که یاد می دهم یعنی حقیقت جنگ را

که به شما نشان می‌دهم، از شما توان می‌طلبم، از شما می‌خواهد که حزب و جنگ را تحلیل کرده، از توان نیفتاده و پیروزی به بار آورید. به همین سبب نیز زمان مشغول شدن با سایر چیزها را نداریم. اگر این جنگ را با تمام قوا پیش نبریم، نمی‌توانیم پیروز شویم. به همین سبب سایر کارها را رها نمودم. نمی‌توانم به راحتی سیگاری کشیده، به شیوه‌ای بجا غذا خورده و حتی به راحتی بخوابم. زیرا معضل بزرگ است و اگر توان تقابل با آن را نداشته باشیم، از بین رفتن ما بسیار آسان خواهد بود.

چرا کاری از دستتان بر نمی‌آید و چرا نمی‌توانید از پس مشکلات برآیید؟ زیرا با توان کافی بر روی مسائل کار نمی‌کنید. شاید هم خود را عاقل به حساب می‌آورید. با کشیدن یک سیگار خود را راحت احساس می‌نمایید. نمی‌دانید زندگی چیست و حتی خبر ندارید که حیاتی که در شأن انسان است، کدام است. اما ما آنگونه نیستیم. رهبریت همه چیز را محاسبه می‌کند: من چگونه باید باشم، جنگ چگونه باید باشد، خلق چگونه باید باشد، چگونه باید بیندیشم، با هر کس چگونه سخن بگویم، چگونه به مسائل نگریسته و به چه بنگرم و چگونه مصمم باشم؟ مطابق خلق کار کرده و کاری که می‌کنیم نیز باب دل خلق است. جای شرمساری است که کاری برای خلق انجام نداده و یا با دروغگویی نزد خلق بروید. باید چاره مسائل موجود را بیابید. فراموش نکنید که قادر نیستید دو برادر و خواهر خود و یا دو نفر از اطرافیان خود را اداره کنید. در حالیکه من در اینجا تنها هستم و حتی بدون رفتن به میان خلق، خلق را به قیام واداشته و پیش می‌برم. عاقل باشید و به چگونگی انجام این کارهایمان بیندیشید. می‌دانید که نه پدر و مادران قادر بودند حتی یک سخن بر زبان رانده و شما را اداره نمایند و نه شما می‌توانستید سخن گفته و آنها را اداره نمایید. دو برادر کنار هم نمی‌آمدند و همه با کارهای بیهوده مشغول می‌گشتند، در حالیکه اکنون علی‌رغم اینکه دقیقاً مطابق خواسته ما نیست، افرادمان از همدیگر راضی بوده، اتحاد ایجاد گشته و در درون یک پیشروی عظیم یکی می‌گردند

تمامی اینها را ما انجام می‌دهیم. چرا کاری از دستتان بر نمی‌آید؟ شاید هم چیزی ندارید، زبان شما به زیبایی سخن نمی‌گوید و نمی‌توانید در حیات بزرگ مشارکت جویند. خویش را در میان خطاها و ایرادات باخته‌اید. پس چگونه خواهید توانست کارهای بزرگ انجام دهید؟ در حالیکه من لحظه به لحظه بر روی خود کار می‌کنم. به سبب اینکه در سخنانم مواردی را می‌بینید به من گوش فرا می‌دهید. تمامی خلق گوش به سخنان من است. تمامی رادیوها و نهادهای مطبوعاتی جهان با پرسش از ماهیت و اقدامات من از ما بحث می‌کنند. خلق خویش را به این وضعیت درآوردیم. این است شیوه رهبریت! ابتدا خویش را اینگونه ساختم، سپس خلق را متحد نموده و همیشه آنها را هشیار نمودیم.

به برخی رفقا می‌نگرم و با خود می‌گویم چرا اینها خویش را اینگونه رها می‌کنند؟ خویش را نابود کرده، حتی قادر به مصرف موارد حاضر نبوده و نمی‌دانند چگونه باید بخش بخش مواردی را از دشمن بستانند. انسان باید اندکی خود را بشناسد، نیرومند نماید و باید از دستش کاری بریاید. در این موضوع همه شما را فاقد چاره می‌بینم. این بدان معنی نیست که کسی را نمی‌پسندم اما چیز چندانی در شما نمی‌بینم. آیا می‌توانید دم از داشتن نیرو، شیوه، نظم و سازمان بزنید؟ این کارها با گفتن: "مرا اداره کن و برای جلو راندنم به من فشار بیاور" نمی‌شود. با رفتاری حمال‌گونه و حمل هر چیزی که کسی بر شانه‌تان بگذارد، این کارها پیش نمی‌روند. آنها که رفتارشان آنگونه است، آزاد و مصمم نیستند بلکه تنها برای دیگران هستند. در نگاهی به زندگی شما می‌بینم که زندگی‌تان مستقل نبوده و تصمیمات چندانی ندارید و این هم نباید تقدیر انسان باشد. زیرا این مغایر با استقلال و آزادی است.

هر روز خودسازی می‌کنم. خود، شیوه خویش، شیوه استفاده از قاموس خود و جایی که گام بر آن بگذارم را تعیین می‌کنم و موفق می‌شوم. برخی از بینوایان به میهن می‌روند و هنوز شش ماه نگذشته از پای می‌افتند. جرم تنها از آن این جوانان نیست بلکه جرم از آن کسانی است که خویش را رهبر تصور می‌کنند، اما باز هم باید در مورد خویش سهل‌انگاری نکرده و باید بتوانید مجدداً خویش را بسازید. اگر من نیز سرنوشت خویش را در دست برخی‌ها رها نمایم و بگویم که اینها دولت هستند و یا رفقای جوان هستند، بگذار اداره‌ام نمایند، ممکن نیست حتی یک روز زندگی کنم. اینها را بدین جهت می‌گویم تا درک کنید که P.K.K چیست؟ چگونه تاسیس شد، زندگی در درون P.K.K چگونه می‌گذرد و مجدداً خودسازی کنید. می‌خواهید به میهن رفته و خویش را وقف این کار می‌کنید اما پس از رفتن به آسانی از پا می‌افتید. حیف شماست. اگر بی‌خبر از این حقایق باشید، کاری از دستتان بر نمی‌آید، اگر سبب زیان شده و به حالت معضل درآیید، حزب شما را قبول نخواهد کرد. به اجبار نمی‌گویم که به درون P.K.K بیایید، شما خواهان آمدن هستید. نباید برای دستیابی به مواردی برای خود به صفوف P.K.K بیایید، بلکه آمدنتان باید برای نشان دادن شجاعت باشد. به همین سبب باید عاقل و تلاشگر بوده و جهت انجام کار لازم برای خلق به اینجا بیایید. بدین جهت به P.K.K می‌آیید که این خلق دشمنانی دارد و می‌خواهید به این دشمن ضربه بزنید، باید این نیرو را داشته و از حزب هم بخواهید که راه شما را باز بگذارد، نه اینکه اظهار بیماری کرده و از حزب بخواهید که شما را رهایی بخشد.

مواردی را که گفتیم اساس کار هستند. کسی اجازه ندارد به شیوه‌ی ناصحیح در حزب مشارکت کند. شما نیز باید نیرو ایجاد نمایید. من خود این نیرو را برای خویش ایجاد نمودم، نیروی خویش را به خلق بخشیدم، خلق با این نیرومند شده و به صورت نیرو درآمد. حال خلق نیروی خویش را به من می‌دهد

و من نیز با این بزرگ می شوم. این امکانات را با خشونت و یا دسیسه به دست نیآوردم بلکه آنها را براساس دفاع از حقایق بزرگ کسب نمودم. آیا شما را به اجبار به کار واداشته و در مسیر کار برای خلق قرار می‌دهم؟ نخیر! این را بر اساسی بزرگ انجام می‌دهم. به اندازه‌ی وجود ابتکار عمل در شما این کارها پیش می‌روند. این به انسان نیرو می‌بخشد. چگونه شما را به حالت نیرو درمی‌آوریم؟ ما موارد صحیح و آنهایی را که برای انسانیت ما فایده دارند تشخیص می‌دهیم. شما نیز این را تشخیص داده و به حزب پیوستید. کار اساسی این است، لازم نیست به شکلی دیگر خودفریبی نمود. توجیه با استفاده از اظهار جهل، بازی کردن و عدم درک کار درستی نیست، این خودفریبی است.

رفقای بسیار باسابقه داریم، به آنها می‌گوییم چرا تابحال این نواقص را ادامه دادی؟ برخی بیست سال است که در جنبش هستند. می‌گویند: "دیدیم که رهبریت همه چیز را می‌گوید و هر کاری را انجام می‌دهد، بنابراین گفتیم که لازم نیست ما هم در آن مشارکت کنیم". اندکی وجدان داشته باشید، به تنهایی چگونه ارتش خلقی را اداره نمایم؟ بدون وجود فاکتور انسان، بدون فرمانده، به تنهایی چگونه شما را به حالت ارتش در آورده و در میدان در جنگ بکار خواهیم برد؟ این یک سهل انگاری بزرگ است. برخی آمده و در همان روز دوم نابود می‌شوند. از اینها می‌پرسیم برای چه آمدید؟ می‌گویند: "دچار بحران شده بودیم، سطحی‌نگری داریم، حزب باید ما را اصلاح نماید" بسیاری بر این اساس می‌آیند. حتی اینها عهد هم می‌بندند که: "تا سرحد مرگ به رهبریت پایبند هستیم" ما هم به اینها می‌گوییم شما نه برای اینکه حزب را نیرومند کرده و خلق را رهایی بخشیم آمدید بلکه آمده‌اید که حزب را از توان بیندازید. رهبریت تا حد معینی قادر به برداشتن بارها است. شما خویش را به سرباری دو برابر تبدیل می‌کنید، رهبری چگونه می‌تواند شما را حمل نماید. رفاقت را ندانسته و رفقا و حتی خویش را به بازی می‌گیرند و می‌خواهند ما را نیز به بازی بگیرند.

رهبریت P.K.K رهبریتی خلقی و مستقل است

مجددا تأکید می‌کنیم که باید شخصیت حزبی کسب نمایید. خودسازی حزبی چیست؟ خودسازی حزبی موردی است که با اهمیت بر آن کار می‌کنیم. در این موضوع در مورد رهبریت تأمل نمایید و درسهایی را فرا بگیرید. کسی ضعیف‌تر و فاقد چاره‌تر از ما وجود نداشت. چگونه خود را توانمند نمودم و چگونه چاره‌ساز گشتم. رهبریت دقیقاً جوابگوی مواردی است که خواهان فراگیری آن هستید. به میزانی که موضوع رهبریت را به خوبی فرا بگیرید، مسائل شما حل می‌شوند. چگونه موضوع رهبریت را فرا خواهید گرفت؟ رهبری چه بود و چه کسی بود و چگونه کارها را انجام می‌داد؟ با حرکت، روح،

مادیات و معنویاتش هر معضلی را چگونه بررسی می نمود؟ ترس، جسارت، فداکاری و تمامی جوانب زندگی چگونه بود؟ چگونه بر روی مسائل سیاسی و نظامی کار می کرد؟ نگرش رهبریت در مورد سازماندهی و ایدئولوژی چیست؟ رهبریت به چه اندازه آگاه است و چه میزان از امید را در خود دارد؟ اگر رهبریت را به صورت صحیح درک نکنید، شما نیز به اندازه‌ی برخی دیگر یک فرد کرد سستی خواهید بود.

رهبریت در درجه اول اهمیت قرار دارد. این رهبریت است که در کردستان کار کرده و موفقیت‌ساز است. همه می دانند که این رهبریت سبب کسب دستاوردهایی برای کردستان می شود و می تواند در برابر دشمن بایستد. به سایر رهبران در تاریخ ما بنگرید: هنگامی که شاه ایران کمکهای خویش به بارزانی را قطع کرد، بارزانی صد هزار پیشمرگ داشت، به پیشمرگهایش دستور داده بود که اسلحه را رها کرده و بگریزند. زیرا شاه ایران کمکهایش را بریده بود. همچنین در سال ۱۹۷۴ ارتشش کمتر از صد هزار نبود، اما نتوانست حتی بیست و چهار ساعت خویش مستقل بماند. ما خویش را از نیستی ایجاد کرده و تا بحال نیز سرپا نگه داشتیم. رهبریت پدیده‌ای بسیط نیست. من چگونه جسارت کردم که از نیستی هستی بیافرینم و چگونه تا به اینجا پیش آمدم؟ دشمن بارزانی، دشمنی چندان نیرومند هم نبود، در حالیکه ما جانی ترین دشمن جهان را داریم. ما چگونه در برابر این دشمن ایستادگی نمودیم؟ اگر جسارت، فداکاری و آگاهی ما را نیاموزید، چگونه جنگیده و یک عضو حقیقی P.K.K خواهید گشت.

به اجبار به شما نمی گویم بیایید و به P.K.K پیوندید اما مادامی که بر مشارکت اصرار می ورزید، پس باید در مسیر حقایق باشید. اگر به شیوه خویش پیش روید و دم از شیوه مخصوص به خود بزنید، نمی شود. به شیوه خود حتی نخواهید توانست دو گام بردارید. شیوه سایر احزاب تاکنون چه بود؟ به غیر از تقلب قادر به انجام کاری نبوده و در برابر دشمن قادر به شلیک یک فشنگ نبودند. آنها که فشنگ نیز شلیک کردند، در روز دوم از پا افتاده و مردند. شیوه ما اینگونه نیست. نباید مشارکت شما در حزب، امورات رهبری و ارتش با فریب و بازی باشد، بلکه باید به شکلی صحیح آن را پیشه نمایید. شکی در صداقت شما نداریم. تقصیر شما این است که "نیم انسانی" هستید که بدون اینکه کار چندانی از دستتان برآید به آسانی از پا می افتید. من اینهمه کار انجام دادم اما خویش را کافی ندیده و کارهایی را که تاکنون انجام داده‌ام همانند یک سرآغاز می بینم و به این می اندیشم که پس از این چگونه ضربات بزرگتری را بر دشمن وارد نمایم.

سال ۱۹۹۳ به اتمام می رسد. از سال ۹۴ چه انتظاری داریم؟ جنگ را در سال ۹۴ بیشتر خواهیم برد. رفقا را اندکی صاحب تجربه نمودیم، مسلح کرده و در کوهستانها مستقر نمودیم. خلق را نیز اندکی در

این مبارزه سهیم نمودیم. تمامی اینها برای وارد آوردن ضربات بزرگ بر دشمن است. در سال ۹۴ بیشتر از هر دمی به دشمن فشار وارد خواهیم آورد. کارهایی که تاکنون انجام دادم، یک سرآغاز است. حتی به ذهن من نمی‌آید که بگویم اینهمه رهبریت کرده و خسته شدم، از این پس باید اندکی به راحتی خویش ببندیشم. برعکس با خود می‌اندیشم که این یک سرآغاز است، فرصت بزرگی به دست آوردم و باید بیشتر به این دشمن حمله‌ور شوم. یعنی اینگونه بر روی سال جدید تامل می‌کنیم. اما شما هم به خود بنگرید، همانند بینوایان هستید. نمی‌گویم این جرم شماست، به تازگی به صفوف پیوسته‌اید اما با برخورد خویش ما را دچار هراس می‌نمایید. فردا دشمن شما را از پای درخواهد آورد، همانند بره‌ای در دهان دشمن و گنجشگی در دهان مار هستید. به این می‌اندیشیم که چگونه شما را از دهان مار بیرون آوریم. انسان به حال و روز شما می‌نگرد، همانند یک گنجشک هستید. دشمن خواهان خوردن من هم می‌باشد و هر روز ادعای کشتن مرا می‌کند. بیست سال است که این را می‌گوید اما من در اینجا هستم و معلوم است که چه کسی کشته شده و چه کسی دروغگو است. دشمن قادر به بلعیدن من نیست زیرا مبارزه من و کارهایی که تحت مسئولیت من هستند به دشمن ضربه می‌زنند. این کار ماست. ما تدابیری اتخاذ نمودیم، مطابق این خویش را حاضر نمودیم و دشمن قادر نیست ما را بلعد.

مرگ همیشه وجود دارد، در جنگ نیز مرگ وجود دارد. چیزی که مهم است این است که هر چه از دست شما برمی‌آید در برابر دشمن خود هر چه بتوانید از خویش نشان داده و بجنگید، به آن اندازه بجنگید. آنگاه هر جا که باشید، این هیچ اهمیتی ندارد، زیرا کاری جاوید انجام داده‌اید. من آنگونه با خود برخورد می‌نمایم. هر چه از دستم بریاید تا حد غائی انجام دادم و ضربات سنگینی بر دشمن مان وارد نمودم. هزاران رفیقمان را از نو ساختم. کردستان تماما به پا خاسته، قیامها توسعه می‌یابند، نیروی گریلا در کوهستانهاست و گام به گام به سوی پیروزی می‌رویم. ما می‌گوییم که برخی امورات قابل ظهور را انجام دادیم، اگر اینگونه نباشد، هستی و نیستی خویش را مورد بحث قرار نمی‌دهیم. زیرا انسان با کار و اثبات کار، خویش را از نو می‌سازد.

آیا شما می‌توانید خواهان توقف آن باشید؟ نخیر، یک بره هستید و یک بچه گنجشک، ما می‌گوییم چگونه اینها را می‌توانیم از دهان دشمن بیرون آوریم. دشمن می‌تواند شما را در یک آن بلعد، چگونه از بلعیده شدن خویش ممانعت به عمل خواهید آورد؟ این را با یک ذهن و دل بزرگ و شیوه پیکارگری که مقتضیات جنگ را شب و روز و هر لحظه در نظر دارد، می‌توانید انجام دهید. اگر بروید و لقمه‌ای شوید، پس این بدان معنی است که هم به من و هم به پدر و مادراتان ضرر خواهید رساند. چرا قادر نیستید به خوبی از اسلحه استفاده کرده، از خویش محافظت نموده و به دشمن خویش ضربه بزنید؟ رفتید و در همان

دو روز اول از پای درآمدید، آیا حیف شما نیست؟ عهد بسته‌اید، عهد شما کجا ماند؟ این را از خویش پرسیده و جواب آن را هم بدهید. اگر آنگونه عمل ننمایید، شجاع نیستید. نمی‌خواهیم به این شیوه از بین رفته و زندگی ناچیزی داشته باشید. درست برعکس، چنان آماده شوید که دشمن نتواند شما را بلعد و حتی ضربات سختی بر دشمن وارد آورد. شخصیت انقلابی راستین اینگونه است.

باید شب و روز در مورد خویش تامل کرده و مجدداً خودسازی کنید. اگر اینچنین عمل نکنید، پس دم از شجاعت نزنید بلکه به از پا افتادگی و مرگ خویش معترف شوید و حیات را شایسته خویش نبینید. من اینهمه کار می‌کنم اما باز هم خویش را شایسته زندگی نمی‌بینم. با خود می‌گویم که باید حملات بزرگتری انجام داده و کارهای بزرگتری را انجام دهم. شما هنوز حتی کاری انجام نداده‌اید اما اگر شما را آزاد رها نمایم، در پی آن برخورد آمد که تمامی حزب را از آن خود کنید. پیشه کردن اربابی صحیح نبوده و برای شما فایده‌ای ندارد. کسی که آنگونه برخورد می‌کند، دغلكاری بزرگ است، خود را به سخره می‌گیرد و بسیاری نیز اینگونه هستند. باید این برخورد را به کناری نهاده و قطعاً کسی نباید بدان شیوه در حزب و جنگ مشارکت نماید. زندگی به نوعی دیگر برای همه ما مرگ است. اگر سرم را ببرید نمی‌توانید یک روز زندگی در خدمت دیگران را به من بقبولانید. زندگی موجود خویش را هنوز هم نپذیرفته و می‌خواهم بزرگتر نمایم، شاید شما خویش را راحت تصور کنید اما من حتی یک درصد همانند شما خویش را راحت تصور نکرده و خود را مناسب با مبارزه با دشمن می‌سازم. اگر یک روز از دشمن غافل شوم و بگویم رهبریت P.K.K اینهمه بزرگ شده، امکانات اینهمه افزایش یافته و چیزهای بسیاری دارم؛ این خودفریبی خواهد بود. اگر فردی صاق باشم، باید در کوهستانها، تاریخ و هر حوزه دیگری امکانات جنگی بیابم. [مقصود از] امکانات، سرپا ماندن در برابر دشمن، مقاومت در برابر آن و موجودیت و عدم افول است. اگر این امکان را نبینید، عاقبت شما مرگ است؛ یا یک خائن گشته، یا شما را خواهند کشت و یا از وطن فراری خواهند داد. پس اگر بمیرید، یا خائن شوید و یا بگریزید نیز پیشیزی نخواهید ارزید. این خطر برای همه‌ی شما وجود دارد. یا شجاعت بزرگی به خرج داده و راه حیات را خواهید گشود و یا همه شما مرده، خائن گشته و خواهید گریخت. راه دیگر، راه ماندن در میهن است، راه مقاومت است، راه جنگ است، راه شجاعت و راه بزرگی است. این نیز انجام کارهای بزرگ را طلبیده و راه چاره دیگری وجود ندارد.

نمی‌توان با زرنگی و فریب سیاست پیشه نمود و سیاست آنگونه پیش نمی‌رود. انقلاب با احساساتی شدن، کودکی، گریه کردن و سهل‌انگاری در مورد خویش پیش نمی‌رود. کسانی که چنین برخوردی دارند نه تنها سبب عدم موفقیت خود، بلکه سبب شکست اطرافیان نیز می‌گردند. اینها قطعاً قابل عفو نبوده

و بدترین اشخاص به شمار می‌روند. هیچ کدام از اینها نیز صحیح نیستند. شیوه رهبری با عمل و تاریخ خویش مقابل چشمان شماست، ما هرگونه عمل کرده باشیم، شما نیز همانگونه عمل خواهید کرد. اگر کردها غیر از این راه چاره‌ای نداشته باشند، گناه از من نیست. پدران و اجدادتان نتوانسته‌اند به شما چیزی بدهند. چیزی برای میهن و شرف انسانی وجود ندارد. اگر میهن هم داشته باشید، مادامی که قادر به تنفسی راحت نباشید، بدان معنی است که فاقد شرف هستید. **کسی که وطن ندارد بی ناموس است.** کسی که شب و روز بدون خانه و کاشانه بوده و در خیابانها بسر برد، هیچ ارزشی ندارد. کسی که وطن ندارد، بی خانمان است. خلقی بدون وطن همانند کسی بی خانمان است. چنین کسی در بازار در معرض خرید و فروش قرار داده می‌شود. کردها اینچنین هستند، هرکس در بازار آنها را می‌فروشد. اگر کسی، فردی مانند شما را در بازار به کس دیگری بفروشد، او به دیگری فروخته و وی نیز به کس دیگری بفروشد، آیا چیزی از وجود شما باقی خواهد ماند؟ خلق نیز هم اکنون آنگونه است. خلق را در دست تاجران به مبلغی ناچیز می‌فروشند، دیگری ارزانتر از آن می‌فروشد و آن یکی به رایگان می‌دهد. اینها بازرگانان خلق هستند، خون خلق را می‌فروشند، وطن را به ویرانه‌ای تبدیل نموده‌اند و خلق را در دست دشمن رها نموده‌اند. وارد شدن دشمن به وطن آنها و تخریب آن برایشان اهمیتی ندارد.

خلق نیز از علت درآمدن به این حال و روز جویا می‌شود. شما همانند کالایی در بازار هستید و بفروش می‌روید، چه ارزشی خواهید داشت؟ اما من خویش را از بازار خارج می‌نمایم. راه حل [این کار] وطن است، به آن رو کرده و می‌گویم کسی نمی‌تواند مرا بفروش برساند. کسان بسیاری در مورد من تصمیم می‌گیرند. هرکس از جایی آمده و از مکان و چگونگی به فروش رفتن من می‌پرسند، قبلاً برخی کسان اینگونه عمل می‌نمودند، حال دولت‌ها این کار را می‌کنند. من یک رهبر خلقی هستم، نیرومندم و مستقل. اگر اینها بخواهند مرا بفروشند، من نیز در پی شیوه‌ی رهایی خویش از دست اینها و ضربه زدن بر آنها بوده و می‌خواهم آنها را که اصلاح‌پذیر هستند، در راه میهن بکار برم. این دغدغه من است. به شیوه‌ای غیر از این نمی‌توانید مرا در راه راست تلقی کنید و شجاع عنوان کنید. رهبری باید اینگونه عمل نماید.

جوان هستید، اگر توانش را دارید، به راه حقایق وارد شوید، خویش را سنجیده، موارد منفی خوش را برطرف کرده و جوانب ناقص خویش را کامل کنید. جنگ در پیش روی شماست، اگر توانش را دارید، به دشمن حمله‌ور شوید. اگر یک روز به میهن برسید، خویش را خوشبخت خواهید شمرد. رفتن به بلندیهای وطن با اسلحه کار کوچکی نیست، استقرار در آن کوههای سربلند شانس بزرگ است. بیست و سه سال است که برای این شانس کار می‌کنم. با آرزوی چگونگی رفتن به کوهها زندگی می‌کنم. در

سال ۱۹۷۰ این سوال را از خویش پرسیدم و هنوز هم می‌پرسم. پانزده سال است که در این منطقه بوده و در جستجوی راه رسیدن به کوهستان هستم. نگاه خلق را به سوی کوهها برگردانیدم، همه شما به کوهها رسیدید ولی من هنوز هم سعی دارم که خود را به آن برسانم. این همه سال چگونه صبر کردم، چگونه مسیر کوهها را باز کردم و چگونه برای همه شما در میهن جای باز کردم؟ اگر کسی مستمرا در پی هدف خویش باشد چنین می‌کند. انسانهایی که در پی دعاوی بزرگ هستند، اینگونه بر روی خویش کار می‌کنند. در دوران قدیم آن را طریقت و شریعت می‌نامیدند و هم‌اکنون نیز طریقت و شریعت کردها این است.

آنهایی که تصور می‌کنند به شیوه‌ای دیگر پیش می‌روند، خود را فریفته و هر روز به سویی چرخش می‌کنند. این صحیح نیست. پیشروی ما اینهمه سال اینچنین با استمرار پیش می‌رود و نتیجتا می‌بینید که همه شما را پیش می‌بریم. چیزی که مهم است **رسیدن به بنیادهای زندگی** است. به غیر از این پیشروی برای سایر چیزها ارزش قائل نیستم. خوبی و زیبایی با خورد و خوراکی افزون و داشتن نشاطی اینگونه میسر نمی‌شود. به اندازه‌ای که در پی اهداف خویش بوده و در راه آن پیش روید، برایتان ارزش قائل خواهیم شد. نیکی، احترام، محبت، احساساتی بودن و خلاصه همه چیز شما هر اندازه در مسیر هدف باشد همانقدر است. چنین تعریفی را برای خویش قائل شوید، صاحب شرف و شخصیت خویش بوده و پیش روید. این راه صحیح است. کسی انتظار چیز دیگری غیر از این را نداشته و خواهان آن نباشد که کسی وی را با فشار به جلو رانده و پیروزی را دم دست وی قرار دهد. در P.K.K اینها ممکن نیستند. هر کس به اندازه‌ی کاری که کرده شرف و موفقیت کسب می‌نماید. به اندازه موفقیت نیز امکان حیات را به دست می‌آورد.

وارد دهمین سالگرد ۱۵ آگوست گشته و در پانزدهمین سال تشکیل حزب بسر می‌بریم و وارد سال جدیدی می‌شویم. سال جدید سالی است که در آن مبارزه را نیرومندتر خواهیم نمود. جنگ گریلایی را گام به گام به سوی جنگ منظم پیش خواهیم برد. ابتدا جنگ نیم گریلایی و نیمه منظم یعنی جنگ متحرک^{۱۹} را توسعه خواهیم داد. جنگ متحرک جنگی است که نه تماما گریلایی است و نه تماما منظم.

^{۱۹} در تئوری جنگی "جنگ رهایی بخش ملی" که پشتوانه فکری آن تئوری "حق تعیین سرنوشت خلفها به دست خود" است، نیروهای مسلح به واحدهای منظم و واحدهای متحرک و واحدهای گریلایی (چریکی) و شبه نظامی تقسیم می‌شوند. واحدهای منظم یعنی ارتش منظم اساسی ترین نیروی جنگ خلقی را تشکیل می‌دهند، واحدهای متحرک نیروهای منطقه‌ای بوده و گریلا نیز نیروهایی هستند که در سرتاسر میهن فعالیت می‌نمایند. نیروهای مسلح خلقی که چنین ساختاری دارند یعنی ارتش رهایی بخش خلق به سه شکل می‌جنگند: "جنگ جبهه‌ای، جنگ متحرک و جنگ گریلایی" جنگ جبهه‌ای جنگ واحدهای منظم است. جنگ متحرک از طرف واحدهای منطقه‌ای بجای آورده می‌شود و جنگ گریلایی نیز از طرف نیروهای گریلایی که در هر بخش از میهن هستند به اجرا درمی‌آید. عموماً وظیفه جنگ متحرک نابودی، وظیفه جنگ

افزودن بر تعداد افراد، رفتن به هر سوی میهن و ژرف تر نمودن جنگ است. ساختن مجدد موارد بسیاری است که دشمن نمی تواند خویش را به آن برساند. بنیاد کار قرار دادن پیشاهنگی، شیوه و حیات حزبی است نه حیات بورژوازی و اربابی و متقلبانه. پیشاهنگی حزب صد در صد بر اساس روح **مظلوم**^{۲۰}، **کمال**^{۲۱} و **خیری**^{۲۲} توسعه می یابد. بر این اساس باید بتوانید شخصیت حزبی کسب کنید. در سال ۱۹۹۴ باید اینگونه حزبی شوید، اینگونه به جنگید و اینگونه ارتش خلقی شوید. تمامی افراد جدید و قدیمی موجود در صفوف مبارزه این را اساس کار خویش قرار خواهند داد. رهبریت مجدداً به شیوه‌ای عمیق در باب این مسائل به تامل می پردازد. وقت آن رسیده که آنانی که تاکنون در امورات حزب مشارکت نکرده‌اند، به شیوه‌ای صحیح در حزب و جنگ مشارکت نموده و چنین سرآغازی را رقم بزنند.

جویند اما جوانی سبکسری، راحت طلبی و بی‌نظمی نیست. برعکس مشارکت در هدف، رسمیت و نظم بزرگ است. اینگونه مشارکت کنید، خود را به حالت سربرار دریاورید، بلکه برعکس بار رفقا را کم کرده و به غیر از پیروزی به چیزی راه ندهید. شب و روز با رفقای خویش کار کنید، در روابط خود با آنان همیشه پیروزی را اساس کار قرار دهید. رهبریت اینگونه است، تاکنون نیز اینگونه عمل کرده و موفقیت کسب نمودیم. می بینید که حال از همه قویتر هستیم. اگر شما نیز اینگونه عمل کنید، نیرومند خواهید گشت. شیوه نیرومند شدن این است، و شیوه دیگری به غیر از این هم ندارد. ممکن نیست همانند اربابان، بیگها و کارمندان در انقلاب جای گرفت. تمامی اینها فریب بوده و ضرر به بار می آورند. قطعاً تن در دادن به چنین چیزهایی را در شأن خویش نبینید و به دیگران نیز فرصت این را ندهید. تمامی روابط شما باید بر اساس رفاقت باشد. آنها که اینگونه در حزب زندگی می کنند، اعضای راستین حزب هستند. افراد راستین حزب نیز به حل هر مسئله‌ای متمایل شوند، آن را حل کرده و خویش را به صورت نیرو

جبهه‌ای از توان انداختن نیروهای دشمن بوده و جنگ گریلایی نیز هر دو وظیفه را یکجا بجای می آورد. P.K.K این مراحل را به اجرا گذاشته و پیگیر آنها شد. در تاریخ جنگ گریلایی P.K.K نوع پیشرفت اینها را می بینیم. پس از تغییر استراتژیک در سال ۱۹۹۹، P.K.K از جنگ رهایی بخش به استراتژی دفاع مشروع و مبارزه دمکراتیک روی آورد.

^{۲۰} Mazlum Dogan مظلوم دوغان، از اعضای قهرمان گروه آپوئیستی که معلومات و سواد وی الگوی آپوئیست‌ها بود. ایشان در زندان دیاربکر پس از دیدن شکنجه‌های بسیار در روز نوزدهم سال ۱۹۸۲ به حیات خویش پایان داد و بدینگونه سمبل آتش نوری شد که بیست سال بعد در همان شهر (دیاربکر- آمد) با شرکت یک میلیون نفر جشن گرفته شد. برادرش "دلیل دوغان" نیز عضو نیروهای گریلا بود و به شهادت رسید. قبر هر دو برادر قهرمان در محل زادگاهشان در سیم به خاک سپرده شده است.

^{۲۱} KEMAL PIR عضو گروه ایدئولوژی آپوئیستی که در زندان دیاربکر با اعتصاب غذای بزرگ همراه با علی چیچک، عاکف ییلماز و محمد خیری درموش پس از شصت و چهار روز گرسنگی به شهادت رسیدند. ایشان اصالتاً ترک بودند.

^{۲۲} M. Hayri (Xeyri) Durmus محمد خیری درموش، از اعضای گروه آپوئیستی که رهبری را همکاری وی مایفست راه انقلاب کردستان را نوشت. در زندان دیاربکر و در اعتصاب غذای بزرگ به شهادت رسید.

درمی آورند. دشمن را از سر راه برداشته، به پیروزی دست یافته و در راه استقلال و آزادی مسیر بسیاری را طی می کنند.

سال ۹۴ سالی است که شما نیز باید در جای خود و به یک شیوهی حملهی سریع در آن مشارکت کنید. باید این سال را تبدیل به سال حزب و کردستان نمایید. برای همه شما در این سال نو آرزوی موفقیت کرده و بر همه رفقا درود می فرستم.

۲۹ دسامبر ۱۹۹۳

فصل ششم

رهبریت، عنوان دستیابی به یک زندگی زیباست

اگر بتوانیم واقعیات انقلاب خود، ابعاد وظایف، اختیارات و مسئولیت های آن و بصورت محدود و محسوس چیزی که بر ما تحمیل شده و چیزی باید تحمیل کنیم و یا استعدادی که باید در ما ایجاد شود را به سطحی درآوریم که کفاف همه نوع مبارزه فکری و رفتاری را بنماید و مطابق آن حیات روزانه را درک کنیم و اساسا با کار روی شخصیت خود، امر مورد انتظار را ایجاد نماییم، آنوقت اینها موارد می شوند که در کل بنیاد شخصیت انقلابی و خصوصا شخصیت P.K.K یی را تشکیل می دهند.

ارزیابی هایی که تاکنون انجام داده ایم و اوضاع فکری و رفتاری شما که تاکنون کم کم به همراه درکی معین توسعه یافته است، نشان می دهد که باید با ادراک تر بود. باید بدانیم که چگونه می توانیم توان درک حاصل نماییم. بویژه در صفوف ما ناتوانی درک بسیار متداول است. من این را تا اندازه ای همانند بازتاب نوعی دیوانگی می دانم که در ساختار اجتماعی ما جا افتاده است. باید بتوانیم بتدریج به این موضوع پایان داده، اعتماد به نفس روزافزون را کسب نموده و از این پس نیروی زندگی در آمیخته با نوعی ساختار منطقی و روحی مکمل کننده را نشان دهیم. به این سبب ادوار انقلاب بسیار ضروری و به عنوان تنها راه پیشرفت برای ما تلقی می شوند. غیر از این هر اندازه به چپ و راست تمایل نشان دهید و هر چه بر چهره خویش نقاب بزنید قادر نخواهید بود کاری انجام دهید. انقلاب نیز در صدد آن است که حقایق بسیار عریان نشان داده شوند و ماهیت آن اینگونه است. انسانها در این دوران هرچقدر حقایق را با تمام جوانبش آشکار نمایند، به همان میزان می توانند به صورت صحیح عمل نمایند. مخفی کردن پیروزیها، نشان دادن آن به شکلی دیگر، درپیش گرفتن راههای بی بها برای رهایی و نشان دادن مواضع بسیار متفاوت برای آن، یک خصوصیت عمیق ساختار اجتماعی ماست که بسیار تاثیرگذار است. باید بتوانیم گنجانده اند، من با اعمالی مانند: دست زدن به دماغوژی و یعنی گزافه گویی، قبولاندن خویش با رفتارهای بسیار بغرنج و یا بازتاب هایی اینگونه را که بصورت انحرافی در قالب یک موضع و اخلاق مبارزه کنیم.

فرد کرد چرا کوچک است؟ چرا نمی تواند کارها را آنگونه که می گوید انجام دهد؟ اینها با ساختار شخصیتی در ارتباط هستند. علی رغم تمامی تلاشهای ساده، روشن کننده و نتیجه بخش، روزانه سعی داریم کفایت نشان دهیم تا زیر بار چیزهایی که آن را احساس می کنید خرد نشوید و نشکنید و در صورت امکان نبردی سخت کنیم تا شما را به راه صحیح بکشانیم. مسئله این نیست که با نوعی رهبریت ناچیز

کارها را پیش بریم. هر چند امکان این هم بوجود آمده باشد، اما به هیچ وجه انجام این امر را در شأن خود ندیدم. اساسی ترین شیوه تفکر و عملی که بر ما حاکم است این است که تلاش لازم جهت جوابگویی به نیازهای انقلابی نیک و نیرومند را - علی رغم اینکه مرا بسیار تحت فشار قرار داد- نشان داده و برای موفقیت در این امر تمامی نیروی خویش را به کار گیریم و این چیزی است که باید بر همه شما حاکم باشد.

فرد کرد ما خارج از اراده‌ی خویش به عنوان حاصل خلق و جامعه ما، دوست دارد کودک شده، دست به برخوردهای بچه‌گانه می زند و یا بسیار شوق آن را دارد که خود را عاقل نشان دهد. می دانیم که تمامی اینها اشتباه هستند. شاید جهت تحقیق در این موارد که: چیزی که قالب و قانون عنوانش می کنیم تا چه میزان میراث اجداد ما بوده، تا چه حد هدیه دشمن است و چه اندازه به معنی انکار زندگی است، به بسیاری از فرضیه‌های علمی احساس نیاز شود. بسیاری از انواع تصفیه‌گری‌ها و پروواکسیون‌ها که صرفاً نمی توان را بیماریهای سیاسی فامیله، بر اساس نیت پاک پیش می آیند. نمونه‌هایی هم وجود دارند که به سطحی رسیده‌اند که دیگر تنها با مفاهیم سیاسی قابل بیان نیستند و بدون شک باید با مناسبات سیاسی خود مطرح شوند. این اساس است، اما باز هم با استفاده از واقعیت‌های اجتماعی که بنیادهای آن عمیق تر است این را نیز آنکار نمودیم.

شما به خود فشار نمی آورید. از عان می دارم که با حملات اشخاصی روبرو هستیم که معلوم نیست برای چه کسی و چگونه کار می کنند. ما اینها را نه تنها تصفیه‌گر و اخلاک‌گر بلکه توطئه‌گران درون حزبی هم نامیدیم. کار به جایی رسیده که نمونه‌هایی از برخوردها وجود دارند که زندگی را در بسیاری از جوانب تهدید می نمایند. اوضاعی نظیر عدم حاکمیت بر خود، آنتی پاتی و گریه و شکایت نمودن بدتر از کودکان وجود دارند. برخی چنان کهنسال جلوه می کنند که حتی از پیران هفتاد ساله می گذرند. در یک کلام این جای شرمساری بوده و این برخوردها در قالب شجاعت نمی گنجند. اما چه کسانی اینها را در شأن خویش می بینند؟ این برخوردها با چه دلیلی و بویژه در صفوف ما چرا استمرار می یابند؟ قبلا هم بر نشان دادن مقاومتی در موضوع حقایقی که مجبور به دفاع از آن هستیم و تکیه کردن بر هر چیزی که تحت نام زندگی انسانی و شرافتمندانه وجود داشته باشد و حتی نشان دان استعداد دفاع از آن، تحت عنوان نسب ملی و انسانی تاکید نمودیم. ما با این آغاز به پیشروی نمودیم. اینها برای شما نیز مصداق دارند. باید دانست که به با تحققی نمی توان با ادعای P.K.K یی بودن و پایبندی، لایق صفات آن بود. این بسیار به مسئله مسلمانانی شبیه است: برخی در سخن ادعای مسلمانی می کنند در حالی که با خصوصیات مسلمانی بسیار فاصله دارند. قبلا آنهايي که چند فرضیه دینی را به شکلی بسیار تقلبی بجای می آوردند،

خود را نزد خدای خویش روسفید و نزد مردم پاک تصور می نمودند. اکنون هم بجای این به P.K.K آمده‌اند و آنطور فکر می کنند که: "اگر خویش را P.K.K بی بنامم، میهن دوستی من ثابت شده، آزادی ملی و اعتبارم اعاده می شود" به خیال خود اینگونه از پس کار برمی آیند! این وضعیتی است که بطور عینی بسیاری از شما گرفتار هستید.

اگر علی‌رغم تمامی تلاشهایم، خویش را در میزان داشتن فایده برای حزب و یا جنبش بعنوان یک عضو مواخذه می نمایم و اگر می بینم که موظف هستم با تلاشهای روزانه‌ام آن را نوسازی کنم - که با تلاش و کاری معمولی ایجاد نمی شود و مطابق آن برخورد می کنم، پس باید هرکسی از این درسهایی فرا بگیرد. انسان نمی تواند بصورت تکبعدی و حتی مدنظر قرار دادن مرگ، خویش را از این کار برهاند. اگر هنوز؛ هم دوری گزینی از مقتضیات این امر و هم این همه معضلات پیچیده وجود داشته باشند، پس معلوم می شود که این کارها و وظایف به بازی گرفته می شوند. ادعای پیشروی مطابق خط‌مشی و داشتن شخصیت حزبی، جهت ارضای خویش در وضعیتی که نمی توان حدس زد که در صورت رها نمودن، چه کسی شخص آن را تا کجا برده و از بین خواهد برد، چندان با صداقت و حقایق همخوانی ندارد. معنی تمامی کودکی‌ها و خودبرتربینی شما این است. نباید کارها را اینگونه تلقی نمود.

در باب شکل دهی شخصیت رهبر، برخی ارزیابیها را برای شما انجام دادیم. شیوه شالوده بندی شما تحت تاثیر جدی دشمن قرار داشته و سنت مهر خویش را به شکلی سنگین بر آن زده است. شیوه خود را نیز تشیع کردم. بدون شک درسهایی از این فرا گرفته‌اید. نیازمند تفسیر مجدد این شیوه و اجرای آن بر خود هستید. ما نیازی به پایبندیهای کودکانه نداریم. به پایبندی نادرست به مقررات حزب همانند آنچه در بسیاری از سایر سازماندهی‌های شماتیک وجود دارد نیز نیازی نداریم. معضلات ما مسائل انسانی هستند و برخوردهای بسیار حقیقی را اقتضا می گرداند. از این پس باید به راحتی درک کنید که کار عظیم روی شخصیت خود چقدر اهمیت دارد. [ارزشهایی وجود دارند که قسمتی به مثابه حقوق فردی و قسمی به مثابه حقوق و سازمان به اشکال گوناگون پایمال شده‌اند]. نباید به عنوان کسی که تحت تاثیر آن و تحت نام آزادی تا حد غائی از کنترل خارج شده‌اید، شخصیت و خواسته‌های خود را تحمیل کنید و آنها را مطرح نمایید. دین موفقیت در این کارها تنها بر گردن من نیست، بلکه دینی است که باید تمامی کسانی که در این دعوی حاضر هستند آن را بپردازند. رهبری به معنی برطرف نمودن نواقص و انواع ضعف‌های بسیار زیادی و غیر ضروری هرکس نبوده و پایبندی شما نیز به معنای داشتن چنین حقی نسبت. نباید در نتیجه ضعفهای خویش، خود را به دست نوعی پایبندی ناقص و یا بی معنی بسپارید و یا نباید

اشتیاق شما به آزادی و دمکرات بودن‌تان شما را در موضوع ماهیت پابندی به نوعی کوری و بی معیاری دچار سازد.

سیاست به معنی تربیت کردن است. می‌دانیم که معنی کلمه سیاست، تربیت است. از کلمه "سئیس" می‌آید. سئیس به معنی تربیت اسب است. اسبها را پرورش داده و می‌دوانند. نمی‌توانید از نظر دور بردارید که تربیت لازم برای اسبها، تا چه اندازه برای ما ضروری است. فکر کنم همین دویدن ما (جنگ) بسیار باشکوه‌تر از دویدن اسبهاست. معلوم است که نیاز به تربیت عظیمی برای یادگیری این دویدن (جنگ) داریم. ما این را آموزش می‌نامیم. می‌دانیم اسبی که لگامش گسیخته می‌شود سوار خود را چگونه بر زمین می‌اندازد. چگونه می‌توانید با یک اسب وحشی پیش بتازید؟ در رقابتی همچو جنگ که انسان ممکن است دچار جنون شود، برای بدست گیری کنترل، بسیار مهم است که بر مقررات نظارت داشته و توان مقابله با هر جنگ ویژه‌ای که در برابر ما انجام می‌شود و توان جوابگویی به آن برای موفقیت در را داشته باشیم. باید تا اندازه‌ای این را درک کنید.

دیگر باید تمامی اینها به اندازه کافی در ذهنتان رخنه کند. بر اهمیت ظهور تمامی استعدادهایی که امکان شکوفائی آنها وجود دارد تاکید می‌کنیم. به کارهای کودکانه مشغول نمی‌شوید؛ در بازیهای کودکانه جنگ قرار ندارند، در میان جنگ واقعی هستید. من هنگام انجام این ارزیابی‌ها نتوانستم به بحبوحه‌ی جنگ موجود در وطن پردازم. هر چه بطور غیرمستقیم تاثیرات آن راحس می‌کنم به خوبی می‌دانم که چقدر پرمشغله بوده و باید مقررات و اخلاقیتم مستمر باشد. چیزی که مرا دچار رعب می‌نماید این است که در مرکز این واقعیت جنگی قرار دارید اما حداقل نیروی همخوانی لازم با آن را نمی‌توانید نشان دهید. نتیجه‌ای که از این گرفتم این است که نه تنها نمی‌توانید در جنگ پیروز شوید بلکه از یک نظر چیزی که انجام می‌دهید: فدا نمودن خویش در یک لحظه و یا مبارزه برای حیاتی بیهوده است، و - برای زندگی نمی‌جنگید بلکه برای یک زندگی از دست رفته، بدون اینکه مجالی هم داشته باشید تلاش می‌کنید و ادعا را دارید. این نیز بدین معنی است که خویش را به هر تقدیر مرده تصور کرده و زندگی اینچنین را برای خود لذت بخش تر می‌بینید. این شیوه جنگیدن برای افراد امیدوار و خالقان بزرگ زندگی؛ به شکل مطلوب آنها و مطابق با خواسته آنها نیست بلکه به نوعی آخرین های تقلا باشد و مسئله صرف حیثیتی است که در جامعه ما نیز بسیار متداول است. در سنت خلق ما، فدا نمودن خویش بسیار متداول است. خلق ما خویش را در راه ارزشی بسیار ناچیز فدا نموده و بسیار تحت تاثیر این مسئله است. چرا باید اینها را درک نکنید؟ چرا به واقعیت جنگ ما و حیات و مقررات آن - علی‌رغم اینکه سالهاست سعی بر فهماندن آن کرده و با زندگی خویش هزار بار آن را ثابت نموده‌ایم - بی‌توجهی

می‌کنید؟ نیازی نیست که بحث را به انحراف کشیده و با رفتارهای کودکانه و خودبرتربینی حقیقت مشکلات را پنهان کنید. این نه اسباب تعالی را فراهم آورده و نه موجب به دست آوردن حیثیت می‌شود و نه سبب کسب نان و آزادی می‌گردد. نمی‌تواند هیچ نتیجه‌ای در بر داشته باشد. دیگر باید اندکی هم درک کنید. آیا می‌توانید بگویید که این، راه دیگری دارد؟ از این پس باید استعدادهای برخورد جسورانه با این لحظات در شما توسعه یابد. تا کجا گریخته، خویش را به کشتن داده، خود را تحقیر نموده و یا مبالغه خواهی کرد؟ آیا کسی از شما به نیکی یاد می‌کند؟ آیا کسی در این جهان برای شما ارزش قائل می‌شود؟

درواقع می‌توانید درسهای مهمی از من فرا بگیرید. لازم نیست کلمه رهبر را هم عنوان کنید، می‌توانید با عنوان کردن کلمه رفیق [این کار را] آغاز نمایید. چرا ضروری دانستم که اینچنین برخورد نمایم؟ چرا این همه بر روی برخی ارزشها و یا کارها تامل می‌نمایم. با تکراری عظیم، هزار بار یک چیز را بر زبان می‌رانم. در اینجا می‌خواستم چه چیز را ثابت کنم؟ اگر جدای از صفت رفاقت و پایبندی به رهبری، حتی به چشم یک عالم و یا همچون انسانی فهمیده که برخوردی ابژکتیو دارد مسئله را بررسی نمایید، چیزهای بسیاری می‌توانید یاد بگیرید، ما به این نیازمندیم. فرض کنیم یاد گرفتید، پذیرفتید، حتی صفت حزب را بر این افزودید و پذیرفتید که به خط رهبری گرایید؛ ولی باید نتیجه‌ای که به سبب آن در شخصیت تان حاصل می‌شود بزرگ بوده و قادر باشید خویش را آنگونه نشان دهید. این شرایط، شرایط ادعای فعالیت کردن بر اساس خط مشی رهبریت هستند. این کار راه دیگری ندارد. هر گونه برخوردی از نوعی دیگر، بی‌تاثیر نمودن خط مشی رهبری به اشکال گوناگون است.

می‌بینید که نیاز قطعی دارید تا حقایق را بر بنیانی درست نشان داده و توانایی معینی به دست آورید. در تمامی پراکتیکهای ما نیز گفتم که اگر نفعی برای شما داشته باشد در فرایند دستیابی صحیح به توانایی و بجای آوردن مقتضیات آن، به شیوه‌ای درست مشارکت نمایید. در انقلاب فشار وجود ندارد اما آزادی به بازی گرفتن انقلاب را هم ندارید و حق ندارید به دلخواه خود در انقلاب تخریب به بار آورید. این، بازی با آتش است. اجازه ندارید بگویید: "جامعه ما را دیوانه و تحقیر کرد و با مبالغه کردن خود، خود را فریب دادیم." زیرا دیگر در مسئله P.K.K به جایی رسیده‌ایم و باید به حقیقت احترام بگذارید. از این پس باید انقلاب را درک کنید.

به طور روزانه برایم خبرهایی می‌رسند و "به اصطلاح" راپرتهایی را می‌نویسند. کسانی وجود دارند که هم با نیست‌انگاشتن چیزی که هزار بار گفته‌ام خویش را فریب داده و هم سعی دارند مرا نیز به ابزار دست خویش تبدیل نمایند. آیا چیزی مانده که من روشن نکرده باشم؟ چه چیز مانده که آن را به مشاب

آن امکانات ارائه نداده‌ام؟ چه نوع خودعقل‌بینی مانده که تو هنوز هم در پی آن هستی؟ همیشه تحقیق می‌کنم و می‌بینم که پیش خود نقشه گوشه‌نشینی هر چه بیشتر را طرح می‌کنند. مسئله‌ای که آن را شیوه شکل‌گیری می‌نامم هنوز هم جالب‌ترین شیوه در پدید شخصیت می‌باشد. کسانی وجود دارند که با بکارگیری من می‌خواهند جایگاه خویش را وسیع کرده و اندکی اختیار و قدرت بیشتری به دست آورند. این را برای چه بکار خواهند برد؟ در واقع چندان نمی‌توان حدس زد. اینها شخصیت‌هایی هستند که آشفستگی ذهنی و، غرایز نامحدودی دارند، نسنجیده‌اند، هیچ آموزش ندیده و در حد نامحدودی غیرقابل کنترل هستند. مرا همچون منبع قدرت می‌دانند، زیرا انسانها با وجود من نیرومند می‌شوند. می‌خواهند دقیقاً به روش یک حیل‌گر روستایی و خودعقل‌بین روشنفکر نتیجه‌ای بدست آورند.

این شیوه صحیح نیست. این شیوه نیز هیچ ارتباطی با نوع عملکرد من ندارد. مواردی را هزار بار تکرار نمودم که تو را به عنوان جنگجو، مبارز و P.K.K. یی مورد خطاب قرار می‌دهند، مضمون آنها را بخوان! عجیب است؛ محافظه‌کار، کر، کور - هر چه می‌خواهی عنوان کن - بوده و متوجه نیست. وضعیت پیچیده بردگی گذشته! به اصطلاح سیاسی و نظامی اما صورتی غیر از سیاست و نظامی‌گری! چرا اینگونه می‌شوند؟ اگر انسان به خود تکانی ندهد، اگر یک انقلابی، نگرشی در خود ایجاد نکند و احترام را توسعه ندهد، این جایی است که به آن برسد.

دشمن روزانه فعالیت‌هایی صورت می‌دهد. در پی انجام کارهایی علیه P.K.K. و حتی علیه شخص ماست. بسیار آشکارا گفته و می‌نویسند. هدف آنها از انجام این کار بدین صورت چیست؟ پس از آن چه کار دیگری انجام خواهند داد؟ بهترین عضو ما چنان برخورد می‌کند که انگار چیزی وجود ندارد و یا وقتی در پی تصفیه تو هستند، کم نیستند کسانی که در انتظار ایجاد فضایی جهت راحتی طلبی مطابق میل خود هستند. کسانی هستند که فکر می‌کنند اگر ما اندکی عقب رانده شده و یا تصفیه شویم، بخت به آنها رو خواهد کرد. بر منطقه حاکم گشته، قدرت را به دست گرفته و به زعم خود چند رتبه را یکباره کسب می‌کنند! کسی چه می‌داند در چه حدی اختیاراتی کسب می‌کند؟

اینها در حیات روزمره ما دیده شدند و هنوز هم افراد بسیاری وجود دارند که موقعیتشان بصورت ابژکتیو اینگونه است. آیا انتظارات اینها بوقوع خواهد پیوست؟ ممکن نیست. حتی معلوم نیست که بتوانند بیست و چهار ساعت در برابر دشمن مقاومت کنند یا نه. طرف یک غافل است اما انتظارات و اغراق‌های وی بسیار بزرگ هستند. خود رافریب داده و به شکلی کورکورانه در صحنه ظاهر می‌شود. منظور من از کودکانی و یا اغراق، اینها هستند. او را دعوت به دیدن حقایق می‌نمایم اما به آن هم نزدیک نمی‌شود. همانند کسی بی‌حیثیت تسلیم شده و از وجود "دیکتاتوری" شکایت می‌کند، در صورت یافتن فرصت،

زندگی حیوانی را در شأن خویش روا می‌داند و این را نیز آزادی می‌نامد. چند کلمه یاد گرفته که در واقع آن هم نوعی دماغوژی بزرگ است. از دمکراسی بحث می‌نماید اما حتی معنی کلمه دمکراسی را نمی‌داند. چیزی که از دمکراسی درک نمود، طبل توخالی بودن و مبالغه است و پابندی را نیز حقارت به خود می‌داند. تصور می‌کند به میزانی که فلج شود، پابندی نشان داده است.

ما از اینها می‌گریزیم. سعی می‌کنم نشان دهم که از هفت سالگی به بعد، شیوه رفاقت ما با این هیچ ارتباطی ندارد. چرا اینگونه عمل می‌کنند؟ جامعه بیمار است و تا جای ممکن آن را به بازی گرفته‌اند. علی‌رغم تمامی سختی‌ها من نیز در برابر این تحمیل‌های روزانه تسلیم نخواهم گشت. تسلیم شدن کار نیکی نیست. چرا باید در برابر عقب‌ماندگی‌های شما تسلیم شوم؟ چرا باید به بروز خصوصیات که در چارچوب رفاقت نمی‌گنجد فرصت بدهم؟ اگر دل‌تان شکسته و پابندیتان از بین رفته، غمی نیست، من به این هم نیازی ندارم.

ما می‌خواهیم ارزش عظیمی برای زندگی قائل شویم. این عهد عظیم من با انسانیت است. باید بر خوردی داشته باشم که احترام دوست و دشمن را نسبت به خود بدست آورم. این مناسبات را به خاطر دل هیچ کدام از شما برهم نخواهیم زد. این برای ما بسیار لازم است. زیرا هر کس ضعیف‌النفسی، ناتوانی، برهم زدن مقررات، فریب خوردن، تزویر و دورویی را در خود می‌پروراند. این کار صحیحی نیست! اگر من را هم به این وضعیت درآورده و انجام آن را در شأن خود بدانم، طبیعتاً موضع‌گیری بسیار غیرقابل قبول در برابر عمل ما به شمار می‌رود. شاید همه چیز را بتوان به بازی گرفت اما وقتی از ارزشی بحث می‌کنم که هیچوقت نمی‌توان به بازی گرفت، مقصودم این است. باید درک کنید که مواردی را که بازمی‌گو می‌کنم، بیهوده نیستند. باید به تدریج احساس کنید که بازگویی‌های من برای شما برخی چیزها را تداعی می‌کند. به همین جهت هم باید لحظه به لحظه بتوانید شخصیت خویش را آماده نمایید. میانگین سنی شما بین بیست - سی سال است، انسان می‌تواند اعمال و شخصیتی انقلابی در این سنین داشته باشد و شخصیتی را که امید پیروزی از آن انتظار رود، بیافریند.

بر این اساس می‌توانید مرا نیز مورد انتقاد قرار دهید. در مورد خط‌مشی و نتایج اجرایی آن و مواردی که نتوانست ایجاد نماید، تا حد ممکن بحث نمایید. اینها را همچون امری کلیشه‌ای بر شما تحمیل نمی‌کنم، بلکه می‌خواهم در ذهن خود آن را جای دهید. اگر توانایی بحث داشته باشید، با من بی‌نهایت بحث نمایید. می‌توانید از اشکال متفاوت و موفقیت‌آمیزتر انجام این کار سخن برانید. فقط به شرطی که با موضع‌گیری خاص خود به سوی دشمن و تسلیمیت نروید و ما را وادار به دست برداشتن از عزم به مقاومت و مواضع مقاومت‌گری ننمایید بلکه برعکس آن را تقویت نمایید. نباید اساس کار را فراموش

کنید. اجازه ندارید که بجای این پیروزی از این راهکارها، فریب خورده، روش های انحرافی را با تاکتیکهای بسیار گوناگون مطرح نموده و روی یک واحد معین و یا منطقه‌ای معین اجرا نمایید و فریب و گرافه‌گویی پیشه کنید. اگر من نیز اندکی پایبندی به حقایق داشته باشم که آن را خلق، انقلاب و شهید و بطور کلی سیستم ارزشها عنوان می‌کنند، پس باید کسی حق نداشته باشد که این را بخواهد.

چرا و چگونه پی در پی اینها را توضیح می‌دهم؟ زیرا شخصیت‌های شما به آسانی این موارد ذکر شده را نمی‌پذیرند بلکه مکررا از آن می‌گریزید. در شخصیت شما گریز بصورت بسیار عمیق وجود دارد. باز هم مسائل را مبالغه نموده و حقایق را بصورت گسترده و عینا در دل و ذهن خویش حک نمی‌نمایید. می‌خواهد به آنها الوهیت بخشیده و یا آن را بسیار کاریکاتوریزه نموده و از شکل بیاندازد که این نیز تربیت را مغشوش می‌نماید. فرد، خواستار آن است که برخورد ارزشی نسبت به آموزش را رد نمایم تا او و برخورد راحت طلبانه را توسعه دهد. نتایجی که از این مهم در جنگ حاصل شوند نیز بسیار خطرناک هستند.

آیا با بر زبان راندن تمامی اینها، خواسته‌های خویش را تحمیل می‌نمایم؟ چنان نیست، از احترام به مقررات، ایمان و احترام به واقعیات انقلاب و تلاشهای انقلابی بحث می‌نمایم. اینها ارتباطی با تحمیل‌های من و یا شیوه‌ی رهبریم ندارند، بلکه نیازهای اجباری شما هستند. گامهایی را اما برداشتید، جنها و پریان برنداشتند بلکه شما برداشتید. زدن به این کوهها و آمدن به محیط حزبی گامهایی است که با پاها و ذهن شما ایجاد گشته‌اند. باید به خود اطمینان کنید. باید با اطمینان، به احساس کنید خود بقبولانید که صاحب این اقدامات بوده و در این کارها مشارکت کرده‌اید. اگر بگویم که با گامهای کدام مرده و یا ذهن کدام بی‌فکری حرکت می‌کنید، شاید دلگیر شوید. اگر اندکی بیندیشید خواهید دید که این پاها، پاهای دیگران است. سخنانی که بر زبان شماست، سخنان دیگران است. شاید هم این تکراری دست‌چندی و یا تقلیدی دست‌چندی است و گرنه قدم‌هایی که در حرکت اینهمه خطا می‌کنند، نمی‌تواند قدم‌های شما باشد. پیشروی قدم‌های کسی که مدعی عضویت در P.K.K است، نمی‌تواند اینگونه باشد، ذهنشان نمی‌تواند این همه اشتباه نماید و این همه به عقب‌ماندگی اجازه دهد. این ذهن که نسل چندم دیگران است که منتقل شده است. ذهنی که خلاق بوده و مکررا فکر تولید می‌کند، نمی‌تواند در واقعیات جنگی ما این همه اشتباه داشته باشد و نمی‌تواند کمی و نقصان انجام این همه اشتباه در موضوع بسیاری از وظایف را بازی کند.

بسیار مهم است که بتوانید بیندیشید و به تدریج این را به نیروی برخورد تبدیل نمایید. کسی که اینگونه با شخصیت خود هنجار نرفته و در خود نوعی موفقیت نیافریند، نباید بیندیشد که امکان موفقیت را

برای یک خلق، یک ارتش و یک سازمان و واحد را ایجاد خواهد نمود. یعنی کسی که بصورتی صحیح از خود آغاز نکرده باشد، نباید فکر کند که با دیگران و یا سایر واحدها سرآغازی سالم خواهد داشت. کسی که خویش را مورد مواخذه فرانهدهد نباید تصور کند که می‌تواند دیگران را مواخذه نماید. کسی که نمی‌تواند در ارتباط با موفقیت پیشرفت شخصیتی خود ایجاد نماید و خود را متقاعد نماید، نباید فکر کند که می‌تواند ایمان و امید به موفقیت را در کسی دیگر ایجاد نماید. شیوه من اندکی اینگونه است. فرد ابتدا باید خویش را دیده، ابتدا حق و حساب خویش را به خود پرداخته، ابتدا خود را متقاعد کرده و به تلاش وادارد و اینگونه می‌تواند دیگران را به این اعمال وادار نماید. اما طرف کوچکترین وظیفه را تقبل نمی‌کند و از من هم پیروزی می‌طلبد. چنان مسائل و شخصیت‌هایی دیده شدند که اگر فرد مورد نظر اندکی عقل سلیم داشته باشد، قطعاً کاری وجود دارد که باید انجام دهد اما آن را هم برای من می‌گذارد. او از من انتظار یک "ابرهبر" را دارد! در اینجا از حيله‌گری روستایی هم فراتر می‌رود. خود عاقل بینی روشنفکران نیز وضعیتی بسیار متفاوت است که اکنون اینجا وضعیتی بسیار مهم تر از آن موضوع بحث است. تحریف‌های ایجاد شده در رهبریت این همه جدی می‌شوند. از انحراف سیاسی، در حالت‌هایی جدی و بسیار متنوع تر از بیماری‌های روحی - که برخی آن را بیماری‌های روانی می‌نامند - نیز فراتر می‌رود.

اما مسئله، این هم نیست. اعلام اینها به عنوان بیمار روانی و رها نمودنشان به معنی عفو کردن آنها و به حال خود رها نمودن، یک جنبه واقعیت اینهاست. در یک لحظه می‌بینید که یک سیاسی فریب‌کار و منفعت‌طلب بی‌نظیر شده و گاهی هم مشاهده می‌کنید که بیچاره‌ای بیش نیست. همانند آفتاب‌پرست می‌تواند به هر رنگی درآید. از همان ابتدای کار پیدا بود که نمی‌توانیم برخورد یکجانبه با اینها داشته باشیم. تمامی اینها **بیماری‌های خاص در کردستان** هستند. هر نوع انفعال و سرکوبگری در چارچوب رهبری، هم در حوزه سیاسی و هم نظامی، حیات را از جوانب گوناگون تهدید می‌نماید. می‌توان این را ضدانقلابی و یا اپورتونیسیم^{۳۳} نامید. اینها اوضاعی هستند که ممکن است با عناوین گوناگون ظاهر شوند. این را نیز غریب تلقی نمی‌کنیم زیرا از جامعه‌ای که اینچنین منحط شده، هر چیزی می‌تواند حاصل شود. مادام که زمینه اجتماعی ما این است، پس نهاد رهبری و جریان P.K.K که ما در پی نمایندگی آن هستیم ارزش آن را دارند که آنها درک کنید؛ دیگر باید بر اهمیت این واقف باشید.

در آنها روزهای اخیر به من فشار می‌آورند، هر روز شایعه کشتن مرا پخش می‌کنند، حتی بسیاری از محافل، بویژه آنهایی که منافع متفاوت دارند در چنین انتظاری بسر می‌برند. اگر ما بسیار لیبرال می‌بودیم،

^{۳۳} اپورتونیسیم؛ فرصت‌جویی، فرصت‌طلبی؛ تغییر جهت دادن برحسب دگرگونی اوضاع در راستای سود شخصی. کسانی را فرصت‌جو می‌نامند که پایبند اصولی نیستند و یا اصول خود را فدا می‌کنند.

طبیعتاً لزوم چنین چیزی را حس نمی کردند. اگر موضعی بسیار نابخرد می داشتیم، خود، خود را از بین می بردیم و دیگر دلمشغولی برایشان ضروری نمی بود. پیداست که من جنبشی هستم که در برابر این محافل، بصورت موثر مقابله می کنم و نیرو و استعداد نمایندگی آن را نشان می دهم و این نوعی اثبات است. چرا در پی دسیسه برای بسیاری از رفقا هستند و به من بسیار می اندیشند؟ مسلماً به شیوه‌ای نامطلوب واقعیت آن را خواهند فهمید، دچار گنجی شده و برای پی بردن به ماهیت زندگی و عمل ما کم کم دیوانه خواهند شد. این بیانگر یک واقعیت است که در واقع نهادی که نمایندگی آنرا برعهده داریم، کار می کند. شاید برسید آیا با یک نفر کار می کند؟ نخیر، اما یک نفر در عین حال جنگی همه‌جانبه را نیز اداره می نماید. از توانایی سخن وری و به کار واداشتن برخورداریم. تلاش می کنیم، مطابق آن عمل می نمایم. نمی توانید این همه مبارزه حزب را در برابر نواقص بسیار و آنهایی که تلاشی متنوع و پرجانبه دارند کار همه را به حساب آورید. اگر از صاحبان مواضع گوناگون ممانعت به عمل نمی آوردیم، زودتر از دشمن و به شکلی که حتی به ذهن دشمن هم خطور نمی کرد، کارهایی انجام می دادند. بنابراین اندیشیدن به نقش مشارکت خود بسیار مهم است. چه کسی در این تلاشها سهیم است؟ باید این را به خوبی درک نمود. کدام نوع از مشارکت‌ها تلاش مثبت محسوب می شوند؟ کسانی وجود دارند که اگر به حال خود رها شوند، با نوع تلاش خویش همه چیز را به دشمن پیشکش خواهند نمود. بسیاری از موارد که دشمن با استفاده از ارتش خود قادر به انجام آن نیست، اینها انجام خواهند داد. ما نمی توانیم اینها را مشارکت کننده بدانیم. این در حالیکه برخی افراد برخوردی پراپراد دارند. اگر اجازه دهیم اینها بدون نیاز به جنگ، سازمان را از بین خواهند برد. ما نمی توانیم آنها را تلاشگر بخوانیم. نمی توانیم بگوییم اینها نیز P.K.K بی بوده و کارکنان قدیمی و یا جدید P.K.K هستند. اینها کسانی هستند که به شیوه‌ای احمقانه با تمام هستی خویش شکست خورده‌اند. اینها با P.K.K بی تصور نمودن خویش و قائل بودن نقشی برای خود در پیروزیها، فریب کاری می کنند.

در این موضوع، مشارکت در پیروزی یعنی چه؟ همکاری، بیان مقاصد خویش، کلکتیویسم برای نتیجه‌گیری و خدمت به اهداف اجتماعی و ملی یعنی چه؟ چه کسانی این را انجام می دهند و چگونه؟ روشن نمودن این مهم وظیفه‌ای گریزناپذیر است. در غیر این صورت چیزی بنام حق و عدالت باقی نمی ماند. طرف دست به تخریب زده، تصفیه‌گر و یا دماغوک است، خیال می کند که توانسته با سوء استفاده از تلاشهای بسیاری از انسانها به سیاست پرداخته و معیار و جایگاه کسب کرده است. اگر اینها را تشخیص نداد و مقتضیات آن را بجای نیاوریم، در حق آنهایی که بخوبی کار کرده و جان بر کف هستند، بدی و ناحقی می کنیم. وقتی از معیار، قدرت و حقوق و مسئولیت درون حزبی سخن می‌گوییم،

مشاهده اینها و ادای حق آنها مطابق آن اهمیت بسیاری دارد. در حالی عکس، این، خدمت به دشمن در داخل صفوف ما خواهد بود. اختیار عمل و مسئولیت در این زمینه چه خواهد شد؟ در ظاهر، فردی P.K.K بی دارای اختیار عمل و موثر به نظر می رسد؛ اما اعمال و واقعیت وی به چه کسی خدمت می نماید؟ این مهم است. آن فرد؛ دماغوک است، دروغگوست و ظاهرا بر صدها قهرمان واقعی تلاشگر حکم می راند.

معلوم شد که اینها هر لحظه ممکن است به دشمن پناه برده و به وی خدمت نمایند. حتی اینها با عقب ماندگیهای خویش می توانند آن قهرمانان تلاشگر را از بین ببرند. به همین دلیل ارزیابی صحیح وظایف، اختیارات و مسئولیتهای درون حزبی آنها و ادای حق آن اهمیت بزرگی است. معتقدم که علی رغم بغرنج بودن این اصطلاحات، آنها را روشن نموده ام و فکر می کنم شما هم اندکی در آموختن انگیزه درک مسایل وجود دارد. اینها اصطلاحاتی غیر قابل درک نیستند. جسارت و فداکاری دارید، با آن به راحتی می توانید پیش روید. این تنها وظیفه من نیست. من وظیفه خود را انجام می دهم. حتی دشمن من هم اعتراف می کند که وظیفه خود را به خوبی انجام می دهم. تا دلتان می خواهد انکار کنید اما حتی دشمن به پر کاری من اعتراف می کند. باید همان چیز برای شما نیز مصداق داشته باشد. باید کسی همچون من بتواند کسی را که کار می کند تایید نماید. آیا این امر راه دیگری دارد، آیا به شیوه ای دیگر می توانیم همدیگر را فریب دهیم؟ انسان وقتی نتوانست وظیفه خویش را انجام داده، مسئولیت خویش را بجای آورده و از اختیاراتش استفاده بهینه ای نماید، با نمایش اینکه برای چه کسی فایده در برداشته و چه فایده ای دارد تنها حماقت خویش را نشان می دهد. با طرح تئوری بحران و یا مطرح نمودن خویش به نوعی دیگر در درون حزب، نمی توانید پایبندی خویش را به وظایف، اختیارات و حقوق و اهداف ثابت کنید. پایبندی به وظایف، انجام عملیات در مقابل دشمن است؛ همچنین به معنی بدست آوردن موفقیت در یک کار در برابر دشمن خویش است. باید این را روشن کنیم. قطعاً باید میزان و نوع مشارکت ما این را به ما و تمامی اطرافیانمان به شیوه ای متقاعد کننده نشان دهد.

هنگامی که با وجود این حقایق و علی رغم این روشنی، برخی هنوز حقایق را در پیش نگیرند، باید آنها را به عنوان فردی از خود غافل بی نظیر معرفی کنیم. اگر بازی به راه بیندازد باید انسان نبودن وی را اعلام نماییم. چرا باید این همه ما را به بازی بگیرد؟ آیا ما نهادی هستیم که این همه باید به آن بی احترامی نمود؟ آیا P.K.K چنین مسئله ای است؟ برخی هر روز با پیشه کردن حیللهایی، مشکلات بسیاری ایجاد می نمایند. آیا ما مجبوریم که به آنها گوش فرا دهیم؟ به دسترنج خود ارج خواهیم نهاد. همانگونه که من صادقانه فعالیت می کنم، او هم باید آنگونه باشد. اگر سالهاست که بازی به راه می اندازد، پس او را با

خشم بیرون خواهم انداخت. آیا اختیارات ما را به اجبار به دست خواهد گرفت؟ آیا فریب کاری خواهد کرد؟ آیا دیگر کافی نیست؟ هیچ موفقیت جدی ندارد، مسئول ریختن خون دهها رفیق است، به سبب برخورد های نا درست در قبال وظایف، سبب شده که افراد بسیاری دستگیر شده و انسانهای زیادی که به راحتی می توانند سازماندهی شوند، بدون سازماندهی باقی بمانند. چرا این را همچون پشاهنگ قبول نمایم؟ اگر مکررا ارزشها را چاپیده و آن را به هریکانه ای پیشکش کرده و با تحمیل خواسته های خویش همه را بیهوده مشغول داشته و خود را بعنوان یک بیمار تحمیل نموده باشد، پس دیگر در مقابل او باید چه کنم؟

درواقع برخورد تاسف می خوریم: چگونه موجودیت اینان تا به امروز تداوم یافت؟ همانطور که گفتم از همان آغاز: جامعه بیمار، اشخاص بیمار و اوضاعی "گما" مانند وجود داشتند. در آستانه ی ورود به سال ۹۴ بیمارها را از وضعیت کما خارج نمودیم. دیگر کسی نباید در وضعیت کما باقی بماند. توسعه سیاسی و نظامی P.K.K نشان می دهد که اوضاع از حالت کما بیرون آمده اند. اگر این صحیح باشد، کسی نباید در صفوف بگوید: "من باز هم همانند گذشته برخورد نموده، تمامی خصوصیات بیمارگونه شخصیتی خود را بازتاب خواهم داد، جاه طلبی کرده، وظایف، اختیارات و مسئولیتها را غصب خواهم کرد" اگر اینگونه عمل کند من نیز اعلام خواهم کرد که او انسان نبوده، بلکه فردی از خود غافل بوده و اخراجش خواهم کرد. این را چیز دیگری عنوان نمی کنم و اینها هیچگاه اجازه نخواهند داشت اسم مرا بر زبان بیاورند. یا آنگونه که می گویم و انجام می دهم او نیز اندیشیده، عمل کرده و زندگی خواهد کرد و همانطور که من احترام و پایبندی را که به ارزشها نشان می دهم او نیز نشان خواهد داد و اگر نه نمی تواند مرا فریب دهد. اگر خود را فریب داده باشد، خود داند. اما، خود فریبی او این حق را به او نمی دهد که مرا نیز فریب دهد. به اصطلاح خود را شخصی کودک و اغراق آمیز عنوان می کند! کودک و با اغراق آمیز بودنش او را ملزم نمی کند که مرا کودک و یا خدا تصور کند. پس از اینکه به این همه معیارهای رفاقت ما مکر را عمل کرد و این همه خصوصیات پایبندی به ما را نشان داد، آنگاه دیگر اجازه ندارد نفهمد، نشود و نبیند. اگر این را بگوید، معلوم می شود که او دغدغهی دیگری دارد و به سازی دیگر می رقصد. باید برود و آن رقص را در جای دیگری انجام بدهد. اجازه ندارد آن را در حوزه من و قرارگاه جنگی من انجام دهد. اگر بگوید: "من می خواهم گروه تشکیل داده، P.K.K را منشعب کرده و ماجراهای دیگری بیافرینم"، باید بداند که این سازمان هم قوانین خویش را دارد، من نیز آن قوانین را به وی یادآوری خواهم نمود. اگر آنگونه عمل کنی، پس قوانین را مدنظر قرار بده. حزب اصول کاری خاص خویش را دارد، اگر موردی را به بازی بگیری، آن اصول را بکار خواهیم بست. اینجا ملک پدری تان نیست که مطابق میل

خویش عمل کنید و راحت طلبی پیشه ننمایید، دیگر باید بدانید که اینجا قوانین خود را دارد. اگر تهدید به گریختن می‌کنید، بگریزید! ما هم مطابق این یک شیوه تعقیب را داریم. اگر تهدید می‌کنید که خویش را به نا توانی در کار می‌زنید و یا نابود خواهید کرد، بکنید! ما در مقابل این نیز تدابیر خویش را اتخاذ نموده‌ایم. اگر بخواهید بر آن سرپوش گذاشته و با روشهای ظریف‌تری به بازی ادامه دهید، آزاد هستید! اما روش تشخیص اشخاصی نظیر شما را نیز داریم، اعمال شما را بر ملا خواهیم نمود!

نتایج بازتاب شخصیت‌های بیمار جامعه اینگونه هستند. [غیر از این] چیزی که می‌ماند راهی است که انسان شدن می‌نامیم. پس باید بتوانید انسان شوید. همانگونه که از آب و هوا و نان خود دست برنمی‌دارید، نباید از زندگی باحیثیت انسانی نیز دست بردارید. باید پیوندهای آن با مبارزه و حزب را در خود ایجاد نمایید. آیا یک زندگی باحیثیت و زندگی به عنوان یک عضو P.K.K را آسان تصور نمودید؟ اگر آسان می‌بود، آیا کسی چون من که کوچکترین کار را دهها بار محاسبه می‌کند و در راه یک تکه نان مبارزه‌ای بزرگ انجام می‌دهد از هفت سالگی بدین سو اینچنین خودسازی می‌کرد؟ آیا اینگونه زندگی کرده و می‌جنگید؟ آیا شخصی که این همه در حال یک حیات بوده و این همه در معرض تهدید قرار گرفته و شخصی که با جهان به مخالفت برخاسته، در برابر شما فریب می‌خورد؟ آیا با گریه و شکایت ممکن است خویش را به دست شما سپرده و به بازی گرفته شوم؟ اندکی فهم باشید!

اتوریت و نهادی (نهاد رهبری) که در مقابل شماست چیست و چگونه شکل گرفت؟ چه چیز را پذیرفته و چه چیز را نمی‌پذیرد؟ اگر وی (رهبر) را به جای خدا فرض کنید، آیا این هیچ تفاوتی با اعتقاد یک روستایی به خدا دارد؟ آیا توانستید فایده‌ای از نگرش رئیس ببرید؟ این در حالیست که ما هزاران بار می‌گوییم که مثل آنها نخواهیم شد. نه مطابق میل تو بلکه مطابق واقعیات ما، زندگی خواهیم کرد. قبلا می‌گفتند: "هر فرد شجاعی روش مخصوص به خود را دارد"^{۲۴}، امکانات این کار از کجا آمده؟ تمامی امکانات از آن من است، اما تو آن را می‌ربایی! چنین شجاعتی و چنین کار کردنی پذیرفتنی نیست. برو و امکاناتی برای کار را فراهم کن و آنگاه هرگونه که می‌خواهی عمل کن! در این موضوعات نیز آزادی وجود دارد اما برخی بدون آگاهی از محل تامین امکانات کار، استفاده از آن را آزادی می‌پندارند.

همه می‌دانند که من برای به دست آوردن یک تکه نان چطور کار کردم. چگونه برخی از ارزشها را به چنین دزدهایی تقدیم کنم و چرا این را بپذیرم؟ چه کسی می‌تواند بدون آنکه حق مطلب بیشتری را به دست آورد، طلبهایش زیاد باشد. چه کسی می‌تواند توقع اختیارات و مسئولیت‌هایی را داشته باشد، در

^{۲۴} در متن اصلی Her Yigitin bir Yogurt Yiyisi Vardir آمده است که به معنی "هر شخص شجاعی شیوه ماست خوردن خود را دارد" میباشد؛ ضرب المثلی در زبان ترکی به معنی "هر کس روش مخصوص به خود دارد".

حالی که مسح آن نیست؟ قبول دارم که هنوز جوان، خام و غیر حرفه‌ای هستید و در واقع مطابق آن نیز حتی یادآوری مسئولیتها را چندان بجا نمی‌بینم، اگر نه می‌توانم با هر کس به میزانی که از ارزش و احترام برخوردار باشد، به بحث پرداخته و آن را به او بشناسانم و باید هم بتوانیم این کار را بکنیم. اوضاع شگفت‌آوری به وجود آمدند، یک فریبکار اختیار صدها قهرمان تلاشگر را در دست گرفته، بدون انجام هیچ کاری و بدون صرف چیزی و حتی با سوء استفاده از من سعی می‌کند موثر واقع شود. این نه تنها ریاست یک بورژوا و ارباب بر سر ما، بلکه عامل معضلی بزرگ هم برای ماست.

ما فروتن بوده و تا آخرین حد برای رفاقت کاملاً آماده هستیم، می‌خواهیم رفیق خود را بسیار درستکار ببینیم اما این مهم، عبارت از آن هیئت که کسی به جرأت، حق تحمیل اینچنین خواسته‌های خود را به روا بداند. برخوردی که بسیاری از شما آگاهانه و ناآگاهانه پیشه کرده‌اید، به همین معنی است. برخوردهایی که با آموزش و هدف یکی نشده و همچنین تلاش‌های متقابلی می‌باشد که با دسترنج در تعامل نیست و حتی نامربوط نیز است، پس بنابراین آن کار به معنای دزدی است و اینها اشغالگران بیگانه هستند. و می‌توان گفت ما هیت جنبش آنها اینگونه است؛ دقیقاً عکس آن، P.K.K جنبشی است حاصل دسترنج‌ها جنبشی است حاصل‌ها و در کنار آن هم که از بسیاری خصوصیات انسانی محافظت می‌نماید. نمی‌توانید دم از ناآگاهی و آگاهی جدا از آن بزنید. چطور در کمی متفاوت خواهید داشت؟ هزاران بار حقیقت را بر زبان راندم.

در واقع بحث در مورد دیکتاتوری و دمکراسی نیز طبق همین [موضوع فوق] است. آلمانها در رأس این مسئله هستند. اروپا به اصطلاح در پی آن است که ثابت کند شخص من، چه دیکتاتوری هستم. ما در با نوعی نسل‌کشی روبرویم و تو با انواع اسلحه‌هایت به این نسل‌کشی کمک می‌کنی ولی به مشابه یک کار دیکتاتوری محسوب نمی‌شود، در حالی که ما را که با هزاران تلاش و کوشش در راه موجودیت یک ملت مبارزه می‌کنیم و سعی در ایجاد اتوریته داریم، دیکتاتور اعلام می‌کنید! عاقل باشید! دست از دیکتاتوری بردارید، چه کسی عامل قتل عام و چه کسی مدافع انسانیت است؟

یک عضو M.H.P.^{۱۵} می‌گفت: آپو در درون سازمانم شدیداً فتودالیسم را حاکم ساخته. توجه کنید، این گفته M.H.P است! از اقدامات یک عضو M.H.P می‌فهمیم که نه تنها برای خلق کردستان بلکه

^{۱۵} Milliyetçi Hareket Partisi (M.H.P) حزب جنبش ملی پرست که "سرهنگ آلب ارسلان تورکش" رئیس آکادمی جنگ ترکیه آن را بنیان نهاده این حزب پیشاهنگ جنبش فاشیستی ترکیه‌ای است که به گرگهای خاکستری مشهور هستند. این حزب که در انتخابات سال ۲۰۰۲ به ریاست "دولت باخچه لی" شکست سختی خورد از کانون‌های فاشیستی در ترکیه است که مخالف سرسخت تحولات دمکراتیک به شمار می‌روند.

برای خلق ترکیه نیز به چه چیز می‌اندیشد و چگونه به آن می‌اندیشد. این در حالیست که اینها از "اجرای شدید فتوالیسم" می‌گویند، از طرف دیگر ما را به عنوان "خطرناکترین کمونیست و استالینیست" عصر^{۲۶} متهم می‌نمودند. این نیز کار آنهاست اما یک واقعیت را نشان می‌دهد. صاحبان این نگرش که تجزیه و نابودی کامل یک خلق را در دستور کار قرار داده‌اند، نیروی های محافظت ما از ارزشهای ملی مان و ارزشهای حیاتی یک خلق و نیروی اتوریته ما در این موضوع را به عنوان "نوعی دیکتاتوری سهمناک" ارزیابی می‌نمایند، لذا باید حقایق را از برخی جوانب به شما نشان دهند. زیرا بسیاری از افراد درون حزب و حتی نزدیکترین اشخاص به ما نیز چنین جوانبی را بر زبان می‌رانند.

با مقایسه فاشیسم آلمان با فاشیسم ترک، می‌بینیم که چه شباهتهایی با همدیگر دارند. آشکار است که عمل و اتوریته من برای چه کسی بوده و در خدمت چیست. انسانهای عقب مانده را مورد خطاب قرار می‌دهند. تمامی آنهایی که در تنگنا قرار گرفته‌اند، آنها که در انقلاب مشارکت نمی‌نمایند، برده‌هایی که فکر می‌کنند می‌توانند آنها را تحت تاثیر قرار دهند، صاحبان منافع، ضعیف‌النفس‌ها، همه کسانی که آنها را می‌توان رفرمیست نامید، بورژوا و نیمه‌بورژواهایی که بدون تلاش و کوشش در پی سهم شدن در منافع ملی هستند را مورد خطاب قرار می‌دهند.

من عهدی با سرزمین و صخره‌ها و افراد جامعه خویش بسته‌ام. اجازه نمی‌دهم اینها این عهد را پایمال نمایند. خطرات و وصیت‌های این همه شهید نزد من بجای مانده، اجازه نمی‌دهم هیچ کس آنها را پایمال نماید. چه کسی اجازه می‌دهد برخی به اندازه‌ای که حق‌شان نیست در این حزب جای اشغال نمایند. تا زمانی که زندگی می‌کنیم حق و حقوق آن وصیت‌ها و خاطره‌ها را ادا خواهیم کرد. اگر شما نیز صداقت داشته باشید باید این را درک کنید. وصیت و خاطره‌ی شهید به چه معنی است؟ حق و حقوق مقاومت گردن چه‌ها هست؟ باید اینها را درک نمایید. نمی‌توانید ادعا کنید که به نوعی دیگر می‌توانید این موارد را از سر بگذارانید. در این موضوع باید تا حدی جنگ را درک کنید. همانگونه که درباره آلمانها و ترکهای فاشیست گفتیم، برای تخریب گران داخلی نیز باز خواهیم گفت و آنها که به همان ساز می‌رقصند خواهند فهمید!

من در زمین بازی خود قدرتمندم، هر روز با اتخاذ همه نوع تدبیری، بازی و مبارزه خود را به شکلی قدرتمند پیشبرد می‌دهم. تا زمانی که زنده باشم، اینگونه خواهد بود. باید بدانید که این به چه معناست. اگر می‌خواهید در کارهای حزب مشارکت کنید باید مطابق آنچه گفتم عمل کنید. حتی دولت نیز

^{۲۶} طرفداران ژوزف استالین دومین دبیرکل حزب بلشویک اتحاد جماهیر شوروی و رئیس جمهور آن کشور که عملکردهای نظامی و خشونت

بار وی مشهور هستند.

نمی‌تواند با استفاده از چاپیدن و ربودن موفق شود، آنوقت تو می‌خواهی موفق شوی؟ این در حالیست که من با استفاده از روابط رفیق‌بازانه و یا روابط خصوصی‌ام کار نمی‌کنم. از همان دوران هفت‌سالگی من، پیدا بود که چنین برخوردهایی نخواهم داشت. با این نشان دادم که در کجا و چگونه جنگیدم. این گفته‌ها را صرفاً برای ظاهرسازی نمی‌گویم؛ بلکه بدان جهت بازگو کردم که عمیقاً اندیشیده و بدانید چه معنایی دارد. فعالیت‌هایی که من می‌خواهم در کردستان مطرح نمایم، چنین برخوردی را مقتضی می‌گرداند. من نیز آنگونه خواهم شد و آنگونه پیش می‌تازم و آنگونه پیشبردم. کسی که به آن روش علاقه‌مند است، می‌تواند با من همراه شود. برخی هر عنوانی را به آن اطلاق می‌کنند اما باز هم پافشاری می‌کنم. بدین جهت مجدداً بر آن تأکید می‌کنم که برخی از اعضای به اصطلاح بلند پایه ما و یا برخی کادرهایمان در سطوح گوناگون، داشتن برخورد و موضوعی که این واقعیات ما را هیچ می‌انگارد، هنر بشمار می‌آورند. اندکی به آنها فشار آورده و می‌خواهم کمی به سوی مورد صحیح بکشانم.

ما از کسی نخواستیم که به میدان بیاید و تاکنون برخوردی اینچنین با هیچ کس نداشتیم، اما چنان خویش را به رویاها سپرده‌اند که اگر مانع برخی از آنها نشوم تا مرحله نابودی پیش خواهند رفت. برای اینکه به سوی نابودی نروند، جهت به خود آمدنشان آنها را تا اندازه مورد انتقاد شدید قرار می‌دهیم. اما آنها، حتی آن را نیز از سر خود زیاد دیده و به حيله دست می‌زنند و آن حيله گری را هم سیاست تلقی می‌کنند. اینها به دعایی که مستجاب نخواهد شد آمین می‌گویند! نمی‌توانید این امر را با قائل شدن به ماهیتی برای خویش و طلب نوعی از کار ایضاح نمایید. خواستار داشتن جنبشی ارتشی هستید. بنام ارتش بسیاری از جوانانی را که به P.K.K و من اطمینان می‌ورزیدند، با بی‌اصولهای خویش به سوی مرگ فرستادید. اگر من بخاطر اینها شما را مورد محاسبه قرار دهم، چند ساعت می‌توانید مقاومت نمایید؟ بسیاری از اختیارات را برای تجزیه و پراکندن خلق بکار بردید. من اعتقاد خلق به پایدار ساختم؛ این را خود، با دسترنج خویش ایجاد نمودم. ولی تو برای پراکندن خلق از این استفاده اما آیا حاضر هستی تقاص این کارها را پس بدهی؟ هنوز اینها را به کسی یادآوری ننموده‌ام. اضطراب ناشی از متهم بودن نیز به این دلیل است. من کارهای آموزشی را از هفت سالگی آغاز کردم، اما توانسانهایی را که بنام رهبریت و فرماندهی آموزش داده شده‌اند، در یک آن از بین می‌بری. این افراد، چون از این آگاه هستند، هر موضعی انفاذ کرده و به هر نوع و رفتاری دست می‌زنند و این هم چیزی است که آن را آزادی عنوان می‌کنند.

گفتم که جوان هستند و چندان آموزش ندیده‌اند و باید به آنها فرصتی بدهیم. متوجه این باشید. تمامی کاری که انجام دادم، باز هم قائل شدن فرصت برای اشخاص است. به آموزش و تجربه نیازمند

هستند. تمامی نیروی خویش را برای این صرف کرده و در راه آن ارائه می‌کنم و گرنه می‌توانم حدس بزنم که این فرد چند پشیز می‌ارزد و برای این کارها مشاهداتی هم دارم. اندکی مطالعه کرده و سطح معینی از ادراک دست یافته‌ام. با عواطف خویش می‌توانم نیک، زیبا و زشت را از هم تشخیص دهم. این را هیچ خواهی انگاشت، ما را همانند انسانی ساده تصور خواهی کرد و خود را هم بسیار عاقل بشمار خواهی آورد! اما آیا این در شأن شماست؟ وقتی می‌گویم جای بسی شرمندگی است، در مقابل این گفته به فضای جسارت های کورکورانه و یا گریان وارد خواهی شد! آیا می‌توانی ما را با این حیلها فریب دهی؟ اما اگر توجه کنید، تمام اینها را به این خاطر بر زبان می‌آورم که بتوانید در برخی موارد مشارکت کنید، از جمله: حقایق اساسی، ادای حق و حساب آنها، خواستن تقاضا آن، صرف تلاش لازم برای آن و کسب نگرش و بویژه بنیادهای کاری آن از طرف شما را دعوت به کسب شخصیت و موضعی می‌نمایم که از این بابت تماما قابل قبول باشد. این نیز بر خوردی بجا و مناسب است. باید چیزی را که از شما انتظار می‌رود، در حد توان نیروی خود را نشان دهید. این قطعاً به نفع شما نیز خواهد بود. این اقتضای اولین گامی است که در راه این دعوی برداشته‌اید: اقتضای موردی که لایق شماست و در تلاش برای دستیابی به آن هستید و شخصیت خود را وقف آن نموده‌اید، به نوعی دیگر بجای آورده نمی‌شود. از یک نظر این مهم، اقتضای نوعی احترام شما برای خود و همچنین احترام ما برای شما نیز می‌باشد.

موضع آزادخواهانه موضعی است که سبب پیشرفت کاری می‌شود.

ما سازمانی هستیم که آزادانه توان انجام هر بحثی را دارد- این ما هستیم که به اندازه تعداد مباحث دمکراتیک در مورد رویدادهای مناطق کاری، به همان میزان پیشاهنگی می‌نماییم. مضمون این مواردی که بازگو می‌کنیم، بیانگر ارزش بزرگی هستند. اگر تاکنون درک نکرده باشید، سعی بر درک آن نمایید. هرکسی به سهم خود با برعهده گرفتن برخی امورات، در این پیشروی گامهایی بردارد.

برای اینکه عهده‌ی که برای مصمم بودن بستیم همچو سرآغازی برای سال ۱۹۹۴، در تمامی پلاتفورمهای حزبی و واحدها معنای خویش را بیابد- که این موارد به همه واحدها مربوط می‌شود- و همچنین برای اینکه در این موضوعات قطعاً پیشرفتی نمایند، اینها را بیان می‌کنیم. هم مجبور به این هستیم و هم مرتبه ما چنان است که می‌تواند این را تحمل نماید. پیشبرد کار نیز تنها وظیفه من نیست، وظیفه همه ماست. موضع آزادخواهانه‌ی مورد بحث ما نیز این موضع است. موضع آزادخواهانه موضعی است که کار را به نوعی پیش می‌برد. آزادی فرصتی برای تنبلی، شکست و بردگی و همچنین دعوتی برای درک نکردن و رها کردن کارها نیست. نوعی برداشت صحیح آزادخواهانه، همانا روشن نمودن گام آغازین

موردی که برای خود مناسب می‌بینی است. برداشتن یک گام و ایجاد زمینه‌ها آن، با تلاش و مبارزه‌ای معین ممکن می‌گردد. باید معنای صحیح اصطلاحات را درک کنیم. خود را به مشابه یک فرد مشارکت‌کننده در تمامی مباحث در شرایطی برابر تقلی می‌کنم که هنوز هم طرفی خاص زنده و پایدار در مشارکت آزادانه در زندگی هستیم. در حین اینکه که کوچکترین فشار وجود ندارد - که به خوبی قابل درک است - زمینه ایجاد موارد خاص در سطح پیشاهنگی برای پیشبرد زندگی را نیز ارائه می‌نمایم. حتی برای فراهم آوردن شرایط ایجاد چنین پلاتفورمی، خود را سالها وقف این امر نمودم. برای اینکه چنین پلاتفورمی دارای جنبه‌های کار کردی باشد، تلاشی عظیمی بخرج داده و نمونه حیاتی را که می‌توانم آن را بسیار صبورانه و خردمندانه بنامم، ارایه دادم. پس اگر اینچنین باشد، حداقل لیاقت این را نشان دهید.

چگونه می‌توان گامی عظیم برداشت؟ تصمیم به استفاده از این فرصتها و عزم به گذار از عقب‌ماندگیها و بردگی‌های جدی خویش طبیعتا موضعی صحیح تلقی می‌شود. قبلا برخی گروههای سوسیال- شوون^{۲۷} وجود داشتند که تخریب چندین پیشرفت یافته را که با هزاران مشکل آنها را ایجاد نموده بودیم به عنوان آزادی بر ما تحمیل می‌نمودند. می‌خواستند زمینه‌ها نوعی آزادی را که در حد چند کلمه بوجود آورده بودیم، از دست ما گرفته و این را با فریب به عنوان سوسیالیسم جلوه نمایند. {حتی سعی می‌نمودند با غضب پیشرفتی که مطلقا با رنج خویش آنرا آفریده بودیم - با خدعه به مشابه نوعی اقتضای سوسیالیستی سازمانی لنینیستی^{۲۸} به ما بقبولانند}. این موارد چیزهایی را تداعی می‌نمایند و ما آنها را پشت سر گذاشتیم. ملی‌گرایی ابتدایی^{۲۹} نیز تمامی ارزشهای ملی را تحت نام میهن دوستی و گرایش ملی کردی به دشمن تقدیم می‌دارد همین عملکردها را تحمیل می‌کرد. این کار را همانند تاجری بسیار

^{۲۷} چپ شوون، منکران اصل خویش؛ گرایش چپ ترک تحت تاثیر ایدئولوژی کمالیسم و از راه فریب و ترفندهای دولت به دنباله‌ی گرایش انکارگرای فاشیستی ترک تبدیل شده و ماهیت خویش را از دست دادند. چپ‌گرای شوون در ترکیه {از طرفداران سرسخت میهن‌دوستی کردی متقلبا بودند و علی‌رغم ادعای داشتن موضع انقلابی از انکارگرایترین محفل‌های ضد کردی به شمار می‌روند}.

^{۲۸} منسوب به لنین، ویلادیمیر ایلیچ اولیانوف (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴) مشهور به لنین رهبر انقلاب اکبر و بنیانگذار اتحاد جماهیر شوروی کمونیستی، که تحولاتی را در مارکسیسم به وجود آورده کرده و از جبرباوری اقتصادی به اختیارباوری روی آورد و عامل ذهنیت در انقلاب را حائز اهمیت دانسته و بر نقش سازمان و کادرهای پیشاهنگ جهت انقلاب و پر کردن خلا ایدئولوژیک توده‌ها تاکید می‌ورزید. وی تئوری امپریالیزم به عنوان آخرین مرحله سرمایه‌داری را نیز وضع کرد. جسد مومیایی شده‌ی وی هم‌اکنون در موزه میدان سرخ مسکو قرار دارد. سازمانهای لنینیستی نوعی از سیستم سازمانی هستند که در مباحث مدیریتی از آن به سازمانهای عمودی در مقابل افقی نام برده می‌شود. اکثر احزاب امروزی نظام خویش را از سازمان‌های لنینیستی اخذ کرده‌اند. P.K.K پس از تحولات استراتژیکی از این سیستم سازمانی عمودی به سیستم سازمانی و مدیریتی افقی گذار نمود که تحت عنوان "کوما کومولین کوردستان" یعنی اتحادیه کمون‌های کرد سازماندهی شدند. کنگره خلق کردستان بالاترین ارگان آن می‌باشد.

^{۲۹} ملی‌گرایی پخته نشده که محصول پیشرفت اجتماعی نبوده و وارداتی است و برای همه‌نوع ابزارشدگی مساعد است، عشیره‌گرایی که تقاب ملی به خود می‌زند.

بد انجام داده و به تجارت خون می پرداخت. صاحبان کدام نوع از "دمکراسی" سعی می کردند اقدام ما در برابر این را به عنوان "اقدامات خطرناک" بازتاب دهند؟ محیط ما چگونه بود؟ واقعیت P.K.K چه بود؟ باید بتوانیم جنبش حافظ دسترنج، خصوصیات حزب سوسیالیستی خود و سوسیالیسم را نه تنها در سطحی تئوریک بلکه اینگونه به صورت محسوس، درک کنیم. سوسیالیسم بیانگر داشتن تلاشی معین و در عین حال یکی نمودن این تلاش با سایر تلاشها و در نتیجه نیرومندی و نتیجه گیری یعنی ثمره آن است. باید بدانیم که سوسیالیسم نقاطی در زمینه گفته و تاریخ همانند آنچه، بسیاری انجام می دهند نیست. سوسیالیسم برخوردهای داوطلبانه را شامل می شود. تلاش مشترک، داشتن موضعی مشترک و نظارت بر آن است، دفاع آگاهانه از این موارد است. این تعریف سوسیالیسم عملی است. اگر در سخن داعیه سوسیالیسم داشته، ولی موضعی عملی نداشته باشی، آنوقت آن نوع سوسیالیسم، هیچ است. طبیعتاً نیازی نیست با ارائه صدها مثالی که وجود دارند در پی نشان دادن شکست نگرشهای سوسیالیستی اینچنین برآیم.

[در کنار آموزش، با توجه به میزان درک و توانایی بحث کردن شما که پی در پی ایجاد می شدند، در مورد چگونگی شیوه این امر، بویژه نشان دادن نیروی برخورد به شیوه P.K.K از تمام جوانب در دوران پیش رو، در صورت لزوم ارزیابی مجدد در تمام جوانب و برای ایجاد آن ارزیابی ها در این چارچوب به شیوه ای صحیح برخورد نمودیم]. باید جهت بحث در مورد این مسائل جسارت بسیاری داشته باشید. این، هم یکی از نیازهای شماست و هم نیاز حزب. باید در هر پلتفورم و هر واحد مربوطه، همچون یک سوسیالیست، همچون یک جنگجو و به عنوان یک سازماندهنده، نشان دادن حساسیت در مورد فعالیتها را نه تنها به چشم یک نیاز بلکه به چشم یک حق بدان نگریسته و به همان میزان به عنوان یک وظیفه ارزیابی نماید و مقتضیات آن را بجای آورد.

اگر وضعیت شما را با این برخوردها، اندکی با مثال بازگو نمایم، شاید بتوانید درک کنید. شما در حوزه P.K.K با رهبریت رو در رو هستید. رهبری را مورد بحث قرار داده و سعی در درک درونی آن می نمایید. اگر اندکی ادعا می کنید که به عنوان یک P.K.K بی زندگی خواهید کرد، پس بیشتر از نان و آب و هوا به این نیاز دارید. باید بتوانید هم از نظر تئوری و هم عملی و هم از نظر معنوی و هم مادی از این فرصت بخوبی استفاده نمایید. من این را برای حوزه P.K.K بیان می کنم؛ اگر خارج از این نوعی آزادیخواهی جداگانه وجود داشته باشد، آن، ترجیح دیگری است. اما اگر وارد این حوزه شده اید، باید مقتضیات آن را بجای آورد.

اگر ارزش به نام اسلحه - که می‌خواهید آن را واقعیتی عینی به دست بگیرید- وجود داشته باشد، اگر اندکی طلب کار تحت نام P.K.K را داشته باشید، اگر اندکی انسجام حرف و عمل داشته باشید، آنوقت امکان دارد که قبل از نان و آب به تلاشهای ما نیازمند باشید. عدم درک این و حتی عدم توجه به آن یعنی مرگ. آیا اندکی ارزش برای P.K.K قائل نیستید، آیا برای یادی از P.K.K اندکی احترام قایل نیستید؟ بنابراین وضعیتی خارج از این به معنای مرگ است. می‌توانیم این را در عمل بصورت بسیار محسوس نشان دهیم. نه تنها نمی‌توانید دست به اسلحه برده و به کوهستانهای کردستان بروید بلکه نمی‌توانید اینجا دو قدم هم بردارید. اگر از خارج آمده باشید، به نام وطن و خلق خود نمی‌توانید دو کلمه بر زبان رانده و به کوهستانها بروید. ادعا می‌کنم که نمی‌توانید این را انجام دهید. نه تنها نمی‌توانید تئورسین شده و پراکتسین گردید بلکه در حال حاضر کسی که در تمامی عرصه‌های کردستان کار می‌کند، می‌داند که بدون ما نمی‌تواند هیچ کاری صورت دهد. حتی بدون من و بنابراین بدون تجربه و بدون آگاهی از اصطلاحات و نهادهای سیاسی اساسی کاری پیش نمی‌رود.

باید بسیار بخوبی بتوانید از راه آموزش و تجربیات، دلیل غیرقابل اغماض بودن برخی موارد و معنای تاریخی آن، - فراتر از دیدن آن به صورت فیزیکی - پیوند آن با آزادی را به رفقایمان نشان داده و قطعا از معنای آن آگاه نموده و این را در ذهن خود حک کرده و یا آنگونه درک کنید. مجددا می‌گویم؛ من احتیاج چندانی به پایبندی افراد ندارم، پایبندی‌ها به معنی افزایش بار است. اما شما قطعا نیاز دارید، به مثابه نوعی نهاد احتیاج دارید. شخص چندان مهم نیست، موجودیت و یا عدم موجودیت من چندان مهم نیست. بلکه نهادینه شدن نیاز هزار ساله‌ی ماست.

احتیاج آنها که هر روز در کنار ما در حال مبارزه هستند معلوم است؛ کسانی هستند که می‌گویند: "ما به تو نیازمندیم!" حتی اگر نباشیم دولت نیازی به کنترها و مزدوران محلی که از جبهه مقابل به ما حمله می‌کنند، ندارد که به آنها مزد بدست آورند. "امتیاز آپو"^{۳۰} چیست؟ این تنها برای کردستان مصداق ندارد؛ تمامی نیروهای ترکیه و حتی نیروهای بین‌المللی امتیاز خویش را در حیات ضدیت ما مینهند. بسیاری از اشخاص درون سازمان با توجه به نیاز آنها به من می‌خواهند مقام را از دست من بگیرند. به خوبی به یاد دارم؛ کسی می‌گفت برای توانمند شدن باید از موفقیت من استفاده کند. می‌گویند برای پیشرفت خود به تو نیاز داریم. هر وقت نگذارم که به نیازشان دست یابند، آنگاه فایده خویش را در نابودی کامل ما

^{۳۰} APO Primi امتیازی که در ازای کار علیه P.K.K بخشیده می‌شد. دولت ترکیه این امتیازها را به کشورها، اشخاص و سازمانهای مختلفی میداد. قراردادهای بزرگ تجاری در این چارچوب بسته میشدند. اکثر کشورها با تهدید به همکاری با P.K.K از چنین امتیازی استفاده مینمودند.

می‌بینند. احزاب ترکیه نیز در این مسئله دخیلند. دمیرل^{۳۱} می‌گفت: "کاش این مبارزه اندکی ادامه پیدا کند تا بتوانم رقیبم را شکست دهم"، مقصودش اوزال^{۳۲} بود. اوزال برای ممانعت از بی‌تاثیر شدن خود در "چانکایا"^{۳۳} در پی تماس با ما برآمد. علی‌رغم اینکه تمامی اینها، تا این حد جالب جلوه می‌کنند، ولی هر نوع بی‌خبری از نهادینه شدن تاریخی [رهبریت]، در زندگی، به معنی ناآگاهی از الفبای سیاست است. نمی‌خواهم که در حد سخن پایبند من باشید. از برداشتن گامی پرده‌دار این کار گرفته تا دستیابی به عظیم‌ترین پیروزی، چه مخالف آن باشید و چه موافق با آن، با آگاهی از لزوم این و پیشروی در حین درک یا به مثابه واقعیتهای آگاهانه و یا عینی، برای سلامت شخصیتی و کار مفید، پیروزی شرطی اساسی است. در این مورد با دشواریهای روبه‌رو هستید. اگر در پی گذار به هر نوع راهکار ممکن باشید، این نشان می‌دهد انسانهایی مجنون و از خود ناآگاه هستید و ثابت می‌شود که چقدر عقب‌مانده و غیر حساس می‌باشید. تنها کودکان می‌توانند شخصیتهایی اینچنین غیرسیاسی از خود نشان دهند، حتی کودکان هم درکی سریع دارند.

باید ایده‌ها را به کناری بگذارید. ایده‌نالیسم می‌تواند این فایده را داشته باشد که گاه به یک ارزش ایمان داشته باشید، البته ایمان به یک ارزش، بدون آگاهی چندانی از بنیادهای علمی آن مفید است. اما بطور کلی به کنار نهادن حقیقت و ایده‌نالیسم را همه چیز تصور کردن، انجام کار تنها با توسل به ایمان، موضعی می‌گردد که تا مرتبه فاناتیسم^{۳۴} و نفی علم و ابژکتیویسم^{۳۵} پیش می‌رود و این نه تنها فایده‌ای ندارد بلکه خطرناکترین گمراهی می‌شود. این جنبه اکثرًا در واقعیت انسانی ما وجود دارد و همه آنها نیز شکست می‌خورند. همه می‌دانند که بدون دستیابی به حس حقیقت جویی - من نیز آنگونه آغاز نمودم- با

^{۳۱} Soleyman Demirel سلیمان دمیرل، هشتمین رئیس‌جمهور ترکیه؛ از مهندسان تحصیل کرده در آمریکا که بعد از اعدام "عدنان مندرس" در جریان کودتای پایان دهه شصت توسط ژنرال "جمال گورسل" در حزب متبوعه مندرس (DP) Demokrat Partisi حزب دمکرات جایگاهی یافته و سپس بر بستر حزب مذکور (AP) Adalet Partisi حزب عدالت را تشکیل داده و به سمت رهبری آن و نخست‌وزیری ترکیه رسید، در جریان کودتای ۱۹۸۰ توسط ژنرال کنعان اورن و انحلال حزب عدالت، Dogru Yol Partisi (DYP) حزب راه راست را تشکیل داد و هنگام مرگ مشکوک تورگوت اوزال هفتمین رئیس‌جمهور ترکیه در سال ۱۹۹۳ از نخست‌وزیری به رئیس‌جمهوری ارتقا یافت و رهبری حزب را به "نانو چیلر" سپرد. از چهره‌های مشهوری است که جهت در دست نگه داشتن قدرت، گوش به زنگ بودن وی برای ژنرالهای ترکیه زیانزد عام است

^{۳۲} تورگوت اوزال، رئیس‌جمهور ترکیه که از کربهای د اهل ملاطیه و تحصیل کرده آمریکا بود. وی حزب مام میهن را تشکیل داد و به حکومت رسید و سپس رئیس‌جمهور شد. در سال ۱۹۹۳ پس از قبول مذاکره با P.K.K توسط عاملان جنگ ویژه به طرز مشکوکی به قتل رسید

^{۳۳} Cankaya Kosku کاخ چانکایا، کاخ ریاست جمهوری ترکیه در پایتخت آنکارا با نمایی به رنگ صورتی که به تقلید از "کاخ سفید" آمریکاییان آن را Penbe Kosk کاخ صورتی می‌نامند.

^{۳۴} فاناتیسم؛ اعتقاد تعصب‌آمیز، تعصب کورکورانه

^{۳۵} ابژکتیویسم؛ عینی‌گرایی، ایده‌آلیسم ابژکتیف، فلسفه‌ای که از نظر حسی به حقایق می‌نگرد.

استفاده از نوعی ایده‌نالی آغاز به کار نمودم و به تدریج علمی شده و حساس شدیم. در موفقیت ما در سیاست عرصه نیز به اندازه ایده‌نالیسم، دستیابی اینگونه به حقیقت جایی غیرقابل اغماض دارد. تحریف ایده‌نالیسم تا آخرین حد نه تنها فایده‌ای در بر ندارد، بلکه ضررهای آن نیز بر کسی پوشیده نیست.

نباید برخورد پوزیتیویستی^{۳۶} نیز داشت یعنی نباید اسیر پدیده‌ها شد. بر زبان راندن سخنانی مبنی بر قدرت‌نمایی دشمن و ضعافت ما پوزیتیویسم است. نتایج ارزش‌دهی فراوان به پوزیتیویسم و به کنار نهادن ایده‌نالیسم منفی خواهد بود. سلسله مراتب کاری شکل دیگر ایده‌نالیسم بوده و از نظر فلسفی ماتریالیسم^{۳۷} محض است. مشغول شدن با زندگی روزانه و قبول همه نوع سرنوشت برای خود یک پراگماتیسم^{۳۸} بسیار محدودگر و زندگی فقیرانه و فاقد اراده است. می‌دانیم که این نیز چندان ارزشی نداشته و برخورد اینچنین پوزیتیویستی در انقلاب، دچار شدن به اپورتونیسم و وا ماندن در آن است. عیان است که این سبب، قبول همه نوع اعمال تحمیلی دشمن و همه نوع مورد منفی و ناقص در درون سازمان خواهد گشت.

پیدااست که از نظر فلسفی و سیاسی مورد حائز اهمیت این است که نه اسیر ایده‌نالیسمی خطرناک به صورت بسیار بی‌معنی گسترش یافته شویم و نه اسیر واقعیت‌ها و یا پوزیتیویسم افراطی بدون شک اگر متوجه آن نباشید، اینها می‌تواند شما را با نگرشهای فلسفی موجود رودررو نماید. این نوع مواضع را همچون نوعی انتخاب در فلسفه نیز تلقی نمی‌کنیم. اینها مواردی هستند که بصورت طبیعی در شما وجود دارند.

با آموزش و کسب آگاهی سیاسی، این موارد را برطرف خواهید نمود و در درون حزب برخوردی صحیح با رهبریت بویژه برخوردی واقعگرایانه با ارزشهای انقلاب و برخوردی که پدیده و اراده را به شکلی معنادار یکی می‌نماید و بیانگر اتحاد ایده‌نالیسم و رئالیسم است را کسب خواهید کرد. ما این را برخورد فلسفی ماتریالیسم دیالکتیکی و یا نگرشی به دور از ماتریالیسم محض و ایده‌نالیسم می‌نامیم.

^{۳۶} پوزیتیویسم، اثبات‌گرایی یا اثباتیه؛ نگرشی که تنها آگاهی صحیح را آگاهی مبتنی بر پدیده‌ها و یا داده‌های مرتبط با پدیده‌ها می‌پذیرد. این اصطلاح را فلسفه "آگوست کنت" اطلاق می‌نماید. عموماً اثبات‌گرایی تأکید می‌کند که آگاهی مرتبط با پدیده‌های قابل آزمایش و یا در معنایی کلی‌تر آگاهی علمی، را آگاهی صحیح است. اکثر اثبات‌گرایان معترف به وجود آگاهی‌هایی از نوع منطقی و ریاضیات هستند ولی معتقدند که این‌ها علومی بی‌محتوا هستند. اساسی‌ترین ویژگی اثبات‌گرایی این است که نگرشهای سنتی فلسفی با بار معنایی منفی را "متافیزیک" عنوان کرده و با آن به مخالفت می‌پردازند. از "گنت" به این سو "متافیزیک" آن دسته از علومی را تداعی می‌نمایند که متعلق به گذشته و مخصص به یک مقطع بود و حقیقت خود را از دست داده و جایبان را به علوم "پوزیتیو" داده است.

^{۳۷} ماتریالیسم؛ ماده‌گرایی، اصالت ماده

^{۳۸} پراگماتیسم؛ اصالت دادن به عمل در مقابل فکر و عقیده و توجه نکردن به مبداها، نوعی منفعت‌طلبی. پیشوای این مکتب ویلیام جیمز آمریکایی است.

در آخرین تحلیل می‌توانیم بگوییم که این امر، نوعی اقتضای نوعی برداشت کیهانی نیز می‌باشد و این نگرش ماست.

مقام، وسیله واداشتن به کار و انجام خدمت است

برخی سعی دارند مقام‌خواهی و یا با نامی دیگر جاه‌طلبی را به شکلی بسیار خطرناک در P.K.K ترویج دهند. نباید به سادگی از مقوله مقام‌طلبی گذشت. در پس جاه‌طلبی قطعاً نوعی تحمیل طبقاتی و یا وضعیتی طبقاتی علیه طبقه زحمتکشان است و با استعمار پیوند دارد. این تا آخرین حد برجسته است. من برای شما گفتم: طرف با سرکوب بیش از حد افراد زیر فرمان خویش و یا با استفاده از مافوق خود یعنی من، با دسترنجی اندک و یا صرف چیزی که به نظر ما دسترنج هم نیست به مقامی بزرگ دست یافته است. حتی اگر فرصت بیاید، با هیچ انگاشتن ما خویش را شایسته رهبریتی عمومی می‌بیند. در درون خود این نگرش را دارد اما چون چندان جرأت نمی‌کند، آن را آشکار نمی‌نماید.

این در تاریخ P.K.K بسیار مشاهده شد. با مقام‌خواهی تنها جاه‌طلبی، اشتیاق و اگوئیسم^{۳۹} درون خویش را نشان نمی‌دهد، البته تاثیرات آن هم به کناری اما بیشتر از آن می‌خواهد شانس دیگری پیدا کند جهت تداوم چیزی که از خانواده خود، استعمار و بسیاری از محافل اجتماعی بر گرفته است. جهت به دست آوردن موقعیتی جداگانه طبقاتی بدون هیچ کار و انجام مبارزه در راه آن، دسترنج‌های موجود در P.K.K را تباه کرده، با بهانه قرار دادن دسترنج خود - علی‌رغم اینکه دسترنجی ندارد - و با بر زبان راندن نام و عنوان آن خواستار دادن فرصت پیشرفت بیشتری از ما است. به وجود جسارت کورکورانه و پیوند آن با خواستگاه‌های طبقاتی و استعمارگری، بدون شناخت هیچ نوع مقرراتی، اینگونه است. این را **گرایش عبدالحمیدی**^{۴۰} می‌نامند. این به نوعی در پیوند با کمالیسم است. گرایش عبدالحمیدی به نوعی **پیشاکمالیسم** است. کمالیسم گامی را که عبدالحمید برداشته برای خود تکیه‌گاه قرار می‌دهند.

^{۳۹} اگوئیسم؛ فردپرستی، عقیده به اینکه طبیعت انسان در هر زمان و مکانی اساساً خودخواه است. لذا زمامدار باید انگیزه‌اش خودخواهی و خودپرستی باشد.

^{۴۰} مقصود سلطان عبدالحمید دوم است. سلطان عبدالحمید دوم در سال ۱۸۷۶ به کمک مدحت پاشا که در رأس گروه لیبرالها قرار داشت به مقام سلطنت رسید. او ابتدا مدحت پاشا را به قتل رساند و سپس در سال ۱۸۷۸ مجلس ملی را منحل کرد و خود در رأس، زمام امور را به دست گرفت. او مستبدی بسیار حلیه‌گر و درعین حال دیکتاتوری خون آشام بود. اوضاع آرامنه در زمان سلطنت او به اسفبارترین و دهشتناک‌ترین وضع خود از آغاز سلطه آل عثمان رسید. در این کار "فواج حمیدی" Ham'd'ye Alaylat که از عشایر مزدور امپراتوری تشکیل شده بودند نقش داشتند. بان اسلامیس و سنتز ترک و اسلام در زمان سلطنت وی به موضوع بحث امپراتوری تبدیل شد. سرانجام سلطان عبدالحمید در همان سال ۱۹۰۸ توسط "ترکان جوان" با کودتایی روپرو شد و بعد از آن سلطنت او جنبه تشریفاتی پیدا کرد و در سال ۱۹۰۹ توسط ترکان جوان از سلطنت خلع شد.

خود عبدالحمید پدر کمالیستهاست. تمامی پاشاهای کمالیست هم از نظر تئوریک و سیاسی و هم از نظر عملی در مدارس وابسته به عبدالحمید پرورده شدند. پس از اشاره به این، جاه طلبان درون سازمان، متاثران از کمالیسم و یا سرکوب گرانی به شیوه او می‌نامیم. اینها تصور می‌کنند که با استفاده از وضعیت بردگی خلق ما و به اصطلاح تحول در ساختار P.K.K به شیوه‌ای مطلوب خویش، در یک لحظه حزب را غارت نموده و به اهداف خود می‌رسند.

اگر مقوله جاه‌طلبی را توضیح دهیم، خواهیم دید که در کنه آن حسابهای بزرگی وجود دارند. تاثیر گذاری در میان صد نفر به معنی تحول صد نفر طبق خواست خود است. تحول اینچنین صد نفر به معنی شکست یک حزب و ایجاد حزبی بدون ارزش است. سبب این همه جسارت کورکورانه اینها چیست؟ جسارت کورکورانه این است: تکیه‌گاهی که در پشت پرده به دست آورده و یا به عبارت صحیح‌تر چیزی که به دست خواهد آورد خواهان دیدن آن بدین صورت است شخصیتی تمام و کمال ندارد اما چیزی که به عنوان هدف درک کرده و خواهان به دست آوردن آن است بسیار بزرگ است و آنها که می‌خواهند وی را مشهور کنند بسیار بزرگ هستند. در این وضعیت این شخصیت حقیر چه می‌شود؟ جسارتی بسیار کورکورانه یافته، تمامی خواستهای درونی را آشکار کرده و نمی‌داند که چه می‌گوید.

چنین حالت روحی و روانی چگونه ایجاد می‌شود؟ بسیار بهتر از یک روانشناس آن را تحلیل می‌کنم. روانشناسان این همه حقایق را نمی‌دانند، این را از تجربیات حیات خویش می‌دانم. حتی تشخیص مفهوم حرکات چشم، صورت و گوش وی نیز برایم چندان دشوار نیستند. برخی را بسیار نزدیکتر دیده و سنجیدم. در واقع خواهان دستیابی سریعتر [به مقام] هستند و چشمشان به دنبال برخی ارزشها می‌توانم بیشتر توضیح دهم: اوضاعی بسیار متداول تحت عنوان فرماندهی نیز در صفوف ما ایجاد شده است. طرف بدون داشتن تلاشی، در پی دستیابی به پست فرماندهی بالاتری است. در مورد صدها جنگجوی متین، ارزشمند و زحمتکش می‌اندیشد که چگونه می‌تواند از اینها سوءاستفاده کند، برخی را برای محافظت از شخص خویش انتخاب کرده و برخی را همچون خدمتکار بکار می‌برد. دچار مستی شده و برای دستیابی آسان به پست فرماندهی، به همه نوع دیوانگی دست می‌زند. این، بازتاب نظامی دیگر مقام‌طلبی است.

او را به مدیریت توده‌ی خلق منسوب کرده‌ایم، در آنجا هم جاه‌طلبی می‌کند. قبلاً فردی بسیار بی‌چیز بود ولی اکنون در یک لحظه همه نوع غنای توده‌ای و همه نوع راحتی می‌طلبد. انسانی که قبلاً بخاطر یک نان بخور نمیر باید خیلی زحمت می‌کشید، وقتی به ناگاه این امکانات را می‌بیند، موجودی وحشتناک می‌شود. می‌خواهد مقامش اندکی بالاتر رفته و چند روز بعد اظهار نارضایتی از اعضای

مدیریت می‌کند. سبب ناراضی‌اش هم در واقع این است که آن شخص در مقابل وی مانعی ایجاد کرده در صدد تک‌روی است. زمینه خدمت‌گذاری خواهان تک‌روی نیست و [تک‌روی‌اش] برای این نیست که موفق به انجام برخی کارها شود، بلکه می‌خواهد حوزه‌ی فردیش را گسترش داده، مواضع دلخواهی خویش را بیشتر به خلق بقولاند، شخصیت خویش را بیشتر مبالغه نموده و بقبولاند و در صورت امکان خویش را به صورت اربابی درآورد که به آسانی قابل کنترل نیست. این نیز نوعی برخورد جاه‌طلبانه و یا تحمیل امیال طبقاتی و دشمنانه دیگری است که در فعالیتهای توده‌ای به صورت متداول پیش می‌آیند.

این را در تحلیل شخصیت فردی اخلاک‌گر که نامش "شنر"^{۴۱} بود و در زندان تا رسیدن به پست رهبری تمامی رفقا پیش روی کرده بود نیز تشریح نمودم و خود شخصا برخوردهای روحی وی را از نزدیک مشاهده کردم. به دوران کودکی و خانواده وی نظری بیندازید: برای جمع‌آوری پول، یک روزنامه یک صفحه‌ای منتشر کرده‌اند، آن را با دروغ و سرهم‌بندی پر کرده و سپس می‌فروختند و سود می‌بردند تجارب حیاتی بسیاری نظیر این داشته که بر پایه چپاول‌گری بنیاد نهاده شده‌اند. این یک ویژگی است. در درون زندان: مظلوم، کمال و خیری^{۴۲} مقاومت‌های عظیمی را پیشه کرده بودند، این شخص هم بدون اینکه کوچکترین گرسنگی را تحمل کند، در چهل و پنجمین روز اعتصاب در آن مشارکت می‌کند. در نمونه آن در زندان هم می‌بینیم که ماهیت دغلكاران، دزدان و مقام‌خواهان چگونه شخصیتشان لو می‌رود. او مقامی به دست می‌آورد. قهرمانان عظیم شهید می‌شوند، بدون اینکه ضرری متوجه وی شود موفق می‌گردد که جان سالم بدر برد. مقاومت‌گriهای ژانویه ۱۹۸۴ مقاومتی بزرگ بود،^{۴۳} شکنجه‌های سختی در کار بودند، ولی او (شنر) بدون تحمل کوچکترین درد ناشی از آن، خود را به عنوان سخنگوی درجه اول زندان نشان داده و با دشمن مسامحه می‌کند. یک نفر میهن‌دوست معمولی ما که در آن هنگام نزد وی بوده به قتل می‌رسد اما او توافقتنامه را امضا کرده و قبول می‌کند که رفقا را وادار به خواندن سرود ملی [ترکیه]، پوشیدن لباس زندان و اجرای فرامین دست‌اندرکاران زندان نماید. برای این کار فریبکاری بی پایان زده است و پس از آن فعالیتهایش را گسترش می‌بخشد. در میان زندانیان دودستگی و درگیری ایجاد می‌نماید. در سال ۱۹۸۸ از عواطف اشخاص سوءاستفاده نموده و با استفاده از یک شخص گامی مهم برمی‌دارد که خود پیشاهنگی آن را برعهده دارد. می‌خواهد رفقای را که مشهور هستند در ماجرای

^{۴۱} محمد شنر، تصفیه‌گری که گرایش وی لزوم دوری‌گزینی از مبارزه مسلحانه و گسترش فعالیت در اروپا همانند سایر احزاب بود.

^{۴۲} اعضای مقاومت‌طلب گروه آپوئیستی در زندان که به شهادت رسیدند.

^{۴۳} اعتصاب غذای بزرگ که شصت و چهار روز ادامه داشت و رفقای نظیر کمال پیر، محمد خیری دورموش، علی چیچک و عاکف ییلماز در آن به شهادت رسیدند. مصطفی قره‌سو از بازماندگان این اعتصاب غذا بود که بعدها با چند افسر ترک که به دست گریلاها اسیر شده بودند مبادله گشت. رهبری وی را "شهید زنده" نامید.

تونل^{۴۴} به سوی نابودی ببرد و وقتی این کار عملی نشد از دور نمودن تمامی آنها از سایر رفقا و سود جسته و اینجا نزد ما می‌آید.

به اصطلاح یک رهبر است، رهبر زندان است، بلایی که روی دستاوردهای هزاران پیکارگر و مقاومت طلب جا خوش کرده است! این کار را با توافق با دشمن انجام داده است، تمامی علام آن را اثبات می‌کنند و خود را به مأموران زندان قبولانده است. اگر کوچکترین سخنی بگویی، کسانی که پیرامون وی جمع شده‌اند و تمامی رفقای که توده‌ی زندانیان به آنها پایبندند، از او پشتیبانی خواهند کرد. اگر به او بگویم بالای چشمت ابروست، رفقا رنجیده خواهند شد. این فرد معضل ساز اینگونه تاثیر گذار شده است. از نوعی روانشناختی سخن می‌گویم. نزد ما آمده و می‌خواست چیزهایی را بازگو کند اما نمی‌توانست و مسئله "دیکتاتوری" اینگونه مطرح شد. به اصطلاح خودش می‌ترسید! چیزی که می‌خواست بگوید این بود: می‌خواست همانگونه که نزد دشمن رفقا را وادار به خواندن سرود ملی کرده و همه نوع اعمال را به رفقا قبولانده، من نیز همان چیز را یعنی توافقی را که با دشمن کرده تایید کنم. برای این به زعم خود به دمکراسی نیاز داشت! به نظر وی دمکراسی یعنی آزادی در خیانت کردند! بدون هیچ تلاش و کوششی قدرتی اینچنینی به دست آورده و می‌خواهد من نیز آن را تایید نمایم. اگر تایید نکنم، همه نوع هنرهای به انحطاط کشیدن و همه نوع تکنیک‌های به بازی گرفتن را به کار می‌برد.

چیزی که در اینجا نمونه‌ای را تشکیل می‌دهد، این است که به اشک‌ریزی پناه برده برای تاثیر گذاری همه‌نوع فریب کارهای شخصی را بکار می‌برد. در صورت لزوم، عوامفریبی بی‌همتا می‌شود، در صورت لزوم هیولایی می‌شود که می‌تواند در یک لحظه رفیق خویش را نابود نماید و در صورت لزوم برای یک لذت بسیار ناچیز خویش، رفقا را تماما نابود می‌نماید. باید بیشتر بررسی نمایید. اینها فراتر از یک ارزیابی سیاسی، می‌تواند یک موضوع وسیع فعالیت و یا تحقیق ادبی باشد.

در فرجام کار ما را به "پلخانوف"^{۴۵} دمد شده "تشبیه می‌نماید و او هم "لنین جدید" خواهد شد! این در نامه‌هایی آشکار شده که از زندان فرستاده بود. خانواده‌اش میلیاردها پول را سرقت کرده و با غضب پولهایی که با کمک زندان به دست آمده تمامی خانواده را به اروپا منتقل کرده است. مبلغ بسیاری را

^{۴۴} ماجرای تونل، ماجرای که طی آن "محمد شتر" نقشه‌کننده یک تونل برای گریز از زندان را کشید اما به دشمن نیز خبر داد. هدفش این بود که از طرفی با مسئله تونل در زندان به شهرت دست یافته و از طرف دیگر رفقای طراز اول را از تونل فراری داده و در خروجی تونل به دست نیروهای دشمن که در آنجا کمین نموده بودند به قتل برساند. این اقدام پروواکاتیو (اخلالگرانه) توسط رفقا درک گردیده و خنثی شد.

^{۴۵} گورکی والتینوویچ پلخانف، (۱۸۵۶-۱۹۱۸) مارکسیست روسی و از بنیانگذاران حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بود. بعد از انتساب در حزب به دو جناح بلشویک و منشویک او به جناح منشویک پیوست اما همواره سعی در ایجاد اتحاد بین دو حزب داشت. پلخانف معتقد بود، سرمایه‌داری باید رشد کند تا سوسیالیسم ممکن گردد و از همین رو با دولت شوروی مخالف بود.

مجانمی به چنگ آورده و با فروختن P.K.K به جمهوری ترکیه، در پی رهبری کردستان برمی آید!
بنگرید روند دمکراسی را! بنگرید هنگهای محافظ جدید عبدالحمید را!

شخصیت حزبی کسب می کنیم اما رهبریتی از این نوع نیز در صفوف ما دیده می شود. فردی که قبلاً یک تهدیدست بوده، ارزشهای مادی را به تمامی سلاله خویش پیشکش می نماید، این نیز کافی نبوده، در پی آن است که مقام بیشتری به دست آورده، جاه طلبی بیشتری کرده و هرچه بیشتر P.K.K را بفروشد. انگار فروش آن در زندان کافی نبوده، می خواهد در بیرون نیز آن را بفروشد. وقتی می خواهیم او را متوقف کنیم، می گوید آیا تو می خواهی مانع لنین جدید شوی؟ آیا تو دیکتاتور هستی؟ به نظر من یک بازی ناچیز است اما اگر مانع نشویم، چنان کیفیتی دارد که می تواند تمامی P.K.K را بفروشد.

پیدا است که باید بیشتر بر روی جاه طلبی و جسارت کورکورانه کار کنیم. آنها در زندان بودند و شرایط زندان را همه می دانند، چندان متهم نمی کنیم اما باز هم نتوانستند وظیفه شخصیت حزبی و وظیفه حفاظت دسترنج و مقاومت را بخوبی بجای آورند. چرا بجای یک نمایندگی مطلوب، در پی یک نمایندگی بسیار خطرناک برآمدند و یا چرا سایر رفقای ما از این امر بی خبر ماندند؟ معتقدان دمکراسی دقیقاً در اینجا باید ارزشهای حزب ما را پاس بدارند. بجای این امر چرا شخصی که علی رغم اینکه حق آن را ادا نکرده و حتی عکس آن بود، از زیر بار آن شانه خالی کرد؟ آنها که برای یک جاه و مقام این را در پیوندی بسیار نزدیک با دشمن انجام دادند چگونه به وضعیتی می رسند که مستقیم و یا غیرمستقیم می توانند حیات مقاومت طلبانه شما را بفروشند؟ باید از این مسئله درسهایی فرا بگیرید.

این را برای رفقای مقاومت طلب مستقر در کوهستانها هم گفتم. نمونهی دیگری هم بود که در واقع از ما هم نبود. در آنجا رفقا را سرکوب کرده و در اینجا هم با استفاده از من بر تمامی کمپ حاکمیت ایجاد می نمود. تنها برای افزایش تاثیر و نفوذ خویش افراد ما را به کشتن می داد، آنها به شیوه ای وحشیانه! اندکی مانده بود که این را تا به ما پیش برد. در اینجا بود که مانع او شدیم. می توان نمونه های دیگری را نیز برشمرد شخصیتی که جسارتی اینچنین کورکورانه دارد، کسی نیست که معمولی تلقی شود.

باید این مسئله را با تاکید بیان نمود: زمینه ای که به جاه طلبان نیرو می بخشد، بستری است که افراد آن برده وار همه چیز را می پذیرند. باید این را نیز بگوییم؛ آنها که بر بنیاد دسترنجی سوسیالیستی به حزب نیبوسته اند، آنهايي که در کنار صرف دسترنج نمی توانند از آن دفاع نمایند و این را با کردار و گفتاری بجا بجای نیاورند، بزرگترین تکیه گاه جاه طلبی را تشکیل داده و حداقل به اندازه آنها، اینها را نیز باید مسئول آن قلمداد نمود. آشکار است که باید مانع این شد.

موقعیت، مقام و غرور لازم هستند، اما برای چه چیز؟ اینها برای خدمت بیشتر لازم هستند. مثلاً من مقام و موقعیت رهبری را دارم و در حدی بسیار آن را به تنهایی اجرا می‌کنم. عموماً با بکار واداشتن رفقا و خلق آن را اجرا می‌کنم. اما به تناسب زیادی با گامهای خویش پیش رفته و در واقع این وضعیت اجباری است. علی‌رغم تمامی نبود خواست و کفایت رفقا به شیوه‌ای عالی نمایندگی مشترک را اجرا می‌نمایم. درواقع واداشتن خلق برای پیگیری این کار نیز با موفقیت انجام می‌شود. علی‌رغم این امر تکروی نمی‌کنم. باید با یک توجیه در پی دفاع از این برآمد: به خوبی کارها را انجام داده و به صورت عالی خدمت می‌نماید. ایراداتی داشته و خطر آن وجود دارد اما تا زمانی که زنده هستم، لاقلاً بهترین کار را انجام خواهم داد. طبیعتاً چون این امر بدینگونه است، اکثریت خلق آن را تایید می‌کند. این مقام طلبی و یا جاه طلبی نیست بلکه بکار واداشتن عالی یک نهاد و یک شخص است. درواقع رهبریت را خود ایجاد نمودم و خود آنرا کارایی می‌بخشم. این را به عنوان یک نهاد برای دیگران از خود بجا خواهم گذاشت. دیگران نه چیزی بنام نهاد را از خود بجای گذاشتند و نه به پیشرفت من کمک چندانی نمودند. اما هنوز هم روزانه حق این را ادا می‌نمایم. بدون نقص تا ذره ذره وجود خویش خدمت خواهی کرد، باید مشارکت رهبری را در موضوعات نظامی، سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی نشان دهی. آنوقت است که می‌توانی بگویی به صورت عالی از این مقام استفاده می‌کنی و کاری را که ده نفر نمی‌توانند انجام دهند، انجام می‌دهی و این نیز بجاست. باید به صورت کلکتیو عمل نمایم و یا در صورت امکان در یک جا بتوانیم ظهور ده رهبر دیگر را میسر نمایم. این درس را گرفته و بکار می‌بندید. اگر مقامهایی که می‌خواهید از آن استفاده نمایید را اینگونه بجا ارزیابی نموده و به صورت صحیح از آنها استفاده نمایید، بهترین جوابی خواهد بود که به اینها می‌دهید. اگر تمامی اعضای حزب و یا نهادهای حزبی را اینگونه ارزیابی نمایند جاه طلبانی در میان نمی‌مانند. توان پر کردن و نمایندگی جای آنها در زمان مناسب و با شخصیت‌های صحیح و کافی، توسعه و موفقیتی عظیم است که حزب و ارتش آن را به دست خواهد آورد. بر این اساس اندکی بیشتر می‌توان موضوع را روشن نمود. به همین جهت باید مسئله مقام و رتبه را روش‌تر نمود. بویژه وظیفه و پابندی به هدف اهمیت بزرگی دارد. به تناسبی که به اهدافی پایبند بوده و حیاتی سرشار از بجای آوردن وظایف داشته باشید، مقام معنا می‌یابد. آنگاه موثر و قدرتمند بوده و مقام می‌تواند معنایی داشته باشد. تمامی اینها یک احساس مسئولیت بزرگ را لازم می‌گرداند. باید بدانید که مسئول بوده و مقامی که به شما داده می‌شود جهت موفقیت در وظایف است. چه نوع وظیفه‌ای؟ وظیفه ایجاد سازمان، انجام عمل و توسعه ارتش. مقام آن چیست؟ مثلاً فرماندهی ایالت و یا فرماندهی یک واحد یک مقام است. مسئولیت آن چیست؟ اگر این کار بخوبی پیش رود، پیروزی از آن شماسست و اگر نه

مورد مواخذه قرار می‌گیرید. نمی‌توانید هنگامی که کارها به صورت مثبت پیش رفتند خود را صاحب آن دانسته و اگر منفی بودند، دیگران را مسئول آن قلمداد کنید.

مقام مکان کارایی بخشیدن به انسانها است، جای خدمت است و هدف آن نیز بجای آوردن موفقیت‌آمیز وظیفه ایجاد تکامل ارتشی است. اگر مقام و نهاد اینگونه تلقی شود معنایی دارد. جا خوش کردن در یک مقام، عدم احساس مسئولیت در برابر هیچ نهاد و شخصی، عدم توجه به چیزی بنام وظیفه، عدم توجه کافی به اهداف، انجام برخی کارهای ظاهری، سرکوب زیردستان، فریب فرادستان و پیشه کردن یک زندگی راحت از راه این، یک تعریف دیگر مقام‌طلبی است. ما به اینها فرصت نخواهیم داد. اینها مواردی هستند که شما نمی‌توانید آنها را از هم تشخیص دهید. بویژه بعنوان کادری درجه اول، باید مقام، وظیفه، مسئولیت، جاه، موقعیت، مدیریت و اجرای آن را بعنوان معضلات رهبری ارزیابی نمایید. می‌دانم که در این موضوع بسیار ناکافی بوده اما برخورد صحیح نیز در این چارچوب است.

جنبه‌های بسیار وسیع موضوع را روشن می‌نمایم. از این تشریحات درسی سهم خود را بگیرید. برای جنبشی که در پی تشکیل دولت و یا طرح موضوع پیشروی بسوی قدرت است اینها مواردی حیاتی هستند. فکر نمی‌کنم کسانی که از تمامی برخوردهای گذشته بی‌خبر بوده و یا آنها که همانند برده سایر قدرتها زندگی می‌کنند بتوانند چیزی از رهبری و اتوریته درک نمایند. من نیز مدتی طولانی اینگونه بودم. گفتن اینها شرمی در بر ندارد اما در پیشروی بسوی قدرت، اتوریته، مقام، وظیفه، مسئولیت، مدیریت و اداره، مقررات آن و ادب و اصول آن بسیار لازم هستند. باید اینها را بدانید.

اگر آزادی را همانند افسارگسیختگی بدانید، و اگر بستن بیشتر به طناب را به عنوان زندگی بپذیرید آنگاه نمی‌توانید پیشروی خویش را معنادار نمایید. بر این اساس نمی‌توانید در راه آزادی پیش بروید. اینها نگرشهای ابتدایی هستند. افسارگسیختگی آزادی نیست. این نه به معنای رهایی از طناب است و نه بستن محکم با آن، بجای آوردن مقررات است. اینها اشتباه هستند.

به یادآوردن نهاد رهبری بصورت گاه به گاه به چه معناست؟ زیبا تلقی کردن رهبریت در وقتی که به ذهن می‌آید آنهم به شکل یک یادآوری معمولی، یک برخورد نوین با رهبری است که حتی خلق نیز مدتی است آن را پشت سر نهاده است. رهبری نه نهادی است که مطابق میل خویش در پی تنظیم وی بوده و بگوییم که تو اینگونه لازم هستی و باید اینگونه باشی و نه نهادی است که در شرایط دشوار به فکر بیاید. اینها برخوردهایی اشتباه و ناقص هستند.

دستیابی به یک رهبریت ملی و طبقاتی، همانند دست یافتن بدن به گوشت، استخوان و خون است. معنای آن برای یک ملت، یک زحمتکش و یک طبقه سوسیالیست اینگونه است. تلقی این به عنوان

چیزی بسیار موقت، اندیشیدن آن بصورت چیزی که گاه به گاه می‌تواند برایمان لازم باشد، در واقع به معنی زندگی در خارج از آن واقعیت است. این از یک نظر نفی رهبری و یا زندگی مطابق آن به هنگام نیاز به آن است که این بدان معناست خود را عضوی نمی‌بیند که تماما به جنبش ملی و یا طبقاتی پیوسته است بلکه کسی می‌بیند که گاه به گاه می‌خواهد از این ملت و طبقه استفاده نماید. اینها ممکن است چه کسانی باشند؟ اینها می‌توانند استعمارگران، مزدوران، خرده‌بورژواهای گوناگون و طبقه متوسط باشند. آنها که به نام آنها عمل می‌کنند می‌توانند اینگونه ببینند.

در اینجا باری دیگر خویش را برملا می‌نماید و آنها که برخوردی ناقص و دلخواه دارند در واقع نماینده سایر طبقات و مزدوران بوده و کسانی هستند که مطابق آنها شیوه کاری مخصوصی را پیشه کرده‌اند. این نیز وابسته نمودن شخص به خود و یا رد وی نیست. در اینجا موضوع بحث برخورد دلخواهی است. اگر کسی بخواهد مطابق میل خود به آن معنا دهد این اشتباه است. این یک واقعیت عینی تاریخی است، باید همانگونه که هست درک کنید. اگر برخورد دلخواهی را وارد کار کردید معلوم می‌شود که مطابق خواست طبقه‌ای دیگری و یا مزدوری آن را تلقی می‌نمایید. انجام آگاهانه و یا ناآگاهانه این چندان مهم نیست. وقتی برخورد دلخواهی وارد آن شود، تمامی خصوصیات کار با همه جوانب خود در تمامی مرحله کاری با دقت و هوشیاری بزرگی وارد کار نشوند و فرد زندگی مشحون از آن را پیشه نکند، آنگاه رهبری طبقه‌ای دیگر در آنجا بروز می‌کند. این نیز به معنای راحت‌طلبی است. چیزی که تو شیوه مخصوص خود می‌نامی، موضع طبقه و مزدوری دیگر و برده‌ای دیگر است. آشکار است که آن هم رهبریت واقعی ما نیست. این تو هستی که دچار خسران خواهی شد و تو هستی که خویش را در مقابل رهبری واقعی خواهی یافت و تو مسئولی این هستی.

رهبریت خلأ را بر نمی‌تابد. وجود خلأ را تصور می‌کنی اما پس از مدت کوتاهی می‌فهمی که آنگونه نیست. در موضوع استفاده از مضمون آن باید دانست که بدین شیوه نمی‌توان از این استفاده نمود. وقتی اصلاً جای بحث نیست که رهبریت مرکز تولید اندیشه و عمل، سیاست‌گذاری، ایجاد ارتش و هستی بخشیدن P.K.K از نیستی می‌باشد و در جایی که جنبشی است که رهبریتی را که در جامعه کرد دچار شکست شده بود از صفر و حتی کمتر از آن بدینجا آورده است، اگر در پی آن برآید که بر روی آن جا خوش کرده، مقام‌طلبی نموده، ده برابر تلاش خویش چشمداشت داشته، و با سرکوب و تحریف در پی کسب آن برآیی و با گزافه‌گویی، حيله‌گری روستایی و خودعاق‌بینی روشنفکری در پی انجام آن باشی و تصور کنی که تمامی اینها را بکار برده و رهبری را از بین خواهی برد، به صورت عینی در خدمت استعمار هستی.

برخی از "کشتن بانزاکت رهبری" سخن می‌گفتند. در مورد این تحقیق نمودیم، این شیوه زندگی کسی بود که بیشتر زندگی خویش را با دزدی سپری کرده بود. اتوموبیل‌های در حال تردد را سرقت می‌کرد و به زعم خود به فرد درجه دوم تبدیل شده بود! بدون شرم کشتن ظریف ما را حتی در راپرت خویش نیز نوشته بود. با اینکه خواست ما نبود با این امر خویش را نابود کرد. دزدی را در دوران رهبری چگونه انجام می‌داد؟ بسیار صادق دیده می‌شد اما به عنوان یک تیپ رهبری که در کردستان دزدی را به بهترین نحو انجام می‌دهد نزد ما آمد. افراد بسیاری نظیر این وجود دارند. برخی را دیدیم که می‌خواستند از راه روابط خصوصی، رفیق‌بازی، محبت دوستانه قدیمی و حتی بردگی نابودمان نمایند. این یک پایبندی بسیط به رهبری است. اما با اندیشه "این از من چه می‌خواهد، می‌خواهد چه چیز را مطلقا بجای آورم" وضعیت‌ی دارند که در آن چیزی را به خود مربوط نمی‌دانند. حتی اگر احساس مسئولیت هم نکرده باشید، بیچارگی را نشان ندهید. تمامی اینها اعمالی برای تضعیف و نابودی رهبری هستند. رهبری در این موضوعات فاقد تدابیر نیست. احساس وجود خویش را در صاحبان این نوع گرایش‌ها و افرادی که چنین موضع و برخورد‌هایی دارند ایجاد می‌نمایند. مجبور است به کار وادارد و آنچنان هم عمل می‌نماید. بنابراین باید به این نوع افراد پوچ‌کننده و نابودکننده پایان داد و گرنه چنان کسانی به شیوه‌ای نامطلوب دچار اشتباه شده و خسران می‌بینند.

نتیجه‌ای که از تمامی اینها به دست می‌آید این است که رهبریت نهادی است که من با بجای آوردن مکرر مقتضیات آن در عمل خویش و با قبولاندن مکرر خویش پیشرفتی معینی در آن ایجاد نمودم. این نهاد برای کردستان کار می‌کند، هم افراد داخل و هم خارج از ما را پیش می‌برد. ریشه دوانده و به واقعیت کردستان تبدیل شده است، تحلیل می‌کند، چیزی که باید بمیرد را از بین می‌برد و چیزی را که باید ادامه پیدا کند، ادامه می‌دهد. راهگشای یک دگرگونی عظیم می‌شود. فعال است و به کسی که می‌خواهد و یا ادعایی دارد، در راه رسیدن به هدف فرصت می‌بخشد. تمامی اینها ثابت می‌کنند که این یک نهاد بوده، مقررات و نظام خویش را دارد و وقتی کسانی می‌گویند: "من تمامی زندگی خویش را صرف این می‌نمایم و تحت اوامر این نهاد رهبری مبارزه و فعالیت لازم را انجام می‌دهم" نشان می‌دهد که لازم است تمامی نیروی خویش را وارد این کار نماید، تنها وقف خویش کافی نبوده بلکه تلاشی خلاقانه نیز برای اینکار لازم است.

رهبری مساوی با مرحله خلاقیتی است که از سطح صفر و حتی پایین‌تر از آن آغاز شده باشد. می‌دانید که یک تلاش خلاق معین می‌تواند مشارکتی در تلاش رهبری باشد، بنابراین باید چنان تلاشی را صرف نمود. خلاقیت نیز در عین حال باید جوابگوی یک زندگی لایق ما باشد. مطابق مقررات می‌جنگیم

زیرا جنگ برای زندگی لازم است. زندگی را کریمه نموده‌اند. رهبری عنوان یافتن حیاتی زیبا برای ما و دستیابی به حیاتی لایق ماست. رد زندگی به معنی مرگ است. فراموش کردن اهداف حیاتی این جنگ در چالش با این رهبریت بوده و یک نفی بزرگ آن است. باید با درک این امر علاقه فراوانی به ارزشها نشان داده و اینها را بیشتر توسعه داد. زیرا با سختی بسیاری ایجاد شده است. از محیطهایی بسیار خطرناک و پلید ایجاد گشته‌اند که می‌توانیم آنها را ارزش تلقی نماییم. رهبریت ایجاد کننده، توسعه دهنده و محافظ اینهاست. اینگونه باید آن را درک کنید.

اگر قرار است زندگی کنیم، مطمئنم که همه شما بیشتر از من به این نیازمندید. سعی نمودم بگویم که در وضعیتی بسیار سخت و موقعیتی بسیار غیرقابل قبول هستید. این نیاز شماست، ما امکاناتی را ارائه می‌کنیم، باور داریم که آن را هم ما به شما داده‌ایم. به یک نیاز خلق تبدیل شده که به اندازه آب و نان و هوایی که تنفس می‌شود مهم است، بیانگر این نیاز است. مشارکت‌های معمولی، گاه بگاه و یا دلخواهی نمی‌توانند واقعگرایانه باشند.

رهبریت ایجاد شده رهبریتی است که قبل از هر چیز با مشارکت شهدای جاوید تحقق یافته است، نتیجه تلاش کسانی است که دسترنجی بسیار بزرگ صرف نموده‌اند. ایمان داریم که با ایجاد قابلیت موثرتر و حیاتی‌تر بر این اساس، نیرو و امکان زندگی لایق این خلق را به آنها خواهد بخشید. از این نظر چیزی که در آن مشارکت نمودید و با مشارکت خویش خواهان ایجاد آن هستید یک خلق است، وطنی است که رهایی یافته و آینده‌ی باشکوهی است که به دست آمده است.

۵ ژانویه ۱۹۹۴

فصل هفتم

بزرگترین رقابت، کسب شخصیت حزبی است

کنفرانس‌های ایالتی در کردستان!

تمامی فعالان و مبارزان حزب، ارتش و جبهه خلق!

بیشتر از هر زمانی درک ماهیت مبارزات موجود ما در کردستان و درک پیوند عمیق واقعیت‌های بین‌المللی و به همان میزان واقعیت‌های اجتماعی و ملی ما با جنگ اهمیت دارد. در کدام مقطع مبارزه بوده و با چه نوع جنگی روبرو هستیم، امکان پیروزی چگونه ایجاد می‌شود، وظایف ما در جنگ که قطعا باید بجای آورده شوند کدام هستند و برای این باید چگونه در امر تکوین حزبی و ارتشی مشارکت نمود؟ این سوالات در سطحی هستند که اهمیت بیشتری داشته و لزوم تحلیل کردن را خاطر نشان می‌کنند.

می‌توان گفت که هم جهان و هم کردستان اولین بار است که اینچنین متمرکز به دوران توسعه سیاسی و نشان‌دان نیاز به راه حل وارد شده‌اند. از هر طرف که بنگریم این رویداد نوینی است که نطفه تحلیل را در خود می‌پروراند.

وقتی در آستانه سده نوزدهم نتایج مخرب تاریخ یعنی بن بست، اشغال و استیلای ناشی از توازناتی که پیرامون کردستان ایجاد شده بودند با تأثیرات غیرمستقیم استعماری که کاپیتالیسم آن را به شکلی بدشگون توسعه داده بود یکی گشتند؛ همچون نتیجه این امر، راهگشای تداوم تقریباً صدساله استعمار از راه بازیهای معادلاتی امپراطوری عثمانی و تداوم توازی شد که پیرامون کردستان ایجاد شده و نیز باید در هم شکسته می‌شد. دقیقاً وقتی این نظام و امپراطوری فرو پاشید، پس از آن، در چارچوب شرایط مساعد تاریخی که با دوران نوین و در زمان انقلاب اکتبر ایجاد شده بود، جمهوری ترکیه پا به عرصه وجود نهاد. این جمهوری با پیروی از سوسیالیسم و در عین حال کاپیتالیسم و با اهمیت دادن فراوان به هر کدام در صورت نیاز و یا به دیگری در صورت لزوم و با استفاده از توازن مابین دو سیستم، بوجود آمده و اینگونه بار دیگر دوران امحای پیروی شده بر خلق کرد شدت یافته و به همان میزان وضعیتی نابودکننده را ایجاد نمود. جمهوری ترکیه در نیمه اول سده بیستم از این وضعیت توازن استفاده نموده و با فشارهای بسیار سرکوبگرانه و سپس با سیاست آسمیلاسیون نابودی را تحمیل کرده است.

از نتایج مخرب نوع کاپیتالیسم در حال توسعه ترک بخوبی آگاهیم. پدیده استثمار بی حد و مرز اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در دوران ظهور P.K.K تقریباً در حال شکل‌گیری کامل بود. از این نظر P.K.K به عنوان آخرین امید و در صورت وجود امکان به مثابه نماد مبارزه ظهور یافت. بدون

شک علی‌رغم اینکه در شیوه ظهور آن برخی موارد تاکتیکی مهم هم موجود باشند، اما چیزی که اساس است بیان خویش به عنوان **تنها راه تداوم موجودیت** می‌باشد. P.K.K بدون توجه چندان به کمبودها و یا مناسب بودن و یا نبودن بستر عینی، به عنوان آخرین گامی که باید برداشته شود مورد ارزیابی قرار گرفته و توانست ظهوری آنچنانی را با جسارت صورت بخشد. بدون شک شرایط عینی در این ظهور تاثیر داشتند. وضعیت کاپیتالیسم در ترکیه و درهم آمیختگی ناشی از آن و همچنین گذار از ساختار سنتی فتودال-عشیره‌ای در کردستان، بستر بوجود آمده را تشکیل می‌دادند. همچنین گرایش چپ ترکیه و تشکیل احزاب چپی در ترکیه بر این ظهور تاثیر گذاشته‌اند، اما اساسا با درک برخی حقایق انسانی غیرقابل اغماض، برداشتن این گام جبری و ضروری است.

همانگونه که می‌دانیم این ظهوری نوین بود. چیزی باقی نمانده بود که آن را گرایش ملی کردی بنامیم. ملی‌گرایی ابتدایی، همچو نهادی، از مدتها پیش به ابراز و عامل دشمن تبدیل شده بود که به خطرناکترین شکل نظم بخشیده بودند، یعنی به ابزاری تبدیل شد که فراتر از استعمار بعنوان یک جریان و یا نگرش نابودکننده، از طرف نیروهای استعمارگر امپریالیستی شدیداً تغذیه گشته و تحمیل می‌گشت. گزافه‌گوییهای ملی‌گرایی کردی نوعی خرده‌بورژوازی بسیار کم‌رنگ بوده و چنان شکست خورده و منفع‌طلب بود که به کوچکترین تلاش و فداکاری فرصت نمی‌داد. چنان بی‌ادعا بود که قادر به ابراز وجود نبود اما در چنان حال و هوایی بوده که می‌خواست با احتساب توازنات بین‌المللی از آب گل‌آلود ماهی بگیرد.

سعی کردیم با استفاده از رادیکالیسم P.K.K از وضعیت محسوس کردستان - که با برخی از مواردش اینگونه می‌توان آن را بیان نمود- گذار نماییم. ترور شدید در زمان کودتای ۱۲ سپتامبر^{۴۶} که پس از مدت کوتاهی ظهور یافت، قطعاً کیفیتی نابودکننده داشت و رویدادی بود که بیشتر در راستای گرفتن مجال حیات از ظهور ما هدفمند بود.. می‌دانیم که مبارزه تنگاتنگ با این در دوران ما بین ۹۰-۱۹۸۰ بیانگر چه چیزی است. مهمترین نقطه در اینجا، پشتیبانی و کمک نامحدود امپریالیسم بین‌المللی و ارتجاع منطقه‌ای از این رژیم است. اما رویداد نوینی که در این دوران پیش آمد، این بود که به اشکال گوناگون شاهد فروپاشی سوسیالیسم رئال گشتیم. نشانه‌های این فروپاشی را قبلاً نیز دیده و ارزیابی ما به این شکل بود که: می‌توان محافظه‌کاری که از ۷۰ سال پیش و حتی قبل از آن در کردستان موجود بود را با آن پشت سر نهاد و در مقایسه با وضعیت ناشی از توازن بین وضعیت بین‌المللی و سوسیالیسم رئال وضعیت

^{۴۶} کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به سرکردگی ژنرال "گکان اورن". اساساً این کودتا واکنشی در برابر ظهور و رشد جنبش آپوئیستی بود.

مناسب‌تری پیش آوریم. در سده نوزدهم نیز کردستان به سبب این توازن نتوانسته بود، دست مبارزه طبیعی لازم برای خویش را بزند. بدون شک ارتجاع داخلی نیز در این موضوع نقش معینی بازی کرد.

از میان رفتن توازن بین سوسیالیسم رئال و امپریالیسم در اواخر سده بیستم سبب ایجاد وضعیت نوین گشت. تاثیر این بر منطقه نیز بصورت ایجاد جو توافق در نزاع اعراب و اسرائیل و بی نتیجه ماندن جنگ ایران و عراق دیده شد. این نیز محیطی مناسب برای کردستان در سطح جهانی و منطقه‌ای شد. ما انتظار داشتیم که از سال ۹۰ به بعد هر روز بیشتر از قبل این امر تسریع شود، همچنانکه رویدادهای متفاوت هر روز بیشتر از پیش این وضعیت را ایجاد نمود. اولین نتیجه‌ی آن، ایجاد تشکلی در جنوب [کردستان] بود که بنام دولت فدرال کردستان با تکیه بر امپریالیسم و تایید استعمار حاکم بر کردستان ظهور یافت که علی‌رغم اینها پیشرفتی مهم محسوب می‌گردید. این تشکل محصول فقدان توازن در منطقه بود و به همان میزان هم خصوصیتی دارد که سبب گسترش بیشتر این بی تعادلی خواهد گردید. این در ظهور جنبش ما تاثیری بسیار دارد. همچنانکه در مبارزه جنوب چنین تقابلی بوجود آمد. این مبارزه در واقع رویارویی P.K.K بعنوان پیشاهنگ - که در صدد استفاده از نبود تعادل موجود در منطقه بر له انقلاب بود- با امپریالیسم و مزدوران بود که در پی آن بودند کردستان را از انقلاب دور نمایند. این یک جنگ جداگانه بود که ویژگیهای خاص خود را داشت و حتی به نوعی نتیجه تاثیر غیرمستقیم جنگ خلیج بود. این جنگ یکی از تدابیر امپریالیسم در برابر جنبشی بود که می‌خواست بستر بسیار مناسب برای انقلاب را بکار برد. هنوز هم در رویارویی‌های گوناگون با این تدبیر سعی داریم مبارزه‌ای انقلابی صورت دهیم.

مورد مهم در اینجا این است که وضعیت بین‌المللی راهگشای تضعیف غیرمستقیم کنترل استعمار بر کردستان گشت. همین روند تضعیف، چه در زمینه عملکرد مزدوران و چه در زمینه عملکرد رادیکالیست‌های انقلابی و میهن‌دوست، موجب تسریع برخی رویدادها گشته است. بدون شک همانند هر انقلابی ما نیز به اینها توجه لازم را نشان خواهیم داد. فروپاشی حاکمیت استعماری و یا از بین رفتن تاثیرات مدیریتهای استعماری که دارای اهداف نابود کننده بودند هنوز هم ادامه دارد. در جنوب این وضعیت به مرحله‌ای معین رسیده است. در رژیم ترکیه نیز از سال ۹۰ به بعد و بویژه در دروان ریاست جمهوری "اوزال" از هم پاشیدگی رژیم نابودکننده و ایجاد وضعیتی متفاوت مشاهده می‌شود. در واقع نیروهای امپریالیستی نیز برای ایجاد چنین پیشرفتی اصرار می‌ورزیدند. باید گفت که کودتایی که قشر سنتی کمالیست انجام داد، بویژه حکومت اینونو^{۴۷} - دمیرل و بعدها فرمانده کل از راه کودتای تانسو چیللر^{۴۸} خواست تا

^{۴۷} اردال اینونو پسر عصمت اینونو دومین رئیس‌جمهور ترکیه که از اواسط دهه نود به بعد از سیاست کناره‌گیری نمود.

این فروپاشی را متوقف نماید و دیدیم که مجددا سیاست نابودی را در درجه اول اهمیت قرار داد و هم اکنون نیز می‌خواهد این را به شکلی همه‌جانبه ادامه دهد. می‌دانیم که در این موضوع هم هرچند چالشهایی با امپریالیسم داشته باشد، اما برای برطرف نمودن این چالش از راه دولت تانسو چیلر، اهمیت بسیاری قائل شده و برای این امتیازات بزرگی را به امپریالیسم اعطا کردند. فرماندهان ارتش شخصا می‌گفتند: "P.K.K را از بین خواهیم برد، حتی اگر این امر سبب پریشانی ترکیه شده و به قیمت فروش نصف ترکیه به امپریالیسم هم تمام شود" و با این راهکار، خود را در این موضوع نشان می‌دادند و این یکی از نشانه‌های آشکار چالش مذکور بود. هنوز هم نزاع ما بین امپریالیسم و استعمار نابودگر سنتی ادامه دارد. معادلات منطقه‌ای هم از این امر تاثیر می‌پذیرند و یا بر آن تاثیر می‌گذارند. می‌دانیم که در برابر این، جنگی متمرکز انجام گرفت و برخی موارد همانند: سیاست‌های کلاسیک نابودی، میهن‌دوستی انقلابی و همچنین برخوردهای مزدوری نیز در کنار هم و به اشکال گوناگون موجودیت خویش را حفظ نمودند و هر کدام خواستند نتایجی به نفع خویش به دست آورند.

پیدا است که فروپاشی سوسیالیسم رئال و نظام نوینی که امپریالیسم در پی ایجاد آن در منطقه است، برعکس چیزی که تصور می‌شود، راهگشای وضعیت به بن بست رسیده سنتی در کردستان می‌شود. در اینجا چندان به اوضاع بین‌المللی برای کاپیتالیسم و سوسیالیسم نخواهم پرداخت، به این نیز نخواهم افزوده شده. اینها مواردی هستند که کمابیش روشن می‌باشند. همچنین نمی‌خواهم از وضعیت بدتر شدن فقدان تعادل موجود در منطقه نسبت به گذشته و بویژه اتمام عصر قدیمی استعمار کلاسیکی و در سختی قرار گرفتن این رژیمها از این نظر چندان سخن برانیم. استعمار کلاسیک نیز بسیار تحت فشار است و فقدان تعادل هر روز بیشتر از پیش افزایش می‌یابد. حال بهتر قابل درک است که در نتیجه تمامی اینها، رویدادهای عینی کردستان و مهمتر از آن بحرانهای درونی رژیمهای استعمارگر شانس پیشرفت انقلابی را افزایش داده و تحلیلات ما در این مورد حاوی ارزیابیهای صحیحی می‌باشند.

می‌توان به صورت مشخص‌تر رویدادهای بین‌المللی و همچنین چالشهای منطقه‌ای را بررسی نمود. با خطوط کلی می‌توان اینها را بیان نمود: بحران کاپیتالیسم ژرف‌تر می‌شود و تخریباتی که سوسیالیسم

^{۸۹} تانسو چیلر، دبیر کل حزب راه راست DYP و نخست وزیر ترکیه که پس از کشتن تورگوت اوزال و آغاز دوران ترور سیاه و جنگ ویژه به عنوان جناح سیاسی رژیم با به راه انداختن جنگ ویژه، سبب تخریبات و بی‌خانمانی و جنایت‌های فاعل مجهول در کردستان گردید. در انتخابات سال ۲۰۰۳ با شکست سخت حزبش از دبیر کلی استعفا کرده و آن را به "محمد آغار" که او نیز از عوامل جنگ ویژه است سپرد.

رنال در پدیده سوسیالیسم ایجاد نموده آشکار می‌شوند. فروپاشی سوسیالیسم رنال، به معنی فروپاشی خصوصیات آنتی سوسیالیستی موجود در خود آن است. هیچ گرایش سوسیالیستی - به هر قیمتی که باشد - بیماریهای رنال سوسیالیسم را نمی‌پذیرد. پشت سر نهادن این وضعیت - که سوسیالیسم را به حالت غیر قابل شناخت درآورده و آن را در برابر کاپیتالیسم تقریباً دچار خفقان نموده بود- به معنی رهایی از این بیماری و به دست آوردن شانس ایجاد یک نگرش صحیح سوسیالیستی است. پیداست که این ارزیابیهایمان هم اکنون تصدیق شده‌اند. بحران روزافزون کاپیتالیسم و وضعیت ورشکستگی آن که در حال متوال شدن است بیشتر از سالهای قبل از دهه ۹۰ می‌باشد. ما آن وقت نیز این را گفته ایم و هم اکنون صحت این امر ثابت می‌شود.

در مورد منطقه نیز می‌توانیم همان موارد را بازگو کنیم. قبلاً تأکید کرده بودیم که فقدان تعادل در منطقه تحت نام "نظم نوین" افزایش خواهد یافت و پیشرفتهایی که بوجود خواهند آمد اندکی بیشتر به انقلابها مجال داده و بویژه عصر انقلاب کردستان آغاز خواهد شد. حتی توافق اعراب و اسرائیل نیز راه را بر پیشرفتهایی به نفع آن خواهد گشود نه علیه آن. همچنین پایان یافتن جنگ ایران و عراق از راه توافق، چالشها را از میان برنخواهد داشت و اوضاعی را که با پیشرفت انقلابی در ضدیت می‌باشند، تقویت خواهد نمود. توافق، اندکی بیشتر راه را برای محیط لازم جهت پیشرفت بهتر خواهد گشود و چالش میان سایر مزدوران امپریالیسم و خلقها بیشتر وضوح خواهد یافت. همچون نتیجه این امر، جنبشهای اسلامی از این مسئله استفاده نمودند. گروههای رنال سوسیالیستی نه تنها از آن استفاده‌ای ننمودند بلکه رو به محو شدن [از صحنه] رفتند. اگر نوعی نگرش صحیح سوسیالیستی می‌بود، احتیاج چندانی به جنبشهای متنوع اسلامی نمی‌ماند و یا اینها این همه موفق نمی‌شدند. اما احزاب کمونیستی مرسوم، همچنین ملی‌گرایی خرده بورژوازی فاقد چاره راهگشای ظهور این جنبشهای اسلامی گشتند. مزدوران ملی‌گرایی خرده بورژوازی کلاسیک به سبب داشتن خصوصیات رنال سوسیالیستی نمی‌توانند جوابگوی حل مسائل خلقها باشند. این جنبشها همگام با فروپاشی سوسیالیسم رنال اعتبار خویش را نزد خلقها به میزان زیادی از دست داده و بنابراین جنبشهای اسلامی نیز از اینجا نیروی خویش را می‌گیرند. اما از طرف دیگر در کردستان - همانگونه که از پیشرفت جنبش ما نیز پیداست - نگرش صحیح سوسیالیستی نیز می‌تواند پیشرفتهای بزرگی را بوجود آورد.

چالشهای موجود در خاورمیانه فقدان توازن را بیشتر می‌نماید. همین فقدان توازن راهگشای شکل گیری جنبشهای انقلابی به اشکال و انواع متفاوتی می‌شود. این دوره آنگونه که تصور می‌شود "پایان تاریخ" و یا "عصر صلح" نیست بلکه به معنی آغاز تاریخی نوین و آغاز دورانی سخت از طریق رویدادهای

خشونت‌بارتر و انقلابی‌تر نیز می‌باشد. البته که این وضعیتی چالش‌بار است. محافظه‌کاری و صلح‌طلبی تحمیلی امپریالیسم و واکنشهایی که در برابر آن صورت می‌گیرند، نیز بصورت متداخل بوده و به آرامی توسعه می‌یابند. همانگونه که می‌توان اوضاعی متشنج‌تر را انتظار داشت، همانطور نیز ممکن است وضعیتی آرام نیز بوجود بیاید. اما چیزی که مهم است این است که چالش‌ها در مدتی کوتاه فروکش نخواهند رفت.

در چنین محیطی کردستان به فضایی دست می‌یابد که بیشتر می‌تواند اظهار وجود نماید. بدون شک فروپاشی ساختار سنتی اجتماعی تسریع یافته است. نوعی بیکاری عظیم بوجود آمده، معیارهای عشیره‌ای از بین رفته و تخریب‌کاری کاپیتالیستی ساختار اجتماعی را با وضعیتی بحرانی رو در رو ساخته است. نظام کاپیتالیستی هیچ راه‌حلی برای مشکلات نیافته است و در عین حال هر روز بیشتر از پیش مشکلات را تعمیق بخشیده است. مورد مهمتر هم این است که نگرشهای کلاسیک مدیریتی دیگر چندان کفایت ننموده و گذار از آن موضوع بحث است. هم پشت سر نهاده شدن مدیریت‌ها [ای کلاسیکی] و هم تغییر وضعیت خلق منجر به ایجاد وضعیتی عینی اما بسیار فاقد کنترل می‌شوند. البته هرچه پیشرفتهای عینی از این دست افزایش می‌یابند، میزان مشارکت در انقلاب نیز افزایش می‌یابد. پیشرفت‌های انقلابی بوجود آمده و با سرعت زیادی توسعه می‌یابد. طبیعتاً P.K.K نوعی بیان آشکار این امر است که هم با تئوری و هم با پراکتیک خویش از این رویدادها استفاده نموده و تداوم می‌یابد.

تمامی بخشهای کردستان در یک سطح پیشرفت نمی‌نمایند. استعمار به گونه‌ای متفاوت، قدرتهای متفاوت و دوران تاریخی متفاوت راهگشای درجه بندی به لحاظ اهمیت وضعیت عینی در اینجا گشته و همچنین راه را بر ظهور اشکال متفاوتی از جنبش‌ها می‌گشایند. حال بهتر می‌فهمیم که جنبش P.K.K این رویدادها را از همان آغاز به شکلی صحیح مورد ارزیابی قرار داده و همراه با این ارزیابی ابژکتیو، تحولات ملی‌گرایی و یا گرایش‌های چپ‌کردی را تقریباً به صورت صحیح ارزیابی نموده، همچنین تحلیلات آن در زمینه موضوعات: سوسیالیسم، دین، خانواده و نگرش شخصیتی از نظر واقعیت اجتماعی و ملی‌سرنخهای مهمی را ارائه داده و با برخوردی عمیق توانسته به آگاهی و سازماندهی دست یازد. تاریخ P.K.K از این نظر تنها بیان تاریخ ملی نیست، بلکه در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای از نظر ایدئولوژیکی و سیاسی شرایط ابژکتیو را آشکار نموده و به همان میزان بیانگر ایجاد راه‌حل مربوطه در شخص خود و در موجودیت سازمانی خود می‌باشد. یعنی چیزی که مورد بحث است تنها یک جنبش صرفاً ملی نیست، بلکه در سطح بین‌المللی؛ سوسیالیسم و در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای؛ داشتن شخصیت سوسیالیست و شخصیت‌رهای بخش ملی را با اهمیتی بزرگ مطرح می‌کند. توسعه‌ای که در هر مرحله‌ای

آن را در خود ایجاد نموده منجر به یک پیشرفت اینچنین بین‌المللی می‌گردد. اگرچه این پیشرفت‌ها تماماً در خارج بازتاب نیافته باشد اما آن را در درون خود می‌پروراند.

پیداست که در دوران تشکیل گروه P.K.K اهداف آن گروه داشتن یک جنبشی ملی صرف نیست. باید آن را همچون یک جنبش سوسیالیستی محسوب نمود. همچنین تشکیل ابعاد رهایی‌بخش ملی آن نه با برخوردی تنگ‌نظرانه بلکه باید به شکل راهگشای بودن آن در مبارزات رهایی‌بخش ملی دیده شود. مهمتر از آن این است که شکل مبارزه‌ای که انجام داده با برخوردی بسیار عمیق بوجود آمده است. P.K.K در برابر برخورد سرکوب‌گرانه امپریالیسم در تمامی مستعمره‌ها و در نتیجه در برابر پیشرفته‌ترین شکل جنگ ویژه‌ای که انجام می‌داد خود را به صورت یک سازمان جنگی و ارتش درآورد. از این نظر مقولات جنگ و ارتش، عملاً گذار از جنگ‌های ویژه‌ای^{۴۹} است که امروزه امپریالیسم آن را به راه انداخته. از این نظر فعالیت‌هایی که [P.K.K] از این منظر بین سالهای ۸۰ تا ۹۰ انجام داده است، تشکیل حزبی انقلابی سوسیالیست بوده و به همان میزان فعالیت‌هایی است که فرصت تشکیل معنادار یک ارتش انقلابی در سطح بین‌المللی را بوجود می‌آورند. این فعالیت‌ها تنها برای مقابله با رژیم ۱۲ سپتامبر نبوده بلکه تلاش‌هایی جهت مقابله با تمامی جنگ‌های ویژه تحمیلی امپریالیسم می‌باشد.

حزب واقعی حزبی است که تأثیراتی اینچنین در سطح بین‌المللی را دارا بوده و جنگ واقعی نیز جنگی است که تأثیراتی اینچنین دارد. همچنانکه تلقی کردن P.K.K بعنوان یک خطر بین‌المللی و محاکمه آن به شکل تروریست‌ترین سازمان جهان بدین سبب است. یعنی این ارزیابیها از خصوصیات آلترناتیو بودن آن برای نظام نشات می‌گیرد، آنها خطر را اینچنین نزدیک احساس می‌کنند. با وقوف بر اینکه نتایج جنگ انقلابی در برابر جنگ ویژه تنها محدود به کردستان نخواهد ماند، لذا مشاهده می‌کنیم که را از همایش‌های عالی منطقه‌ای گرفته تا دخالت دادن گاه به گاه ناتو مسئله در سطحی وسیع در ضدیت با آن تلاش‌هایی صورت می‌دهند. تمامی اینها نشان می‌دهند که تشکیل حزب ما تنها نوعی تکوین حزبی ملی نیست بلکه نوعی تکوین حزبی انترناسیونالیستی است، همچنین جنگ ما تنها نوعی جنگ رهایی‌بخش ملی نیست بلکه جنگی بین‌المللی است.

^{۴۹} جنگ روانی و تبلیغاتی و مخفیانه شامل تبلیغات منفی، توسعه مزدوری، ایجاد رعب و وحشت و ترور و جنایت‌هایی که عامل آن مجهول بودند و ایجاد‌های نهادهای غیرعلنی و مخفی برای آن، همچنین تغذیه یک قشر رانت‌گرای وابسته به آن، که نمونه‌ی بارز آن در ترکیه تحت عنوان "دایره جنگ ویژه" در برابر جنبش آزادیخواه کرد با هزینه‌ای گزاف به جریان افتاد و نتایج وخیمی را سبب شد. در اینجا مقصود نوعی از این جنگ‌هاست که در سطح جهانی توسط امپریالیزم انجام داده می‌شود.

می‌توانیم بطور خلاصه زمینه ظهور حزب ما و پیشرفتهایی که ایجاد نموده را همراه با وضعیت موجود بین‌المللی و منطقه‌ای اینگونه بیان نماییم. در دوران پیش روی ما نیز این رویدادها با تسریع بیشتر ادامه خواهند یافت. دوره رویدادهای سیاسی بین‌المللی به طور قطع شاهد رویدادهایی خواهد بود که نه علیه کردستان بلکه به نفع آن می‌باشد. چالشهای موجود در جبهه کنونی امپریالیسم، ایجاد بلوک‌های آمریکا، اروپا و ژاپن، همچنین جایگاه روسیه شکل‌گیری این بلوکها، مطرح شدن چین، همچنین مسائل روزافزون بین‌المللی که در موقعیتی عقب‌مانده و وابسته هستند چنان وضعیتی به بار آورده که امپریالیسم دیگر پایداری گذشته خود را به سختی باز خواهد یافت. هر روز شاهد تأثیرات این امر بر وضعیت متشنج قفقاز، بالکان و خاورمیانه هستیم. تمامی اینها نشان می‌دهد که پایداری در میان نخواهد بود بلکه ناپایداری بوجود خواهد آمد، امپریالیسم بیشتر تحت فشار قرار خواهد گرفت و چالشها بیشتر شده و اختلافات بسیاری از این سر خواهند آورد. همچنانکه اینها اختلافاتی است که از هم‌اکنون ما از آنها فایده می‌بریم. اختلافات بالکان، خاورمیانه و قفقاز به حدی رسیده‌اند که می‌توانیم از آنها بهره‌مند شویم.

همچنین توافق بین اعراب و اسرائیل که ویژه منطقه خاورمیانه ماست، اوضاع موجود در ایران و مهمتر از آن روند ناپایداری ایجاد شده در وضعیت پایدار ترکیه - که بسیار آن را مدح می‌نمایند- خبر از آن می‌دهند که در دوران پیش روی ما تحولات چشم‌گیرتر از آنچه تصور می‌رود ایجاد خواهند گشت. سیاست‌های عملی اصلی همراه با این پیشرفتهای ایجاد خواهند گشت. ارزیابی‌های حزبمان و نظریه‌های سیاسی اساسی آن در این دوران پیشروی جامه عمل به خود خواهند پوشید. هم‌اکنون اینها به شکلی محدود بوقوع می‌پیوندند، اما اگر در دوران پیش رو اقدامات لازم انجام پذیرند، با کیفیتی چنان پیشرفته منطقه‌ای شده حالتی بین‌المللی در خواهد آمد که قابل مقایسه با هیچ دورانی نخواهد بود.

پس از بیان خلاصه‌وار این مطالب، بطور خلاصه می‌توان گفت: وضعیت امروز کردستان در درون این وضعیت ابژکتیو حالتی بن بست یافته است و استعمار ترک هم از نظر اقتصادی، هم سیاسی و هم نظامی به وضعیتی اداره نشدنی در آورده شده است. دیگر نمی‌توان از اقتصاد استعماری در کردستان و نظارت سیاسی و نظامی آن بصورت نیرومند بحث نمود. حقیقتاً تماماً از این امر گذار نموده‌ایم. به نوعی رژیم اشغالگر و مجری جنگ ویژه آشکارا مورد بحث است و این جنگ برای آنها جنگی است که آستر آن از رویه‌اش گران‌قیمت‌تر است^{۵۰}. بحران حاصل از این در ترکیه نیز در نقطه اوج است. دیگر قادر نیستند اداره نمایند و به وضعیتی درآمده‌اند که تنها با رژیمی که آن را "جمهوری کترگریلا" عنوانش می‌کنند قابل اداره هستند.

^{۵۰} منلی ترکی کنایه از اینکه زبانش از فایده‌اش بیشتر است.

در مورد رویدادهای جنوب کردستان نیز به طور خلاصه می‌توان گفت: استعمار کلاسیک از هم فرو می‌باشد، یا با یک سیستم دمکراتیک فدرال در چارچوب تمامیت ارضی عراق بسوی راه‌حلی خواهند رفت و یا مجبور هستند که دولت فدرال کردی را تشکیل داده و با بسوی یک دولت مستقل راه خواهند پیمود. در غیر اینصورت نمی‌توانند این مرحله‌ی گذار را با وضعیت کنونی چندان ادامه دهند. چه تشکیل دولت و چه تشکیل فدراسیونی دمکراتیک باشد، چنین رویدادهایی پیشرفت انقلابی را تسریع خواهند بخشید.

می‌بینید که اوضاع اِژکتیو کنونی بیشتر بصورت یک پیشرفت غیرقابل کنترل درمی‌آید که راه‌حل را در انقلاب می‌جوید. بدون شک امپریالیسم جهت نظارت بر اینجا می‌خواهد برخی مدل‌ها را طرحریزی کند. می‌خواهند مدل دولت فدرال کرد را در شمال نیز گسترش دهند اما دولت کلاسیک ترکیه اجازه نمی‌دهد که این امر روی دهد. سخته اوزال و در واقع کشتن اوزال که عامل آن مجهول ماند و وجود بسیاری از جنایت‌های "فاعل مجهول" پس از آن نیز در پیوند با تروری است که رژیم کمالیست در برابر نیروهای داخلی و یا خارجی خود اجرا می‌نماید. به رسمیت شناختن وضعیت نوینی توسط امپریالیسم و سیاستمداران وابسته به آن، از اداره شدید وضعیتی نشأت می‌گیرد که هفتاد سال است ادامه دارد. اگرچه قدرت هم‌اکنون در دست اینها است، ولی محافل بسیار بزرگی وجود دارند که نسبت به این واکنش نشان می‌دهند. آشکار شده که خود خلق، انقلاب موجود در کردستان و حتی مزدوران نیز قادر نخواهند بود که با این شرایط چندان پیش روند. امپریالیسم نیز از این احساس ناراحتی عمیقی دارد. این نشان می‌هد که وضعیتی پر از چالش و برخوردار از مراحل گوناگون در جریان است. این تعادل با این وضعیت چندان تداوم نخواهد یافت. فعالتهای هر روزه طی مبارزات انقلابی نیز این معادله را در حد مهمی تحت فشار قرار داده و آن را بی‌نتیجه باقی می‌گذارد. یعنی دیگر ممکن نیست که کمالیسم کلاسیک پایداری قدیمش را بار دیگر باز بیابد. تمامی شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای و مهمتر از آن انقلاب موجود در کردستان به این امر اجازه نمی‌دهند.

همانگونه که در جنبش انقلابی ما و بیان خلاصه‌وار تاریخ حزب ما نیز مشاهده می‌شود؛ حزب، نیروی گریلا و ارتش ما با توجه به سطحی که امروزه بدان رسیده‌اند به ابعادی دست یافته‌اند، قادر خواهند بود به تمامی جنگ و یژه را با شکست مواجه ساخته و آن را محدود نمایند. همچنین به چنان بلوغ و قدرت ذاتی رسیده‌اند که راه‌حل مزدورانه را ناکارا می‌نماید. در این موضوع لازم می‌بینیم به معضلات تکوین حزبی P.K.K. بپردازیم.

جنبش P.K.K جنبشی آلترناتیو برای نظام است

اگرچه تکوین حزبی با موفقیت به انجام رسیده و تکوین ارتشی دیگر به جایی رسیده است که قابل تصفیه نیست، اما نمی‌توانیم مشکلات بزرگ موجود و وظایفی را که باید بجای آوریم نادیده بگیریم. مسایل خودسازی حزبی مسایلی هستند که به وسیع‌ترین شکل در صدد مطرح کردن آن هستیم این ارزیابیها که؛ شخصیت P.K.K را کسب کنیم تا در جنگ پیروز گردیم معضلات را به شکلی با اهمیت نشان می‌دهد. ما هنگام تشکیل حزب از نظر ایدئولوژیکی مبارزه‌ی مهمی را در برابر ملی‌گرایی ابتدایی، گرایش چپ تقلبی خرده‌بورژوازی کرد و ترک و سوسیال‌شونیسم صورت دادیم و از این نظر توانستیم حزب را بنیان نهیم. همچنین به دلیل حاکم بودن برخی اوضاع سیاسی چه در برابر احزاب و یا جنبشهای بورژوا و چه در برابر احزاب و یا جنبشهای ملی‌گرای ابتدایی که بصورت جنبش عملی درآمده بودند، مبارزه‌ای سیاسی انجام دادیم و در این مبارزه سیاسی کمابیش پیروزی به دست آمد. به همین سبب پیروزی مرتبط با آن به عنوان خط‌مشی مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی قطعیت یافت.

تاریخچه آن کمابیش بدینصورت است: در دوران اولین گروه یعنی تا سال ۱۹۸۰ در برابر همه نوع ملی‌گرایی ابتدایی، سوسیال‌شونیسم و رفرمیسم^۱ خرده‌بورژوازی به شکلی متمرکز مبارزه ایدئولوژیک انجام دادیم و پیروز گشتیم. همچنین برای سرکوب فاشیسم ۱۲ سپتامبر و در برابر حملاتی که جمهوری ترکیه و مزدوران جنوبی جهت خنثی کردن تاثیرگذارهای سیاسی ما و دچار نمودن جنبش ما به خفقان انجام می‌دادند، با شروع دوره جنگ مسلحانه در ۱۵ آگوست و تبلیغات در چارچوب آن به مقابله پرداخته و برای پایداری خود به مبارزه پرداختیم. این نیز از نظر سیاسی پایداری ما را ثابت کرده و نشان داد که جهت آن مهم نیز چگونه باید دست به جنگ گریلایی زد. به طور خلاصه دوران تکوین حزبی بین سالهای ۱۹۸۰-۹۰ و خط‌مشی ایدئولوژیک و سیاسی و دستاوردهای آن قطعیت یافته و به همان میزان نیز لزوم تشکیل ارتش و تنظیم جنگ گریلایی را با خود به همراه آورد.

مهمترین ماجرابی که کاراکتر سالهای بین ۱۹۸۵-۹۰ را می‌تواند نشان دهد، جنگ برای تحکیم سازماندهی نیروی های گریلا و رساندن آن نیروها از سال ۹۰ تا به امروز و به چنان بلوغی است که احتمال فروپاشی آن را از میان برداشته است. حال چیزی که در اینجا مهم است کیفیت تحمیل‌های داخلی است که متوجه حزب و ارتش ماست. رژیم جنگ ویژه تنها از بیرون قادر به مبارزه با ماست و تحمیل‌های داخلی را باید جدای از جنگ ویژه در نظر گرفت. مبارزه اساسی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی به

^۱ رفرمیسم؛ اصلاح‌طلبی، بهبودخواهی

درون سازمان منتقل شد. حال بخوبی می دانیم که تمامی نیروهای تحت تاثیر کمالیسم، فنودالیسم و گرایشات عشیره‌ای که در بیرون به نوعی دچار شکست شدند، از یک نظر در درون - درگیر این تداوم آن است - به اتمسفر توسعه‌ی جستجوی این امر شده اند.

تحلیلاتی که از سال ۱۹۸۵ به این سو انجام می‌دهیم از یک نظر نوعی مبارزه طبقاتی درون حزبی است، حتی تحلیلاتی جهت آشکار نمودن دشمنان داخلی حزب است و این ارزیابیها بسیار مهم هستند. همچنین اگر توجه شود می‌بینیم که در درون حزب مقابله جویی وجود دارد که هر روز و حتی هر سال افزایش می‌یابد. به تاریخ پروواکاسیونها^{۵۲} و میانه‌روی‌ها و شخصیت انقلابی ناقص بنگریم. بویژه به برخوردهای اشتباه‌آمیز، ساختگی و نادرست با رهبریت بنگریم و مبارزه‌ی سختی را که در این موضوع انجام داده شد را در نظر آوریم. آنگاه خواهیم دید که جنبش ملی و طبقاتی و سوسیالیستی در برابر گرایشات ملی‌گرایی ابتدایی و رفرمیستی در حال مبارزه‌ای شدید می‌باشد. نباید این مبارزه را تنها به بعضی پروواکاسیونها و تکیه‌گاههای دشمن، تاثیرات غیرطبقاتی، کمالیستی، اربابی و عشیره‌ای محدود نمود. حال بهتر قابل درک است که مبارزه‌ای بسیار فراگیر و با ابعاد وسیع انجام دادیم که تکیه‌گاههایی ملی، طبقاتی و حتی بین‌المللی دارد.

وابسته بودن اخلاک‌گرهای "سمیر"^{۵۳} - که در اوایل سال ۱۹۸۰ به راه انداختند - با امپریالیزم، کمالیسم و واپسگرایی داخلی بسیار محسوس بود. او توانست اینچنین بر آن اعمال نقاب بزند: می‌خواست مدل زندگی اروپایی، همچنین مدل زندگی خرده‌بورژوازی را با تفاوتی کوچک مطرح کرده و نشان دهد. اما در بنیان عملکردهای تحمیلی وی ضدیتی بسیار در برابر تشکیل حزب و ارتش و پیشرفت ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی وجود داشت. بعد از این اخلاک‌گری، اخلاک‌گرهای متفاوت دیگری نیز سر بر آوردند. هر چند ما آن را به سادگی پروواکاسیون می‌نامیم، اما در واقع اینها مواضع ضدحزبی در برابر حزب هستند. یعنی جنبشی از آن نیروهایی است که در برابر ماهیت انقلابی P.K.K. شدیداً مبارزه می‌کنند. می‌دانیم که این مسئله در اخلاک‌گرهای سمیر اینگونه فرموله شد: "P.K.K. را همانگونه که در سال ۱۹۷۳ ظهور یافت، باید به همان شیوه مدفون ساخت". حال بهتر درک می‌کنیم که تا به امروز با چه دقتی به کمک رژیم جنگ و بویژه و با تقلید راهها و روش‌های ظهور P.K.K.، هر شیوه‌ی پیشرفتی را که به آن دست زده می‌شود همانند یک اسلحه بر ضد ما به کار برده و آن را اجرا می‌نمایند.

^{۵۲} پروواکاسیون: اخلاک‌گری

^{۵۳} سمیر، فردی تصفیه‌گر در دوران تکوین حزب P.K.K. که خاستگاهی فنودال - پروکرات داشت و در پی گسترش گرایش رفرمیستی در برابر گرایش انقلابی بود.

تاریخ پروواکاسیونها و یا عبارتی جنگ و ویژه‌ای که در برابر حزب انجام می‌شود. تنها اقدام یک شخص و یا یکی از عوامل دشمن نیست؛ اگر چه این اقدامات تحت تاثیر همه جانبه تکیه گاههای داخلی و خارجی کمالیسم توسط یک شخص پروواکاتیو اعمال می‌شود و همچنین شخصیت انقلابی ناقص متعارف و دارای همه‌نوع تاثیرات فنودالی از آن پشتیبانی می‌نماید؛ لذا یک حرکت ضدحزبی می‌باشد. چیزی که اقدام به آن می‌کنند یک حرکت ضد حزبی است که بستر بزرگ بردگی، همچنین برداشت خرده‌بورژوازی از زندگی - که این برداشت زندگی ایدئولوژی کمالیست ترک، کاپیتالیسم و بورژوازی آن است - و عادات زندگی فنودالی - عشیره‌ای - که پیوند اینها با استعمار آشکار است - و زمینه‌ای که اینها آن را تشکیل می‌دهند به عنوان تکیه‌گاه برمی‌گزینند و این بسیار مشخص است. اینها اعضای مرکزی، کادر و تاکتیکیهای جنگی مخصوص به خود دارند. تاکتیکیهایی که تاکتیک جنگ و تاکتیک جنگ ویژه محسوب می‌گردند اما متفاوت تر و ظریف تر می‌باشند. شخصیتهایشان از نوع و تیپ **مخرب** بود که شباهت بسیاری با عوامل جنگ ویژه داشتند. به همین سبب جدا کردن جاسوس عینی و ذهنی از هم در میان اینها بسیار دشوار بود، اما نتایجی که به آن رسیدند بسیار جالب و مشابه بود.

قطعا اینها مبارزهای را در برابر ما انجام دادند. یعنی به میزان واقعی بودن سازش آنها در تاریخ، در درون حزب نیز اینگونه سازشکاری کردند. شاید این روابط بسیار آگاهانه برقرار نشده بودند، همچنانکه جستن روابط اینگونه‌ی آگاهانه در تاریخ نیز بسیار معنادار نیست. زیرا گرایشات خودبخود یکی می‌گردند. خصوصیت عشیره‌ای فنودال و ویژگی کمالیسم هفتاد سال است که از اتحادی نامشروع برخوردارند. اینها در طول تاریخ با عثمانیان همسو بوده‌اند. حتی می‌توان ریشه‌های این را در دورانه‌های تاریخی قدیمی تر یافت. اینها مطابق عادات رایج و خاص در زندگی به سرعت با همدیگر آشنا می‌گشتند. آنها برخوردی داشتند که اگر در این گفته آنها دقت کنید، آن را می‌فهمید: "وقتی به چشم همدیگر نگاه می‌کنیم می‌فهمیم که چه می‌خواهیم بگوییم" یکی از فرمول‌های اینها نیز این بود، اینها با استشمام بوی یکدیگر دور هم جمع می‌شدند! همچنانکه در تشکیل گروه، بیشتر از چیزی که تصور می‌نمودیم رفقای عقب‌مانده و بویژه برده را بکار می‌گرفتند. اینها صدها سال است که از این بردگی روستایی و این پس‌مانده قرون وسطایی استفاده نموده‌اند و می‌توانند بستر موجود در صفوف ما را اینچنین بخوبی ارزیابی نموده و از آن استفاده نمایند. بخوبی می‌دانیم که چگونه با بهانه قرار دادن سختی‌ها، امید به نوعی زندگی متقلبانه را در میان این اقشار پراکنده اند و مثلاً با ارائه امکانات برای پیشبرد زندگی متقلبانه به شکل تامین زندگی شخصی و یا سوق دادن آنها بسوی ازدواج، آن افراد را به بیراهه کشاندند.

نتیجتاً این تحركات ضد حزبی تحركاتی هستند که در واقع بسیار بیشتر از چیزی که تصور می نمودیم عمیق بوده و نوعی بنیان وسیع تاریخی، تکیه گاه اجتماعی و نمایندگان بسیار آموزش دیده فریبکار سیاسی را دارا هستند.

چگونگی توسعه این امر در تاریخ حزب ما را در اقدامات ضد حزبی آن دانسته به رهبری شاهین^{۴۹}، سمیر و بعدها جعفر، حسین یلدرم، شنر^{۵۰} و طرزی جمال^{۵۱} می بینیم. انگار هنوز هم در صددند این برخوردهای ضد حزبی را هر سال با مطرح کردن یک شخص توسعه دهند. مهمترین اینها فاطمه^{۵۲} است. یک پیشاهنگی ایدئولوژیک و سیاسی همانند فاطمه داشتند که از چنان ذهن و روحی برخوردار بود که در برابر ما تمامی تاکتیکها را بکار می برد. اینها از سر آغاز کار تاکنون در حال مبارزه ای شدید با ما هستند. سعی نمودیم جایگاه این دسته را در تکوین حزبی P.K.K بخوبی نشان دهیم. در ارزیابیهای گوناگون توضیح دادیم که این مبارزه در تمام ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی، روحی، سازمانی و نظامی به صورت مختلط انجام می شود. این (خط مشی) تلفاتی را داشت اما حال بهتر می بینیم که دستاوردهای بزرگی نیز

^{۴۹} شاهین دنمز Sahin Dunmez، از اعضای کمیته مرکزی P.K.K که در کنگره اول انتخاب شد ولی هنگامی که دستگیر شد تسلیم دشمن شده و سبب شناخته شدن رفیق مظلوم دوغان از طرف دشمن شد که علی رغم دستگیری شدن دشمن از هویت وی آگاهی نداشت. همچنین قبل از دستگیری در ایجاد چالش "آپوچی ها" و "حقی جی ها" یعنی طرفداران آپو و طرفداران حقی دست داشت. "حقی جی ها" منسوب به حقی قرار بود که اصالتاً ترک بود و آن هنگام شهید شده بود. برادر اخلاکگر وی به نام باقی قرار ضرورت جنگ فوری با جمهوری ترکیه به انتقام شهادت حقی قرار را پیش کشیده و ادعای احتمال توطئه کردها در شهادت ایشان را مطرح می نمودند. این اخلاکگری با درایت کمال پیر که او نیز اصالتاً ترک بود خنثی شد. شاهین دنمز به دست دولت کشته شد.

^{۵۰} محمد شنر Mehmet Sener، تصفیه گری که گرایش خرده بورژوازی وی لزوم دوری گزینی از مبارزه مسلحانه و گسترش فعالیت در اروپا همانند سایر احزاب بود. شنر از طرف دولت دستگیر شد و در زندان به صورت ویژه آماده شده بود، در سال ۱۹۸۹ با برنامه قبلی و با مشمولیت عفوی عمومی از زندان خارج شد و به آکادمی مرکزی نزد رهبری رفت. دولت این طیف را تحت شعار "P.K.K را می پذیریم اما آپو را نه" تنظیم کرده بود. در آکادمی سعی بر تضعیف تاثیر رهبریت نمود. به توطئه چینی پرداخت و در جریان توطئه ای حمزه (حسن بیندال) رفیق دوران کودکی رهبری را به شهادت رساندند. در میان توده جنوب غربی کردستان نیز با استثمار عاطفی از مقاومت زندانها سعی در تضعیف مقام رهبریت داشت. در فرجام کار از طرف حزب بر چیده شد. این مسئله مفصلاً در کتاب "تصفیه تصفیه گر" اثر عبدالله اوچالان آمده است.

^{۵۱} طرزی در ترکیه به معنی خیاط است. طرزی جمال Terzi Cemal (مصطفی امور جو) کسی است که از دوران دبیرستان به عنوان عامل نظام کار کرده و این را تا به صفوف P.K.K آورد. در دوران ۱۵ آگوست نیز وی پیشینه ای منفی داشت. در واقع ۱۵ آگوست قرار بود در سه مکان "روح - شمزینان، جوله میرگ (حکاری) و چه له (چوکورجا) انجام شود. معصوم کرکماز در حوزه خویش یعنی روح - شمزینان این را انجام می دهد. در جوله میرگ به سبب اینکه عملیات ضعیف بود و آتش چندان را ببار نیاورد. در "چه له" طرزی جمال از انجام عملیات سرباز زد و این جزو کارنامه منفی وی شد. در منطقه "جنوب غربی" جوانان بسیاری را به بهانه جاسوس بودنشان کشت. او بعدها اعدام گردید

^{۵۲} فاطمه (کسیره یلدرم Kesire Yildirim) که داستان مقابله اوچالان با وی از اهم موضوعات دوران تشکیل و تکوین P.K.K است. وی بعدها هنگام رفتن نیروهای P.K.K به دره بقا به آنجا رفت و پس از مدتی به اروپا رفته و در آنجا از P.K.K جدا شد.

دارد. از یک نظر روی فعالیتهای پروواکسیون و یا ضدحزبی از سال ۱۹۷۵ تا به امروز کار کردیم و تمامی اینها هم با همدیگر مرتبط بودند.

به روشنی دیدیم که حتی آنها که بسیار مخالف همدیگر بحساب می آیند، بصورت ایزکتیو و سوپراکتیو تا چه حد تداوم یکدیگر بوده و به همدیگر خدمت نموده و با همدیگر به سازش پرداخته و متحد شدند. نیروی اینها از بستر بردگی، عادت های موجود در زندگی که بر افراد حاکم گشته اند، چپاول دسترنج دیگران بدون انجام هیچ کاری، فتنه انگیزی، فریبکاری و اغتشاش نشات می گرفت. اگر به این نکته توجه کنیم که جامعه ما چه شرایط مناسبی برای ظهور این امر ارائه نموده و این نوع روشها چقدر نتیجه بخش بوده اند، آنگاه بهتر خواهیم دید که نمی توان نیروی اینها را کوچک شمرد.

در برابر اینها با استفاده از نوعی میهن دوستی عظیم و نوعی حرکت حاصل از دسترنج بزرگ سوسیالیستی مبارزه ای عظیم سازمانی و شخصیتی را عملی ساختیم. آنهایی که تاریخ P.K.K را از این نظر ارزیابی نمی نمایند، در واقع نمایندگان این دسته هستند. باید بر اهمیت این مسئله تاکید نماییم. آنها که نمی توانند تمامی این مبارزه ای را که انجام داده ایم درک کنند و یا علی رغم اینکه آن را دیده و از آن آگاه هستند ولی مقتضیات آن را در شخصیت خویش ایجاد نمی نمایند و بصورت عمیق در ذهن خود جذب نمی نمایند، از یک نظر کسانی هستند که می خواهند این نوع **کنتراحزب (ضد حزب)** را در صفوف ما تداوم بخشند. این مهمترین نتیجه ای است که باید از آن گرفت. فعالیت اینها متوقف نشد. علی رغم حسن نیت رفقا، باید پرسید: آنها که نمی توانند عملکردهای سازمان گریز را که تکیه گاه اینهاست پشت سر بگذارند، یعنی آنها که برخورد صحیحی با جنگ ندارند، بویژه آنها که در جنگ گریلایی خلاقیت به خرج نداده و پیشرفتی مطابق معیارهای حزبی ایجاد نمی کنند، مجری اهداف چه کسی خواهند بود و برای چه کسی بستر فعالیتی را تشکیل خواهند داد؟ البته که بستر مساعد را برای کنتراحزب و ضد حزب فراهم می نمایند. همچنانکه می دانیم بعد از مدت کوتاهی برخی خود را برای این امر آماده می نمایند. این چندان ارتباطی با نیت پاک فرد ندارد. در اینجا نوعی مبارزه شخصیتی شدید در حال انجام است. اگر مبارزه ای که در برابر بافت عقب مانده اجتماعی و همچنین جریانات مزدور ملی انجام می شود، مهمتر از آن اگر دشواری مبارزه گریلایی و آموزندگی و سازمان دهنده گی آن را تشخیص نداده و حق آن را ادا ننماییم، آنگاه چیزی که به آن دچار شویم بستر مناسب برای پروواکسیون بوده و فرو افتادن در وضعیت پروواکتوری انسان را به استفاده از این بستر و می دارد. برخی به سرعت به این بستر می پیوندند، برخی بعدها به آن می پیوندند و برخی نیز جسارت پیوستن به آن را نشان نمی دهند. اما حال بخوبی این ارتباط را می بینیم.

خلاصه باید از مبارزه درون حزبی درسهایی فرا گرفت. پیش تر روشن شده که حرکت ضدحزبی حرکتی نیست که بتوان آن را کوچک انگاشت، بلکه دقیقاً برعکس مبارزه‌ای است که رژیم عامل جنگ ویژه بیشترین امید را بدان بسته است. آفریدن شیوه رهبری این کار نیز ویژگیهای مخصوص به خود دارد. در این پروواکاسیون، عضو رهبر، همانند یک مشاهده‌گر و ناظر از آغاز تا به امروز در موقعیتی می باشد که در رأس رهبریت قرار داده شده و یا به اصطلاح در آنجا نشانده شده. بدون شک رهبریت [حزب] نیز متوجه این امر بود. او نیز همین موارد تحمیلی جمهوری ترکیه و تحمیل بستر مزدورانه را می دید اما امروزه بهتر دیده می شود که حمله و نشدن به آنها مطابق برخورد برخی از رفقا که معتقد بودند "باید فوراً آنها را سرکوب کرده و از بین ببریم"، برخورد تاریخی و تاکتیکی مهمی محسوب می گردد. اگر رهبریت، در برابر بستر مزدورانه، نوعی مؤاخذه و بازخواست را به شکلی صحیح پیش نبرد - که این یک حقیقت مهم در کردستان است- و مبارزه با اینها در بنیان خانواده و بویژه در درون مبارزه اجتماعی، ملی و مهمتر از آن سازمانی را از تمام جوانب ارزیابی نکند و در صدد مقابله با آن برنیاید، ممکن نیست بتوان انواع جمهوری ترکیه موجود در کردستان، جمهوری جنگ ویژه ترکیه، جمهوری ترکیه موجود در درون P.K.K و دشمنان داخلی P.K.K را باز شناخته، ارزیابی نموده، تحت کنترل درآورد و بی تاثیر سازد.

حال به صورت بهتری درک می کنیم که ضرورت درک پدیده رهبریت از این امر، جنبه چه اهمیتی دارد. این پیشرفتی بسیار مهم در تاریخ کردستان است که خط مشی های کلاسیک و نوین پدیده رهبریت را از هم متمایز می سازد. اگر می خواهید رهبریتی انقلابی بیافرینید که بتدریج بسوی آزادی می رود، باید آن را در هستی در حال شکل گیری کردستان به دست آورید، باید شخصیت ضمنی موجود که به مثابه خصوصیتی دشمنانه در گذشته ها در بردگی زنان، در رابطه خصوصی، در رابطه خواهر و برادری و در روابط پدر و مادر و اجداد خود وجود داشته و ابتدا به شخصیت شما و سپس به خانواده نفوذ نموده- را ببینید و آن را از میان بردارید. همچنین برای تمامی اینها اگر نوعی رویارویی با روابط واپسگرای خانواده، مناسبات واپسگرای زن و مرد و روابط آنها و اوضاعی که بسیار وابسته به واپسگرایی و استعمار و جنگ ویژه آن بوده و برای آن بستری را تشکیل می دهد - ما این را جاسوس عینی می نامیم، اما با جاسوسی غیر عینی مختلط هستند هر خانواده و هر شخص این را بصورت مختلط در خود دارد و اینگونه توسعه می یابد. این یکی از رئالیته های موجود در کردستان است که شرایط مخصوص آن می باشد و بدون توجه به آن ممکن نیست شخصیت حزبی کسب گردد.

فکر کنم این، درس خوبی است برای رفقای که نگرشی خالص و درست دارند، امیدوارم اینبار درک نمایند. حال بخوبی می دانیم؛ آنها که معتقدند که یک حزب میهن دوست خالص تاسیس نموده ایم که در درون آن نوعی تکوین حزبی، گرایش چپ و سوسیالیسم و میهن دوستی خالص وجود دارد یعنی دشمن در آن وجود ندارد و بستری در آن مهیا نیست که به دشمن خدمت کند و خلاصه اینچنین برخورد می نمایند، به چه میزان غافل، فاقد تدبیر و بدون سازماندهی هستند. اگر رهبری با خصوصیات مدرانه و سازمان یافته بودن خود و با وجود مداوم دشمن درونی، دشمن درون خود و دشمنی که نقاب رفیق بازی و خانواده گرایی را دارد و دشمنی که در شمایل زن و یا مرد فرو رفته - می توان این افراد را دشمنی خوابیده در زیر نقاب مردانه و یا زنانه نامید- پی نمی برد و معنی این برای کردستان و چگونگی بازتاب آن در مرحله رهایی ملی و بازتاب آن در مراتب آزادی حزب و تاکتیکهای گریلایی را تشریح نمی کرد، آیا این رهبری می توانست موفق بوده و یا می توانست تا به امروز تداوم یابد؟ همگی به روشنی می بینید که نمی توانست تا به امروز موجودیت خویش را ادامه دهد و می بینید که این رهبری است که بزرگترین نیروی حیاتی این مبارزه است.

نتیجه ای که باید از این گرفت این است: پیداست که دشمن، مزدورها و همچنین دسته ای که آن را میانه گرا می نامیم تنها در بیرون از حزب وجود ندارند؛ اینها نمایندگانی دارند که به درون ما نفوذ کرده اند، آیا می توانید بگویید که چگونه ما بدون مبارزه و تاکتیکهای استادانه در برابر نگرشهای دشمن و عادات زندگی، در درون حزب و حتی در درون شخصیت خود و همچنین چگونه بدون مبارزه در برابر سازماندهی، تخریبات و بی شخصیت نمودن این نگرش ها و عاداتها و مبارزه در برابر تضعیف همه جانبه جنگ از طرف آنها، به رهبریت و حزب دست یافتیم؟ چطور می توانید اطمینان یابید که این مبارزه را با موفقیت انجام داده اید؟ برخی از سازمانهای کمونیست و ملی گرا این را آزمودند اما تنها یکی - دوماه مقاومت کردن. به عنوان مثال اگر به جنبشهای انقلابی چپ ترکیه و جنبشهای ملی کرد بنگرید، خواهید دید که در همان یکی دو ماه اول به دست دشمنان داخلی آن افتاده اند. خوب می دانید که چگونه جنبش مصطفی صبحی^{۵۸} و تمامی شورشهای کردی، جنبش بارزانی، حزب دمکرات کردستان ترکیه^{۵۹} و بسیاری

^{۵۸} مصطفی صبحی، اصالتا لاز و از منطقه دریای سیاه بود. اولین حزب کمونیست ترکیه را در اواخر امپراطوری عثمانی بنیان نهاد و سپس به سبب فشارها به روسیه گریخت. در ازای قول آتاترک به ترکیه برگشت و به دست یکی از عوامل آتاترک بنام "توپال عثمان" در دریای سیاه کشتی اش غرق گشته و کشته شد.

^{۵۹} (TKDP) Türkiye Kurdistan Demokrat Partisi حزب دمکرات کردستان ترکیه که دبیر کل آن "فاتح بوجاک" از طرف نیروهای دولت ترکیه ترور شد، این حزب علی رغم مواضع ملی خود در ابتدا بعدها تحت کنترل دولت ترکیه درآمد و موضعی واپسگرا پیشه نمود و همین امر سبب افول آن در ادوار بعدی گشت.

از جنبشهای کوچک چپی که ایجاد شده بودند از طرف دشمنان داخلی ابتدا از درون به اختلاف دچار شدند و برخی از آنها نبود و مابقی نیز در درون بصورت تشکل دشمن سازمان داده شدند.

از همان روز اول خواستند تا تمامی این راهکارها را در مورد ما نیز اجرا نمایند. ما نیز چون متوجه امر شده بودیم، لذا این بازی صد ساله بزرگ دشمن را به خوبی تشخیص دادیم و در حین نگرانی‌هایی در این مورد، به اندازه ترسی که داشتیم جسارت به خرج داده و با روشهای مناسب به مقابله پرداختیم. سپس نتایج زیادی حاصل شد و با تحلیلاتی در مورد شخصیت در باب شیوه انقلابی تکوین حزبی، مبارزه سازمانی و مسلحانه لازم برای آن و شیوه زندگی آن و مواردی نظیر ماهیت خصوصیات و وظایف شخصیت انقلابی، شخصیت پیکارجو و فرمانده و چگونگی تداوم زندگی روزانه و حتی زندگی در بطور کلی را توضیح دادیم. تمامی توضیحاتی که در مورد این موضوعات داده شد در ذات خود همان تکوین شخصیت حزبی است. خودسازی حزبی بدین شیوه، امری است که موفقیت‌آمیز بوده و تحقق می‌پذیرد. دلیل بنیادین در توسعه جنگ گریلایی و فعالیتهای توده‌ای نوعی خودسازی حزبی است. چنین پیشرفتی با تمرکز کلی روی آن ادامه می‌یابد.

باید مواضع میانه‌روی را نیز بر این بیفزاییم. می‌دانیم که بستر طبقه میانه رو در کردستان چقدر قوی است. بویژه امروزه از طرفی دولتی سرکوبگر وجود دارد و از طرف دیگر جنبش ما که به مقابله با آن طبقه می‌پردازد. هم‌اکنون طبقه میانه رو به صورت محسوس تری جلب ترحم می‌کند، شکایت‌هایی را مطرح کرده و در پی آن است که هر دو طرف را بکار برد. با اندکی توجه به وضعیت احزاب بورژوایی و خرده‌بورژوایی همچنین وضعیت حرکت‌های مزدورانه می‌توانیم این را درک کنیم. همچنین جنبش‌هایی قانونی وجود دارند که به اصطلاح خود را دمکرات و میهن دوست عنوان می‌نمایند. می‌دانیم که آنها نیز تا چه حد در صدد استفاده از این وضعیت هستند. اینها را به کناری بگذاریم، آن دسته که نظاره گر طرفها هستند را چه می‌توان عنوان کرد؟ که با توجه به پیروزی یک طرف برای کار راحت به ابزار تبدیل می‌شوند و بدون هیچ گونه دشواری، با وعده‌های اروپا و فریب زندگی بی‌بها و افتادن لحظه به لحظه به دنبال اشتیاقات فردی، مناصب را به دست می‌گیرند، در اطراف شخص خود گروهی کوچک تشکیل می‌دهند و از تمامی امکانات مادی و معنوی حزب استفاده می‌نمایند. نمی‌توانیم همه اینها را عامل دشمن بنامیم. می‌توان اینها را فعالیتهای طبقه میانه رو برای تشکیل حزب نامید. یعنی در درون ما نوعی کنتر احزاب و حزبی از آن طبقه میانه روها وجود دارد. بعنوان مثال ایالت ماردین^{۶۰} را ارزیابی کنیم؛ به

^{۶۰} ماردین؛ شهری تاریخی که از مراکز مهم جنگ گریلایی محسوب می‌گردد. در تقسیمات جنگی این شهر و اطراف آن یک ایالت محسوب می‌شود. به روایتی محل تولد "مانی" پیامبر- نقاش است.

شکل جالبی می‌بینید که این نوع حزب که خاص طبقه میانه روهاست، چگونه در پی توسعه بود، وقتی موفق به این کار نشد بعدها دیدیم که چگونه با کنترا حزب یکی شده و به خدمت کنترا گریلا درآمد. چنان در معرض تهدید این واقعه هستید و شاید هم مایه‌ی حیرت شما می‌شود؛ اما حال بهتر درک می‌کنید که طبقه میانه رو نیز یک حزب (پنهانی) بوده و هر چند اینکه نمایندگان آن در خارج از ما چندان موفق نباشند اما این بدان معنی نیست که نمی‌توانند در درون ما نمایندگانی داشته باشند.

طبقه میانه رو یک بستر قوی اجتماعی دارد و همیشه در پی سیاست گذاری خواهد بود. اگر در بیرون و در حزب قانونی، موفق به این امر نشود، در حزب غیرقانونی و در درون ما به این خواهد پرداخت. همچنانکه این حزب که در بسیاری از ایالت‌های ما و حتی خارج از کشور در پی ایفای نقش است. آن حزب چنین است. همین حزب؛ نه تماماً یک کنترا حزب است و نه تماماً حزبی انقلابی بلکه چیزی میان هر دوی آنهاست. رابطه و مناسبات آن با کنترا حزب در دوران سختی قرار دارد و ارتباط آن با حزب انقلابی نیز در دورانی آغاز می‌شود که پیشرفت‌ها تسریع شده است. اما با تکیه بر نبرد میان این روابط همیشه در پی آن است که خود را سرپا نگه داشته و از خلأ و مواضع دشوار هر دو طرف سود برده و در صورت امکان خود را بیشتر مطرح نماید. همانگونه که در سطح جهان و منطقه این چنین است در جنبش‌هایی که خاستگاه طبقه میانه رو دارند نیز به همان شیوه مطرح است و در درون ما نیز دیگر به وضعیتی که گفتیم درآمده است. خاستگاه ملی‌گرایی ابتدایی از یک نظر به طبقه میانه رو برمی‌گردد. مثلاً Y.N.K¹¹ و گروه‌هایی که آنها را فرمیسم خرده‌بورژوازی می‌نامیم از طرفی می‌خواهند با ما رابطه ایجاد نموده و از طرف دیگر با جمهوری ترکیه و امپریالیسم ارتباط برقرار می‌نمایند. نزد آنها رفته و می‌گویند: "ما می‌خواهیم انقلاب را متوقف کنیم به ما کمک کنید" و نزد ما آمده و می‌گویند: "ما می‌خواهیم رابطه شما با امپریالیسم و استعمار را بهبود بخشیم، به ما کمک کنید". فعالیت‌های خویش در این موضوع را بسیار تسریع بخشیده‌اند. برخی از برخورد‌های داخل صفوف ما نیز بستر این را تشکیل می‌دهند. با خود می‌گویند: "جناح انقلابی P.K.K. و یا قشر رادیکال آن ممکن است تحت فشار قرار بگیرند، برخی ایالت‌ها را به دست بگیریم، پس برخی از کمپ‌های موجود در جنوب کردستان را به حالتی مناسب درآوریم، اگر فرصت بیابیم P.K.K. بی‌بدون خواست گریلا و طرفدار راه حل لیبرال و سیاسی را ایجاد خواهیم کرد" در تمامی مراحل پیشرفت بخوبی درک می‌کنیم که چگونه کنترا حزب و این حزب گاه به گاه متحد شده و دانسته و یا نادانسته حزب انقلابی را تحت فشار قرار می‌دهند. آشکارا می‌توان گرایشاتی را

¹¹ Yekiti Nistimani Kurdistan اتحادیه میهنی کردستان

که در این اواخر تحت نام رهبری سیاسی درصدد مطرح کردن خویش هستند بعنوان حزب طبقه میانه رو اینچنین تفسیر نمود.

چیزی که بستر لازم را برای حزب طبقه میانه رو تشکیل می‌دهد، **بردگی** است. خود انقلابیگری ناقص گرایش حزبی طبقه متوسط است. این اصطلاحات را در درون حزب بسیار مورد بحث قرار داده و می‌گویند که: "اندکی مانده که انقلابیگری ناکافی بر صفوف ما حاکم گردد." این صحیح است. هم‌اکنون در میان فرماندهان گریلا، فرماندهی جبهه توده‌ای و خلاصه در تمامی جاهایی که باید در دست نمایندگی حزب باشد، تقریباً عملکرد انقلابیگری ناقص حاکم است. بنیان طبقاتی انقلابیگری ناقص طبقه میانه رو است. طبقه میانه رو خود به تنهایی طبقه‌ای ضعیف است و یک انقلابیگری اینچنین ناقص را نیز تنها با انقلابیگری ناقص طبقه متوسط می‌توان بیان نمود. انقلابیون ناقص گاه به گاه بستر لازم را برای رویش ضد حزب تشکیل داده و یا می‌گریزند و گاهی اوقات نیز در حزب انقلابی می‌کنند. هر دوی اینها ممکن هستند. اگر حزب انقلابی برتر باشد در کنار هم جای می‌گیرند. در آن صورت آشکار است که انقلابیگری طبقه میانه رو و یا ناقص یک اصطلاح عمومی نبوده، در بنیان اجتماعی کنتراحزب از حزب انقلابی قابل تفکیک نبوده، زیرا در حین مبارزه، دارای رابطه و چالشی تنگاتنگ با هم بوده اند، همیشه واقعیت خویش را مورد مشاهده قرار داده و در صورت یافتن فرصت به میدان آمده اند، بی‌کفایتی خود را به صورت یک حزب طبقه میانی در آورده اند و در صورت بروز دشواری به جانب کنتراحزب لغزیده اند و در صورت برتری حزب انقلابی نیز بصورت توده‌ای به آن حزب می‌پیوندند اما همیشه هم خود را بصورت **بدون کفایت** تحمیل می‌نماید. حزب طبقه میانه رو تن به سختی نمی‌دهد، مصر نیست و در جنگ انقلابی پیروزی را بنیاد کار قرار نمی‌دهد. ضرورت وجود سازمان، گریلا و پیکار جو و ارتش، وجود توده در جبهه خلق و خلاصه انجام کارهای لازم جهت مبارزه برای او میسر نیست، زیرا انگار باید همه چیز برای او ناقص باشد. از این نظر هم در برخورد این طبقه محکومیت به شکست یک سرنوشت؟؟؟ است. بنابراین مورد نقصان موجود در صفوف ما چنین تعریفی دارد و آن، در صورت یافتن فرصت حداقل به اندازه کنتراحزب خطرناک خواهد گشت، همچنانکه خطرناک هم می‌شود. این انقلابیگری ناقص و بنابراین برخوردهای میانه گرا که ریشه آن به وجود طبقه میانه رو برمی‌گردد سهم بزرگی در توسعه نیافتگی جنگ مطابق خواسته ما و موفق نبودن ما در پیشاهنگی کامل حزب دارد.

به این ترتیب می‌توان با خطوطی کلی بدین شکل ماهیت کنتراحزب و حزب طبقه میانه رو، چگونگی مطرح شدن آن، تکیه گاههای طبقاتی و بین‌المللی آن، همچنین رابطه و چالشی که مابین خود دارند، پیشرفت‌های آن در داخل حزب انقلابی و مراحل پیشرفت آن در طول تاریخ حزب را توضیح داد.

کسی که خواهان برطرف کردن نقصان در آگاهی های خویش است، می تواند ارزیابی های وسیعی را که در طول تاریخ در مورد این انجام داده شده است مدنظر داشته و به آن توجه کند و تعریف صحیحی از شخصیت خویش به دست دهد و از خود پرسد که "من در زمینه خودسازی حزبی در کدام مرحله قرار دارم؟"

بدون خودسازی حزبی مبارزه نمی تواند به پیروزی برسد

برخورد خلافتانه با سوسیالیسم، برخورد انقلابی با دموکراسی خواهی و ملیت و حقیقی ترین برخورد اومانستی با انسانیت که در او ان ظهور P.K.K دیده می شوند، اصطلاحات ایدئولوژیکی اساسی حزب ما هستند. P.K.K از نظر سیاسی نیز اصطلاحات و شعارهایی نظیر آنتی امپریالیسم، آنتی فئودال عشیره ای، آنتی واپسگرایی دارد. به صورت محسوس تر سیاستی به شکل مخالفت با هر نوع تکیه گاههای داخلی و خارجی استعمارگری موضوع بحث است. P.K.K قرار دادن خلق و جامعه ای آزاد در مسیر دموکراسی، سوسیالیسم و استقلال کامل را در دستور کار خود دارد. غیر از این بویژه ویژگی پیکارجویی و سازمان دهنده گی آن در زندگی بسیار آشکار است. حزب ما با سازماندهی و رزمندگی استادانه برخوردی دارد که با توجه به آن به شکل قابلیت دادن توضیحی متناسب با شرایط معین برای اصطلاحات فداکاری، جسارت و ابتکار عمل، تصرف، دفاع و دست برداشتن [از مواضع تصرف شده] و مکان صحیح آن را دارد و همه ی راهها و روشهایی که می تواند پیروزی را میسر گرداند می آزماید. این امر در تاریخ حزب ما به صورت همه جانبه توضیح داده شده است. امروزه بیشتر از همیشه آشکار است که یک حزب بسیار متمرکز انقلابی اینچنین بوده، این امر تشکل حزبی انقلابی برای کردستان و برای توجه به واقعیت و هویت آزاد خلق کرد را ایجاد نموده و خود را اینگونه به وضعیتی در آورده که توجه انسانیت را بخود جلب کرده است.

بسیار آشکار است که این تشکل حزبی که یک سازمان پیشاهنگ بوده و بویژه رهبریت بر آن حاکمیت داشته و ساختار کادری آن را ترقی می بخشد، اولین نشانه به دست آمدن سطح موجود در مبارزات می باشد. می دانیم که هم اکنون نیز با استفاده از این حزب پیشاهنگی تشکیل ارتش گریلابی و ترقی توده ممکن گشته و بدین ترتیب P.K.K مبارزه انقلابی خلق کرد را بر وضعیت سیاسی بین المللی و منطقه تحمیل نموده و این نیز مبارزه را به نتایج مهمی رسانده است. چیزی که مهم است درک و فهم عمیق همین خودسازی حزبی از طرف هر عضو جنبش می باشد. کسی که خویش را عضو حزب و P.K.K عنوان می نماید، اگر دچار غفلتی عمیق نشود و جاسوس عینی نباشد و نواقص موجود در شخص خویش را برطرف کند و بر نگرش "داشتن ادعا در موضوع خودسازی حزبی P.K.K" پافشاری نماید،

باید میانه‌روی و همه نوع انقلابیگری ناقص ناشی از آن را به کناری بنهد. همچنین باید برخوردهای پروواکاتیو (اخلالگرانه) و زمینه‌سازی برای آن به کناری نهاده شوند. ویژگیهای مبارز انقلابی و خودسازی حزبی ایجاد شده را اساس کار خود قرار دهید. زیرا حزب مکان یکی شدن گفتار و کردار است. جهت این کار همراه با آموزش متمرکز باید مسئله فداکاری، جسارت و خلاقیت سازماندهی و پیکارگری کامل اساس کار قرار داده شود. آشکار است که به تناسبی که این اجرا شود، می‌توانید شخصیت حزبی کسب نمایید.

امروزه جبهه‌های مختلف مبارزه‌گری، ارگانها، کمیته‌ها و نمایندگیهای مختلف در P.K.K داریم که برای حزب پیشاهنگی می‌کنند. اگر اینها حقیقتاً می‌خواهند P.K.K را تمثیل نمایند و به عنوان مثال در نهادینه شدن نیروی گریلا بازتاب دهند، این را تنها با P.K.K می‌توانند انجام دهند و این نیز بنیاد موفقیت است. در فعالیتهای جبهه خلق و خارج از میهن، در همه نوع فعالیتهای توده‌ای و حتی در فعالیتهای قانونی دمکراتیک این امر بدینگونه است. وقتی تماماً شخصیت حزبی کسب نمودید می‌توانید در حوزه‌ها پیروزی و توسعه را ممکن ساخته و هر عرصه را به حوزه مبارزاتی که به آسانی شکست‌پذیر نیست تبدیل نمایید. این جوهر چیزی است که باید به مثابه موضوع خودسازی حزبی درک گردد.

وقتی در این موضوع از میزان کسب شخصیت حزبی و میزان خودسازی حزبی جويا می‌شویم، هر مبارز و حتی هر پیکارجوی ما باید در چارچوب این مسائل شخصیت خویش را بسنجد. آشکار است که بصورت اتفاقی نمی‌توان پیکار جو بود و بدون خودسازی حزبی و بدون درک خط‌مشی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی حزب نمی‌توان نقش صحیحی را در این مبارزه برعهده گرفت. چرا کسب شخصیت حزبی ضروری است؟ بدون خودسازی حزبی در برابر احزاب مخالف جنگ ویژه و مهمتر از آن بعنوان فرد در برابر دشمن درون سازمان خود، نمی‌توانید در مبارزه به موفقیت دست یابید. بدون مبارزه در برابر نواقصی که در زمینه‌های: آگاهی، سازمانی، جسارت و فداکاری یعنی بطور خلاصه نواقص شخصیتی - که از یک نظر نوعی دشمن درونی است - نمی‌توانید شخصیت حزبی کسب نمایید. اگر شخصیت حزبی کسب نکنید، نمی‌توانید نیروی‌های گریلا را توسعه دهید، اگر قادر نشوید نیروی گریلا را توسعه دهید نیز قادر به ممانعت از جنگ ویژه نبوده و این منجر به قتل عام می‌گردد.

پس از اینکه مسئله را بر بنیان روابطی اینچنین مختلط توضیح دادیم، دیگر معلوم است که هر ایالت ما و هر واحد فعالیتی ما در چارچوب موجودیت خویش در مورد مسئله خودسازی حزبی چه درس‌هایی باید از آن بگیرد. جوابی که باید داده شود دیگر مشخص می‌باشد. استمرار موجودیت معضلات، تاثیرات کتر اگریلا و حزب طبقه میانه رو و انقلابیگری ناقص؛ خودفریبی بوده و از این مرحله به بعد فریب دادن

حزب است. این دیگر مبارزه‌ای در برابر حزب است و نمی‌توان آن را به هنجار دانست. اظهار عجز در زمینه خودسازی حزبی، آموزش و سازماندهی خود، به معنی زمینه‌سازی برای کنتراحزب، تخریبکاری حزب طبقه میانه رو و بی‌کفایتی بوده و این نیز شکست است. اگر بر این مواضع خویش اصرار ورزید، خطرناکتر هم می‌شوید. بنابراین نیازی به تحمیل‌هایی نیست که براننده احزاب مخالف و دشمن است. حزب انقلابی حزبی است که تمامی اینها را نپذیرفته، در برابر اینها جنگیده و هرچه بجنگد بیشتر توسعه می‌یابد. رهبری نیز تماماً رهبریتی است که اینگونه جنگیده و جنگ را اینگونه اداره می‌نماید. رهبریت، تاریخی و نهادینه شده می‌باشد.

می‌بینید که معضلات حزبی، معضلاتی جدی هستند. تاریخ حزب و مسایل بزرگ مبارزه مهم هستند. بزرگی P.K.K در ایجاد سرآغازی برای سوسیالیسم است که نه تنها در سطح ملی ما بلکه در سطح بین‌المللی و ایجاد مبارزه‌های ملی خلق مطرح است آن هم خلقی که در آستانه‌ی نابودی بوده غیر از این موارد بزرگی P.K.K در سطح ملی با رهایی ملی و همچنین مهیا ساختن زمینه برای دستیابی خلق به اقتدار و دمکراسی است. ایجاد حمله‌ای نو با شخصیتی پیروز در همه‌ی موارد منفی و کاملاً غیرانسانی - که در شخصیت هزار بار نفوذ کرده - اهمیتی تاریخی داشته و برای شما به اندازه نان و آب ضروری است. هیچ نوع مانع داخلی و خارجی در برابر این روند پذیرفتنی نیست. بزرگ‌ترین رقابت، رقابت برای خودسازی حزبی است، آن هم بر اساس اصول رقابت رهبری. مطمئن هستیم که دیگر زمان آن فرا رسیده که همه کارکنانی که از این نظر به نام حزب کار می‌کنند، از مشهورترین مبارزان گرفته تا کسانی که به طور معمولی خود را عضو حزب می‌شمارند، همه و همه باید دست به وضوح شخصیتی بزنند، صف خویش را مشخص کنند و در شیوه انقلابی حزب ما و حزب انقلابی ما مشارکت نمایند. در این موضوع طفره رفتن و به تاخیر انداختن جایی ندارد. دیگر نمی‌توان به شکلی زیرکانه همانند یکی از عوامل ضدحزبها برخورد نمود. اگر هنوز هم برخی با تحمیل خصوصیات و خواسته‌های خود و ادا در آوردن و برخورد‌های زیرکانه خود تصور می‌کنند که می‌توانند به کار خویش ادامه دهند، مسلماً خود را فریب می‌دهند. ما عزم به گذار از تمامی این ضدحزب‌ها داریم، عزم داریم تا آخرین پس‌مانده‌های اینها نقاب از چهره‌شان برداریم و مزوی کنیم و در صورت لزوم نابود کنیم.

می‌خواهم همه، این موارد را مدنظر داشته باشند. آنها که به این حزب احترام گذاشته و حاضر به مبارزه به نام این حزب هستند باید نتیجه‌ای از این امر بگیرند، یعنی لازم است در تمامی جوانب دست به خودسازی حزبی بزنند کرده و از خود شروع کرده و این را در تمامی واحدها، جبهه‌ها، نیروهای گریلا و خلاصه در تمامی عرصه‌های کاری ترویج داده و مبارزه شدیدی جهت تحقق آن پیشبرد دهند. معنی

خودسازی حزبی و مبارزه درون حزبی این است. کسب پیروزی نیز این همه با خودسازی حزبی در پیوند است.

۲۱ فوریه ۱۹۹۴

فصل هشتم

با باز کردن گره کور هزاران ساله، خودسازی حزبی انجام دادیم

با توجه به وضعیت موجودتان معلوم می‌شود که توجه وافر ما به معضل حزب را به اندازه کافی درک نکرده و برای کسب نتیجه باید مصرا نه روی آن کار کنیم. علی‌رغم تمامی این تلاش‌هایمان سطح درک و فهم عمیق شما بسیار محدود باقی می‌ماند. در این موضوع بیش از چیزی که تصور می‌شود احساس مسئولیت نمی‌کنید. سطح تربیت شما بسیار ضعیف است و شرایطی که بوجود آورده اید بسیار ناشایسته نمی‌باشد. هنوز هم برخی از شما متفاوت جلوه دادن خود را هنر محسوب نموده و تصور می‌کنند که با تحمیل این بر ما آدم خواهند شد. با این تصور که ساختن تیپ شخصیتی، هنری بسیار بزرگ است، آن را به تئوری و نگرش تبدیل کرده و تحمیل می‌نمایید. مسئولیت معینی دارید، در این دنیا بدون داشتن نوعی مسئولیت قادر نخواهید بود که زندگی کنید. سعی می‌کنیم شما را وادار کنیم تا از آزمندیهای ناچیز و تهدیداتی که برای زندگی ایجاد می‌نمایید، گذار کنید. نمی‌گویم که گروهی آگاهانه وجود دارد و یا می‌خواهند نوعی خط‌مشی مخالف را گسترش دهند. بسیار ناتوان‌تر از این هستید، تماما بصورت یک معضل درآمده‌اید. انسان نمی‌تواند بفهمد که چرا با داشتن این ضعفها این همه خود را بیچاره می‌کنید. اگر هم بتوان فهمید، تنها واکنشی که می‌توان در برابر این وضعیت شما باید نشان داد، نفرت از آن است.

هر چه می‌خواهید بکنید اما مقررات پیشرفت مبارزه اجتماعی و ملی را به کناری نهاده و یک زندگی بسیار ضعیف و بسیار ابتدایی پیشه نکرده و در زندگی خود به بیهوده‌ترین و ورشکسته‌ترین وضع انسانی جامعه ما دچار نشوید. اهتمام بسیاری به خرج دادیم تا اجازه ندهیم این وضعیت در درون حزب هویدا گردد، اما برخی حيله گران گاه جرأت بروز دادن آن را از خود نشان می‌دهند. اگر خویش را با نوعی محاسبه وجدانی مواخذه نکنید و رفتارهایتان با بن عملکرد ناب انقلابی - که در صورت تلاش وافر قابل اجرا است - زیر نقاب و همراه با گزافه‌گویی سیاسی باشد، آنگاه دچار اوضاعی شرم‌آور خواهید گشت.

می‌خواهند [روند] خودسازی حزبی ما را با اشتباهات بزرگ و حتی فراتر از آن با انحرافات، تهدید نمایند. در برابر موضع ما می‌گویند: "اعصابمان را خراب نکنید" اما این کلمات در سیاست بیانگر معنای چندانی نیستند. مداوم با برخوردهایی با روشهای متفاوت و مطابق میل خود انجام داده می‌شوند اما کسی حق ندارد با چنین شیوه‌های ابتدایی با واحدهای ما کلنجار رود. این عملکردشان که نارواست، طوری

است تا به آن نازل دهند، که تمامی زشتیها و طبیعی بودنهای تباه شده و میان نهی جامعه فقیر روستایی را در خود می‌پروراند. یک گام آنسوتر از این برخوردها - به اصطلاح - آشنایی با شهر است. شما نمی‌توانید از این وضعیت رهایی یابید و در سیاست موفق به برداشتن گامی فراتر نمی‌شوید. در کوهستانها می‌مانید اما در آنجا در مراحل پیشرفت ابتدایی وقتی در شهر هم می‌مانید سرکوب می‌شوید و فرار می‌کنید. آیا می‌توان این فعالیتهای شما را فعالیت جبهه خلق و یا فعالیت گریلابی عنوان کنیم؟

آنها که خویش را این همه حقیر می‌شمارند و خود را فاقد شکل می‌نمایند، قادر به حل کدام مسائل مهم می‌باشند؟ ما حیات خویش را وقف فعالیتهای حزب خواهیم نمود، تمامی کردارهای خود را با پرورش اجرا خواهیم کرد، قدرت سخن وری خویش را افزایش خواهیم داد، در حالیکه شما هر جا که می‌روید قهرمان و ابزار دست مواضع عکس این می‌گردید. موردی همچون این امر در کجای جهان دیده شده است؟ چه کسی به شما گفت که این کار معنا دار و بافضیلت است؟ شما چگونه و در کدام مدرسه‌ای اینها را خواندید و اینگونه تعلیم داده شدید؟ آیا سطح تربیت و آموزش شما بسیار عقب مانده تر بود و یا تحریفات موجود اجتماعی و میزان اغوای شما خطرناکتر بود؟ آیا اینکه ما شما را به عنوان "داده" قبول می‌کنیم ناشی از فزونی نیت مثبت ماست؟

به کرات گفتیم که؛ شخصیتی بادکنکی دارید و باید آن را تغییر دهید. علی‌رغم تمامی تلاشها نتوانستیم شخصیتی فروتن و عاقل از شما بسازیم. وضعیت کنونی شما نوعی بیچارگی است. در گزارشات، مواردی هست؛ اگر یک فرد معمولی با حیثیت باشد، آن برخوردهایی را که در حوزه‌های فعالیتی موجود هستند، نشان نخواهد داد. روزهاست که سعی داریم ثابت کنیم، حتی اگر از یک حمال به صورت مشقت بار سوء استفاده کرده و یک زندگی بسیار معمولی برایش فراهم کنی، هزاران بار از تو تشکر خواهد نمود. علی‌رغم تمامی خدمتها و تلاشهایمان، چیزی که اعضای ما تحمیل می‌کنند چنان امکان ندارد در سیاست موضعی عقب مانده تر از آن وجود داشته باشد. ما مجبور به تصحیح این امر هستیم. این کارها با سخنان پرطمطراق و ارزیابیهایی که تصور کرده اید و نوشته اید پیش نمی‌روند. کادرها را بسیار خوب می‌شناسم. می‌دانم که بزرگی P.K.K را بزرگی خویش می‌داند و شاید هم خود را هزارها بار متفاوت تر نشان داده و به شیوه‌ای جداگانه بازتاب داده و سعی در دستیابی به تامین زندگی اینگونه دارید. این دروغی بزرگ و برخوردی برای فریب دادن ماست. به همین سبب هم نمی‌توان چیزی از عوامل این موضع انتظار داشت. این در حالیست که بسیاری از آنها هم فرصت خالی کردن [عقدده‌های] درون خود را نمی‌بینند. چنین شخصیت‌هایی با جسارتی که از ما گرفته‌اند، تا حدی هم تصور می‌کنند که به اصطلاح برخوردی آزادانه دارند. معلوم است که از پدیده آزادی چگونه استفاده کرده و چه برداشتی

از آن دارند. گمراهی‌ها و تحریف‌هایی وجود دارند. این برخوردها که بر حزب ما تحمیل می‌شوند به هیچ وجه صحیح نیستند. هر کس مجبور است چنان زندگی فروتنانه‌ای داشته باشد که متناسب با اهدافمان باشد. با این همه اغراق و تحریف و روشهای کریه، نه تنها نمی‌توان یک جنبش انقلابی را اداره نمود بلکه حتی نمی‌توان کاری معمولی را انجام داد و نمی‌توان در یک کار کوچک هم تقسیم کاری کرد و آن را توسعه داد.

بدون پذیرش صمیمانه شخصیتی که در P.K.K خواهان متحول ساختن آن هستیم، نمی‌توانید از عهده این کار برآیید، نمی‌توانید به ساده‌ترین نوع شیوهی تفکر P.K.K را کسب کنید و تا وقتی که این مبارزه ادامه دارد از محکومیت‌های بی‌پایید. باید از این امر ممانعت به عمل آورد. خودسازی حزبی داوطلب بودن را بنیان کار قرار می‌دهد. این همه تحمیل بی‌مسئولیتی بر داوطلبی و سعی بر نشان دادن خود با این همه ویژگیهای عقب‌مانده زندگی، شما را صاحب نقشی می‌نماید که خطرناک‌تر از ممانعت آگاهانه دشمن از انقلاب است. کسی که این را انجام می‌دهد اگر تنها یک شخص می‌بود اشکالی نمی‌داشت. اما یکی برخاسته و بدون عذاب وجدان و بدون پس دادن تقاص کار خود، چون دلش می‌خواهد تمامی مواضع غیرحزبی را سازمان دهد و به یک نگرش تبدیل کند، لذا با خیالهایی بسیار واپس‌گراتر از خیالات یک کودک سعی می‌کند فریبکارانه، این را در عرصه‌های ملی بقبولاند و آن کار را هم سیاست، نگرش و انتقاد عنوان می‌نماید. چنین اشخاصی بسیارند. این اشخاص که از اندیشه بدورند و عقب‌مانده و ابتدایی هستند، هر چند نمی‌دانند که چگونه سرپا بایستند و غیر از گریه چیزی از دستشان برنمی‌آید از سویی "سخنان بزرگ" بر زبان می‌رانند. انسان باید اندکی حیا و وجدان داشته باشد. آیا پدیده‌ای که وجدانش می‌نامند، هیچ بر عطفه شما نقش نبسته است؟ سیاسی شدیم، قاطعیت یافتیم، اراده به دست آوردیم اما تمامی اینها برای برخی ارزشهاست. آیا به سبب اینکه از شما خواستار کمی فداکاری شدیم، انسان این همه خواسته‌های خود را بصورت نامحدود تحمیل می‌نماید؟ این را نگرش مبارزاتی در راه حزب نمی‌نامیم، بلکه این شخصیتها را **شخصیتهای علیل** می‌نامیم.

آیا می‌توانیم با شما در مورد اهمیت شخص شما و نگرشهای بسیار متفاوت بحث کنیم یا نه؟ کاش چنان نگرشی می‌داشتید تا طبق خواسته شما عمل می‌نمودیم! چگونه می‌توانیم شخصیتی را مخاطب خود بپذیریم که اگر به حال خود رهاش کنیم دهها بار دچار شکست می‌شود. این شخصیتها حتی امکان بحث مفید در مورد مشکلات را هم باقی نمی‌گذارند. به زعم خود با این اندیشه و کردارهای خویش، سازماندهی‌شان را گسترش داده‌اند و تقریباً هر کدام یک نهاد گشته‌اند. به آنها اسلحه و اندکی پول دادیم، هر کدام خود را متعالی فرض کردند. این اسلحه‌ها و پولها را دور خواهیم انداخت اما به این دست‌های

بی‌فایده نخواهیم سپرد. همه چیز را ما دادیم و همه چیز بسیار روشن است. چرا انسان باید درکی اینچنین غافلانه داشته باشد؟ آنها که در تاریخ خود نمی‌توانستند وزن یک گربه باشند، اکنون شیر بالا سر ما شده و یا فقیرترینشان در برابر شما بزرگترین ارباب می‌شود. این افکار را از کجا دریافت می‌کنید؟ انسان باید اندکی به بزرگی و کوچکی خود پی ببرد و گذشته اش خود را از یاد نبرد. که ما برای تبدیل نمودن حتی یک روز به روزی که نفعی برای ما داشته باشد، تا مغز استخوانمان با احساس مسئولیت رفتار می‌کنیم و برای ایجاد یک پیشرفت تلاش می‌نماییم و چیزهایی به دست آوریم همچنان که چاه را با سوزن بکنند و شما هم اینگونه بر روی ارزشها بدون معیار بخوابید حداقل از این پس برخورد صحیحی با واقعیت داشته باشید نشان داده و با برخی گفته‌ها، خود را فریب ندهید.

سعی کردیم در P.K.K از سطح زندگی اجتماعی جامعه کرد و سطح بتن شده‌ی آن گذار نماییم. از بسیاری خصوصیات شخصیتی شما آگاهم اما در P.K.K بافت اندیشه و مسیر سیاسی متفاوتی داریم، باید همه‌ی ما تحت اوامر آن باشیم. باید برخوردتان چنان باشد که اگر قادر به مشارکت چندانی نباشید، حداقل بدون معضل‌سازی پیش روید. اگر داوطلبانه کار نکرده محترمانه با اهداف برخورد نشود، چگونه با همدیگر برخورد خواهیم نمود؟ حتی سخن بیجایی به هیچ رفیقی نگفتم، حتی یک برخورد ناقص نشان ندادم. هر نوع کمک و نیرویی را که از یک رفیق انتظار می‌رود نشان دادیم. پابندی بی‌نظیری نسبت به مقررات اساسی رفاقت از خود نشان دادیم. اگر با حیل‌گری روستایی خواسته‌های خود را اینچنین تحمیل نمایید، آنگاه مانع شما خواهند شد. نه توان این کار را دارید و نه چنین چیزی لزوم وجود دارد. شما موظف هستید که ایرادات خویش را برطرف نمایید. ما نیز سعی می‌کنیم این را برطرف کنیم و شما نیز در این موضوع باید فروتن باشید.

تقریباً هر کدام از اشخاص سعی دارند ما را وادار کنند که در روش مرتکب خطا شویم. در صدد تحت نام داشتن گرایشات و انتقادات بر عدم کفایت خویش سرپوش بگذارند. بی‌غم ماندن در زندگی چه ارتباطی با انتقاد دارد؟ انقلابیون و آنهایی که قادر هستند در مقابل دشمن، خویش را سرپا نگاه دارند و یک در برابر دشمن اقدام کرده اند و عزم مبارزه در برابر آن را دارند، می‌توانند انتقاد کنند. در درون حزبمان، اشخاصی داریم که قدرت دید خویش را از بین برده و پیوندهای خویش را به خط مشی آزادی و مقاومت ما گسسته‌اند. این نوع اشخاص با گمراه نمودن و به مغلطه انداختن مداوم، ما را با شخصیت خود درگیر می‌سازند. مجبور هستیم که از این امر ممانعت به عمل آوریم.

زمینه توسعه سیاسی را در درون حزب فراهم آوردیم و نوعی آگاهی عظیم را آفریدیم. سعی داریم توانایی ارزیابی را بالا برده و بتوانیم اشخاصی را بسازیم که قادر به رهبری کردن باشند. وقتی برخی

اندکی این را فرامی‌گیرند، بصورت شدیدی آن را در مقابله با ما به کار می‌برند. در حالیکه باید این را در برابر دشمن اجرا کنند. باید بجای اینکه عملکردهای واقعی ما را با دشواری روبرو سازند، دشمن را دچار سختی کنند و یا افراد عقب‌مانده را در اطرافشان پیشرفت دهند. بجای اینکه سخنان گندهبر زبان رانده و خویش را جور دیگری نشان دهید. باید از خود پرسید که چرا نتوانستید یک گروه انسان را آموزش داده و چرا نتوانستید یک واحد برگزیده بسازید داده و حتی با اینها کار کنید. آنها که برخی سوالات را از خود نمی‌پرسند نه می‌توانند از ما خواستار حل مشکلات خویش باشند و نه می‌توان آنها را جدی تلقی نمود. خواستار حق و حقوق از ماست، اما برخوردش با اساسی‌ترین وظایفش هم غلط است و حتی چشم دیدن این وظایف را ندارد!

ناچاریم که ارزشهای P.K.K را حفظ کنیم، این ارزشها تنها با تلاشهای شما بوجو نمی‌آیند. کسانی هستند که می‌خواهند نتیجه این تلاشها را به خدمت خویش درآورند. در آفرینش این ارزشها، بخش‌های خلق و تلاشهای مقاومتگران و شهدای بزرگ مقاومت و اشخاص زحمتکش گمنامی نقش دارند بخش بزرگی از کسانی که تحت نام به اصطلاح مبارزه درون حزبی سخنانی بر زبان برانند، سعی دارند این ارزشها را برابیند. مجبوریم بگویم که نمی‌توانم این کارها را در چنین وضعیتی، برای مدت درازی قبول نمایم. چگونه به کسانی که بصورت نامحدود با استفاده از ارزشها به زندگی شخصی مشغول شده اند و آنهایی که معنای این ارزشها را به کناری نهاده اند و خود را همه چیز می‌دانند رضای دل نشان دهیم؟ کسی که فروتنی خود را از دست داده، او را خطرناک می‌دانیم و ارزیابیمان اینگونه خواهد بود.

به هنگام توسعه یک حزب، همه‌نوع انسان پس‌مانده و انسانهایی از همه طبقات و با خواسته‌های خاص خود وارد آن می‌گردند، اما به بهانه اینکه این مسئله اینگونه است هیچگاه خویش را از وضعیت نماد حقیقی حزب دور نمی‌داریم اگر انجام هر چیز دیگری را در شأن خود ببینید نیز برخوردی غلط با اتحاد درون حزبی نداشته باشید، نمود واقعی حزب را به بازی نگیرید. حزب کارهای اساسی نظیر تبلیغات و سازماندهی دارد، به هیچ وجه از آن کارها دست بردار نشوید. برایتان تعریف کردم که چگونه سالها تلاش نمودیم تا صاحب چند کلمه صحیح باشیم. چگونه این را نادیده می‌گیرید؟ در موقعیتی نیستیم که به کشمکش‌ها و یا مرافعات درون حزبی مشغول شویم. هنگامی که همه چیز کاملاً در رکود بود و کسی جرأت نداشت در مورد هویت خود چند کلمه بر زبان براند، ما همانند درآوردن آب از زمین سنگلاخ، این کار را آغاز کردیم و برخی روی این میراث ما، بصورتی نامحدود نقشه‌هایی برای خود طرح می‌کنند که ما به هیچ وجه نمی‌توانیم این امر را بپذیریم.

هم اکنون در درون P.K.K مبارزه در جریان است. با استفاده از این ارزشها از طرفی و از طرف دیگر با داشتن معضلات شخصیتی با همدیگر مبارزه می کنند، اما بدون خلق هیچ ارزشی، پیرامون این ارزشها مبارزه می کنند. اگر چگونگی بهره گیری از ارزشها را دانسته و برای فرد خویش از آن استفاده کنند نیز اشکالی ندارد. این مبارزه ای بسیار واپس گرا است و به چنان نتایجی منجر می شود که اصلا حساب نکرده باشند. مجبوریم مانع اینها شده و قطعا به مرزهای تربیت بکشانیمشان. این مواضع را که به اشکال انتقاد کردند و یا گروه بندی بروز می کنند، قبول ننموده بلکه آن را بی تربیتی و ضعیف النفسی ارزیابی می نمایم. شخصیت، اجتماع و نیز نوع سطح اجتماعی بسیار عقب مانده موجود موضوع بحث هستند. افراد و اجتماع خود را از دست مناسبات خویش که بسیار ترویج داده اند و نیز از دست روابط خونی رهایی نبخشیده اند، به توسعه سیاسی نرسیده اند و هیچ نوع آگاهی فلسفی و سیاسی را کسب نکرده اند. این بدشانسی ماست. ناچاریم اینها را تا حدی تربیت نمایم.

درواقع برای توسعه سیاسی و فلسفی آنها امکاناتی را اختصاص داده بودیم و می توانستند مطالعه کنند و خویش را پرورش دهند. در این موضوع نیز برای مثال تاکید کردیم که علی رغم محدودیت بسیار در موضوع کسب آگاهی و برای آموزش دادن خویش چگونه کتابهایی را درباره حاوی فلسفه بورژوازی و در آخر کتابهایی با مضمون ارزیابیهای سوسیالیستی خواندیم. بدون آگاهی نمی توانید قوانین جامعه را درک کنید و چون درک نمی کنید نیز نمی توانید توان آفرینش نوعی توسعه عملی بامعنا را بیابید. چیزی که می ماند حيله گری روستایی و خردمندی روستایی است. ما با خردمندان روستایی و اصناف خود تا چه حد می توانیم انقلاب عملی سازیم؟ چقدر می توانیم مسئله ملی را چاره یابی کنیم؟ خردمندی اینان به چه کار می آید؟ اینها از هر نظر شکست خورده هستند، شاید قادر باشند بیست و چهار ساعت کار کنند و شاید هم نباشند.

می گوید که خود را وقف دعوی ملی و حل مسائل ملی کرده اید. فکر می کردم که حداقل برای اینکار ادبیات حزبی را می خوانند و آگاهی لازم را برای خود قطعا کسب خواهند کرد. در حالیکه آن را هم نفی کرده اند و حتی به کناری نهاده اند. تحلیلات بسیاری کردیم، حداقل به این کتابهایی که آماده کرده ایم توجه نشان دهید و به آموزش خود پردازید. اقشاری که هنوز مناسبات کلان و قبیله را پشت سر نگذاشته، نمی توانند خصوصیات اساسی مناسبات ملی را در نظر آورند و به هنگام یافتن فرصت از نظر روحی نمی توانند از نوعی قبیله گرایی و منطقه گرایی فراتر روند و در صورت یافتن فرصت پست ترین شکل احساسات خویش را بروز می دهند، آنگاه از کدام انقلابیگری و گرایش رهایی بخشی ملی می توانید بحث نمایند؟ انسان باید حد خود را بداند و این پرسشها را از خود بپرسد. P.K.K بزرگ است اما

این بدان معنی نیست که شما هم بزرگ هستید. P.K.K. راهگشای توسعه‌ی معینی می‌گردد، اما این بدان معنی نیست که شما نیز راهگشای چنین پیشرفتهایی می‌شوید. تفکری غیر از این بیماری بزرگی است که به آن دچار شده‌اید. این یک ویژگی متداول است و این اشخاص به این دلیل می‌توانند در یک لحظه خویش را به هزاران نفر بقبولانند. میزان ضعفها و عقب‌ماندگیهای موجود تنها حق حیات را به چنین افراد رهبری داده است و امکان موفقیت آنها را ارائه می‌نماید اما ناچار از گذار از این امر هستیم. علی‌رغم تمامی قولهایی که داده می‌شوند، شمار آنها که قادر به نمایندگی یک نهاد رهبری صحیح هستند از شمار انگشتان تجاوز نمی‌کند. اینجا بحث ما در مورد یک شخصیت و یا صرف زمان حال نیست. اگر قادر به ممانعت از تمامی این برخوردها نباشیم، آنگاه میدان را برای نمایندگان تمامی پس‌مانده‌های عقب‌ماندگی و بدوی بودن اجتماعی و عقب‌ماندن از سطح تکوین ملی و پیشرفت اجتماعی خالی خواهیم گذاشت. اگر حزب را در برابر چنین گرایشاتی توانمند نکنیم، نه تنها راهایی ملی و پیروزی در آن تحقق نخواهد یافت، شاید حتی مجال بسیار محدود تکوین ملی و پیشرفت ایدئولوژیک و سیاسی را با دست از میان برداریم. از این نظر باید این موارد را درک نمود. نمایندگی حزب بسیار مهم است. کسی را که تحت تاثیر احساسات و برخوردهایش بوده و با این تحمیلها سازشکاری کرده و ابزار آن گشته و یا تنبلی نموده است و از کار می‌گریزد، چه می‌توان عنوان کرد؟ با اینها می‌توان از کدام انقلاب دم زد؟

سالهایی را بیهوده با سیگار بسر کردید، در خیالات غوطه‌ور شدید، خود را به دست برخی احساسات سپردید و تا به امروز آمدید. نتوانستید آموزش و سازماندهی متمرکزی را پیشه کنید. ما بر مسئولیت خویش در برابر تاریخ، خلق و جامعه واقفیم. تاریخ و جامعه را درک می‌کنیم و مورد لازم در قبال آن را اجرا می‌کنیم. این کارها را کردیم اما بالاخره نفهمیدیم شما چرا این همه خود را بیمار کرده اید و در پس انقلاب به دنبال آن می‌کشید. با وجود این شما همچون در بردارنده تمامی این خصوصیات عقب‌مانده هستید. این وضعیت شما به شکلی بسیار مشخص و بی‌هیچ بحثی نشان می‌دهد که از نظر روانی چقدر بیمار هستید اما نگرشهای به اصطلاح سیاسی تان چقدر نابود کننده است و به یک خصوصیت بسیار عقب‌مانده اجتماعی پناه برده‌اید. چطور به ذهن تان خطور کرد که این همه مبارزه قدرت‌یابی را به آسانی انجام دهید؟ از کجا آموختید که مبارزه قدرت‌یابی خلق و مبارزه قدرت درون حزبی را اینگونه به آسانی به دست خواهید گرفت؟ این را در کتابهای کدام مدرسه خواندید و چه کسی اینها را به شما آموخت؟ من همانند شما نیستم. حتی چیزی نمانده که بدان نیندیشیده باشم. می‌دانید که چقدر اندیشیده و تا چه میزان سعی کردم که از موجودات طبیعی مورادی را بیاموزم. آمده‌اید و با تمامی ناآگاهیها، درد و

بی‌رحمی و ترس؛ با تمامی جسارت ظاهری خود انتظار دارید که شما را پیش ببریم. برای اینکار ابتدا تربیت لازم است. با این وضعیت شما، کسی نمی‌تواند شما را پیش برد.

بدون نیروی پیشاهنگ نمی‌توان جامعه‌ای آزاد را ساخت

حاضر نمودن خود با استفاده از آموزش، مطابق مراحل کاری، بسیار مهم است. حتی قادر نیستید که دستورات را به صورت صحیح اجرا نمایید. در نهایت کاری که می‌کنید، حصول مرگی بی‌بهاست. اگر قادر به زندگی کردن نباشید شما را چه خواهیم کرد؟ بیماری‌های موجود در جامعه درک شدنی هستند اما با بیماری‌های درون حزب چه کنیم؟ با کسانی که در شرایط مناسب نیز قادر به تامین امنیت جانی خود نیستند چه کنیم؟ در واقع بیماری‌های درون حزب از بیماری‌های درون جامعه بسیار بدتر هستند. کم نیستند کسانی که حزب را تماما به بیمارستان تبدیل نموده‌اند. هم‌اکنون تمامی مناطق را تقریباً به صورت تخت بیماران درآورده‌اند. این اشخاص را با اولین جمله‌ای که بر زبان می‌رانند، می‌شناسم. به اصطلاح یک تشکل ارتشی هستیم. افراد نظامی چگونه حرف می‌زنند؟ یک شخص نظامی نه تنها در برابر کسی مسئول چون من بلکه تقریباً در برابر همه چیز شخصیتی است همیشه آماده؛ در حالیکه افراد ما حالتی خواب‌آلود دارند. همانند یک شخص از خود بیخود شده‌ای که سالهاست دچار خستگی است. حزب را مکانی برای معالجه تمامی دردها و جراحتهای کهنه خویش می‌داند، می‌خواهد این را ژرف و حزب نیز از آن نگهداری کند. حزب جای نگهداری فردی چون تو نیست. حزب سازمان محافظت از جامعه بیمار است، سازمان منجیان است، سازمان دکترهاست، جای بیمارها نیست. تمامی اعضای حزب به امداد انسانهای بیمار می‌شتابند. نمی‌توان در درون حزب از بیماری خود سخن گفت. چه حقی دارید که این همه خود را بیمار کنید و همچو بیمار نشان دهید؟

در این موضوع نوعی تحریف و گمراهی جدی هست. چندان بیمار هم نیستند، وقتی فرصت یافتند و یا به نفعشان باشد، هیولا می‌شوند. یعنی انسان را به مغلطه می‌اندازند. همانطور می‌بینید، مجبوریم در درون حزب زندگی صحیحی را پیشه کنیم. اگر اینگونه عمل نکنید قادر نخواهید شد که از پس این کار برآید و لذا دست از یقه همدیگر برنخواهیم داشت. کسی که خود را وقف مبارزه درون حزبی می‌نماید باید با مدنظر قرار دادن عاقبت کار، حداقل بتواند نیروی کاری را در خود بیافریند. هر حرفی که می‌زنید باید نتیجه‌ای در بر داشته باشد. وقتی زمان آن فرا رسید و با برخی مواضع مبارزه نمودید، عاقبت این کار را حساب کنید. در جایی که من این همه حساب می‌کنم شما چرا نمی‌توانید حساب کنید؟

مهیا ساختن محیطی خوب برای اغتشاش در درون حزب کار عاملان دشمن است. گلاویز نمودن حزب با معضلات بی مورد و نابهنگام کار عاملان جنگ روانی است اما بهترین مبارزان ما کارهایی را عملی می کنند که ماهرترین عضو پیشبرنده جنگ روانی قادر به اجرای آن نیستند. شما غیر از این برای چه حاضر هستید؟ هر سخن و گام بی مورد شما خدمت برای دشمن است. من هم می توانم آنگونه باشم، حتی می توانم خودم را اندکی عاطفی نمایم، می توانم چند قطره اشک بریزم و شما را تحت تاثیر قرار دهم اما می دانم که اینها طبق مقررات جنگی ما صحیح نیستند. می توانم هر روز اینگونه نواقصی داشته باشم اما از اولین روزی که به این کار پیوستم تا به امروز نخواسته ام حتی یک لحظه خود را اینچنین بگذرانم.

داشتن این همه نقص حتی در شرایطی که به راحت ترین شکل می توانید با کفایت باشید، مطابق فلسفه چه کسی است؟ اگر کارهایی را که به سهل ترین شکل قادر به اجرای آن هستید و این را هم نقص بنامید، آنوقت این سبب چه چیزی می شود؟ انسان باید اندکی وجدان داشته باشد. اگر در پی مقام طلبی و بروکراسی باشید، با آن چه می توانید بکنید؟ آیا چیزی به نام مقام از بروکراسی و عشق حاصل می شود؟ این در حالیست که روش مقام طلبی را هم نمی دانید. حتی معنی قدرت را هم نمی دانید. باید همه اینها را درک کنید.

تمامی این موارد ما را به خود مشغول می نمایند. تلاشهایی را که برای حزب صورت دادیم، برای اصلاح چند شخص نیست، بلکه برای جوابگویی کامل به یک مقطع و گذار از سطحی ابتدایی است که بر پروسه تکوین ملی تحمیل می شود. کسی که خواسته های خود را بر حزب تحمیل می نماید، وضعیتی معمولی را تحمیل نمی کند، نوعی شخصیت تنها و نوعی بیماری روانی را نیز تحمیل نمی نماید، بلکه پشتیبانی واپس گرایانه شما، روستایی بودن حقیرانه غیرملی و غیرحزبی و خرده بورژوازی شما و آرزوهای ناچیز شما را به دست می آورد. این حکایتی است که در تاریخ بسیار دیده شده است.

آنها که از دشواریهای انقلاب ناراحت هستند، همیشه در پی گرایش های **ضد شورش** هستند، این در تاریخ تمامی اخلاکگران مشاهه می گردد. از سختی ها و شفقت های دوران انقلاب نیز آگاهم. اما تبدیل این به یک ضد شورش تمام عیار، برخوردی است که دشمن در طول تاریخ آن را آزموده است. با این تصور که آنهایی که انقلاب می کنند خسته شده و هنگامی که بسیار دچار سختی شدند، کینه جو می شوند، عاملان خویش را به دورن حزب فرستاده و محیط را تحریک آمیز می سازند و بعد هم خیال می کنند پس از آن قانون ندامت را وضع و دعوت به بازگشت می نمایم؛ اما ما می دانیم که این اعمال را به چه صورت و برای چه می خواهند بر ما اجرا نمایند. به همین سبب اگر بگویید: "از زندگی حزبی و نظامی منحرف شدیم" این بدان معنی است که به دنبال نوعی عمل یک ضدانقلاب برای خود هستید. باید مسئله

را اینگونه درک کنید. اگر مغز خود را اندکی بکار می انداختید و اراده تان را قوی می نمودید آیا نمی توانستید راهی مقاومت طلبانه خلق محور را یافته و صفوف خود را سازماندهی نمایید؟ پیداست که مواردی را که بر ما تحمیل می نماید اینها هستند: "سختی ها بسیارند و به شیوه انقلابی نمی توان از پس این کارها برآمد؛ نمی توان از ملی گرایی ابتدایی گذار نمود؛ باید تا حد ممکن با سیاستهای ملی گرایی ابتدایی و استعمارگری سازش نمود؛ رفرمیسم قابل گذار نیست، باید تا حد ممکن با نگرشهای خرده بورژوازی مسامحه کرد و شیوه های انقلابی در این سرزمین چندان نتیجه بخش نیستند!" تا حد ممکن با روشهای رفرمیست و با بیان سختیهای شیوه زندگی انقلابی موجود با گریز از زندگی انقلابی سازش کن، حتی امکاناتی را که انقلاب با تلاشی عظیم بدست آورده از هم فروپاش نوعی روش رهبری تاکتیکی به اصطلاح خلاق را که تماما اینچنین عمل نماید، ارائه کن، با چنین برخوردی خود را به رهبریت برسان و محفلی موضع دار را برای خود بساز و فراتر از آن، روش خود را نتیجه بخش اعلام کن؛ نمی توان در نتیجه ای که از آن تمامی این موارد تحمیلی حاصل می شود اهداف تاریخی و اجتماعی را جست. حتی کسی که می خواهد عامل دشمن باشد، خود را به صورت آماده برای وضعیتی چنین ارتجاعی در نمی آورد. حتی کسی که سعی در تحمیل خویش دارد، با تدابیر بسیار عاقلانه تری مسائل را ارزیابی می نماید.

با سختیهای مواجه هستیم و همیشه هم خواهیم بود. سختیهای دوران تکوین ملی را در همان سه کلمه^{۱۲} اول بر زبان آوردم. می دانیم که سختیهای این در طی عمل چگونه بوده و می دانیم که تکامل حزب ما با بازکردن گره کور هزاران ساله صورت می گیرد. می دانم که خودسازی حزبی با نزاع با کسانی که اگر سرشان را ببری خودسازی نمی کنند و مبارزه با بدویانی که در حالت انجماد کلانهای ابتدایی بسر می برند، حاصل می گردد. این اشخاص کسانی هستند که اگر فرصتی طلایی برای پیشرفت را به آنها بدهی، به آن نظری نمی اندازند ولی اگر سیگاری به آنها بدهی از شادی در پوست خود نمی گنجند. در کنار خودسازی حزبی، تکوین حزبی را قطعی می کنیم. نیازی نیست که از چگونگی شناخت دشمن و یا ماهیت تاکتیکهای انقلاب برای کسب دستاوردها سخن برانیم اما شما آنها را هم نمی دانید. اجرای تاکتیک کجا، شما کجا؟ آنها که در کوهستانهای آزاد مانده اند و حتی در آنجا قادر به سازماندهی ساده نیستند، از کدام تاکتیک می توانند سخن برانند؟ آنها که قادر به محاسبه صحیح قدرت اسلحه نیستند از کدام تاکتیک می توانند سخن برانند؟ می توانیم تمامی اینها را هم باز کنیم اما تا چه حد تاثیر گذار خواهد بود؟

^{۱۲} اشاره به سه کلمه "کردستان مستعمره است" می باشد که تر آغازین تئوری آپوئیستی بود.

این همه بر مشکلات سرپوش بگذار و تحریفشان کن و سپس ما را به یک فضای بحث بکشان. این تحریف به تحریفات جمهوری ترکیه در موضوع های مختلف روزانه شباهت دارد. جمهوری ترکیه هر روز زمینه موضوع بحث بر انگیز را مهیا می سازد. آیا می دانید جمهوری ترکیه در هفته اخیر چه موضوعی را تحریف نموده است؟ حتی من هم به سختی متوجه می شوم که موضوع را چگونه تحریف می کنند. چیزی که افراد ما روزانه انجام می دهند نیز تحریف موضوعات به روز انقلابی در درون حزب است. چون قدرت ذهنی شما کفاف موضوع انقلاب را نمی کند و قلب شما ظرفیت آن را ندارد، آن را تحریف می نمایید، اما ناچاریم که امر دشوار را بنیاد کار قرار دهیم زیرا به طریقی دیگر نخواهیم توانست از پس این کار برآییم. اگر اندکی در برابر واقعیت ها هوشیار نمی بودم، هزاران بار مرا نیز دچار تحریف می کردند و به مبحثی دیگر می کشاندند و وارد نزاع می نمودند. در هر گزارشی دهها بار مباحث را تحریف می کنند و به جر و بحث بی مورد می کشاند. راپرتهایی که از هر منطقی می آیند تقریباً اینگونه هستند.

تحت نام تاکتیک کارهایی انجام می دهند که اگر خود را به آنها مشغول نمایم، همان کافی است که ما را نابود کند و در مبارزه شکافی بسیار جدی باز اینها می توانند بگویند که تا حد زیادی مرا نیز فریب داده اند. شاید هم در سطح بسیار بالایی از نیت پاک رفاقت ما سوء استفاده کرده اند، اما باید بگویم که تماماً تسلیم اینها نگشتم. در فرصت اندکی که یافته اند سعی می کنند که با ظریف ترین روش ها و تاثیرات تقریباً ما را به تسلیمیت وا دارند. بدین شیوه حزب را قربانی تاکتیکهای خویش خواهند نمود. اگر اندکی هوشیار نمی بودیم، کسی چه می دانست که مرتکب چه خطاهایی می گشتم. کار شما هم نه تنها خطا بلکه ده بار تسلیم گشتن طی بیست و چهار ساعت است. شخصیتی که در ارزشهای سیاسی انقلابی خویش این همه شکست را می پذیرد، از نظر سیاسی اگر یک شخصیت منحن خیابانی نیست پس چیست؟ باید اصول سیاسی گذشت ناپذیر شما و عملکردهای شما که باید بسیار با آن همخوانی داشته باشد در زندگی بکار گرفته نشوند تا یک شخصیت منحن خیابانی نشوید. آیا به نوعی دیگر می توانیم شما را نجات دهیم؟ کسب شخصیت حزبی و نمایندگی در کارها را آسان تلقی می کنید؛ اما این دروغ ها و حقه بازیها چیست؟ در واقع پای دروغهای بزرگی در کار است: هم دم از جدایی از حزب خواهید زد و هم در درون حزب مایند و ما را شخصیت خود درگیر و هم از صفات شکوهمند بحث می کنید و دم از "شخصیت خود" می زنید. آیا انسان این همه دروغگو است؟ اینهمه تحریف و تقلب، منطقی نیست.

وضعیت مورد بحث شما این است: توان ایجاد توسعه سیاسی در خود و پذیرش خط مشی را نشان نمی دهید، اگر چند کلمه بیاموزید نیز توان اجرای آن را از خود نشان نمی دهید و حتی توجهی به بسیاری از موارد نمی کنید. اگر مراحل [کاری] را اینگونه سپری کنیم، اقدام تاریخی ما به هدر می رود. نمی توان

تسلیم شدن به خط مشی ملی‌گرایی ابتدایی و خیانت را سازش نامید. نمی‌توان همه نوع گریز از جنگ، دور ماندن از آن و فرسودگی شخصیت جنگی را آسان نمودن زندگی عنوان کرد. ایجاد همه نوع روابط سهل‌الامکان با دول استعماری استادی در تاکتیک نیست. بویژه نمی‌توان شعله‌ور نمودن فردیت در درون حزب را فرماندهی نامید. در فرجام کار وقتی همه اینها در یکجا گرد می‌آیند، معلوم می‌شود که این یک نگرش است. وقتی می‌گوییم نتایج این نگرشها را ببینید و وقتی می‌گوییم که حتی برای برطرف کردن آن اقدامی نکرده‌ایم، قیامت بیا می‌کنند. هیچ حزبی خویش را به چنین وضعیتی در نمی‌آورد. عاقبت آنها که حزب و خودسازی حزبی را کاری ساده تلقی می‌کنند، وخیم است. آنها که سنگر، مقام، قدرت و مسئولیت خویش را با حماقت از دست می‌دهند دیر یا زود به این وضعیت دچار می‌شوند، تمامی آرزوهایشان در دلشان می‌ماند، زندگیشان به جهنم تبدیل می‌شود و منفور می‌گردند. هیچ یک از کارهایشان روندی صحیح نمی‌یابد. آنها که در مسیر خویش اعمال پر نقص دارند نمی‌توانند چندان زندگی کنند.

ما نمی‌توانیم یک عشیره شویم و خانواده‌گرایی و قبیله‌گرایی پیشه کنیم. حتی آنها که در کردستان این را به بهترین شکل انجام می‌دهند نیز معضل بزرگی بوده و از خطرناکترین مزدور ها هستند. آنها که بر خانواده‌گرایی و فردیت پافشاری می‌کنند افشاری هستند که سعی دارند بیشتر از هر کس برای دشمن فایده داشته باشند. در شرایط استعماری موجود نمی‌توان به بیشتر از این دست یافت. استفاده از برخی مواضع حزب و به هدر دادن بی‌تریتانه آنها بزرگترین بدی است. برخی با این مواضع خویش امکانات حزب را از بین می‌برند. اینها طبیعتاً سازماندهی را نمی‌پذیرند و حتی نمی‌خواهند برداشتی صحیح مقام و مسئولیت را داشته باشند و یا از آن به بدترین شکل استفاده می‌نمایند. به این شکل امکانات مادی حزب را نابود می‌کنند. چه کسی از اسلحه و پول خویش استفاده بهینه می‌نماید؟ آیا حتی به آموزشی معمولی تن دادید؟ هنگام یافتن فرصتی برای آموزش، آیا به صورت صحیحی از ایستار خود استفاده کردید؟

از تمامی این برخوردهای شما معلوم می‌شود که مورد ترجیحی شما بسیار اشتباه بوده و پدیده انقلاب را بسیار اشتباه درک می‌کنید. موارد ترجیحی و مشارکت شما، از بنیان ضعیف و حتی فراتر از ضعف، بسیار اشتباه و ماجراجویانه است. استعمارگران سالها ادعا کردند که: شما نمی‌توانید ملت شوید و حتی قادر به ابراز هویت نخواهید بود و این را تا به امروز نیز تحمیل نمودند. جنبش ما هم جنبشی است که با این اعمال به مقابله می‌پردازد. نشان دادیم که اندیشه و اقدامات لازم برای آن چیستند، اما تمامی برخوردهای شکایت‌وار نظیر نقص شخصیتی و میانه‌روی که در شأن خود دیدید بیانگر نتایج حمله

هزاران ساله دشمن است این نتیجه‌ای است که سخنانی نظیر "ما نمی‌توانیم ملت و خلق شویم" را تداعی می‌نمایند.

نشان ندادن توان لازم برای کسب شخصیت حزبی بدان معنی است که معتقدید: نمی‌توانید نیروی پیشاهنگ آن شوید. آنها که از دستیابی به نیروی پیشاهنگ آن اظهار عجز می‌نمایند، چگونه می‌توانند به صورت یک ملت، خلق مستقل و جامعه‌ای آزاد و مستقل در آیند؟ اگر در جایی که بایستی همه‌کس کمابیش خلاقیت نشان دهد، حتی نتوانید امکانات حاضر و موجود را هم حفظ نمایید، آنگاه در مقابل اراده‌ی استعمارگری ناپود می‌شوید. ضعف و شکایت هم بیانگر این است. تمامی اینها توضیح خاص خویش دارند. تمامی این دلایل نوعی خودسازی حزبی کامل را بر هر کسی تحمیل می‌نمایند. دقیقاً در این نقطه شما از خودسازی حزبی، دیدن آموزش و توانایی سازمان‌یابی اظهار عجز می‌کنید، به همین سبب وضعیت بسیار سختی دارید. در صفوف ما نباید کلماتی آنگونه بر زبان رانده و چنین برخوردهایی را - حتی برای لحظه‌ای - داشته باشید. وضعیت تحمیلی مورد نظر اینها نوعی وضعیت اجتماعی ابتدایی‌تر از وضعیت روستایی است. نوعی سازشکاری است که حتی نمی‌توانیم آنرا فرمیسم نیز بنامیم اما چطور است که یک سر بر دشمن ادامه می‌یابد. اگر دقت نکنید طی مدتی بسیار کوتاه ممکن است تمامی پیکارجویان به اهداف پشت کنند و بروند. نمی‌توان تمامی اینها را به عنوان تقدیر بر ما تحمیل نمود. نتیجه بی‌ارزش تلقی کردن تمامی این موارد و ندانستن اصول پذیرش یک حزب، این همه خطرناک است.

باید درس حزب را تماماً فرا بگیرید. درس حزب درس زندگی است. همانگونه که اگر در یک رگ خون را متوقف کنیم بدن در یک دقیقه از بین می‌رود، همانگونه نیز توقف در تکوین یک حزب برای زندگی آزادانه ملی و اقدام نکردن به خودسازی حزبی به معنی توقف و یا قطع جریان حیاتی ماست. این تعریفی صحیح است. چنین آگاهی برای بحث در مورد حیات رهایی ملی و آزادی یک نیاز است. چیزی که می‌خواهیم از آن گذار نماییم، به معنای از میان برداشتن جوانب فرسوده‌ای می‌باشد که صد سال است شما را مرگبار نموده و تمامی مواردی است که نماینده عملی کردن آن هستید و شما را به سوی مرگ می‌برد. اگر اینها را از میان برنداریم، این قطعا یک اشتباه خواهد بود و به هر چیزی که در این اوضاع مشابه اوضاع تاریخی روی داده باشد، دچار خواهیم شد. ما می‌خواهیم این را متوقف کنیم.

باید عاقل باشید. خود را جوان، خام و احساساتی می‌نامید. بزرگترین احساس و بزرگترین حرص، متوقف نمودن فرایند چنین نابودی است که دشمنان می‌خواهند روی زندگی شما اجرا نمایند. بزرگترین شجاعت نیز این است. غیر از این، احساس و حیاتی وجود ندارد. باید جدی باشید، باید از توانایی داشتن نیروی سازماندهی و نیروی ساختن زندگی متناسب با اهداف برخوردار باشید. اگر قادر به این نباشید، این

امر فراتر از رذالت به معنی مرگ شماست. از من جسارت می‌طلبید. شما خود باید جسور باشید. زیرا شما پشاهندگان زندگی هستید. چرا این همه ما را با اوضاع غیر منتظره مشغول می‌نماید. شما خود مجبورید که پرستار شوید، باید خلق خود را معالجه نمایید. آموزش، سازماندهی و مدیریت و خودسازی حزبی هم برای همین است. چرا هنوز هم سعی دارید مرا نیز دچار اشتباه نمایید؟ در برخوردهایتان، همه نوع راهکارهای دافعه و تصفیه‌گری را با روشهای بسیار متنوع و ظریف ارائه می‌نمایید. باید قادر به کسب شخصیت ملی و حزبی و بر این اساس کسب شخصیت انسانی باشید. باید اندکی نسبت به خود احترام نشان دهید، اگر میل به کار شما در این موضوع موثر بیفتد می‌تواند بیانگر معنایی باشد.

چه کسی خودسازی حزبی را در دستور کار خویش قرار نمی‌دهد؟ چه کسی خط سالم حزبی را بنیاد کار قرار نمی‌دهد؟ بیکارجویانی که خود را همانند دیوانگان رها نموده‌اند به چه کار من می‌آیند؟ حتی "دون کیشوت"^{۳۳} هم اینچنین نمی‌جنگید. ما مجبوریم عاقل باشیم. اگر نگرشهایی ماجراجویانه و یا خیالپرستانه داشته باشید فوراً خویش را از آنها برهانید. اگر کردارهای خطرناکی دارید فوراً به آنها پایان دهید. اگر توان و اشتیاق دارید که بر اساس معیارهای حزب به تفکر پردازید، بر روی آن معضل کار کنید و در آن موفقیت به دست آورید. دیگر باید این را درک کنید. باید همگام با درک نهاد رهبریت، قدرت عمل را هم اثبات نمایید. این شخصیت خصوصیتی: ملی، دمکراتیک، سیاسی، سازمانی، عملی، انترناسیونالیست، آنتی امپریالیست، آنتی فئودال و ضد مزدوری دارد. همچنین این شخصیت با ضعف، انحطاط و ضعیف‌النفسی در چالش است. باید به این خصوصیات دست یابید و یکی گردید. این، خودسازی حزبی و ملی است. کسب نوعی شخصیت با حیثیت کردی است. حرکت به سوی یک زندگی واقعی و شرافتمندانه است. حداقل باید توجهی را که به یک عادت ناچیز خویش نشان می‌دهید، نسبت به این امر هم نشان دهید.

می‌بینید که چگونه سازمانیافته و سرپا هستم. می‌بینید که به چه چیز نه و به چه چیز بله می‌گوییم؟ چه چیز را قبول می‌کنم و چه چیز را نه؟ چه چیز در نظرم امکان‌پذیر است و چه چیز نه؟ و چه چیز را موفقیت می‌دانم و چه چیز را نه و چه چیز را درست و چه چیز را نادرست می‌نامم. پی در پی فقدان درک و شناخت را بهانه قرار ندهید. من هم یک خدمتکارم. در بسیاری از موضوعاتی که آن را نیاز می‌شمارید، بطور مناسب همراه با رفاقت خدمت می‌کنم. اگر این را باور دارید باید برای برخی از ارزشها خدمت نمایید، باید این را در هر جا و هر زمانی درک کنید. اگر احترامی معمولی برای خود قایل می

^{۳۳} دون کیشوت، قهرمان رمان بلندی به همان نام از "سر والتر اسکات". در این رمان وی در هیات شوالیه‌ای است که اعمالی بسیار غیر منطقی

شوید، باید برای آن زندگی کنید. اگر کسی وجود داشته باشد که بگوید "من هم می‌خواهم در این زندگی نقشی داشته باشم"، این یک فرصت است، تنها گزینه زندگی است و باید از این استفاده نمایید. خودسازی حزبی این است. هیچوقت و هیچگاه نباید بگویید: "شخصیت حزبی کسب نکردم، هنوز هم چیزی درک نکرده‌ام و یا درک کردم اما موفق به عمل بدان نشدم، مرا فریب دادند و سازشکاری کردم" درست برعکس باید بگویید: "خودسازی حزبی انجام دادم، در هر جا و هر زمانی نیروی انجام کار را نشان خواهم داد" و این را با عملکرد خویش نشان خواهید داد. این، راه انسان شدن و شجاعت است. فراموش نکنید تازمانی که ما زنده هستیم، در وضعیتی هستیم که می‌توانیم این را انجام دهیم. با نواقص جدی نزد ما نیاید، زیرا این را نمی‌پذیرم.

در صفوف ما دشواری هست. کارهایی که باید انجام دهید، کارهای کوچکی هستند که با تواضع و نیروی خود ده برابر آن را می‌توانید انجام دهید. هیچگاه کارهایی در دستور کار شما قرار داده نشده‌اند که نتوانید از عهده آن برآید. تمامی سختیهای این کار را خود متقبل شدم. دشوارترین کارها را خود برعهده گرفتم، برخی کارها را هم برای شما پیشنهاد نمودم و شما هم قبول کردید. بنابراین باید مطابق با آن زندگی کنید. هیچگاه نباید به مغلظه‌اندازی را به مثابه یک هنر در برابر خود و اطرافیان خود انجام دهید. انواع تحریف و گمراهی‌ها یک میراث نامطلوب هزاران ساله هستند. باید شخصیتی با ماهیت صحیح، نیرویی همیشه حاضر همراه استادی برای اجرای آن داشته باشید. این شما را تعالی داده، شما را در مسیر زندگی قرار داده و صاحب حیاتی می‌نماید که واجد احترام و دوست داشتن بوده و از آن احساس شرف نمایید. غیر از این نمی‌توانید هیچ راهی را بپذیرید.

اساسی‌ترین درس حزب در اینچنین درباره زندگی است. همه چیز برای موفقیت کامل در این درس است. پیگیر این زندگی بوده و پیروز خواهیم شد.

۸ مارس ۱۹۹۴

فصل نهم

P.K.K حزب زحمتکشان و حاصل دسترنج هاست^{۶۴}

امکان برقراری تماس مجدد با شما به مناسبت روز جهانی کارگر معنادار است. همچنین جوابگویی ما در آستانه ورود به این ماه مهم و آغاز حمله ما در بهار با از طریق پیشاهنگی حزب و جوابگویی به نگرش های سوسیالیسم به شکلی که اهمیت بین‌المللی آن افزایش می‌یابد به این مناسبت بامعنی است. بدون شک مبارزه ما توانسته به اندازه جنبه‌ی ملی شدت یافته، از نظر بین‌المللی - که اهمیت آن نیز رو به افزایش است - فریادش را برآورد و به اندازه آشکار کردن موقعیت دشمنان، موقعیت دوستان را نیز بهبود بخشد. بسیاری از مواضع و برخوردهای کهنه گشته را پشت سر نهاده و وارد مواضع و برخوردهای جدیدی شده است. قبل از هر چیز ما تحقق این امر را در درون صفوف خویش دیدیم. با جسارتی عظیم اهتمام بسیاری به خرج دادیم تا پیشاهنگی حزب مان را به نفع صاحبان و بخاطر دسترنج های جامعه پیشبرد دهیم. تا در حین تقبل نمایندگی زندگی آزادخواهانه زحمتکشان جهان بینی آنها و دستاوردهای عملی شان پیشروی بزرگی بیافرینیم. حزب از این نظر به دستاوردی بزرگ رسیده و نوسازی لازم جهت آن را تحقق بخشید.

به خوبی قابل درک است که بدون خودسازی حزبی، بدون درک درونی شخصیت حزب از تمامی ابعاد، نه تنها نمی‌توانیم جنگ موجود را ادامه دهیم بلکه حتی قادر نخواهیم بود که خود را بر سر پا نگه داریم. تحلیلاتی صورت گرفته نشان داده‌اند، کسی که در برابر حزب صادق نباشد و تاثیر بزرگ سازمان دهنده، روشن کننده و از یک نظر - برای ما- تاثیر انسان ساز و تعالی دهنده آن را احساس نکند و با آن به نوسازی نپردازد، مسلماً قادر نخواهد بود از موقعیت فردی معضل ساز رهایی یابد. از این نظر حزب اساسی ترین تکیه گاه هر کسی است که می‌خواهد پیروز شده و موفق شود و حیات یابد. حال بهتر می‌بینیم که ارزیابی سایر کارها در پیوند با این، تاکید بسیار بر پیشاهنگی حزب بویژه در سال گذشته، هم بسیار اهمیت داشته و هم برای مقابله با تمامی نامطلوبیهای محتمل، اساسی ترین حلقه را تشکیل داده است. در صورت توجه می‌بینیم مواضعی که به هیچ وجه قادر نیستند پیروزی را آماج خود سازند و بدتر از آن نیز راهگشای همه نوع تصفیه‌گری و راست‌گرایی می‌شوند؛ تخریب روند خودسازی حزبی، مانع‌سازی در برابر آن و گسست از آن را همچون موضع درجه اول پذیرفته‌اند.

^{۶۴} گفتگوی بی‌سیمی رهبر آپو با فرماندهان ایالتها

موضوعی که از شخصیت سازمانیافته و کلکتیو حزب دوری می کنند، به معنی ایجاد سرآغازی قوی جهت همه نوع نامطلوبی است. این را به شکلی بسیار مهم می بینیم. کسی که در زندگی خویش معیارهای حزبی ندارد، نه تنها نمی تواند یک شیوه زندگی مسلحانه را در پیش بگیرد بلکه حتی از نوعی زندگی معمولی اجتماعی و توسعه در آن به دور است. حال بخوبی مشاهده می کنیم که افرادی که به هیچ وجه شخصیت حزبی نمی شوند، یکی مهمترین معضل های ما هستند و بدون گذار از اینها نه تنها نمی توانیم دستاوردهای جدیدی کسب کنیم بلکه حتی قادر نخواهیم بود از دستاوردهای موجود نیز محافظت نماییم. در نتیجه ی کم رنگ شدن شخصیت حزبی و سطحی بودن شخصیت فرد در محیط حزبی ما، بن بستهایی بوجود آمده اند. این یک وضعیت معمولی نیست، موضوعی هستند که تاثیرات آنها می توانند بسیاری از مباحث را پی در پی تباه نمایند و به تدریج آن به مرتبه نوعی تخریب پیش برند. بدون شک این بنیادی طبقاتی دارد. بخوبی می بینیم که طبقه میانه رو در این موضوع بسیار مقاومت موانع بسیاری تشکیل داده، کارها را بر هم زده اند و با عدم جدیت در آن، آن را بسیار ناقص نموده و ضررهایی را به بار آورده اند که حتی دشمن توانایی آن را ندارد.

آشکار گشت که داشتن یک شخصیت مطلوب حزبی در صفوف P.K.K، در واقع به معنی درک همه نوع پیشرفت انسانی، اجتماعی و ملی است. آنها که در این موضوع احساس مسئولیت نکرده و اقتضای آن بجای نمی آورند و اینگونه زندگی می کنند، نه تنها نمی توانند دارای دسترنجی بجا باشند بلکه چپاولگری بیش نبوده و تنها ارزشها را نامؤدبانه به بازی خواهند گرفت. بنابراین ویژگی های طبقاتی در حزب ما بسیار مهم است و تمامی پیشرفتها با این در پیوند هستند. بدون درک پیوند P.K.K با دسترنج و ارتباط آن با دسترنج انقلابی و حاکم نمودن آن تفکر بر تمامی فعالیتها، نمی توان لایق این حزب شد و نماینده آن بود و بنابراین نمی توان از پیروزیها دم زد. از این نظر در آغوش گرفتن حزب به مثابه یک اسلحه از طرف ما بجا بوده است.

در سالهای اخیر هر اندازه برخی اشخاص برای کم رنگ نمودن سوسیالیسم در اذهان و دوری گزیدن از سوسیالیسم تلاش به خرج دادند، به همان اندازه نیز ما برای مقاومتی که در موضوع خودسازی حزبی نشان داده ایم و نیرویی که با گذار از بیماریهای رئال سوسیالیسم در آفرینش نیرومندان مطابق این مقطع زمانی از خود نشان داده ایم، ارزش بزرگی قائل هستیم این، هنوز هم دلیل اساسی تداوم موفقیت آمیز مبارزه ما است. به مثابه یک حزب زحمتکش، بر تداوم بررسی مجدد تمامی فعالیتها در پیوند با مفهوم دسترنج و سازماندهی بر این اساس، قبول مسئولیت و کسب مقام اصرار می ورزیم. معیار

اساسی نیز این است. بیشتر از هر زمان دیگری؛ برخوردهایی غیر از این را معتبر ندانسته و به آن فرصت نخواهیم داد و برای اجرای کارهای ضروری مصرا نه کنش نشان می دهیم.

خودسازی حزبی تداوم می یابد. حزب را به مثابه یک اسلحه با سرآغازهای نوین اصلاح و تقویت می کنیم و قدرتمندتر می سازیم. نباید از این کار غافل شد. کسانی که در این موضوع خویش را پزمرده و یا عقب مانده می بینند قطعاً باید به خودسازی حزبی دست زنند. به غیر از این شانس دیگر و راه دیگری برای پیروزی وجود ندارد. هر کس باید با فروتنی به اندازه ای کافی شخصیت حزبی را در وجود خویش بیافریند. این، باید همچو اساس تمامی پیشرفتها درک گردیده و مطابق آن، حق آن ادا شود. باید هر کس بداند که نهاد رهبریت نیز به مثابه محسوس ترین و متمرکزترین نمود آن، تمامی کارها را اساساً در پیوند با این اداره می کند و بر آن نظارت می نماید. به تناسبی که فرد به این دست یابد و یا در آن جذب شود و یا بصورت ژرف آن را درک نماید، می توان برای وی ارزش قائل شد و در حزب به وی جای داد؛ همچنین بر این اساس رتبه فرماندهی معنا می یابد. رهبریت قبل از هر چیز مسئول نظارت بر این است. بخوبی معلوم است که بدون وجود چنین مسئولیتی، حتی امروزه هم سر پا نگه داشتن این رفقا کار سختی است. بنابراین، دستیابی کافی به معیارهای حزبی در هر رتبه و مسئولیتی و گذار از معیارهای ناقص، ناکافی و متزلزل در تمامی حوزه های کاری، برای هر کسی که خود را مسئولی حزبی می بیند یک وظیفه حزبی است که باید روزانه بصورت اولین کار آن را بجای آورد. باید اهتمام بسیاری نسبت به این نشان داده و اگر در این موضوع نقصان و یا ضعف داشته باشید، قطعاً باید از آن گذار نمایید. باید هر کسی شخصیت خویش را بررسی کرده و در جستجوی جواب برای این سوالات باشد: ماهیت این حزب چیست، رهبریت این حزب چه نهادی است، چگونه حیات یافته است، چگونه زندگی را در پیش گرفته و چگونه حیات را اداره می نماید؟ دیگر هر کس باید بتواند با احترام، ایمان و آگاهی بزرگی در کارهای حزبی مشارکت نماید. در درون این حزب با فردیت، نیت های گوناگون توهم؛ می توان پیشرفت چندانی ایجاد نمود و نه از نظر فردی می توان راهگشای نوعی موفقیت و رهایی گردید. باید تماماً از این برخوردار اشتباه آمیز گذار نماییم. دیگر باید برخوردهایی که پیرو فردگرایی افراطی بزرگ نمی توانند نیت های پر توهم را پشت سر بگذارند ترک گردند. همه باید بدانند که با این نمی توانند در درون حزب موفقیت به دست آورده و رتبه های مسئولیتی را به بازی بگیرند. معیارهای حزبی قطعاً باید در مراتب اساسی فرماندهی اجرا شوند. هر کس باید بتواند بر این اساس خودسازی حزبی را بنیاد کار قرار دهد.

به ویژه باید به تاثیرات طبقه میانه رو - که سبب ناشناخته بودن جوهر حزب می شوند - پایان داده شود. باید موضعی که معیارها را برهم زده، روش های کاری را به حالت ناشناخته درمی آورد، کاملاً

رابطه خود را با دسترنج قطع می کند و حيله گری روستایی و دسيسه بازی فئودالی را همچون نوعی سياست در پيش می گيرد، ترک گفته شوند. مدت درازی است که طبقه میانه رو، خود معضلی برای ما شده اند. تپ های بسیار متفاوت آن و مهمتر اینکه تپهای اتفاقی ناشی از آن بیشتر از حدی که تصور می شود به ما فشار وارد آوردند و راهگشای خسراهای بسیاری گشتند. در سخنان تحلیلی قبلی کمابیش به نمونه هایی از آن اشاره شد. اینها هنوز هم نمونه های زنده شکست و توسعه هستند. فقدان پیشروی با تاکتیک صحیح و مشارکت نادرست، صحیح کاراگر این طبقه است و در پی آن هستند که این را در محیط ما توسعه دهند. فراموش نکنیم که توسعه کمابیش این امر بدین شیوه در بسیاری از جبهه های ما سبب شده که ضررهایی بار آیند که بهترین کتراها قادر به آن نبوده اند و چه بسا شده که بسیاری از جبهه ها نتوانند نقش خویش را ایفا نمایند. از هر طرف که بنگرید تمامی مناطق و حوزه های ما به سبب وجود این طبقه، قادر به ایفای نقش خویش نبوده اند. به غیر از این هیچ دلیل اساسی دیگری وجود ندارد، سایر دلایل فرعی هستند.

در هر جا از یک پیشرفت جدی بحث نمایم، در آنجا پیشاهنگی حزبی شخصیت حزبی حضور دارد. در هر جا نوعی تخریبکاری وجود داشته، هر جا که پی در پی تلفاتی در کار باشد، در آنجا هم نوع شخصیت های طبقه میانه رو و خصوصیات گوناگون خرده بورژوازی و مواضع دلخواهی سر بر می آورند. در حالیکه هیچ نیازی به وجود اینها نبوده و هیچ صلاحیت این را ندارند، به سبب داشتن مواضع دلخواهی، بدون وقفه مشغول ترویج انحطاط در منطقه و به هدر دادن امکانات ما هستند. اگر اینها تا حدی شخصیتی مرتب، سازمان یافته و مسئول می داشتند، هم اکنون هر منطقه ما پیشروی هایی ظفرمند و عالی صورت می پذیرفت. پرورش شخصیت های فاقد آموزش تماما بر اساس برخوردی مزدورانه است. چون اینها همه نوع راحت طلبی و حیاتی گسسته از حقایق را بنیاد کار می دانند و می خواهند در درون حزب نیز برای خویش جایی باز کنند. در این موضوع از اختیارات خویش استفاده نامطلوب می کنند و امکانات ارائه گشته را بی رحمانه به هدر می دهند.

هم اکنون اینها مجبور به شناختی اندک از خویش هستند؛ ناچار هستند بدانند که اجازه ندارند امکانات این حزب را اینگونه به کار برند سیگارشان را اینگونه بکشند و حتی یک تکه نان آن را بدینگونه بخورند. این حزب، حزب رنج کشی و زحمتکشان و کسانی است که ایمان سوسیالیستی را در خود می پروراند. به غیر از این هیچ کس هیچ حق و حقوقی ندارد، P.K.K حزب جبهه خلق نیست. جبهه مسئله دیگری است، خط مشی آن را هم ارزیابی نمودیم. با پیشاهنگی حزبی می توان همچون یک جبهه کار کرد. مکررا هم می گوئیم که متناسب با معیارهای پیشاهنگی حزبی چگونه باید کار کرد. همچنین

جای برخورد‌های تشبه مزدوری معلوم است و می‌دانیم که یک مزدور باید کجا و چگونه برخورد نماید. در پیشاهنگی حزب و هسته‌ی آن جایی برای فلان سخنگوی فلان طبقه وجود ندارد. در این موضوع نمی‌توان با سازشکاری کار را خاتمه داد. اینها خواستند حزب را به صورت مکان ائتلاف سازشکاران و ائتلاف و یا سازمان جبهه‌ای درآوردند که در آن هر کس به دلخواه خود و مطابق میل اطرافیان و تاثیر خویش جای گرفته و می‌بینیم که هنوز هم به این مشغول هستند. این اشتباهی بزرگ است. هم‌اکنون هم نه یک سازمان جبهه‌ای می‌تواند اینگونه تکوین یابد و نه P.K.K می‌تواند این را بپذیرد. این مسئله‌ای است که از همان روزهای اول مشخص شده بدون وجود پیشاهنگی حزبی نمی‌توان از جبهه و ارتش سخن راند. طرفداران جبهه، آنان که در پی گرایش‌های راحت ارتشی هستند و آنان که مدعی انجام کار نظامی هستند باید این را به خوبی درک نمایند.

تمامی موجودیت اینها بسته به ایمان به قهرمانان زحمتکش این حزب است. آنان به غیر از این هیچ هستند. فکر هم نمی‌کنم که اینها برای مبارزه‌های ملی و یا نوعی پیکارجویی جدی تا حدی مبارزه کرده باشند. پیشرفتهای سالهای اخیر و حتی تمامی پیشرفتهای تاریخ معاصر کردستان با پیشاهنگی دسترنج محور P.K.K میسر گشته است. دقیقاً در اینجا هر کس باید محاسبات خویش را بصورت صحیح انجام داده و با آگاهی از ماهیت یک سازمان دسترنج محور مشارکت انجام داده و با معیارهای آن زندگی نماید. ما به غیر از این نمی‌توانیم به اعضای تازه به دوران رسیده خرده‌بورژوا و دارندگان عادات مزدورانه جایگاهی شرافتمند اختصاص دهیم. نمی‌توانیم دست روی دست بگذاریم تا فرصتهای گذشته را به دست آورند و از حوزه‌ها و جبهه‌های نوین استفاده نایجاد کنند. نمی‌توانیم بپذیریم که اشخاصی خویش را اینگونه با کسب اختیارات و مقامها تجهیز کنند و خواسته‌های خود را بر حزب تحمیل نمایند. اینها نباید همانند اولیاهایی که کرامت را از آن خود می‌دانند، اعتبار متعالی حزب را با خودشیفتگی از آن خود ارزیابی نمایند. اینان؛ نه شخصیتی دارند و نه نیرویی چندان - این وضعیت، وضعیتی وخیم بوده و خودفربیی است. مناسب‌ترین برخورد ترک این مواضع است.

بویژه کسانی که در سالهای اخیر اسلحه در دست گرفته‌اند از اختیارات داده شده استفاده می‌کنند و هم خود و هم ما را به اوضاع دشواری دچار نموده‌اند، باید ماهیت امر را درک نمایند. در محیط ما زندگی می‌کنند و حداقل باید نسبت به این اندکی احترام نشان دهند. نه تنها فرماندهی هزاران نفر بلکه باید خدمت‌گذاری معمولی را هم همچون یک نعمت محسوب نمایند. اینگونه می‌توان در این حزب پیشرفت نمود. این حزب را با خدمت اندکی پیشبرد دادیم. این را تضعیف نکنید، اگر آنگونه برخورد کنید بازیهاتان را برهم خواهیم زد. تصور نکنید که با فردگرایی و یا برخورد ارباب‌مانند به دلخواه خود و با هر

نوع فریبکاری پیشرفت خواهید کرد. این وضعیتی وخیم است. نه توان انجام این را دارد و نه کسی می تواند چشم بر انجام اینها پبوشد. تنها فرد دارای یک شخصیت حزبی درست می تواند شرایط لازم برای زندگی شما را تامین نماید.

چرا هنوز عملکردهای خود را با معیارها همخوان نمی سازید؟ اگر بسیار جسور هستید چرا در گذشته به تنهایی نتوانستید کاری انجام دهید. با استفاده از اسلحه بزرگ، یعنی حزب، برای خود جایگاهی می یابید و پس از آن با ناتوانی در کارایی بخشیدن به تاکتیک ها و زندگی تان، آن را همچون اسلحه ای در برابر حزب بکار خواهید برد؛ نخیر! باید این بی مسئولیتی ترک شود. ضوابط حزبی و ارزشهایی که به امانت به شما سپرده می شوند مقدس هستند. اگر با آن همراه بوده و با آن زنده شوید، مسئولیت شما می تواند معنایی یافته و آنوقت می توانیم شما را جدی تلقی نماییم. نباید کسی معیاری غیر از این را تحمیل کرده و از ما انتظاری اینچنین داشته باشد. این حزب، حزبی مطابق تصور برخی نبوده و محل کار آبا و اجداد اینها هم نیست. مقام، تنها برای کار می تواند مورد استفاده واقع شود. اگر می خواهید راهگشای رسیدن پیروزی شوید و در سایه خدمت گذاری خود اندکی به بزرگی دست یابید، آنگاه مقام بیانگر معنایی بوده و ارزشمند می شود. انقلابیگری ای منوط به اختیار فراوان را نپذیرید و با این شخصیت خویش را بزرگ جلوه ندهید. این به معنای مبارزه علیه ما خواهد بود. همچنانکه در دوران اخیر به خوبی می بینیم، هرکس در پی مقام بوده و قدرت را در آن باز می بیند. برخی بدون مبارزه و بدون اجرای فعالیتهای آموزشی و سازمانی عظیم ضروری برای مبارزه، می خواهند ماهی وار به درون دریای قدرت بجهند و هرچه می رود خویش را بیشتر به دست این سودا می سپرند. بدون عمل به مقتضیات متعالی، در پی بزرگی شدن آنی هستند. وقتی موفق به این هم نشوند، کارها را برهم زده و حوزه ها را رها کرده و به خاطر امری هیچ، آن را ترک می نمایند. بزرگی اینگونه نیست و نمی توان از اختیارات مربوطه هم چنین استفاده ای نمود. دیگر ممکن نیست شخص آسایش خویش را اینگونه پایدار سازد.

باید خط مشی P.K.K و نگرش های آن درباره امر مسئولیت را به خوبی شناخت. در پی آن نیستیم که حتما با کسانی بحث کرده و حدود و اختیارات برخی را به آنها خاطرنشان کنیم، اما به کسانی که خویش را بسیار بزرگ تصور می کنند در حالی که حتی برخوردی صحیح در قبال کوچکترین وظایف خویش ندارند، می گویم که باید ما را بشناسند. ما دیگران را ارج می گذاریم و یا به شیوه ایی متعالی با آنها برخورد می کنیم اما این بدان سبب نیست که آنها بسیار مهم بوده و یا در موقعیتی هستند که بسیار جای احترام دارند. در واقع این روش، نوعی طرز کار و شیوه عملکرد رهبری است. باید در این موضوع خود را اثبات نمایند. برای کسب احترام، وظایفی با جوانب گوناگون وجود دارند که باید بجای آورده

شوند و قطعاً هم باید آنگونه باشند. ما نیز سعی داریم در برابر قبال شما برخوردی محترمانه داشته باشیم اما می‌دانید که این به برخی موضوعات وابسته است. احترام، خودبخود ایجاد نمی‌گردد.

باید بتوان در این موضوعات مجدداً معیارها را بررسی کرده و معنایی صحیح برایشان یافت. ما نمی‌توانیم در موضوع حزب و معیارهای آن امتیازی بیهوده به کسی بدهیم و معیارهایمان را بی‌ارزش نماییم. هسته‌ی حزب سازش با عقب‌ماندگیها را بر نمی‌تابد و نمی‌توان آن را پدیده‌ای جبهه‌ای عامه‌نماید و تحت این برداشت نیز خویش را فرسوده نمی‌نماید. هسته حزبی نوعی قدرت‌پیشگی بدون ارزش نیست و نمی‌توان به آسانی آن را تصاحب کرد. ما معتقدیم که راهگشای خلاق‌ترین شیوه‌ی اجرای سوسیالیسم هستیم. در برابر رئال سوسیالیسم - که فروپاشید - نوعی حیات سوسیالیستی را بنیان گذاشتیم. این معنادار می‌باشد و باید لایق آن بود.

مصرانه می‌گویید که به رهبریت پایبند هستید و اعلام می‌کنید که در این موضوع صادق هستید. من نیز می‌خواهم شما را مجبور به پیروی از معیارها کنم. معیارهای دستیابی به موفقیت و معیارهای چگونگی توسعه هسته‌ی حزب را یادآوری می‌نمایم. نمی‌توان از نوعی احترام و پایبندی غیر از این بحث نمود. این نیز در هر جای محسوس، در هر جبهه و هر منطقه جنگی ما خود را با همراه نوعی پیشرفت نشان می‌دهد. ماهها و سالها پدیده جنگ را به صورت صحیح آن در یک منطقه توسعه نداده‌اید، پیشرفت در آن منطقه ایجاد نکرده‌اید و سپس از پایبندی سخن می‌گویید. این، حيله‌گری روستایی است، حيله‌گری شبیه به حيله‌گری اصناف است و باید از این کار دست برداشت. با خلق پیشرفت‌ها می‌توان این را ثابت نمود. باید اندکی بتوانیم در زمینه پایبندی‌های خود، اینگونه باشیم.

کمابیش ارزیابی‌هایی را که مدتی طولانی است برای شما درباره تمامی این موضوعات به عمل آوریم به خاطر دارید. با استفاده از آن ارزیابی‌ها به تفکر معینی بپردازید و آن را هم در فعالیتهای خویش بازتاب دهید. مقامات مسئول، متوجه حساسیت لازم و مسئولیت خطیر می‌باشند و موارد لازم برای آن را نیز فراهم می‌نمایند در این موضوع به هیچ وجه نباید مغلظه‌اندازی نمود. اگر چنین شود، می‌توانیم بیشتر به سایر جوانب و اشکال امورات بپردازیم. اگر ما رفقا گروه خوبی باشیم، می‌توانیم تقسیمات کاری را هم بخوبی انجام دهیم.

بدین وسیله سعی کردیم بار دیگر برخی از مقتضیات مهم و آشکار خودسازی حزبی‌مان را یادآوری نماییم. باید قادر باشید با توجه به عملکردهای گذشته، اندکی دیگر شخصیت‌تان را متحول کنیم و تقویت نماییم. علی‌رغم دشواری آن، باید بتوانید در این موضوع به برخی کارها اقدام کنید. علی‌رغم دشواری‌های موجود در حزب و جنگ و با توجه به وجود تمامی فشارها، بن‌بستها و میزان بحرانی

بودن شخصیت های افراد و همچنین تحریفات و تخریبات طبقه میانه رو، حزب هسته خود را همراه با نیروی علی البدل آن به حالت آماده نگه می دارد. بویژه هسته ای و یا نیرویی علی البدل که بتواند جای خالی شهدا را بیشتر پر کند، نزد خود آموزش دهید. این سبب پیروزی شما خواهد گشت. باید بدون هیچ ایرادی در هر دورانی، پی در پی وظیفه ایجاد هسته در این موضوع را بدون توقف و با تعمیق ادامه دهید. از این نظر هر اندازه امر پیشاهنگی بخوبی عملی شود قطعا این جنگ توسعه یافته و به پیروزی خواهد انجامید.

نتیجتا فکر می کنم بویژه در موضوع حاکم بودن کامل پیشاهنگی کردن در فعالیتها بلوغی معین ایجاد گشته است. امکاناتی هم دارید که می تواند پیروزی را قطعیت بخشد. در این موضوع معتقدم که فعالیتها بتان موفقیت آمیز بوده و به شما اطمینان دارم.

۱ می ۱۹۹۶

فصل دهم

حزب، برای راهنمایی خلقی است که با ماهیت خود در چالش است.

مسئله اساسی در زندگی ما رسیدن به آزادی است و این نیز تنها با خودسازی حزبی ممکن می‌گردد. اینکه ما خلقی هستیم که گرفتار بیشترین بحران انسانی می‌باشیم، بدون بحث است. می‌دانیم افرادی که زندگی اجتماعی چنین خلقی خاستگاهشان است، حداقل به اندازه همان خلق دچار بحران است و برای تداوم زندگی خویش به هزار و یک راه متوسل شده است ولی تمامی اینها نیز به خسران منجر می‌شود. از این نظر به خوبی می‌بینم: همانگونه که خلقی هستیم که راه خویش را گم کرده‌ایم، همانگونه نیز افراد متعلق به اجتماعی نیز هستیم که گمراه شده‌ایم. جهت دیدن راه، روشنایی لازم است. البته نه تنها روشنایی بلکه جهت پیشروی در این راه نیرو نیز لازم است. آنجا که همه راه راست را یاد گرفته‌اند، باید هرکسی راه خویش را یافته و وارد آن شود. می‌توان گفت که همه راه‌های اشتباه، اندیشه‌های غلط و برخورد های ناروا و مغایر با ذات خویش را به مثابه عنوان راه و راهکار به جامعه یاد داده و بر آن تحمیل نموده‌اند. متأسفانه نوع شخصیتی که در جامعه ما بسیار به چشم می‌خورد، شخصیتی بسیار بی‌نظم، بغرنج و مغایر با ماهیت خویش می‌باشد و شخصیتی است که نه تنها در راستای هدف خویش پیش نمی‌رود بلکه از هدف خویش دورتر نیز می‌شود.

در این موضوع هدف اصلی تلاش‌های ما یا به عبارتی یعنی خط‌مشی ما، آزمودن راهی است که بتواند هرکس را به آرمان و هدف برساند و در واقع وسیله ایجاد نیرو و سازماندهی لازم جهت پیشروی در این راه است. به همین سبب با پی بردن اهمیت وافر خودسازی حزبی، کار می‌کنیم. خودسازی حزبی و زندگی مطابق واقعیت‌های حزب، مسئله‌ای بزرگ است. حزب برای راهنمایی خلقی که مستعمره تمامی جهان است و از این نظر با بیشترین چالش‌ها را در خود دارد و برای اینکه نیروی پیش‌برنده خلق است مسئله‌ای بسیار بزرگ تلقی می‌گردد. سعی داریم این را به شما تفهیم نماییم. چنان از راه منحرف شده اید و همانطور که در آخرین تحلیل آماده مفهوم شد؛ چنان شما را فاقد قدرت نموده‌اند که نمی‌دانید موفقیت و یا عدم موفقیت به چه معناست.

سیاست هنر بسیار ظریفی است. ایجاد شخصیت حزبی و سازماندهی ضروری حزبی به تنهایی دشوارترین سیاست است. کسب توان لازم و داشتن توان درک این امر شاید هم اساسی‌ترین اقتضای انسان بودن است، اما واقعیت زندگی شما این است که: به آن اولویت نمی‌دهید، کمترین موفقیت را در زمینه آن به دست می‌آورید و در آن دچار سختی بسیار می‌گردید. مشارکت بدون ادعا و مشارکت ضعیف و

پراز اغلاط شما در مناسبات حیات حزبی، از همان ابتدا شما را در برابر زندگی بی ادعا کرده و خواهد کرد. کسب توان لازم برای پی بردن به ژرفای تئوریک حزب و فهم اصول کاری مشخص سازمانی آن و درک سیاست ها و تاکتیک های آن در نظر شما بسیار دشوار و غصه آور تلقی می شود؛ زیرا شما شخصیت هایی دارید که دشمن خیلی روی آن کار کرده است و نتیجه بزرگی را کسب نموده از این نظر از اساسی ترین ابزار و پراکتیکی و راهکارهای عملی که بیانگر آزادی شماسست می گریزید. در کنار این می بینیم که فقدان درک لازم برای شناخت همه اشتباهات و نواقص خود یعنی باژگون نمودن واقعیت.

وقتی تلاش های چهل ساله خود را مرور می کنم، می بینم که در حوزه عموم مجبور هستم یک سازمان تأسیس نمایم، فرد کرد را متقاعد کنم و هنوز هم برای کشاندن وی به سازمان این تلاش را بخرج می دهم و همان روز اول زندگی معناداری را پیشه می نمایم. شما امر سازماندهی را با دشواری روبرو می سازید. مشارکت نیرومندان سازمانی ندارید و در این موضوعات با دشواری های بزرگی روبرو آید، اما هنوز هم کمابیش اقتضای ایجاد یک سازمان را درک می نمایید. این امر نشان از آن ندارد که شما برای یک سازماندهی خوب تلاش کافی می کنید. به سبب وجود سختی ها و به سبب اینکه اطرافیان از شمار دور شده اند، ناچاراً خود را "حزبی" عنوان می کنید. مطمئن هستم اگر حتی یک درصد لزوم ایجاد یک تجمع و سازمان را که بدان اندیشیدم و با تلاش های خود مجبور به ایجاد آن گشتم، را احساس می نمودید، با تلاشی بسیار معمولی و بسیار ناکافی نیز هم اکنون بسیار پیشرفت می نمودید. متأسفانه گریز از سازماندهی، عادات حیاتی شما شده است. گذار شما از یک مرحله سازمانی به اندازه گذشتن شتر از خندق دشوار است، مکرراً عقب می نشینید.

نه تنها تاریخ حزب بلکه به تاریخ حیات نیز می نگرم. دشمن شخصا الگوهای شخصیتی ایجاد نموده، آنها خائن بوده و فریب داده شده اند، دیوانه گشته و گفتار و کردار صحیحی ندارند، هر چه اینها یعنی تجمعات کنونی P.K.K و واحدهای آن را می بینم، احساس می کنم که باید صبور باشم. همیشه عاجز، نامرتب و بیچاره هستند. در صفوف ما بسیارند تپه های شخصیتی که خود را بسیار فریب می دهند و از دستیابی به اصل کار به دور هستند، هنگام نبودن نظارت، بی احترام ترین افراد می گردند، از راه دادن مکرر عقب ماندگیها به درون خود و فتنه انگیزی احتراز نمی ورزند و همچون کرم زندگی خویش، خود را می خورند در صفوف ما بسیارند. این، بیماری بزرگی است. خودسازی حزبی درمان این بیماری است. به راحتی می گویند که "معیارها و زندگی حزبی را طرد نموده و به معیارهای آن توجه نمودیم" چطور به این راحتی می توانید از این سخنان استفاده نمایید، نموده و چرا موجبات خودسازی حزبی را بجای

نمی‌آوردید؟ ممکن است زندگی بدون حزب برای شما بسیار راحت باشد و آزادانه‌تر جلوه نماید؛ شاید خواستار قائل شدن "تفاوت" برای خود از ما باشید. اما اینها نگرشها و مواضعی بسیار خطرناک هستند.

از جوانب بسیار مبارزه را ارزیابی شده و برخی موارد را باز گفتیم. برای شما به نوعی، برای خانواده‌تان به نوعی و برای تاریخ و دشمن به نوعی دیگر بازمی‌گوییم. چه کسی اینها را به این وضعیت درآورده است؟ چه کسانی مسئول این امر هستند. در این موضوع تنها وارد آوردن فشار بر شما، واقع‌گرایانه نیست. اگر چه بنیادهایی که بدان متکی هستید انسجام شما را بسیار از هم گسیخته باشد، باز هم دیدن شما همچون قربانی یک نگرش تقدیری صحیح نخواهد بود. هر چه باشد فرد قادر به خودسازی است و همیشه می‌توان از این فرد پیشرفت‌های بزرگی انتظار داشت. علی‌رغم اینکه معضلات شما بسیار آشکار هستند و حل اساسی‌ترین معضلات را هم در دستور کار شما قرار داده‌ایم، فقدان تفکر در باب اینها شما را به وضعیتی بدتر و یا وضعیتی که باید آن را به مواخذه کشید، دچار ساخته.

سالهاست که برای دچار نشدن به خطا در امر مواخذه بسیار بادقت رفتار نمودم. برای اولین بار در کردستان یک سازماندهی ایجاد می‌کنیم. جهت دچار نشدن به خطا صبر بزرگی از خود نشان می‌دهیم، باظرافت کار می‌کنیم و امورات را سازماندهی می‌نماییم. زیرا کمابیش می‌دانیم که با چه شخصیت‌هایی روبرو هستیم.

در این موضوع نباید ساده‌لوح بود اما گاهی از خود می‌پرسم که باز هم تا چه اندازه می‌توانم ایستادگی نمایم. مادرم مرا نصیحت می‌کرد و می‌گفت: "تو با اینها (انسانها) مشغول می‌شوی، آیا آنگونه که این همه می‌اندیشی از آب درخواهند آمد و یا می‌توانند تلاش و فداکاری را که تو از خود نشان می‌دهی، نشان دهند؟ خیالی هستی، اینها تا زمانی که کارشان را به اتمام برسانند خود را هم سفر تو نشان خواهند داد، سپس هر کس پی کارش خواهد رفت" چیزی که می‌خواست بدان اشاره کند واقعیت‌های امور مادی بی‌روح و امور ماتریالیستی زندگی ماست و این صحیح است. اما باید دید که کار چه کسی صحیح است و صحیح بودن به چه کسی خدمت می‌نماید؟ علی‌رغم این (نامالایمی‌ها) هنوز از آن وقت تا بحال در کار خود مصر هستیم. می‌گویم: با خود این اشخاص همانند خواسته من اصلاح نمی‌گردند اما مواردی که مطابق خواسته آنهاست نیز پیش‌تری نمی‌آورد. از آن روز تا بحال همان حکایت ادامه دارد. اراده انقلابی اینگونه بپا خاست. با مواضعی که حتی تصور آنها به هیچ وجه ممکن نبود و در آن دوران نیز نزدیک شدن به آن خطرناک بود، مبارزه را آغاز نمودیم. مقررات و معیارهای متعارف در نظر من کافی نبودند. برای من توان خارج شدن از مقررات جاف‌افاده یک تجمع روستایی و یا شهری - هر چند به میزانی اندک - بیانگر آزادی بود که به تدریج، خود سر بر می‌آورد. هنوز هم مشغول ژرف نمودن این تلاش هستیم.

این را چگونه درک می کنید؟ زیرا وقتی روزانه به وضعیت محسوس شما می نگریم، وضعیت شما دقیقاً همانند کودکان و اشخاص دورانی است که مادرم در آن این سخنان را می گفت. کودکان و اشخاصی که به دنبال منافع خویش می دوند! می اندیشم که آیا در این موضوع حتی یک میلیم پیشروی وجود دارد یا نه؟ البته که این بدان معنی نیست که هیچ پیشرفتی وجود ندارد. در آغاز دوران خودسازی حزبی هستید، در این موضوع پیشرفت دارید و فداکاری هم می کنید اما تمامی اینها نشان از پایان فردپرستی نیست. برخی افراد به زعم خود فردپرستی را پیشه می کنند. تثبیت این، برایم چندان دشوار نیست. وقتی فرصتی می یابند با جاه طلبی و ضعیف‌النفسی بزرگی و وظایف و اختیارات خود را بکار می گیرند. گاهی هم بیشتر از یک کودک و صد برابر بیشتر از یک منفعت طلب و با نوعی منفعت طلبی باور نکردنی در مقابل ما ظاهر می شوند. منفعت طلبی یک کودک چندان ضرر بیار نمی آورد اما منفعت طلبی فردی و یا فردپرستانه که در درون حزب سازماندهی شده اند، بسیار خطرناک است. تقریباً هم هیچ کس وجود ندارد که این را انجام ندهد. منفعت طلبی به دست آوردن امکان یک زندگی بسیار راحت و داشتن ظاهری نیرومند نیست. بردگی هم از یک نظر منفعت طلبی فردپرستی و تنبلی است. از سرنوشت خویش راضی بودن نیز فردپرستی است. شیوه "اوبلوموف"^{۶۰} نیز نوعی فردپرستی است. اینها تقریباً در شخصیت تمامی شما بسیار نهفته است.

اما باز هم این تقدیر نیست. نمی توانیم به سبب اینکه اینگونه هستید، در مبارزه با فردپرستی شما عقب نشینی کنیم. از زمانی که به یاد دارم مبارزه من نیز در این راستاست. از هفت سالگی و هنگامی که در برابر مادر خویش عصیان نمودم تا به امروز به واقعیت فردی در زندگی که وی تحمیل می نمود پایبندی نشان ندادم و آنگونه نزیستم. به این فردپرستی بدون روح پایبندی نشان ندادم و با مبارزه ای آزادخواهانه که به تدریج اجتماعی می شد به آن پی بردم و سعی نمودم از تحقق یافتن و شکل گیری جلوگیری کنم این، عصبانی بدینگونه بود.

^{۶۰} اوبلوموف یا ابلوموف نام قهرمان رمانی از ایوان الکساندروویچ گنچارف رمان نویس قرن نوزدهم روسیه است. این رمان را ماینست ادبی اسلاوی و انسانهای تنبل و بی عمل و پاسیو نامیدند. این رمان در سال ۱۸۴۹ به چاپ رسید. بلینسکی در مقاله "اوبلوموف گرایی چیست؟" این رمان را نخستین شکایت از نظم اجتماعی حاکم بر روس دانست و آن را شاهکار اصیل گنچارف و آینه خصوصیات جامعه آن زمان روس نامید. اوبلوموف سالها در فرهنگ روس صفت تن پروری و فعال نبودن برای انسانهای بی عمل بود. تن پروری، تنبلی و بی عملی اوبلوموف گرایی را نشانه زوال طبقه زمین دار انگل مآب تفسیر کردند. این صفات را در قرن ۱۹ بیماری ملی خلق روس نام گذاشتند. اوبلوموف خود در دوران کودکی در خانواده ای مرفه با نوکر و کلفت و خدمتکار تربیت شده بود. او را نوع ایده آلیست تراژیک روس نام گذاشتند. او سمبل انسانی است که به دلیل رفاه قادر نیست به کشف استعدادهای دیگر خود پردازد.

مبارزه چهل ساله من و همچنین حقیقتی را که بصورت عمیق در زندگی شما وجود دارد، مدنظر آورید. ته مانده‌ی فردگرایی به اندازه تاریخ انسانیت قدمت دارد. [یک فرد] کاپیتالیست هم شخصی فردپرست است، یک سرمایه‌دار آمریکایی بزرگترین فردگراست، اما بر جهان حکم می‌راند. به فردگرایی سستی شما که مفاهیم تعالی، کلکتیویسم و سازمانی بودن بسیار اندکی داشته و از آن دوران مانده و مهمتر از آن به بیچارگی شما نظری بیافکنیم: فردگرایی شما دقیقاً عکس فردگرایی آمریکایی است، فرودست‌ترین و ضعیف‌ترین فردگرایی است که بیشتر از هر نوع دیگر آن شکست پذیر است. فردگرایی است که بیشتر از زندگی طبق میل خود، با پرستش بت درون خود زندگی می‌کند و هر کس مطابق خود بت‌های بی‌شمار اینچنینی دارد.

زمان بت‌پرستی سر رسیده است، پرستش اشتیاق و یا عادت‌ی است که معلوم نیست در خدمت چه چیزی است و دست برداشتن از آن عادت‌ها پرستش است. اگر می‌خواهید که مطلقاً از رهبریت چیزی بیاموزید، به معیارهای رهبریتی که من ترسیم کرده‌ام بنگرید و به معیارهای خویش بنگرید و مقایسه‌ای را انجام دهید. خواهید دید که عکس همدیگر هستند. من هر چه از عادت‌های می‌گیریم، به شیوه خیالی و فکری مکرراً اوج می‌یابم، همچنین همیشه سعی می‌کنم که در رفتارهایم دیسیپلین سازمانی را رعایت کنم، شما عکس من از اینها گریزانید و یا در رعایت این معیارها دچار سختی می‌شوید. البته که این صحیح است، زیرا واقعیتی که شما دارید، واقعیتی است که عمیقاً تحت تاثیر دشمن قرار دارد اما باز هم نسبت به ما احساس علاقه می‌نماید.

بسیار منفعت طلب و فردگرا هستید. بیهوده تلقی کردن زندگی از طرف شما، فردگرایی بزرگ است. در حالیکه در پیش گرفتن زندگی صحیح همراه با ما با توجه به در پیش گرفتن مرگ نیز دست برداشتن از فردگراییهاست. وقتی نیروی شما کفاف آن را می‌دهد نیز بصورت بزرگترین ارباب درمی‌آید و حتی همانند مدبری می‌شوید که به راحتی می‌توان گفت از دشمن بدتر است. در اینجاست که وقتی از توان می‌افتید به راحتی خویش را به دست مرگ می‌سپارید. تمامی اینها فردگرایی است. یک انسان فردگرا در زندگی به محیط سیاست و سازمان توجهی ندارد. به راحتی می‌توان میزان رواج پافشاری شما بر روش‌های خودتان در خودانتقادیها که به عمل می‌آورید، دید. از این نظر شما به تربیتی عظیم احتیاج دارید اما تربیت و یا آموزش در نظرتان بسیار دشوار جلوه می‌کند. تربیت کردن شما با استفاده از راهکار خشونت، روش صحیح تربیت نیست. گرسنه نگه داشتن و شکنجه دادن همیشه از اشکال تربیت بوده‌اند اما مجبوریم که شیوه‌ای دقیقاً عکس آن را در پیش بگیریم. به شیوه‌ای تربیتی نیاز است که در آن چماق و حقارت

وجود نداشته باشد و سعی داریم که آن را به شما ارایه دهیم. این یک شیوه تربیتی است که بیشتر شناخت ماهیت و شخصیت انسان را بنیاد کار قرار می‌دهد.

اما شما می‌گویید: "ما با کتک بهتر می‌فهمیم" مثلی هست که می‌گوید حق کسی که سخنی را درک نمی‌کند، کتک است. شما نیز دقیقاً شخصیتی هستید که درک کافی از سخن نداشته و باید با خشونت با شما رفتار کرد. تربیت یافتن با استفاده از راهکار خشونت به معنی رفتن به عرصه‌ی پراکتیک و بعد پشیمان شدن است. تحلیل‌ات بسیاری به عمل آوریم. اینها نیز مسئله تربیت از راه سخن است اما به هیچ وجه به خود نقولانندید که با توسل به اینها تربیت شوید. قطعاً بلایی بر سر شما آمده و پشیمان خواهید شد و سپس خواهید گفت که عاقل گشتیم اما این روش صحیحی نیست. کسی که آزادیخواه است یک روش صحیح تربیتی خواهد داشت.

درک سخن، جوهره‌ی توسعه سوسیالیستی و دمکراتیک است

باید قبول نمود که در سوسیالیسم و دمکراسی، سخن، ابزاری است که به بهترین شکل می‌تواند تربیت‌کننده باشد. درک سخن، جوهره‌ی توسعه سوسیالیستی و دمکراتیک است. اما چیزی که شما کمترین ارزش را برای آن قائل شده و در درک و رسیدن به آن دچار سختی می‌شوید، همین سخنان صحیح هستند. معنی این چیست، چگونه می‌توان این به صورت نوعی زندگی تغییر داد؟ در این مورد هیچ ادعایی ندارید. عادت دارید که تا دچار پشیمانی نشده و شکایت ننمایید، نمی‌توانید از زندگی درس بیاموزید. این نیز سطحی از عقب‌ماندگی است. متأسفانه این را در شأن خویش می‌بینید، اما باید از آن گذار کنید. سالهاست که گفته‌هایم تاثیر اندکی بر جای می‌گذارند. تاثیرگذارترین حرف و سخنی که ارزشی به اندازه آیات قرآن دارد نیز ظنن خوشی برای شما ندارد. مثلاً به هیچ نوع به سطح عملی ساختن دستورات در P.K.K نرسیده اید و از آن درس نمی‌آموزید. در حالیکه تمامی این سخنان حیاتی هستند، زیرا اگر در پیوند با اینها نوعی زندگی پیشه گردد، شهادت پیش نیامده و دستاوردهای پی در پی در زندگی کسب خواهید کرد، اما به جای این مطابق میل خویش رفتار می‌کنید. به راحتی می‌بینیم که در صورت استفاده از روش من چقدر پیشرفت کرده و چقدر جدیت کسب نمودید. اهمیت ندادن به آموزش، بی‌ارزش نمودن سخنی که باید اساسی‌ترین ابزار آموزش می‌شد، واقعیتی است که بیشتر از هر چیز در شما دیده می‌شود. از یک نظر اوضاع شما بسیار دردآور هستند.

ما نیز همانند شما بودیم؛ از مراحل بسیار گوناگونی گذار نمودیم. آن زمان کسی نبود که چیز چندانی به ما یاد دهد، اما سعی نمودیم تا محیط پیرامون خود را مورد مشاهده قرار دهیم. هنوز هم

می‌خواهم سخنانی چند را برای شما بازگویم. من چیز دیگری هستم، اگر بخواهم شما را همانند خویش ببندارم، چندان واقع‌گرایانه نخواهد بود. اما با توجه به اینکه این امر آنگونه است، من هم از ادعای پیشرفت خویش بر اساس اصول صحیح نمی‌توانم دست بردارم. صحیح‌ترین امر باز هم چیزی است که ما بازگو می‌کنیم. گفته‌های شما اشتباه هستند. هر اندازه که پاک‌نیت باشید، زندگی شما با اشتباهات آغاز گشته و با اشتباهات پیش می‌رود. اگر خویش را یک فرد تماما اصلاح می‌کردید و آزادی را تحقق می‌بخشیدید، این خود نوعی خودسازی حزبی کامل می‌شد. نمی‌توان گفت که یک خودسازی حزبی کامل در جنگ به آسانی با شکست روبرو می‌گردد.

اگر کسی نمی‌تواند در جنگ توسعه ایجاد کند بدان معنی است که شخصیت حزبی کسب نکرده است و به سبب خودسازی نکردن نیز شخصیتی مملو از اشتباهات دارد. شخصیتی که اشتباهات بسیاری دارد، موفق به انجام چه کار صحیحی می‌گردد؟ البته که این پرسشها را از خود نمی‌پرسید. حلیه‌گری روستایی و همه نوع عادات فئودالی را از معضلات اجتماعی کسب کرده‌اید. ویژگیهایی هم از جمهوری ترکیه و کمالیسم کسب کرده‌اید و حتی متوجه آن هم نیستید و آنها را در محیط حزبی ما که با دشواریهای فراوان آن را ایجاد کرده‌ایم، بازتاب می‌دهید. آیا رفتارها و برخوردهایی که این موارد در شخص ایجاد می‌کنند، جنبه‌ای سالم را در انسان باقی می‌گذارند؟ با این وضعیت خود حتی به اندازه یک بچه نیرومند نیستید و حتی خطرناک‌تر هم هستید. همانند بچه‌ها برخورد می‌کنید. اگر به شیوه‌ای صحیح روی بچه‌ها کار شود، به راحتی آموزش‌پذیر می‌گردند. شما بسیار سخت‌تر از بچه‌ها آموزش می‌یابید. این تثبیت من است. بسیار بر روی دلایل آن تامل می‌نمایم. تحلیل‌ات بسیاری در مورد ساختارهای شخصیت شما انجام دادم اما مسئله با این هم به پایان نمی‌رسد. با کدام روش می‌توان شما را صاحب شخصیتی حزبی نمود؟ در واقع خودسازی حزبی را رد نمی‌کنید، بسیار پاک‌نیت هستید، حتی بسیار بیشتر از من فداکاری نموده و جسارت به خرج می‌دهید اما این سبب تعدیل وضعیت نمی‌گردد. زیرا ایجاد کردن خصوصیات سازمانی و حزبی در شخصیت با ظرافتهای این هنر موجودیت می‌یابد، این هنری است که صبر، برخورد، اسلوب و حیاتی مطابق خود می‌طلبد. همانگونه که یک استاد آهنگر برای مهارت باید سالها تلاش نماید، ظرافتهای آن صنعت را بیاموزد تا بتواند مجری آن هنر باشد، حزبی بودن هم در انقلاب ما با ظریفترین هنرها قابل اجراست. دقیقا همانند اجرای صنعت یک صنعتکار. توان اجرای این هنر هنرها، یعنی داشتن توان یک اپراتوری اجتماعی خود که نیازمند همتی است که دشوارترین عمل‌های جراحی بسیار ظریف تر می‌باشد، البته که دشوار است اما برای زندگی نیز راه چاره دیگری وجود ندارد.

در برابر این به وضعیت شما بنگریم که به هیچ وجه از نگرش روستایی و خرده‌بورژوازی فراتر نمی‌رود. آشکار است که امورات چقدر حساس هستید شما بیشتر تحت نام عمل جراحی، چاقو را در پیکر اجتماعی و سازمانی فرو می‌کنید. با این ضربات چاقو پی در پی، بر چشم و دل همدیگر ضربه وارد می‌کنید. برخی دیگران را دچار کما می‌نمایند و برخی، خود دچار کما می‌گردند. نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، زندگی تهی حقایق سازمانی و حزبی شماست. چگونه این موارد را اصلاح خواهیم کرد؟ چگونه شما را حداقل همچو شخصیتی که ضرر ایجاد نمی‌کند، می‌توانیم در درون سازمان نگه داریم؟ برای این تلاش بسیاری به خرج می‌دهیم. اگر بخوبی توجه شود، این مسئله دچار شدن یک شخصیت به خیانت و یا رودررو ماندن واقعیت‌های اجتماعی با یک خطر بزرگ است. به فردی بیندیشیم که در یک محیط اجتماعی که هر کسی خود را چیزی می‌پندارد، می‌خواهد با یک ادعای بی محتوا و یا تظاهر شخصیتی بسیار بی ارزش جوابگوی مبارزه جهت تداوم موجودیت گردد. تحول چنین امری به واقعیت بسیار سخت است و جامعه کرد هم تماماً اینگونه است. در جامعه ما یک شکل‌گیری خلق و اجتماع طوری است که با سخت‌ترین واقعیات جهان رودررو گردانده شده است. خاستگاه شما چنین واقعیتی است. دشوارترین بعد کار هم در اینجا است. اگر اندکی به شما فشار وارد آوریم، در برابر ما به گریه می‌افتید، درهای خود را می‌بندید و در خود فرو می‌روید و تا حد ممکن خود را پنهان می‌کنید.

شخصیتهای ضعیف بسیاری در صفوف ما پیدا می‌شوند. در میان خانواده‌های بسیاری و یا حتی بیچاره‌ترین و ناتوانترین خانواده‌های روستا که می‌شناختم، خانواده‌هایی بودند که فرزندانشان بدریخت‌ترین و زشت‌ترین بودند، اینها فرزندان خود را همچون زیباترین کودک جهان تلقی کرده و می‌گفتند: "همین که از آن من باشد کافی است" این وضعیت کما بیش در هر کسی وجود دارد. حال در صفوف ما نیز اینگونه برخورد کرده و می‌گویید: "من بهترین هستم" حتی یک نفر وجود ندارد که خود را بد بیند. با بروز دادن موارد منفی و ایرادات خویش سعی بر خلاصی از وضعیت خویش می‌کنید. در واقع خود را بسیار می‌پسندید. زیرا اگر خود را این همه نمی‌پسندیدید، علی‌رغم اینکه مملو از اشتباهات هستید، تابحال بر چنین حیاتی پافشاری نمی‌کردید. به سبب داشتن خصوصیت خودپسندی، بر ادامه زندگی که به هیچ وجه سازماندهی و نظم را پذیرا نیست، پافشاری می‌نمایید. اگر می‌دانستید که این اشتباه است، مدت‌ها بود که به آن می‌رسیدید.

به سبب پسندیدن اشتباهات خود، توان کافی برای جوابگویی به واقعیات حزب نمی‌یابید، آزادی زندگی را درک نمی‌کنید و یا در صورت درک آن نمی‌توانید مقتضیات آن را بجای آورید. در این مسئله همانند یک شخص کور و ترسو هستید. می‌گویند که [در فرهنگ] جامعه ما دشنامهای بزرگی

وجود دارند. اگر توجه کنید می بینید که نود درصد انسانهای ما در زندگی خود ناسزا می گویند. پدر به زن و فرزند خود، کودک به خواهر و برادر خود، همسایه به همسایه یعنی تقریباً هر کس به همدیگر ناسزا گفته و می خواهند اینگونه زندگی را پیش برند. خلاصه با دروغها، تقلبها، دوروییها، بی جسارتی ها و بی صداقتیها و هر نوع اشکال غلط زندگی با همدیگر رفتار می نمایند. این از چه چیز ناشی می شود؟ این همه گسست از واقعیت های اساسی به چه معنی است؟ اگر ادعای شما صحیح می بود قطعاً مخالفتی با تمام این گفته های شما نمی داشتم. اگر می گویند: "اینگونه پرورش یافتیم و بر وضعیت حاکمیت داریم" آنوقت من هم می گویم: "به خود بنگرید، چه کسی پس از این همه ارزیابی گریه کرده و شکایت می نماید" چه کسی است که در درون نواقص و ایرادها دست و پا می زند، نیروی کافی برای زندگی ندرد و علی رغم این درهر فعالیت سازمانی خود را "کامل" عنوان می کند؟ اگر این ادعای شما صحیح باشد نشان دهید که چقدر حقایق را در خویش پرورانده و چقدر حقایق را در زندگی حاکم گردانیده اید؟ خواهید دید که حتی یک نفر از میان شما وجود ندارد که اینگونه باشد. می خواهید با این گفته ها از وضعیت رهایی یابید که از فلان چیز شکایت دارم، به همین سبب ناکافی ماندم، به این سبب مانع این کارم شدند، سرکوب گشتم و از این تاثیر پذیرفتم. آیا این برخوردها می تواند از آن کسی باشد که حقایق اساسی زندگی را پذیرفته و توانا شده است؟ می بینید که دلایل بسیاری وجود دارد که به سبب آنها باید خود را اصلاح نمایید. وضعیتی هم ندارید که قابل پسند باشد، لازم نیست خواسته های خود را هم تحمیل نمایید.

ادعای شما این است: "علی رغم اینکه گریه ترین، بیچاره ترین، ضعیف النفس ترین شخص هم باشم، باز هم بهترین هستم" هم اکنون این هم یک فلسفه بزرگ در جامعه ماست. همانطور که گفتم علی رغم اینکه ناتوان ترین، گریه ترین و بیچاره ترین فرد روستاست، می گوید: "پسرم پاشا" است، فرزندم برتر از همه است" شما یا با این فلسفه پرورش داده می شوید و یا وقتی می بینید که وضعیت اصلاً هم آنگونه نیست و کراهت و اشتباه و ضعیف النفسی در حد مضاعفی است، از انسان شدن اظهار عجز می نمایید. اگر توجه کنید، این یکی دیگر از بازتاب های همان فلسفه است. این دو نگرش اساسی هستند. رفقای که بیست سال است پیکار می کنند، می گویند: "ما نمی توانیم خود را شایسته عضویت سازمان و یا مبارز بودن رهبری ببینیم" من می گویم: "طی بیست سال، سازمان ایجاد شده و به راحتی می توانیم خود را شایسته این صفت یعنی فرد سازمانی ببینیم" ولی آنها می گویند: "نخیر من لیاقت این را ندارم" اگر می گویند: "من لایق صفات عظیم حزبی نبوده و شایسته مدیریت نیستم" پس چرا سالهاست کاری نمی کنید که لایق باشید؟ در واقع وقتی در این سخنان دقیق می شوی، می بینی اینها کسانی هستند که باز بسیار خودپسندند. این مانور،

^{۶۶} پاشا؛ بالاترین رتبه در میان ارتش و بروکراسی عثمانیان

شبهه عمل همان کسی است که فرزند خود را "پاشا" می داند و این بار چنان جلوه می کند که می گوید: "من نمی توانم انسان شوم" مطابق زمان و مکان هر دو خصوصیت را هم مکرراً بکار می برید.

باید از این دست رفتارها برداشت؛ آنگونه نمی توانید زندگی بیافرینید. اگر سخت ترین کار را هم انجام دهید، آن فعل، تنها عبارت از یک تقلب بزرگ خواهد بود. خودسازی حزبی به معنی پیروی از P.K.K در زندگی و توان دوری گزیدن از فلسفه موجود زندگی که اکنون آن را تحمیل می نماید. چون این جامعه تماماً در درون یک اشتباه غوطه ور و در برابر آن، با توسل به مفاهیمی که من نماینده آنها بودم و صحیح محسوب می گردیدند، توانم را نشان دادم. توانم را از پول و ثروت و یا برخی نیروهای مادی کسب نمی کنم؛ دقیقاً برعکس آن، چون به طرفداری از حقایق اساسی موضع گیری نمودم، توانستم این همه در این جامعه موثر واقع شوم. یعنی نماینده حقایق اساسی زندگی هستم. اگر شما هم می خواهید در کردستان توانمند شوید، آن، به تناسب بکار بردن مقررات حقیقی در زندگی امکان می یابد. اگر در صورتیکه توان آن را داشته باشید، باید مواردی را که بصورت قطعی بیان کردم، جدی تلقی نمایید. نیازی نیست که برده وار ابراز ناتوانی و بی لیاقتی کنید و یا این گفته که من راحت طلب هستم، بهترین کار را من می توانم انجام دهم، برخورد اشتباه آمیز پیشه نمایید. حقایق اساسی زندگی هر چند برای شما سخت باشند، حقایقی هستند که انسان را از بنیاد توانمند می نمایند. حقایق سازمانی، شیوه ها، خط مشی و استراتژی در حال اجرا، تاکتیک سازمانی و بسیاری از خصوصیات زندگی خاص آن را ارزیابی می نمایم. می توانید با این مفاهیم بزرگ شوید، غیر از این راه دیگری برای بزرگی وجود ندارد. با فریبکاری و به بازی گرفتن حقایق، اختیارات و نگرش های مسئولیت محور، صرفاً خودفریبی می کنید، به این ترتیب تنها چیزی که آشکار می شود آن است که چقدر ناکارا و بدرد نخور هستید. از این نظر باید شیوه زندگی سازمان، نظرات و رهنمودهای آن و خصوصیاتش در مورد ماهیت زندگی واقعی را به خوبی درک نمایید. زندگی نظامی بیانگر تمرکز بیشتری است و قطعاً دارای مقتضیات خاص خویش است. اگر به آن دست نیابید، معلوم می شود که دست از کار شسته اید. به همین دلیل باید به شدت این اشتباهات را درون خود زدوده و به راه راست باز گردید.

روش ها و راهکارهای ما نمی تواند همانند روش های فرادستان و استعمارگران باشد. اگر صحیح می بود، ما نیز آن روش ها را توسعه داده و به آنها توسل می جستیم، اما شما بیشتر با روشهایی چون ناسزا و خشونت، در برابر همدیگر عمل می نمایید. اما این روشها به هیچ وجه نمی تواند در حزب ما صحیح باشند. در حین عمل به روشهای اقتاعی و متقاعد کننده حزب دچار سختی می شوید. شما بسیار سخن می گوئید و زندگی را عبارت از سخن گفتن می پندارید. این نیز برخوردی بسیار خطرناک است. بیچارگی شما در

این نقطه ژرفا می‌یابد. چرا این کار را انجام می‌دهید؟ چرا به اندازه کافی سخنی را درک نمی‌کنید؟ باید اینها را از خویش بپرسید. آیا از اشتباهات نیرو خواهید گرفت؟ نیروی اساسی شما نیز اشتباهات هستند، اما آیا می‌دانید که شخصی که نیرویش را از اشتباهات می‌گیرد یک گردن کلفت و لمپن است؟ لمپن، لوطی محله است، ظاهراً نیرومند جلوه می‌کند اما وقتی یک بار به کلانتری می‌رود حتی در برابر یک پلیس بیچاره نیز به التماس می‌افتد. توانمندی یک لوطی چقدر است؟ توانمند شمردن خود در حین داشتن اشتباهات، قطعاً به آن وضعیت شباهت دارد. شخصیتی که در برابر سختیها دچار رعب و در قبال وظایف دچار شکست می‌شود، چه کسی است؟ در میان ما چند نفر وجود دارند که شبیه یک لوطی هستند که نزد پلیس همه چیز را اعتراف می‌کند؟

نمی‌توانید به سازماندهی شخصیتی دست یابید، زیرا شما با تکیه بر اشتباهات زندگی می‌کنید. چرا نیروی عملکرد صحیح، حمله صحیح و توان اداره و سازماندهی و متقاعد کردن صحیح را ندارید؟ زیرا با تکیه بر اشتباهات خود را فاقد شخصیت نموده‌اید. شخصیتی که بر اشتباهات متکی است، توانش کفاف حقایق را نمی‌کند. اگر توجه کنید، می‌بینید که لوطیها تصور می‌کنند که توانمند هستند، با استفاده از تبلیغات مسئله توانمند بودن خود را میان عموم شایع می‌کنند و مدایحی را برای خود سر می‌دهند. فرادستی نیز بیشتر از فعل کسانی است که از چنین اشتباهاتی تغذیه می‌نمایند. اینها اگر پادشاه نیز شوند باز هم جنبش دروغ‌پرداز بزرگی را ایجاد می‌کنند. این اشخاص کسانی هستند که بیشتر از همه بر شیوه‌های غلط در زندگی اصرار ورزیده، روی حقیقی خویش را پنهان نگه می‌دارند، منافعی خاص دارند و دسترنج دیگران را می‌چاپند. این را هم در همه جا با سایر خصوصیات رواج می‌دهند. می‌خواهند جامعه تماماً دچار اشتباه شود تا کسی که بزرگترین اشتباه را مرتکب می‌شود همچون پادشاه دیده شود و این چیزی است که روی می‌دهد. خاستگاه شما نظام اخلاقی و مفهومی است که ما می‌گوییم. نشان دادن خود همانند یک لوطی و فردپرست به نظر شما تنها راه‌هایی و این صحیح نیست.

حقیقت سوسیالیسم و دمکراسی این را نفی می‌نماید، حقایق را عیان می‌سازد و بنیان کار قرار می‌دهد و دروغ و اشتباه را بر ملا می‌نماید. حقوق زحمتکشان را تبیین می‌کند. و شیوه‌های عملکرد صحیح و مبارزه زحمتکشان را اساس کار خود قرار می‌دهد. این نیز شیوه‌کاری ماست. اثبات شخصیت خود از راه مبارزه و در راه حقایق خویش به معنی توانمند نمودن خود با تکیه بر حقایق است. این، شخصیتی است که بصورت صحیح شکل می‌پذیرد. وقتی این را روی خود اجرا می‌کنید، می‌بینید که شما بیشتر از طریق اشتباهات و استتار شخصیتتان، خود را توانمند نشان می‌دهید. در صفوف ما افرادی که برای اثبات توان خویش تماماً راه حقایق را در پیش می‌گیرند، بسیار اندک هستند. بیشتر افراد خود را پنهان می‌کنند، زیرا

نیروی فرماندهی ما، بیشتر فرمانده اشتباهات است و اشتباهات را تحمیل می‌نماید. آنان که در رتبه‌های پائین تر هستند به سبب داشتن فرمانده ای پر اشتباه، رزمندگی خویش را هم اشتباه از فرمانده اخذ می‌نمایند و در نتیجه حقایق را ناپود می‌کنند. آیا در میان شما تنها یک نفر وجود دارد که اینگونه نباشد؟ سبب اینکه فرمانده ای بزرگ و پیکارجویی قوی نمی‌شوید این است که این اشتباهات را در کارها بنیان قرار می‌دهید. هر چند معترف به ناتوانی خود در پیروزی و پیشرفت هستید باز هم از نوع زندگی تان دست نمی‌دارید. شما در امر آزادی همیشه اینگونه دچار شوک می‌شوید.

دیگر باید این حقایق را عمیقاً ببینید، حیات باری دیگر سبب متحیر ساختن شما خواهد شد. از این نظر آیا موفق خواهید شد که تربیت گردید، آیا خواهید توانست خود را متقاعد سازید که برای داشتن شخصیتی براساس حقایق با خود عهد ببندید؟ آیا توان خلاصی از اشتباهات را از خود نشان می‌دهید و خواهید توانست از ویژگیهای متفاوت شخصیت متقلب دست بردارید؟ خودفریبی، صاف بودن، ناتوانی و بیچارگی نشانه‌های اشتباه محوری هستند. آیا از تمام اینها دست بر خواهید داشت؟

از گذشته تا بحال برای اینکه به اشتباهات رو نیاورم، برای اثبات درستی راه صحیحی که همه می‌شناسیمش و به همان میزان برای داشتن موضع، کفایت و کوشش فراوان، تلاش زیادی کردم و اهتمام به خرج دادم. من به تمامی همیشه از سخن گفتن صحیح و اصرار بر سخن راست متأثر می‌گردم، همچنین تاکتیک خاص خود را دارم. هر چیزی در هر جایی قابل گفتن نیست، هر کاری را نمی‌توان در هر جایی اجرا کرد. گاه در جایی باید یک درصد از سخن و گاه در جایی دیگر نود و نه درصد از آن را بر زبان راند. گاه در جایی یک درصد و در جایی دیگر نود و نه درصد باید عمل نمود. این نیز استادی در تاکتیک و سازماندهی است. به تمامی اینها توجه نمودم و در نتیجه حقایق را دیدم و با اقدامات مناسب آنها را عملی ساختم. یعنی حقایق با کمک تاکتیکها به معانی بزرگ و اصل گشته‌اند. این نیز واقعیتی است که تقریباً تمامی جهان ناچار از قبول آن شده است. به این دلیل من به این وضعیت دست یافتم. همانگونه که گفتم: همه گمان می‌کردند که هم در کودکی و هم در دوران بزرگسالی بسیار نیرومند و واقعا هم تاثیر گذار بوده و هستند؛ اما من که در فرودست ترین نقطه و در سخت ترین شرایط بودم و بیچاره ترین فرد دیده می‌شدم. اما دیدن حقایق و زندگی در پیوند با آن را نسبت به دیگران بیشتر اساس کار قرار داده و بدین سبب پیشرفت تصاعدی بزرگی نمودم. بسیاری ابتدا این را ندیده و حتی متوجه آن نمی‌گشتند. در این موضوع، بخاطر اینکه از پیگیری شدید حقایق دست برنداشتم، نتیجتاً امروزه این همه تاثیر گذار هستم. بیشتر از این هم چیز دیگری را نمی‌توانید درک کنید، هر چه باشد با اشتباهات بزرگ شده‌اید.

توان زندگی مطابق اسلوبها و مضامین سازمان به نظر من تقریبا به معنی توان انجام کار در هر موضوعی است. این، برای یک فرد حزبی بیشتر مصداق دارد. حتی نمی توان تصور کرد یک فرد سازمانی واقعی همانند شما در برابر اشتباهات غافل بماند؛ در برابر بسیاری از نواقص بی کفایت شود و توان جوابگویی به حل مسائل را نداشته باشد. من خویش را در زمینه حقایق بصورت صحیحی عظمت بخشیدم. کسی در میان شما نمی تواند در برابر من بر تکرار اشتباهات خویش اصرار ورزد و یا حداقل در برابر حقایق من، از بزرگی اشتباهات خود دم بزند. در کردستان سازمانهای مختلف، امپریالیستها و استعمارگرانی حضور دارند، اما نمی توانند به من بگویند: "حقایق ما بزرگ بوده و تو نمی توانی موثر واقع شوی". همچنانکه بسیاری از پروواکاتورها و بسیاری از صاحبان مواضع نادرست، این برخورد را نشان دادند. چرا هیچکدام نتوانستند نیرومند و موفق گردند؟ زیرا آنکه مصرانه پیگیر حقایق است اگر تنها هم باشد، در برابر همه نوع اشتباهات - اگر چه از دولت هم سرچشمه بگیرد- توانا تر است و ما این را ثابت نمودیم. شما نیز اینچنین بر حقایق پافشاری نمایید و در دفاع از حقایق و پیشبرد آن استاد شوید. اگر اینچنین عمل نمایید، هیچ قدرتی در جهان نمی تواند در برابر شما ایستادگی نماید.

امیدوارم برخی حقایق را درک نمایید و حداقل به تدریج از شخصیت اشتباه محور دوری گزینید. نمی گویم هیچ حقیقتی ندارید و همه چیز شما عبارت از دروغ و فریب است. حقایق بسیاری دارید اما آن حقایق شما به سبب برخی از اشتباهاتان به وضعیت ناکارا درآمده است. باید حقایق شما بر اشتباهاتان غالب آمده، و آنها را به وضعیت ناکارا درآورد. چیزی که شما عملی می سازید، این است که با چند اشتباه تمامی دسترنج خویش را به هدر می دهید. دقیقا برعکس باید چند حقیقت عظیم شما بنیان تمامی اشتباهات، دروغ ها و فریبه ها و خودفریبی هایتان را با خاک یکسان نماید. البته این ممکن است. این را هم بسیار فراگیر و همه جانبه بدانید و تقریبا روی هر چیز خویش اجرا نمایید. زیرا اشتباه تنها یک اشتباه کلامی نیست که از دهان بپرد. اشتباه از شیوه راه رفتن آغاز گشته و تا شیوه خوابیدن تداوم می یابد، از خوردن غذا آغاز شده و تا نشست و برخاستها تداوم یافته و تمامی حیات شما را تحت تاثیر قرار می دهد. در هر حوزه زندگی حقیقت و اشتباه وجود دارد، هر چیزی، هم شکلی تمام عیار دارد و هم شکلی بسیار پرایراد این از احساسات آغاز شده و تا فلسفه دامنه نفوذ می یابد. از تلاشهای عمیق تنوریک گرفته، تا هر فعالیت روزانه اقتصادی، بر همه چیز تاثیر می گذارد.

در هنر رهبریت نیز با کفایتی اساس کار است. اگر شما نیز می خواهید در باب حقایق رهبریت کنید، می توانید با رفع اشتباهات، در هر عرصه و هر سطحی به کفایت دست یابید. اما شخصیت کرد این را پیشه نکرده و در این امر بسیار دچار سختی می گردد. شخصیت تُرک در این موضوع شاید از ما بسیار بدتر هم

باشد. دروغهای موجود در شخصیت تُرک و یک جامعه امپریالیستی شاید بزرگتر هم باشند. من شما را همچون یک ابژه تحلیلی تلقی می‌کنم. این بدان معنی نیست که هر چیز دیگران صحیح است. ممکن است دروغهای آنها بزرگتر از مال ما باشد، اما می‌توانم بگویم که این ما هستیم که با اشتباهات خویش، بیشترین ضرر را متوجه خویش می‌نماییم. حتی رفقای بسیاری وجود دارند که در درون حزب با اشتباهات خویش، خود را پریشان‌احوال می‌نمایند. اگر توجه کنیم می‌بینیم که به سبب خطایی کوچک چند رفیق شهید شده‌اند، همه شما به راحتی می‌توانید نتایج دهشتناک اشتباهات را مدنظر آورید. آیا این یک تقدیر است؟ آیا زندگی در محیطی که مقررات سازمانی در آن نقض گشته و از دست دادن رفقای با عظمت بر اثر اشتباهات آنی، برای شما کم دردآور است؟ می‌توانستیم مانع اینها شویم. اگر لبریز از گفتمان انسانی و یا حقایق سازمان و جنگ می‌بودید، هر کدام از این شهدا می‌توانستند به مثابه یک فرمانده بزرگ جنگی زنده بمانند و تاکنون پیروزی در این جنگ نیز تحقق می‌یافت.

اما در مبارزه ما برای هستی و نیستی، اسلحه‌ها را نیز بیهوده به کار می‌گیرید و تا آستانه شکست پیش می‌روید. علی‌رغم خواسته‌هایتان، شما را همراه با مشکلات فراوان به دنبال خود می‌کشیم و نجات می‌دهیم و سعی می‌کنیم اندکی دیگر زندگی ببخشیم. به چه حقی مرتکب این همه اشتباه می‌شوید. نواقص خود را با اتکا بر چه کسی بروز می‌دهید؟ با چه وسیله‌ای می‌توانید از تمامی اینها دفاع کنید؟ مکررا از بی‌کفایتی، بیچارگی، تسلیم شدن و سازش خویش دم می‌زنید. به سبب اشتباهاتی که مرتکب می‌شوید رفقا شهید می‌شوند، ارزشهای طلایی از دست می‌روند و نبرد هستی و نیستی به سوی شکست سوق داده می‌شود.

خصلت‌های بی‌کفایتی و سازشکاری شما را نمی‌پذیرم. بدتر از آن خویش را به بازی می‌گیرید و حیاتان از دست می‌رود. دلایل بوجود آمدن این وضعیت شما رفاقت نقصان و اصراراتان بر آن است. شما می‌گویید: "توان این را نیز نیافتیم و دچار سختی گشتم" فرد انقلابی دچار سختی نمی‌شود، فرد انقلابی بر داشتن نقصان پافشاری نمی‌کند. اگر فرد بر این امر اصرار نماید، چون در درون یک سازمان نبرد کننده است، به شکل نامطلوبی دچار شکست می‌شود. اگر در زندگی معمولی دچار اشتباه شوید، موجب از دست رفتن حیات تان نباشد؛ اما اگر در درون سازمان و بویژه در ببحوجه جنگ بر اشتباهات پافشاری نمایید، بدل آن از دست رفتن حیات است. هر روز با خود می‌اندیشم که حساب این اشتباهات را از چه کسی بخوادم: از ناظر، از فرمانده، از مسئول منطقه، از یک رزمنده ساده؟ خطای برخی اندک نیست و خطای برخی هم زیاد. اوضاع شما را بغرنج می‌بینم، زیرا اشتباهی، اشتباه دیگر را تغذیه کرده است. با این همه اشتباهات همدیگر را تغذیه می‌نمایید و سپس در برابر ما و یا در برابر حقایق ظاهر می‌شوید، در یک

کلام می توان این را عیب شمرد، اگر هم بر این پافشاری ننماید، جرم خواهد بود. این کرده‌هایتان نیز به معنی جرمی سنگین است. در این خصوص چه جوابی خواهید داشت؟ ناتوانی در جوابگویی به تمام اینها، عقب‌ماندگی نسبت به معیارهای سازمان و بیقراری شما در درون پراکتیکی مملو از اشتباهات چه بد و تأسف‌آور است! آیا وجدان شما این را می‌پذیرد؟ هر چند نیت صادقانه هم داشته باشید نیز، حقایق اینگونه مؤاخذه‌گر و لرزاننده هستند.

مواردی را که بازگفتم حقایق جنگ هستند، حقایق نظامی‌گری. اگر در پیوند با شیوه‌های گریلایی کار نکنید، به هیچ وجه قادر به دفاع از خویش نخواهید بود. اگر نتوانید از خویش دفاع کنید بدان معنی است که هیچی نیستید. چرا قادر به دفاع از حقایق نبودید؟ در حالیکه این حقایق بسیار ضروری بودند. "همسری" به مثابه اسم شما را به وضعیتی درمی‌آورد که نمی‌توانید جوابگو شوید. گریه و زاری می‌کنید؛ گردن می‌نهد و می‌گوید: "تقدیر است، چیزی که به سر ما می‌آید را باید تحمل نمود" این صحیح نیست و مواضع آزادیخواهانه نیز این را بر نمی‌تابد. مقولات سخاوت، اخلاق نوین، زندگی نوین و صحیح نیز این را نمی‌پذیرد. نمی‌توانید این موارد پیش آمده را "تقدیر" بنامید، ما چنین تقدیری را قبول نداریم. پس باید اندکی سعی کنید همانند ما باشید. دلیلی ندارد که همانند ما نشوید، به همین سبب باید حقایق را اساس کار قرار دهید. حقایق ما قطعاً حقایق آزادی هستند. اساس کار قرار دادن حقایق ما به معنی پیشرفت در مسیر آزادی است.

P.K.K را بر اساس مقررات محبت شکل بخشیدیم

ما سعی داریم شخصیت دختران را بیسندیم. می‌بینید که در پی رسیدن به چه نوع نیروی محبتی هستیم. قوانین دوست داشتن را اینچنین نشان دادم. بنیاد ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی دوست داشتن را مشخص کردم. حتی برای قبولاندن خود به دختران تلاشی فوق‌العاده بخرج دادم. اجازه نمی‌دهم بصورت بی‌ارزش مورد پسند واقع شوم، خود سازی من هم صرفاً برای عشق دیگران به من نیست، اما در جایی که من دوست می‌دارم، اثری از دوست داشتن اشتباهات نمی‌تواند باقی بماند. شخصیتی که اشتباهات و حقایق توأمان در درون خود دارد و آن را در شخصیت خویش می‌پروراند، به هیچ وجه از طرف من پذیرفتنی نیست. بر این اساس می‌توانید به ما علاقه‌مند شوید. به اجبار هم نمی‌گوییم که مرا دوست داشته باشید و به من پایبند شوید. من نیز به آسانی دوست نمی‌دارم و یا حق دوست داشتن بی‌ارزش را برای خود قایل نمی‌شوم. بسیاری این حق را برای خود قائل هستند.

من اینگونه عاشق خلق کرد نگشتم، در حال حمله‌ای بزرگ در برابر خلق کرد هستم. البته که این برای مبارزه با کراهتها است - اگر چه با جسارتی حساب شده هم باشد - و یک عشق محسوب می‌گردد. بدون صرف تلاش و رنج حتی احوال کسی را نمی‌پرسم و حتی جسارتاً حق توان سلام دادن را در خود نمی‌بینم. حتی می‌گویم: نه تنها حق دوست داشتن آن را ندارم بلکه حق ندارم به آن نزدیک هم شوم، اما پس از اینکه تلاش و رنج فراوانی را برای آن صرف نمودم، می‌توانم بگویم که اکنون می‌توانم این خلق را دوست داشته باشیم و آنها نیز می‌توانند مرا دوست بدارند. این از راه اصیل‌ترین رنج مبارزاتی تحقق یافت. قبلاً به دختران و پسران جوان چندان توجهی نشان نمی‌دادم. در جمع دوستان دوران کودکی‌ام دخترانی نیز وجود داشتند، نه تنها در محیط روستا نمی‌توانسم آنها را دوست بدارم بلکه حتی برای بر زبان راندن اسمشان جسارت نمی‌کردم. برخی با دخترانی می‌گریختند. این به نظر من وحشتناک بود. می‌گفتم چگونه جسارت می‌کند دختران را فراری دهند و حتی چگونه جرأت کرده و می‌توانند دختری را بخواهند. فراری دادن دختران و یا خواستن یک دختر برای من مسئله‌ای بسیار دشوار بود.

اما متأسفانه حتی یک نفر در میان شما وجود ندارد که از فراری دادن دختران و یا خواستن آنها احتراز ورزد. با چه جسارتی می‌توانید خواهان یک دختر باشید؟ شاید ارتباط این مقوله را با آموزش درک نکنید اما با داشتن این تیپ شخصیتها، نمی‌توانید شخصیت حزبی کسب نمایید. آنها که چنین نگرشی در مورد خواستن دختران دارند و آنها که همچو یک دختر نگرش بردگی "خود سپردن" به دیگران را دارند، به هیچ وجه نمی‌توانند شخصیتی مبارز و حزبی کسب کنند. من در این موضوع تجربیات بزرگی دارم. انسانی که همانند یک کالا مورد خرید و فروش واقع می‌شود، هیچ فایده‌ای برای هیچ چیزی نخواهد داشت. مثلاً اگر با خرید برده‌ای به مردانگی خود مغرور شوید، آنگاه همه چیز پایان می‌پذیرد. حتی در دوران کودکی خود متوجه بودم که در این موضوع شکستی وجود دارد. بخاطر دارم، مادرم چند بار بدون اطلاع من خواست دختری را برایم بخواهد، من در برابر این وضعیت می‌گفتم: "قبول ندارم، آنها چگونه از طرف من می‌توانند دختری را بخواهند." خواستگاری باشکوهی هم در کار نبود، تنها غیرمستقیم شنیدم، اما بار دیگر به هیچ وجه این مسئله را به میان نکشیدند.

این مقوله در کردستان با یک مسئله بسیار اساسی در مرتبط است. وقتی به خواستگاری خواهرانم آمدند در برابر آن واکنش نشان دادم. فرستادن دختران ما به یک جای نامعلوم، وضعیتی طبیعی نبود. آیا نپذیرفتن چنین برخوردی اصلاً در حیطه وجدان شما قرار گرفت؟ فکر نمی‌کنم وقتی خواهرانتان را همانند برده‌ها به کسی می‌دادند اصلاً احساس ناراحتی کرده باشید، حتی می‌گویید "طبیعی است، مطابق سنتها به خانه بخت می‌رود" و خوشحال هم می‌شوید. در حالیکه من از دست رفتن خواهرانم را هنوز امری

بسیار ناراحت کننده می‌بینم. من با وجدان هستم اما وجدان شما مدت درازی است که از بین رفته و کاملاً نابود شده است. چگونه می‌توانیم شما را به رنج وجدان هدایت کنیم؟ این نیز یک اصل کردهاست. نباید این اصل را پایمال نماییم. اینگونه نه می‌توان دختری را گرفت و نه داد!

سعی بر ایجاد راههای دوست داشتن می‌نمایم؛ علیرغم اینکه در این موضوع بسیار آزاد و با ادعا هستم، هنوز هم بسیار در تکاپو می‌باشم. این کاری بسیار جلدی است. شما وجود دخترهایی را می‌پذیرید که می‌بینید دچار بردگی بسیار عمیقی شده‌اند و بسیار ناتوان هستند و حتی پابندی شان به شما نیز خطرات بسیاری را با خود به همراه دارد. برای ما داشتن یک زن سرآغاز یک انحطاط بزرگ است. همچنین شوهر بودن شما خطر بزرگی است. زیرا در جامعه ما در فلسفه زن و شوهری قطعاً **نابودی** وجود دارد. روابط به شیوه‌ای عجیب انسان را تضعیف می‌نمایند و اینجاست که موارد بسیاری از دست می‌روند. هنوز به بیست سالگی نمی‌رسند که انرژی جسمانی از بین می‌رود، روح سیاه می‌شود، آگاهی طبیعتاً از بین می‌رود رفته و در نتیجه تیپ شخصیتی کُرد شکل می‌گیرد. این وضعیت رابطه تنگاتنگی با خانواده دارد؛ در این موضوع خواسته خویش را تحمیل نمی‌نمایم، من از صمیم قلب سخن می‌گویم. قطعاً بر خوردی ارباب بانه و یا مردسالارانه ندارم و اصلاً چنین عمل نمی‌کنم. اگر این کار را بکنم به معنی انکار خویش خواهد بود که این هم امکان ندارد. من نیز تا آخرین با مسئله ایجاد رابطه بر اساس اصول آزادی و برابری روبرو هستم.

من نمی‌خواهم که قطعاً پابند این مسایل شوید و حتی انجام این کار (جبر پذیرش مسایل) را در شأن خویش نیز نمی‌بینم. در چگونگی درک من نیز آزاد هستید. همانگونه که خلق می‌خواهد ما را همانند یک رهبر درک کند، شما نیز در درک ما آزاد هستید. من نیز سعی خواهم کرد با تمامی توانم جوابگوی این امر باشم. البته که باید در اینجا تقلبی در کار نباشد. من مجبور هستم که دوست داشتن خود را بر اساس بنیادهای بسیاری ایجاد نمایم. مجبور هستم که بصورت بسیار ویژه عموماً دوست داشتن جنس و جنس مخالف و خصوصاً دوست داشتن کادر را تحقق بخشم. اگر مقتضیات این را بجای نیاوردم، آنوقت من را تحت فشار قرار دهید. اما اگر شما مقتضیات آن را بجای نیاورید و قادر به حفظ دوست داشتن خویش نباشید و حتی قادر به ایجاد آن - که این هم قوانین ویژه خود را دارد - من هم شما را تحت فشار قرار خواهم داد. دوست داشتن من با دوست داشتن میهن، سازماندهی تشکیلات و ایجاد استعدادهای نبرد آغاز می‌شود. اگر تمامی اینها را طرد کرده و دوست داشتنی بی‌بها را پیشه کرده باشید، دشمن من محسوب خواهید شد. حق چنین کاری را ندارید؛ گذشته از آن، اگر بخواهید مرا برده نمایید و به شکلی

بی ارزش به خود وابسته نمایید، آنگاه بدانید که اتوپهایتان را نابود کنید. قطعاً باید به قوانین دوست داشتن توجه کنید.

ما این حزب را بر اساس این اصول بنیاد نهادیم. قادر نیستید که پیشرفتهای دوران تشکیل گروه نخست سیر تکامل P.K.K را درک کنید. در آن دوران هم در صفوف ما بودند دختران و پسرانی جوان در آن دوران با گره کور بزرگی رو در رو بودم. همه چیز برای من در ابتدای روشنایی یافتن بود و در یک محیط و با نیت‌هایی خائنه تماماً محاصره شده بودم. حال شما، حتی موفق به خودسازی حزبی که همه مراحل آن تدارک دیده شده، نگشته اید و حتی به آن علاقه‌ای نشان نمی‌دهید. علی‌رغم اینکه از چهار طرف به محاصره درآمده بودم، باز هم با تأمل بر روی چگونگی خودسازی حزبی، تلاش و جستجوی عظیمی را پیشه کردم، سعی می‌نمودم هرچیز را به تنهایی انجام دهم. در آنکارا اشخاص بسیاری بودند که می‌خواستند مرا ببینند. تنها بودم و شرایط چندان مهیایی هم نداشتم. حتی در آن دوران وقتی که در محافل با هیجان سخن می‌گفتم، ماموران سازمان میت^{۷۷} در مورد من می‌گفتند: "در محفلهای خوب سخن می‌گویند، اگر مرد است به کردستان برود تا ببینیم" و اینگونه من را به تمسخر می‌گرفتند. بعدها خود سازمان میت این را اعتراف کرده و گفته است: "ما او را کوچک شمردیم، ضعیف تلقی کردیم، وقتی مار یک و جب بود یک سرباز ما می‌توانست او را زیر پوتین خود له نماید؛ متأسفانه او را ضعیف دانستیم و این معضل برای ما ایجاد شد." به اوضاع آن روز من بیندیشید، در یک آن می‌توانستند مرا خفه کنند. تقریباً همه چیز شک برانگیز بود، همه چیز ممکن بود همانند مار ما را نیش بزند. در برابر اینها چرا نابود نگشتم؟ چگونه ظهوری را رقم زدیم که حتی دشمن نیز آن را باور نداشت؟ برخی از شما می‌گویند: "توانستیم از محیط سود ببریم و شرایط را تحت کنترل درآوریم" در حالیکه من در عرصه‌ای که دشمن تسلط مطلق بر آن داشت نیز توانستم کار را آغاز نمایم. ما اینگونه تکوین حزبی را آغاز نمودیم. اگر این را از نظر دور بدارید، قطعاً قادر به درک P.K.K نخواهید گشت. این کار را اینگونه آغاز نموده است. این را بیاموزید، زیرا این داستان زندگی شماست. اگر بیاموزید، نمی‌توانید مبارزی مقاوم شوید.

دخترانی هم بودند که نه تنها با پایبندی و علاقه عظیم به من گوش فرا نمی‌دادند، بلکه برای گمراه نمودن من، ایجاد تسلط بر من، وابسته نمودن به خود و بی‌ارزش کردنم، من تمامی تلاش خود را به خرج دادند. تمامی اینها را جهت ارزش قائل شدن برای دخترانی که در مبارزه ما هستند، باز می‌گویم. دختران باید در مبارزه جایگاهی داشته باشند و باید با آنها کار کرد، به آنها توجه کرد و برخورد صحیحی

^{۷۷} سازمان اطلاعات ملی (MILLI İSTİHBARAT TEŞKİLATI (MIT) سازمان جاسوسی ترکیه.

با آنها پیشه نمود. بیشتر روشن شده که این امر هم نیست. حال به نظر شما آسان جلوه می‌کند؛ می‌گویید: "دختران سربار می‌شوند، روند کارها را کند می‌کنند و برای ما بصورت یک معضل درآمده‌اند" اینها مواردی صحیحی نیستند. اگر در جامعه برای شیربها ده سال کار کنید و تمامی تلاش خود را بکار بگیرید نیز احتمالاً بتوانید دختری معیوب بیابید و شاید هم نتوانید. دخترانی که در صفوف ما هستند هم اکنون بسیار پیشرفت می‌نمایند. سربار تلقی کردن دختران عضو ما دورویی است و در یک کلام؛ می‌توان گفت که بی‌احترامی است. من به هیچ وجه آنها را سربار به حساب نمی‌آورم. درست برعکس، آنها منبع نیرو و یک طرف اصلی زندگی هستند.

این را برای شما باز می‌گویم. البته که زنان مطابق رفتارهای شما ابزاری تضعیف‌کننده هستند. اگر زن را برده بدانید، به بلای جان شما تبدیل خواهد شد. اگر سعی کنید او را با پول به جنگ بیندازید، ده سال مجبور به کار کردن می‌شوید و شاید هم پول شیربها را هم نتوانید تامین نمایید. اگر با ثروت خود بتوانید زن را بگیرید نیز باز هم بسیار خطرناک می‌باشد و به معضل تبدیل می‌گردد. با گریز هم نمی‌توان از آن امر رهایی یافت. عشق خیابانی انسان را به وضعیتی بدتر گرفتار می‌سازد. تمامی اینها داستان زندگی شماست. در این موارد هم باید بتوانید پدیده رهبریت را درک نمایید زیرا رابطه تنگاتنگی با تاریخ حزب دارد. وقتی نوجوان بودم و خانواده‌ام می‌خواستند برایم دختری را بیابند، فکر کردم که فلاکتی بر سرم خواهد آمد و سعی کردم از خویش دفاع نمایم. بعدها وقتی خود به جستجوی دختری پرداختم دیدم که با جانورانی وحشتناک روبرو هستم.

وقتی در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آنکارا درس می‌خواندم، دختران بورژوازی با ما بودند که اکثراً دختران بروکراتها و افسرها بودند. بسیاری از این دختران علاقه‌ی وافری نسبت به من داشتند، مرا بسیار پسندیده و از من پشتیبانی می‌نمودند. زیرا آنوقت رهبر دانشجویان بودم. اما نزدیک شدن به آنها برای من مسئله بود. چه خوب شد که در این موضوع خویش را فریب ندادم. اگر آنوقت خود را فریب می‌دادم، این یک جنون محسوب می‌گشت. هنوز هم بخاطر دارم که یک جوان آمدی (دیاریکر) به اسم فاروق وجود داشت که پسر امام جمعه^{۶۸} شهر لیجه بود. گرفتار هوس یک عشق خیابانی شد. بعدها با یک چاقو به دنبال دختری که اهل آدانا بود افتاد و تمامی دانشکده را علیه ما شوراند. من رفیق او بودم و از نظر معنوی به من متکی بود. او هر لحظه دچار عشق خیابانی می‌گشت و تا وقتی که آن رفیق من از رذالت رهایی یافت من همچنان از خجالت آب می‌شدم و زمین می‌رفتم. ببینید جایی که فردی روشنفکر به آن وضعیت دچار شد سایر اشخاص چگونه رفتار می‌نمایند؟ آن وقت دخترانی هم بودند که من بسیار

^{۶۸} در متن ترکی "مفتی" آمده است، معادل امام جمعه

می‌پسندیدم، حتی نام این دختران را هم نپرسیدم. هیچگاه احوال آنها را نپرسیدم و نگفتم که چه زیبا هستید و نخواهم گفت. این مسئله راه و روش بود. اگر آنگاه چنین چیزی می‌گفتم، به احتمال بسیار دچار شکست می‌شدم. حال معلوم می‌شود که چقدر عاقل بوده‌ام. دچار شدن به یک عشق در شرایط خرده‌بورژوازی خطرناک است. هم وقتی در روستا بودم و هم بعدها اصلا به چنین چیزی نزدیک نشدم. هرگز به وجود دخترانی در میان اطرافیان ما، خواستگاری از دختران و مردانگی خود نیندیشیدم.

روبرو شدن من با یک دختر در سالهای ۱۹۷۵-۷۶ در مرحله تشکیل گروه ما بود. این یک روبرویی متفاوت بود. زیرا تاریخ و دلایل اجتماعی و سیاسی این وجود دارند. من هم دیگر برای مبارزه مجبور به برداشتن یک گام بودم. در مورد طرف مقابل خویش هم می‌گفتم: "اگر خویش را توانمند می‌بیند، اگر به اندازه نزدیک شدن به ما به خود اطمینان دارد، پس می‌تواند به عضویت گروه درآید." البته که من هم جوان خونگرمی بودم و نباید می‌گریختم. در واقع بسیار به من فشار وارد می‌آمد اما باز هم با عضویت وی در گروه موافق بودم. فاکتورهای بسیاری در آن نقش داشتند. جنگی در میان بود که از طرفی از جنبه‌های سیاسی و سازمانی، از طرفی از جنبه‌ی عاطفی و از طرفی از جنبه مادی و معنوی به شدت تداوم داشت. این به معنی آغاز مبارزه‌ای بزرگ بود. به همین سبب می‌گویم بسیار با دقت رفتار کنید تا چنین فلاکت‌هایی بر سر شما نیاید. اگر شیوه‌ای بسیار فوق‌العاده و مطابق خود را در پیش نمی‌گرفتم نه تنها نمی‌توانستم P.K.K. - که امروزه سازمان اساسی است که به شما موجودیت می‌بخشد- ایجاد نمایم، بلکه حتی نمی‌توانستم به عنوان یک فرد نیز خویش را نجات دهم. بلایی بزرگ و از نوع نابودکننده بود. اگر یک نوع رابطه را با دختر مقابل خویش برقرار می‌نمودم، نابود می‌گشتم. آن وقت هم یک دوره اساسی زندگی یعنی دوره حرارت جوانی بود.

فکر می‌کنم که شما هم بصورت بسیار متداول از این دوران گذر نموده‌اید. چون شما معیارهای طبیعی ندارید، وقتی می‌خواهم عواطفی را ایجاد نمایم نابود می‌شوید. سعی بر سازماندهی می‌کنم که نیرویتان کفاف این را هم نمی‌دهد. دختر مورد بحث آموزش دیده‌ترین عضو فئودال - آریستوکراسی^{۶۹} بود. مدتی خواستم از وی دوری نمایم؛ گفتم من این گروه را رها می‌کنم و حقیقتاً گریختم. این گریز من ده-پانزده روز ادامه یافت. یکبار دیگر نیز گریخته بودم اما بعداً دیدم که نمی‌شود و برگشتم. با گریز نمی‌توان از عهده این کار برآمد. در واقع مسئله این هم نبود. این اندکی دلایل سیاسی هم داشت.

^{۶۹} آریستوکراسی: مهران سالاری، اشراف سالاری

خانواده‌اش در شورش درسیم^{۷۰} نقش ایفا نموده و در نقش مزدور دولت ظاهر شده بود. گریز از یک نظر خالی کردن میدان به نفع وی بود. در حالیکه بهترین کاری که برای حل یک چالش می‌توان انجام داد حمله‌ور شدن به آن است. یک روش من هم این بود که بجای سازشکاری و گریز، با حمله‌ور شدن بر چالش آن را حل نموده و از آن گذار می‌نمودم.

می‌دانید که این مبارزه من ده سال بطول کشید و این هم دوران تکوین حزبی P.K.K بود. از ۱۹۷۵-۷۶ تا ۱۹۸۶ دقیقاً ده سال طول کشید. اگر من این ده سال را پیرامون این مسئله با موفقیت پشت سر نمی‌گذاشتم، نه کردی باقی می‌ماند، نه کردستان، نه P.K.K، نه A.R.G.K^{۷۱} و نه شما باقی می‌ماندید. بسیاری از شما نمی‌دانید که این مبارزه را با چه توان عصبی توانستم انجام دهم. در واقع به راحتی می‌توانید به مرد بودن من اشاره نموده و وضعیت را آنگونه ارزیابی نمایید. آنگونه‌ام اما حقارت و تحمیل‌هایی را که هیچ مردی نمی‌تواند قبول کند با موفقیت از آن استقبال نمودم. چنین مردی در میان کردها وجود ندارد و یا حتی ممکن نیست در جهان چنین مردی را یافت. **کمال پیر**^{۷۲} به روابط ما طی یک روز نگریسته و در مورد دختر مذکور می‌گفت: "این زن بی‌احترام بزرگ را باید بکشیم" اما علی‌رغم این ده سال در برابر همه چیزهایی که تحمیل می‌نمود صبوری پیشه کردم. اما شما حتی در برابر کوچکترین رویدادی بیقرار شده و می‌روید، معنای آن را درک نکرده و خود را می‌بازید. اگر تنها وضعیت من در برابر این مسئله را نگریسته و با خود مقایسه نمایید، بهتر می‌توانید ببینید که چه هستید و قطعاً نیز باید این را درک کنید. زیرا چیزی که در اینجا تحلیل می‌شود تماماً یک گره کور گردی است. در آنجا هم همه چیز حل می‌شود. راه‌های متفاوت حل مشکلاتی که در مبارزه من با جمهوری ترکیه، زن و خانواده دیده شدند، تماماً در طول دوران این زندگی و مبارزه اندکی روشن گشتند. هم‌اکنون کسی نیرومند هستم. چه در برابر جمهوری ترکیه، چه در برابر زنان و چه در برابر مرد گرد نیرویی فوق‌العاده دارم.

^{۷۰} شورش درسیم به رهبری سید رضا که پس از تشکیل جمهوری ترکیه در جهت احقاق حقوق کردها روی داد ولی به اسباب متفاوت سبب شکست گردید و سیدرضا به دار آویخته شد.

^{۷۱} Artesa Rezgariya Gele Kurdistan ارتش رهای‌بخش خلق کردستان که در سال ۱۹۸۶ بنیان گذاشته شد. در هفتمین کنگره P.K.K در تاسب با استراتژی نوین حزب به نیروهای دفاع خلق (Hezen Parastina Gel (HPG تغییر نام دادند.

^{۷۲} KEMAL PIR عضو گروه ایدئولوژی آپوئیستی که در زندان دیاربکر با اعتصاب غذای بزرگ همراه با علی چیچک، عاکف ییلماز و محمد خیری دورموش به شهادت رسیدند

مشارکت صحیح در حزب و رشد بر بنیانهای صحیح یک قانون زندگی است

به خوبی به خاطر دارم که در دوران کشمکش در برابر مادرم، به سبب دعوا با وی، نقطه‌ای از در خانه ما باقی نمانده بود که آن را سوراخ سوراخ نکرده باشم. آن هنگام مردم وقتی در ما را می‌دیدند، به وضعیت آن می‌خندیدند. مادرم مرا گرفته و به آخور می‌برد، دستش را بر گلویم فشار داده و مرا از زمین بلند می‌کرد و نفس مرا تا آخرین حد تنگ کرده و مرا وادار می‌کرد که سه بار توبه کنم. این وضع چندان خوب نبود. ناچاراً توبه می‌کردم. اما تا منفذ کوچکی می‌یافتم و در اندکی باز می‌شد در می‌رفتم. مادرم پس از آن در را می‌بست. هر دو در را با سنگ می‌زد، داغان می‌کردم و اینگونه وارد خانه می‌شدم. از آن سنین تابحال اینگونه‌ام. مادرم می‌گفت: "کسی نمی‌تواند با این به مقابله پردازد" و یا "کسی نمی‌تواند با تو درگیر شود" یعنی جوانی اینچنین هم دارم. هر طور که می‌خواهید این را تفسیر نمایید. هیچ کس حتی [اعضای کمیته] مرکزی نمی‌تواند اینگونه مرا کوچک بشمارند. شاید با من احساس غریبی کنید اما واقعیت من اینگونه است. به آسانی وارد ضبط و ربط نمی‌شوم و اشتباه پیشه نمی‌کنم.

در دوران کودکی در روستا دوستان بسیاری داشتم. شاید برخی اکنون مامور شده باشند، شاید موی برخی از آنها سپید شده و پدر بزرگ شده باشند. من همانند شما نیستم. برداشتهای شما، هم از دوست داشتن و هم از انتقاد بسیار و نادرست ضعیف هستند. خویش را توانمند نمایید، بگذارید مقوله انتقام و دوست داشتن در بطن شما انباشته شود و همانند انتقام و دوست داشتن در من به انفجار تحول یابد. در مبارزات ما هزاران دختر جوان حضور دارند و میلیونها تن از آنها را نیز سازماندهی نموده‌ایم. همه‌شان تا سرحد مرگ به حزب پایبند هستند. اگر به آنها که ازدواج کرده‌اند بگویم شوهر خود را رها کنید همه‌شان یک روزه رها خواهند کرد. هم‌اکنون هم در حال رها کردن هستند. باید اینگونه پایبندی ایجاد کنید. در چگونگی توسعه افکار ما تحقیق نمایید و آنرا بیاموزید. این پیشرفت وابسته به امر سازماندهی است. پایبند نمودن شدید انسانها از صمیم قلبشان به سازمان بزرگترین سازمانیابی است.

شما با بزرگترین مسائل تاریخ مشغولیت می‌یابید. باید در خود دسیسلین ایجاد کرده و رابطه‌ای مستحکم با اهداف برقرار نمایید. اگر می‌گویید: "آمدیم تا عضو P.K.K گردیم" باید در پیشروی بسوی اهداف بسیار قوی باشید. شما این جنگ را چه چیز تصور می‌نمایید؟ اگر با اوضاع کنونی وضعیت خویش ادامه دهید، زوال می‌یابید. نمی‌خواهیم به اجبار شما را عضو P.K.K نماییم، اگر بخواهید می‌توانید از صفوف این مبارزات جدا شوید. این را می‌پذیریم اما عضویت در PKK در عین بی‌کفایتی‌ها، اشتباهات و ضعفها، شما را نابود خواهد ساخت. می‌توانم تمامی خدمات لازمه به شما را رایه نمایم. از خدمت دچار

دلتنگی نمی‌شوم، انرژی‌م پایان نمی‌پذیرد و از بین نمی‌رود اما مجبورم که دشواری‌های کار را هم آشکار سازم. در صورت امکان وضعیت خود را بسیار به بحث بگذارید، ببینید، بخوانید؛ زیرا می‌دانم که کار نیاز فراوانی به آموزش دارد. مادامی که من چنین تلاش‌هایی به خرج می‌دهم، شما نیز چیزهایی را بیاموزید. اندکی عاقل بوده و باوجدان باشید. در زمینه ارزشهای اساسی به تفکر پردازید.

چرا نمی‌توانید بر خویش حاکمیت ایجاد نمایید؟ چرا نباید عقل و دلتان اندکی به قیام برخیزد؟ چرا باید آنگونه معیوب بمانید و در برابر دشمن شکست خورده و زندگی فلک زده و کره ساکت بمانید؟ آیا شایسته است که این امر را در شأن خویش ببینید؟ جوان هستید و البته که انرژی هم دارید، حتی می‌توانید بهتر از من، کاری را تحقق بخشید. کسی به اجبار شما را به سوی اشتباهات سوق نمی‌دهد. باید اندکی بتوانید عملکردتان را تداوم بخشید. همیشه به افراد ما اطمینان می‌کنم و قطعاً کسی را تحقیر نمی‌نمایم. من الگوی رفاقت فوق‌العاده‌ای هستم. جمع کردن انسانها، دیسپلین بخشیدن به آنها و سوق دادنشان به راه راست برایم خود زندگی است. شما به راحتی قادر به درک شخصیت خویش نمی‌شوید. در حالیکه من از باز کردن گره‌های تاریخی نیز احتراز نمی‌ورزم. توانایی دلمشغولی با خود و یا چند نفر را ندارید. من در نامعقول‌ترین شرایط با روشهای خاصم می‌توانم یک خلق را با کمال قدرت به سوی حقایق بکشانم. تمامی دلایل و راههای این امر را به شما نشان دادم. اگر بیست سال زندگی نمایند ولی حتی تا حد نیاز نتوانید کار کنید و با احوالی بسیار ناتوان در برابر ما ظاهر شوید، جلوی چشم ما سیاه می‌شود و این نیز وضعیت بسیاری بدی برای شما می‌گردد. چیزی که باید عیب شمرده شده و غریب تلقی گردد، اصرار بر این خصوصیات ناقص و اشتباه شخصیتی است. زیرا هیچ منفعت و دستاوردی برایتان به دنبال نخواهد داشت. هنگام بازگویی تمامی اینها، نمی‌گویم فوراً شخصیتی تمام عیار کسب کنید. به راحتی می‌توانید خودسازی کنید و از این نظر آزاد هستید. تا حد ممکن امکانات آموزش آزاد را ارایه می‌دهیم. باید بدانید که چگونه بسیار جدی شوید، این کار شومی بردار نیست. مشارکت سست بنیان، ناکافی، دماغ‌گوزیک و خودفریبانه در آن جایی ندارد.

بسیاری افراد ما را ناچیز تلقی نمودند و خیال کردند که می‌توانند مطابق میل خود بکار بگیرند. اینها اگرچه رفیق ما هستند، با گریه و زاری اعتراف می‌کنند که چقدر بدی نموده‌اند، چنان در پراکتیک کار می‌کنند که خود را پریشان می‌نمایند اما باز هم نمی‌توانند کارهای خویش را به نتیجه برسانند. جهت دچار نشدن به این اوضاع باید ارزش سرآغازهای نوین را دریابید. قطعاً نباید در برابر زندگی انسان دورویی نشان دهید. من به اندازه یک کودک صداقت دارم و چنان هستم که انگار زندگی را از نو آغاز نموده‌ام. اما به اندازه یک فیلسوف و انسانی دارای قدیمی‌ترین آموزه‌ها در مورد فلسفه‌ی این کار، در زمینه درک

معنای آن مشغول فعالیت هستم. همانطور که ندیدن این مهم امکان ناپذیر نیست، درس فراگرفتن از آن نیز امکان ناپذیر نمی باشد. استفاده ناصحیح از ما را باید وضعیتی دانست باشد که اقدام به آن را تنها دشمن در شأن خویش می بیند. دشمن هیچگاه حقایقی را که بازگفتم جدی تلقی نمود، من هرچه گفتم، آن را به تمسخر گرفت و اکنون تقاص جرم خویش را پس می دهد. شما نیز همانند دشمن به خطای "ارزیابی ناصحیح" من، دچار نشوید. این در حالیست که شما دشمن نیستند بلکه می خواهید رفیق شوید. باید پیگیر این راه گردید. اصرار بر اشتباهات و بی کفایتی ها خصوصیت به دشمن است و نمی تواند از آن یک مبارز باشد. عدم دستیابی به ماهیت، شکل، شیوه و رویه ی مبارزه، قطعا در شأن شیوه های پیشروی و پدیده رهبریت ما نیست. شیوه رهبری ما دیر یا زود یا شما را مطابق مورد لازم توانمند می نماید و اصلاح خواهد کرد و یا خرد می کند و از آن گذار می نماید. چه من، باشم و چه نباشم، پایه های این جنبش و این حزب اینگونه پی ریزی گشته اند. اگر به آن خیانت نشود و دچار تحریفش ننمایند تا رسیدن به پیروزی و دستیابی کامل به اهداف اینگونه پیش خواهد رفت. باید سعی کنید این تکوین حزبی ژرف و تاریخ تکامل آن را بیاموزید. پا به پای مشارکت صحیح، رشد صحیح بر بنیان تاریخی آن نیز تنها با اتخاذ چنین موضعی میسر می گردد.

نباید به تداوم موارد منفی فرصت دهید که در اثر مشارکتهای بسیار اشتباه و ناقص در گذشته ایجاد شده بودند. وقتی تاریخ حزب را به دست می گیرید باید از ارزیابیهای غلط درس بیاموزید. باید متناسب خودسازی حزبی صحیح، رشد در درون حزب را ارزیابی نمایید و عمیقا درک کنید. این برای تمامی حوزه های مبارزاتی مصداق دارد. آنان که مطابق با چنین مشارکتی به تعلیم خود نمی پردازند، نمی توانند جوابگوی هیچ یک از مسائل زندگی در کردستان همانند جنگ، اقتصاد، احساس و رابطه خانوادگی شوند. تمامی رویدادها نشان می دهند که بالندگی از راه مشارکت به شیوه P.K.K، به معنی محافظت از شیوه آزاد زندگی بوده و به همان میزان دستیابی به موفقیت در آن است. اینها در گذشته به صورت نظری و ایدئولوژیک بیان می گشت و سعی می شد که در حین تبلیغات برای چند نفر بازگو شود. حال به جایی رسیده که میلیونها نفر با آزمون های جنگی این را ثابت نموده اند. حتی بحث در مورد این امر بی معنی است.

هم اکنون به جایی رسیده ایم که مشارکت صحیح در امورات حزبی و رشد بر اساس بنیانهای صحیح یکی از قوانین حیات محسوب می گردد. بدین سبب اگر شخصیتی بدون جدیت و بسیار ناقص و پرمغله داشته باشید فوراً باید آن را اصلاح نمایید. روش لازم برای این امر نیز آموزش است. این کار، مبارزه و تحولی شخصیتی است که ابتدا باید در برابر خویش عملی سازید. این را هم تحریف ننمایید و به حالتی

در نیاروید که نتوان از آن رهایی یافت. حزب به شما کمک می‌نماید؛ قبل از همه من برای این امر در حال تلاشی بی‌نظیر هستم. مادامی که به تنهایی توانستم به این دوران برسم، شما می‌توانید بصورت عالی از تجربیات ما بهره بگیرید و البته که این حق ماست که انتظار این را از شما داشته باشیم. همچون ادوار گذشته از دچار شدن به اشتباه و ناتوانی در درک مسایل بحث نکنید. گفتن این سخنان به من در چارچوب رفاقت نمی‌گنجد. اگر دچار چنین اوضاعی شوید، بهتر آن است که به هیچ وجه به ما نزدیک نشوید. ما دیگر می‌خواهیم به مبارزان و رهبران خلقی دست یابیم که مطابق خط مشی ما پیشروی صحیحی داشته باشند و در صورت لزوم بتوانند بهترین فرمانده نظامی شوند و وقتی به مسئله‌ای رسیدگی می‌کنند، بتوانند راه حلی عالی برای آن بیابند. برای تحقق چنین امری تلاشهایی به خرج می‌دهم. این تلاشها، تلاش‌هایی معنادار و ارزشمند هستند.

شما نیز مادامی که عهد بسته‌اید و مادامی که تماماً بر این اساس مجدداً با معیار زندگی خواهید کرد، پس حق این کار را ادا نمایید. اجازه ندارید از چگونگی تحقق نیافتن این امر و عدم موفقیت آن به دلایل بسیار متفاوت سخن برانید. بجای چنان سخنانی، بیندیشید، بحث کنید و خود را آموزش دهید. کسی شما را به اجبار به سوی اشتباهات سوق نمی‌دهد. اگر عاداتی بی‌فایده و مضر داشته باشید، در صورت لزوم همانند چاقوی بران، آنها را بریده و از خود دور بیندازید. غده‌ای مضر جسم را خرد می‌کند و به تدریج به وضعیتی بدون حیات می‌سازد. این در حالیست که محیط زندگی ما، شما را التیام می‌بخشید. شما نیز به معالجه پایبند بمانید. روشهای معالجه آنچنانی داریم که قادر است انسانهایمان را در بستر حقایق خویش به پیروزی واصل نماید و اینها روزانه روی شما اجرا می‌گردند.

شما هر اندازه اقدام به خودسازی حزبی صحیح کردید، به همان اندازه نیز شانس رشد از طریق آن را بدست آوردید. این تنها یک وظیفه نیست، هیجان‌انگیزترین لحظه‌ی زندگی است و به اندازه تولدی نوین در این جهان، ارزشمند است. با ثروت نیز نمی‌توان شانس چنین حیاتی را به دست آورد. حتی من نیز با هیجان ناشی از این، چهل سال است که برای پیشرفت خویش اقدام می‌کنم. بزرگترین امیدم این بود که روزی برسد که چنین مبارزه‌ای را در صفوف مبارزه‌ای کنونی برای وطن انجام دهم. به همین سبب بیست سال خویش را صرف آن نمودم، بیست سال است که مبارزه ما با موفقیت توسعه می‌یابد. نمی‌توان غیر از این به شکل هیجان برانگیزتر دیگر اندیشید. شاید دیگران شما را فریب داده باشند و از وجود منابع دیگر هیجان برانگیزی و اشتیاق سخن برانید اما این اشتباه است، زیرا وضعیت جامعه و دشمن را بخوبی مشاهده می‌کنید؛ همه چیزشان دروغ و متقلبانه است. این راه و شیوه پیشروی ماست که باشکوه تر است و همه برای آن احترام قائل هستند. شاید در موضوع مشارکت شما و یا طلبتان برای رشد بر بنیان های P.K.K

نواقصی وجود داشته باشد؛ اما چیزی که اساس کار بوده و بتدریج پیروزی را قطعی می‌گرداند، پیشروی شماسست، آنچه برای این لازم است، تلاش و عزم و اراده است به غیر از این، نه ما می‌توانیم گزینه دیگری برای زندگی داشته باشیم و نه این ممکن است که برخی همین این شانس را برایمان دست و پا کنند.

شما مدتهاست که رابطه خویش را با نظام گسسته اید. ما حزبی هستیم که نظام، وحشیانه‌ترین نوع مرگ را برای آن روا می‌داند. دشمن یا از این سیاست منفور و حاکمیت استعمارگری خویش دست بر می‌دارد و یا ما را خرد خواهد کرد. به غیر از این راه سومی وجود ندارد. اگر تمامی اینها صحیح باشند - البته که اندکی خردمند هستید و حداقل خردمند می‌شوید، با وجدان هستید و یا با وجدان می‌شوید - با تکیه بر مواردی که به شما می‌آموزیم، باید اهتمام به خرج دهید تا وارد راه حقایق شده و قیمت ارزشها را بدانید. نمی‌گویم مجبور به این کار هستید بلکه باید معنای این را به مثابه شانس بزرگ درک نمایید.

انرژی انسان به پایان نمی‌رسد و از بین نمی‌رود. انسان بزرگترین موجود **خلاق** است. با الهامی که از آن خلاقیت سرچشمه می‌گیرد، باید سعی در بجای آوردن وظایف خویش نمایید و حداقل از این پس زندگی خویش را بر اساس حقایق و تماما به شکلی موفقیت‌آمیز پیش برید.

۱۵ دسامبر ۱۹۹۴

فصل یازدهم

انقلاب اقدامی برای آفرینش است و فداکاری نامحدودی می‌طلبد

جنگ با سرعت تمام پیش می‌رود، سعی داریم که شما با این سرعت پیش بتازید. حقایقی که روزانه در رفتار شما مشاهده می‌کنم، ما را به غایت مجبور می‌کند که خویش را فریب دهیم و ناچار می‌مانیم بارها از خود بپرسیم که با چه کسانی و با چه راهکاری در نبردید؟ حقیقت جنگ چیست؟ با این جنگ چگونه می‌توان اقدامی نمود؟ چه کسانی می‌توانند بجنگند؟ این سوالات بی‌وقفه و بسرعت ما را به خود مشغول می‌سازند. به سبب مبارزه تمرکز در حال جریان ما، باید به خوبی دید که این امورات آنچنان که تصور می‌کردید، پیش نمی‌روند و پیش نخواهند رفت، البته هنگامی که بحث در مورد شخصیت شماست، باید بسیار ساعی باشید؛ بویژه از اشتباهات عمیق قطعاً رهایی یابید و خودتان را از شخصیت‌های خودفریبی که به غایت غافل هستند به شخصیت‌های جنگی واقف‌گرا متحول نمایید، در غیر اینصورت نخواهید توانست جز یک سربار چیز دیگری باشید. باید همراه با تشخیص اینها، را بخوبی نیز ارزیابی نماییم.

همچنین در این مسئله باید دانست که صرفاً با نیت پاک و تلاشهای معمولی و با اعلام داوطلبی کامل و آمادگی برای فداي جان، نمی‌توان از عهده‌ی این کارها برآمد. از شما می‌خواهیم که تا واقعیت جنگ ما را درک نموده و عمیقاً آن را بفهمید. بدون این ممکن نیست بتوان شرایط لازم برای زندگی شما را فراهم نمود. اگر اندکی به ما احترام می‌گذارید باید بدانید که روزانه چگونه سعی داریم به حقایق دست یابیم و چگونه برای درک و اجرای آن، تلاش صرف می‌نماییم. درست است که زیاد هوشیار نیستید و غافلید، اما نمی‌توان پذیرفت پس از اینکه این همه روی شخصیت شما کار کردیم، هنوز هم چیزی درک نکنید. هر چند تظاهر به کودکی می‌کنی و با هر نوع نیت پاکي فریب می‌دهی، اما مادامی که دشمن این همه سعی بر نابودی ما دارد و ما هم مبارزه‌ی پرخروش خود را به این وضعیت رسانده ایم ادامه می‌دهیم، دیگر نباید هیچ بهانه‌ای داشته باشید. چرا تماماً با شیوه‌ها و رویه‌ای که لازم است نمی‌جنگید؟ اگر کادرهایمان را به حال خود رها کنیم، اکثر آنها هم خودفریبی می‌کنند و هر نوع واپس‌گرایی را - که در چارچوب جنگ و حتی یک زندگی عادی نمی‌گنجد - در شأن خویش دیده و با تفسیری آنگونه از سازمانمان، ما را دچار شکست خواهند نمود و این را هم با پاک‌ترین نیت اجرا می‌کنند.

رزمندگی و نظامی‌گری هنری نیست که مطابق تصور شما به اجرا برسد. در این کار به اندازه تلاش و استعداد، مهارت هم لازم است. اگر وارد این مسلک شده باشید، باید مصرانه از خود بپرسید که

اقتضاهای این کار چه می باشد بوده و چگونه بجای آورده می شوند. سیاست هنر هشیاری است، هنر دوراندیشی است، سیاست هنر حساسیت ها و مسلک دقت فوق العاده است. هنری است که باید در آن آمادگی همیشگی داشته و رویدادهای سال آینده را تخمین زد و همان سال را به نفع خود متحول نمود و دوراندیشی و تلاش لازم را برای آن داشت. در مقایسه با اینها، شما نگرش ها و رفتارهای بسیاری دارید که افق را تاریک می نماید، امورات را متوقف می سازد و شاید واژگون هم می کند. روزانه با رفقای کادر دبالوگهائی دارم اما نمی توانم بگویم که بک شخص را کاملاً پسندم. بدون اینکه ببیند بپند که در برابرشان چه کسی ایستاده و این جنگ را چگونه اداره می نماید، آهسته آهسته و همانند بنیویان سخن می گویند. یک بچه و یا کودک هم نمی تواند آنقدر ناتوان باشد. اما همه شان در برابر من اینگونه برخورد می کنند و حتی به راحتی جسارت سخن گفتن را از خود نشان نمی دهند.

در حالیکه من آنگونه نیستم. حتی وقتی در برابر یک دوست عادی خود ظاهر می شوم، با دقت بسیار به وی گوش فرا می دهم و خود را حاضر می کنم که هر لحظه صحیح ترین جواب را به وی بدهم. در حالیکه کادرهای ما قادر نیستند از جای خود هم برخیزند. بیهوده ما را می نگرند و سعی می کنند هم خود و هم ما را فریب دهند. یک سخن به چه معنی است؟ برخورد معمولی رهبری چگونه صورت می گیرد، برخورد یک مبارز چگونه است؟ تمامی اینها برایشان هیچ اهمیتی ندارد، اما بسیار مشتاقند که خوب بودن و قوی بودن ما را بر زبان آورده و ما را روح خود بنامند. ما چنین برخوردی را نمی پذیریم. اینجاست که می بینیم در ابعاد گسترده ای غافل هستید و نوعی زندگی را صرفاً برای شخص خویش در پیش می گیرید. با چه حقی و با چه جرأتی می توانید اینگونه رفتار کنید؟ یک مبارز پس از اینکه وارد سازمان شد و کمابیش به سوی انجام وظیفه شتافت، باید ایرادات بسیار کمی از او بروز یابد. آیا انسان سالها می تواند اینگونه زندگی پر ایرادی داشته باشد؟ نه تنها جایی برای چنین زندگی اینچنین پر ایرادی در سیاست وجود ندارد، بلکه حتی برای یک دوران کوتاه هم نمی توان برخی ضعفها را داشت. زیرا نماینده یک خلق هستید و جنگ معینی را با تمامی حساسیتها پیش می برید. اما مواضع، تنبلی ها و تصنیع ارزشها را - که حتی نمی توانید در یک دایره دولتی نشان دهید - به راحتی طبیعی تلقی می نمایید.

انقلاب اقدامی جهت آفرینش بوده و نیازمند فداکاری فرد است. انقلاب به برخوردی همانند یک روستایی و یا کارگر که طلب چشمداشتی به اندازه تلاش خود را دارد، فرصت نمی دهد. چه بسا انقلاب فداکاریهایی را هم تا آخر عمر از شما انتظار دارد، انقلابیگری اقتضاء می نماید که این موارد را در نظر

بگیرید. اما اپورتونیستها^{۳۳}، آنها که با یک ضدانقلاب دولت را در دست می‌گیرند؛ آنها که تلاش می‌کنند یک حزب را تحت سلطه خویش در آورند و آنها که یک رتبه و مقامی را تصاحب می‌کنند. بدون هیچ تلاشی امکانات ایجاد شده‌ی انقلاب را به خدمت خویش درمی‌آورند. به هر تقدیر این یک سیاست است.

انقلاب چندان وابسته به قوانین هم دست و پاگیر نیست، مطابق اصول پیش رفته و بر اعتقاد متکی است. اما وقتی کسی این را با یک نیت پاک - بدون توجه به میزان فداکاری که انقلاب می‌طلبد - به بازی می‌گیرد، در یک آن متوجه می‌شوی که بزرگترین خطر را تحمیل نموده و چنین اشخاصی در صفوف ما بسیارند. احتمالاً حیاتی دارید که در آن به زعم خود فکر می‌کنید که باید در برابر مشکلات توقعاتی داشته باشید. نه به امر محسوس توجه می‌کنید و نه با حقایق مقایسه می‌نمایید، چه بسا می‌گویید: بسیار مشتاقم که اینگونه مطابق میل خود بجنگم. این مواضع بسیار متداول هستند و به همین سبب باید اندکی هم از این لحاظ دلیل پیشرفت نکردن خود را درک نمایید. انقلاب دشوارترین هنر جوامع است. انقلاب در واقعیت اجتماعی نظیر جامعه ما که در آستانه نابودی قرار گرفته، نیازمند غنایی **فوق‌العاده** است.

حتی تمامی این اصطلاحات برای شما هیچ اهمیتی ندارند. حال مسئله‌ای که برای من مشغله ساز است این است که شما همچنان می‌گویید: "همانگونه که تابحال عمل کرده‌ای، ادامه بده. به هر تقدیر انقلاب به ما حیثیتی داده است. این تنها شعار زندگی برای ماست، حتی اگر یک روز اینگونه زندگی کنیم، باز هم خوب است" کم نیستند در صفوف ما پادشاهان مشهور کولی^{۳۴} و یا کسانی که موضعشان اینطور است: "یک روز مطابق میل خود زندگی کن، هر چه بادا باد" طبیعتاً بسیاری خویش را عضو طبیعی P.K.K می‌پندارند. در واقع چنان چیزی در کار نیست اما آن را برای خویش روا می‌بینند. دیگر شما باید ماهیت این رفتاری را درک کنید.

به نظر من رفتارهایتان بسیار واپس‌گرایانه هستند. نمی‌خواهم برای من کار مخصوصی بکنید و یا در جایی رفتاری مخصوص نشان دهید، اما هم اکنون شما با هنر آتشین سر و کار دارید. واپس‌گرایانه بازیچه دست دشمن شدن و مرگ در بیست سالگی، بی آنکه بجنگید، نامطلوب است و همه شما به چنین وضعیتی دچار می‌شوید. بدون آفریدن میراثی مفید می‌میرید. من این را حتی شهادت هم نمی‌نامم، شما خود مسئول این وضعیت هستید. شخصی که خود را برای مرگی اینچنین بی ارزش آماده می‌نماید، خود

^{۳۳} اپورتونیسم؛ فرصت‌جویی، فرصت‌طلبی؛ تغییر جهت دادن برحسب دگرگونی اوضاع در راستای سود شخصی. کسانی را فرصت‌جو می‌نامند که پایبند اصولی نیستند و یا اصول خود را فدای منافع می‌کنند.

^{۳۴} اشاره به این ضرب‌المثل مشهور است: "اگر کولی پادشاه شود، ابتدا پدر خود را به دار می‌آویزد".

نیز مسئول عاقبت آن است. ما نیازمند پیکارجویی توانمند و استاد هستیم. جنگ هنر آفرینش زندگی و طویل نمودن عمر است اما به اشتباه میان ما به مثابه هنر پایان دادن به عمر تلقی می‌گردد. به خاطر عقب ماندگی های شما، حتی نمی‌توانیم یک لحظه چشمان خود را بر نهیم. مقصود من از شما، کادرها و در رأس آنها پیکارجویانی می‌باشند که در اروپا و سایر حوزه‌ها و جبهه‌ها کار می‌کنند و می‌جنگند. چند نفر پیدا نمی‌شوند که **مرد سخن خویش** باشند، حتی یک فرد وجود ندارد که روزانه شیوه، رویه و اسلوبش کفاف نیازهای انقلاب را بنماید. همیشه خطاها و ایرادات مطرح هستند.

باور نمی‌کنم که شخصیت‌های رهبران اینگونه باشند. رهبر کسی است که با شخصیت مطلوبش در هر جایی آماده است، بر همه چیز نظارت می‌کند، همه چیز را احساس می‌کند، برای همه چیز اقدام می‌کند و دیگران را وادار به اجرای آن می‌نماید. رهبر اینگونه است. اما اعضای ما چنان اتمسفر رهبریتی ایجاد می‌کنند که دهها بار محکوم به شکست است. سپس می‌گویند: "مثل حمال کار می‌کنم و می‌جنگیم" جنگ یک هنر است. به تناسبی که بتوانید دشمن را شکست دهید، می‌توانم جنگیدن را بپذیرم. اما اگر هر روز شکست خورده و ضربه بخورید، مسلماً من برای چنین جنگی حاضر نیستم. حال باید اینها را درک کنید. این اصل اساسی نگرستن محترمانه ما به همدیگر است. به نوعی دیگر چرا با شما مشغول شده و چرا شما را تحت فشار قرار دهم؟ چرا نباید همدیگر را به صورت صحیح درک نمایم. آیا بسیار ناحق هستیم و یا درک واقعیت اساسی جنگ بسیار ناملزوم است؟ آیا موارد اضافی زندگی ما بسیار هستند که از اساسی‌ترین آنها چشم‌پوشیم؟ نخیر، یک امکان بسیار محدود زندگی داریم و آنهم با جنگ به دست آورده می‌شود. تنها با پیروزی در جنگ می‌توانیم زندگی کنیم. به این حتی علاقه هم ندارید. با این وضعیت خود حالت یک بینوا را دارید. فراموش نکنید که یک پدر در خانواده حتی نمی‌تواند چند کودک را سرپرستی نماید. اگر بر هنر جنگ اشراف نداشته باشید، قادر نخواهیم بود روزانه دهها هزار نفر را اداره نمایم.

شما را دعوت به داشتن جدیت می‌نمایم. اگر توجه کنید، تا به اینجا هم جسارت به خرج داده‌اید تا عضو P.K.K شوید، ارتش تشکیل دهید و با تمام جوانب به مخالفت با دشمن برخیزید. مصرانه تاکید می‌کنیم که باید مطابق موجبات این مهم بتوانید زندگی نمایید. مسئله داشتن توانایی مردن نیست، مسئله این است که بتوانید از راه مبارزه زندگی نمایید. حال کادرهای نیرومند لازم برای اداره این کار را نداریم، اما اینها چنان تظاهر جلوه می‌کنند که انگار خیلی کار می‌کنند. اگر فردا حتی یک دولت هم داشته باشیم، فکر نمی‌کنم که بتوانیم با این کادرهای موجود آن را اداره نمایم. خود دولت را به زوال می‌رسانند. کردها در تاریخ همیشه اینگونه بوده‌اند. حاکمان ترک علی‌رغم تمامی نامطلوبیها و ناحقیهایشان،

توانسته‌اند دولتی تشکیل دهند و مردان جسوری هستند که توانایی اداره دولت را از خود نشان می‌دهند. ما هم دقیقاً برعکس، کسی هستیم که با جسارت دولت خویش را به بازی می‌گیریم. چنان فارغ از این هستیم که انگار چنین مسئله‌ای نداریم. چیزی که وضعیت کنونی را به بهترین وجه به تصویر می‌کشاند نیز همین ارزیابی ما است.

توانایی حاکمان ترک در تشکیل و اداره دولت بنگرید و در عین حال کردهایی را بنگرید که از داشتن دولت می‌گریزند؛ بسیاری از مناطق میهن ما رهایی رسیده، اگر بخواهید حتی می‌توانید دولت تشکیل دهید اما چنانچه هویداست حتی نمی‌خواهید ذهن خود را با این مشغول نمایید. این بسیار آشکار است. وقتی سیگاری را می‌یابید و میان رفقا دارودسته‌ای تشکیل دادید، به نظر شما آن کفایت می‌نماید. برای شما اهمیتی ندارد که افق دولت، اراده و شیوه مدیریتی آنچگونه است. تنها آرزویان این است که همانند یاغی‌ها چند گلوله شلیک کنید. اینها عقب‌ماندگیهای بزرگی هستند. بدینگونه نه تنها بزرگترین معضل را برای خود می‌سازید بلکه برای ما نیز بزرگترین مشکل را ایجاد می‌نمایید. زیرا رهبریت سعی دارد دولت ایجاد نماید ولی شما هر چیزی که دستیابی به آن ناممکن می‌گرداند، انجام می‌دهید. اولاً قادر به اندیشیدن نیستید، از اندیشه دولت و سیاست می‌گریزید. در صورت نیاز نمی‌توانید به امر آموزش خویش اهمیت دهید. خطرات در فرادها هم از ندانستن قدر ارزش‌های امروز نشأت خواهد گرفت.

در تاریخ کردها یک ویژگی وجود دارد که: دست به شورشهایی بسیار ناگهانی و بدون آمادگی می‌زنند و تمامی این شورشها نیز به معضلی برای آنها مبدل می‌گردند. هم‌اکنون هم آنهايي که در صفوف ما هستند می‌خواهند همان بلا را بر سر ما بیاورند. اگر مطابق مسئولیت خطیر نیروی ایستادگی از خود نشان نمی‌دادیم، در نتیجه همین عملکردهای اعضایمان هزار بار شکست می‌خوردیم. البته که ما این را نپذیرفتیم، متناسب با توان خود مقاومت نمودیم و این مقاومت ما هنوز هم ادامه دارد. بسیاری از رفقا هنگام ارزیابی خود در واقع می‌بینند مدتهاست که دچار شکست شده‌اند. شما نیز در واقع بدون جنگیدن مرده‌اید و شکست خورده‌اید. عدم درک نکردن خویش و آماده نشدن خود برای جنگ به معنای قبول شکست از همان اوان کار است و این نیز اراده را از بین می‌برد. بدون وجود اراده، استعدادها شکوفا نمی‌شوند و اگر شکوفا نشوند، نمی‌توانید بجنگید. هم‌اکنون هم بزرگترین تراژدی پیش روی من این است. حال بیا و کسی را که این همه خودفروبی می‌نماید در جنگ بکار گیر!

می‌بینید، زنانی که نمی‌توانستند دو قدم آنسوتر از خانه خویش بروند در صفوف ما بسیارند. درباره پیوستن شما به صفوف مبارزه اعتراضی ندارم. فشارهای جامعه شما را بسیار تحت تنگنا قرار داده است. هدف آن است که بدانید ما چنان سازمانی نیستیم که شما تصور نموده‌اید. من حتی در ده سالگی هم

کسی بودم که مبارزه‌ای شدید با مادر خویش داشتم. اگر مادرم هم مطابق خواسته من نباشد، برایم بهانه ای برای جنگ محسوب می‌گردد. شما هم وارد مبارزه می‌شوید اما تنبل هستید و چیز چندانی را نمی‌آفرینند. من وجود چنین زنی و چنین مردی را قبول نخواهم کرد. باید درک صحیحی از رهبریت داشته باشید. فروتن هستم، برای خلق بی نهایت خدمت خواهم نمود اما اگر آنها هم قادر به جنگیدن باشند، قبول خواهم کرد؛ ولی اگر بر منش های اربابی، تنبلی و دوروییهای خویش پافشاری کنند، آنها را نخواهم بخشید. وقتی حتی لحظه ای مادر خویش را هم قبول نکردم، چرا باید اینها را قبول کنم.

شخصی که خواهان زندگی با من است قبل از هر چیز باید بتواند جنگجویی عالی شود. آنها که نمی‌توانند آماده باشند تا جنگجویی عالی شوند حتی یک ثانیه نمی‌توانند در نزدیکی های من بسر برند. دیگر دست از اقوالی مانند؛ خانواده‌گرایی و نگرش P.K.K یی بودن طبیعی بردارید. این چیزها را از کجا آموختید؟ کسانی که می‌خواهند در حوزه من (رهبری) و حتی تحت فرماندهی من زندگی و مبارزه کنند، باید برخی خصوصیات را کسب کنند. ما تنها دیداری نیم‌ساعته با کمال پیر داشتیم، ولی او تا سرحد مرگ مقاومت کرد. در تاریخ P.K.K شاهد چنین رزمندگی‌هایی هستیم. برخی به صفوف ما آمده و همانند ارباب‌ها رفتار می‌کنند، همانند خود نما در درون سازمان جای می‌گیرند. نه زنان و نه مردان با این وضعیت خویش حتی یک روز نمی‌توانند در صفوف حزب بمانند. برای افراد خویش احترام قائلیم و می‌خواهیم آنها را متعالی نماییم. کار صحیح این است و باید لیاقت لازم برای آن را نشان داد و درک صحیحی از علائق ما داشته باشید و جسارت و نیرویی را که بخشیدیم قطعاً متناسب با اهداف ارزیابی نماید.

نمی‌توانید آنگونه که میل دارید. در درون P.K.K زندگی کنید، حتی نمی‌توانید بجنگید و مطابق میل خود اسلحه ما را نیز به دست بگیرید. خانواده‌هایتان شما را به حال خود رها کرده و همچون اعجوبه‌ها پرورش داده است. اگر بی‌فایده و ناکارا باشید، شما را با این احوالتان چه کنم؟ در برابر شما صبور هستم و بیشتر از هر چیزی به آموزش شما اهمیت می‌دهم. آموزش برای شما بسیار ضروری است. اگر آموزش نمی‌بود، حتی صورت تان قابل نگرستن نبود. فرد کرد چرا ارزش ندارد، چرا کسی به شما سلام نمی‌کند؟ زیرا کسی شما را انسان به حساب نمی‌آورد. این وضعیت شما تنها با یک آموزش فشرده و پیکارگری بی‌امان قابل گذار است. بدون این نمی‌توان برای شما پیشیزی ارزش قائل شد. جدیداً مد شده و می‌گویند: "P.K.K سازمانی باشرف و حیثیت است، اگر صفت P.K.K یی را بر خود اطلاق نمایید شما نیز باشرف و با حیثیت می‌گردید" این نگرش شبیه به وضعیت فردی غافلی است که وقتی نام خود را محمد می‌گذارد، خویش را پیغمبر تصور می‌نماید. با انتخاب نام P.K.K برای خود نمی‌توان P.K.K

بی شد. بنابراین نمی توان اینگونه در شرف و حیثیت P.K.K. سهیم شد. P.K.K. مقاومت بزرگی کرده است و با رنج فراوان ارزشها را به دست می آورد. اگر شما نیز بر این اساس یار و یاور آن شوید، می توانید لایق P.K.K. شوید. اشتباه شما بر این اساس مهرض است و باید از آن گذار نمود. باید بتوانید احساسات و حساسیتهایی در خویش ایجاد نمایید.

بدون شک محیط حزب را بسیار شفاف، پر اشتیاق و بی نهایت آزاد خواهیم گذاشت، این وظیفه من است. اما اجازه ندارید این محیط را فرصتی در خور خود بحساب آورید و بدون برطرف نمودن کراهتها، عقب ماندگی ها و همه نوع بیماریهای خویش بیابید و روی ارزشهای خلق شده جا خویش کنید. در بسیاری از جاها صدها بیمار می آیند و با این گمان که حزب یک بیمارستان است، درون آن جا خوش نموده اند. در حالیکه محیط ما عرصه ای است که در آن پیکارگرانی بلند پرواز می توانند در آن رشد یابند. به همین خاطر است که محیط را شفاف و آزار می گذارم. علی رغم اینکه تمامی این موارد را بارها بیان کرده ام، بسیاری آن را یک ترانه تصور می کنند؛ حتی فراتر از آن، از یک گوششان فرو رفته و از دیگری بیرون می آید. وقتی اندکی به آنها فشار می آوریم، این بار انسجام خود را از دست داده و از نا می افتند و اینگونه روشن می گردد که تا چه اندازه فاقد جدیت بوده و غافل هستند.

مادامی که آمدید تا فردی نظامی شوید، مادامی که می گوید: "ارتش و نیروی گریلا تشکیل خواهیم داد" پس شخصیت در خور آن را نشان دهید. روزها همچون آب روان می گذارند، باید بخوبی از زمان استفاده نمایید. منتظر چه چیزی هستید؟ وقتی از آموزش به تنگ می آید، شما را به جنگ می فرستیم ولی در آنجا هم قادر به پیشرفت نیستند. شخصیتی پوچ دارید. از عوامل دشمن نیستید و اعلام می کنید که با جان و دل آماده پیکار هستید، پس چرا مقتضیات این را بجای نمی آورید؟ جوانانی بیست ساله هستید، چرا باید به شیوه ای نامطلوب و بی ارزش از جان خویش استفاده بیهوده نمایید؟ نیروی کدام یک از شما کارهای بسیار بزرگ کفاف است؟ حتی قادر نیستید دو کلمه حرف بزنید. در واقع بسیاری از شما نیاز به رهایی دارید. من این را به خوبی تشخیص می دهم. می گوید: "به صفوف P.K.K. می پیوندیم و خود را به محیط حزبی خواهیم رساند، به هر تقدیر P.K.K. از ما نگهداری می نماید. شیوه های رایج انسانهای متظاهر و عشره گرا به انسان زندگی می بخشد و اگر کاری هم به ما بدهند، همانند حمالها کار خواهیم کرد" در حالیکه سازمانی انقلابی چنین نیست و سازمانی جنگی به هیچ وجه نمی تواند اینگونه باشد.

حتی امکان کشیدن راحت یک سیگار را حق خویش نمی دانم. خوابی راحت ندارم. اگر چه محیط، محیط راحتی هم باشد، من نمی توانم راحت باشم. خلق علاقه ای فوق العاده به من نشان می دهد اما اصلا

نمی‌توانم زمانی را به آنها اختصاص دهم، زیرا حال و دغدغه من بسیار متفاوت است. تنها یک احساس دارم؛ آنهم احساس و درک جنگ و زندگی مطابق مقتضیات آن است. زیرا می‌دانم که حیات وابسته به همین است. اگر جهان را هم به من ببخشند، وقتی مجال مبارزه ایجاد نشود، آن، بدان معنی است که من مرده‌ام. شما حتی نمی‌خواهید من را درک کنید. در حالیکه چنان رفتار می‌کنید که گویا این مهم صرفاً تنها معضلات من هستند. این، از نظر رفتاری و روحی تماماً اشتباه است. در این موضوع باید بتوانید جدیت نشان دهید. آیا برای یاد دادن جدیت به شما لازم است هر روز همانند افسرهای ترک شما را به خط کنم و دو دفعه شما را به باد سیلی و ناسزا بگیرم. این روش صحیحی نیست، صحیح‌ترین کار، توانایی درک انسان از راه اراده آزاد خویش است. این بی‌مسئولیتی نیست و راحت طلبی هم محسوب نمی‌شود. بسیاری این موضع ما را راحت طلبی ما تلقی می‌کنند. کسی که این مسئله را اینگونه تلقی می‌نماید، عاقبت نامطلوب‌ترین بدی را در حق خویش روا می‌دارد، زیرا نظم ما بسیار قویتر از نظم ارتشهای بورژوازی است. در صفوف ما جایی برای راحت طلبی وجود ندارد.

شماها، چندان امیدبخش نیستید. در مورد موفقیت وجود برخی‌ها از رفقایمان در وظایفی که به آنها می‌سپاریم نگرانی داریم. بسیاری را نمی‌پسندم زیرا بسیار خویش را فریب می‌دهند و نمی‌توانند زندگی و مبارزه را توأمان درک کنند. می‌لشان به کار و احساسات انتقام‌جویانه‌شان ضعیف است و چنان غافل هستند که برای یک سیگار سر خود را بر باد می‌دهند. اگر دشمن تازیر سنگر آنها بیاید، از نظر سیاسی چنان کور هستند که نمی‌توانند آن را ببینند. نمی‌توانند با ما سه چهار کلمه درست و حسابی حرف بزنند. در حالیکه من در اولین گام ظهور سریعاً سه کلمه^{۷۵} بر زبان راندم و هنوز هم آنگونه‌ام، هر گام من آنگونه است. اگر (انقلاب) به امید آنها رها شود نه تنها با دشمن نخواهند جنگید بلکه دستاوردهای موجود را هم از بین خواهند برد. در حالی که همه‌شان هم پاک‌نیت می‌باشند بوده و عمر خویش را به این کار اختصاص داده‌اند، اما در سیاست و نظامی‌گری مسئله اساسی راهکار و رویه است و این در ذات آنها نهفته نیست. کردها کار می‌کنند اما برای چه کسی؟ در دنیا خلقی وجود ندارد که بیشتر از ما کار کند اما کسی فقیرتر از ما هم پیدا نمی‌شود. رفقای ما سبب تداوم این وضعیت در درون حزب نیز می‌شوند و از من خواهان تایید آن هستند. اگر این را تایید نمایم بدان معنی است که در درون حزب به بردگی و نوع زندگی مطابق میل هر کس اجازه داده‌ام. در واحدهای گریلایی مستقر در کوهستانها، کسانی هستند که بصورت بسیار ناکارا، راحت‌طلبانه و بدون مبدأ زندگی می‌کنند و ما می‌خواهیم این را تغییر دهیم.

^{۷۵} مقصود از سه کلمه، جمله: "کردستان مستعمره است" می‌باشد که اولین کلمات آپوئیستی و بنیان‌نگرش آن به مسئله کرد محسوب می‌گردد.

P.K.K جنبشی آزاد یخواه است

من رهبر یک سازمان مبارزه هستم و جنگی را اداره می‌نمایم. نمی‌توانم با رفتارهای کودکانه و یا خودفروبی شما کنار بیایم. حتی وقتی وضعیت شما را با عصیان خود در ده سالگی مقایسه می‌نمایم، می‌بینم که حساسیتهای شما بسیار واپس‌گرایانه هستند. در رفتارهای تحمیلی شما دو نوع برخورد مشاهده می‌شود؛ می‌گویید: "یا دشمن باید ما را همچون برده‌ها بکار گیرد و یا P.K.K" و یا "اگر دشمن ما را نخرید پس باید P.K.K بخرد و از ما استفاده نماید." ما این را نمی‌پذیریم. زیرا P.K.K سازمانی آزاد یخواه است، سازمانی پیکار جوست و نمی‌تواند همانند دشمن از اعضای خود سوء استفاده نماید. من برای با حیثیت بودن، این همه تلاش بخرج می‌دهم. تنها هدفم این است که بدون شکست در برابر دشمن زندگی نمایم. این را از خود هم بی‌سید. می‌گویید: "به هر تقدیر محیطی راحت وجود دارد، اگر بمیریم نیز غمی نیست، اگر یک روز هم در این شرف سهم گردیم برای ما کافست." اینها اشتباه هستند. از رهایی و چگونگی رسیدن‌تان به اهداف میلیون‌ها انسان سخن بگویید. مسئله تنها شما نیستید، خود را همه چیز می‌پندارید. نگران سرنوشت، حقوق، مطالبات و زندگی خویش هستید. تمامی این نگرانی‌ها تنها صرفاً برای شخص خودتان است. پس باید چه کسی در مورد حزب و تاریخ نگران باشد؟ نزد چه کسی وجود دارد؟ خانواده‌تان و دشمن، شما را همچون بلایی جان، نزد ما فرستاده‌اند؛ من هم می‌گویم قبول دارم اما بایستی قوانین ما را بدانید. باید داشتن یک شخصیت پیکارجوی آزاد یخواه را لایق خود بدانید. اگر با این شرط در صفوف ما باقی بمانید، به شما همه نوع خدمتی خواهیم کرد. من خود نیز هر روز همه امکانات را ارائه خواهم نمود. اما اگر این مهم را به بازی بگیرید و مطابق مقتضیات کار عمل نکنید، حتی اگر چشم من هم باشید، از حدقه بیرون‌تان می‌آورم و دورتان خواهم انداخت. P.K.K این است، هیچ کس اجازه ندارد به نوعی دیگر P.K.K را درک نماید و مهمتر اینکه چنان رفتار راحت طلبانه‌ای داشته باشید که انگار P.K.K دارای ارتش و جبهه است، پس می‌توانید مطابق میل خویش کار کنید و یا نکنید.

امکانات و مقام‌های بسیاری ایجاد می‌شوند. پارلمان^{۷۶} را نیز اعلام کردیم. دشمن این را "کم‌دلی‌های اول و دوم" می‌نامد. دشمن می‌گوید: "دولت نیز اعلام کردند" البته که دشمن می‌خواهد اینها را همچون دو کم‌دلی تلقی نماید و همه نوع تلاش را صرف خواهد کرد تا این فعالیت‌های ما کم‌دلی شوند، اما وظیفه‌ای هم که برعهده ما است نیز این نیست که به دست خود آنرا کم‌دلی نمایم، بلکه باید آنرا به مثابه

^{۷۶} مقصود Parlemana Kurden Derweyi Welat (P.K.D.W) پارلمان در تبعید کردهاست که بعدها به Kongreya Neteviya

Kurdistan (K.N.K) ملی کردستان تغییر نام داد. این تشکل نیز پیشینه‌ای مخصوص دارد که در این مجال نمی‌گنجد.

باشکوه‌ترین و با شرف‌ترین اقدام تاریخ مان تحقق بخشیم. اما آیا اگر پشتیبانی‌های روزانه ما نباشد، آنها که در این نهادهای موجود جای می‌گیرند، خواهند توانست به زندگی خویش ادامه دهند؟ می‌ترسم که این را نیز درک ننمایند. یعنی کسی چه می‌داند که چگونه تفسیری اشتباه از این ارزشها - که با دسترنجی عظیم ایجاد شده‌اند - بکنند و به عاقبتی دچار سازند که به یک کمدمی تبدیل شود که دشمن آن را به تمسخر گیرد. نگرانی‌ها از این است. به همین دلیل باید حق این نهادها را ادا نماییم. باید برای تبدیل نشدن این فعالیتها به یک کمدمی زنده، در این کار موفقیت به دست آورید.

قبلا، دشمنان چگونه با ما یعنی کردها و یا افراد تحت‌ستم برخورد می‌نمودند! امروزه افراد تحت‌ستم و کردها را به باد بیشترین سخره‌ها می‌گیرند و به هیچ وجه انسان محسوب نمی‌نمایند و آن را آنگونه ارزیابی می‌نمایند که این سبب ایجاد شرمی عظیم می‌گردد. من برای رهایی از این شرم، اقداماتم را آغاز کردم. البته شما هم این را درک نمی‌کنید و می‌گویید: "به هر تقدیر P.K.K بزرگ است، اعتبار دارد، هر کس در برابر آن بر خود می‌لرزد و هر کس برای آن احترام قائل است" من وضعیت را همانند شما نمی‌بینم. شما به برخی از بچه‌ها شباهت دارید که به بزرگی پدر و مادر خود می‌بالند و چشمشان به غیر از آن چیز دیگری را نمی‌بیند. شیوه نگرش شما به P.K.K نیز اندکی عاطفی و شوونیستی^{۷۷} است. در واقع چنان P.K.K یی وجود ندارد، اما چون کودکی بسیار ناتوان و بیچاره هستید، می‌خواهید آنگونه ببینید. بیایید و ماهیت P.K.K ی واقعی را از من بپرسید. چرا نباید ماهیت P.K.K ی واقعی را دریابید؟ چرا باید حقایق را با پافشاری و عاطفی بودن کودکانه و مطابق نیت‌های سوژکتیو (ذهنی) خویش تفسیر نمایید؟ این برخوردهای شما اشتباه هستند. از هر زاویه که بنگرید ضروری است که بسیار واقعگرا باشید و بر آن اساس مبارز شوید. شما غیر از این چاره دیگری ندارید.

در مورد شرکت شما در مبارزه حرفی ندارم، اما دیگر باید بتوانید مطابق قوانین جنگ عمل کنید. به همین سبب باید شبانه‌روز به آموزش خود بپردازید. از رفقای با تجربه نیز می‌توانید چیزهای بسیاری بیاموزید. وقتی شما را به حال خود رها می‌کنیم، امورات را به تمسخر می‌گیرید و با یکدیگر رفیق‌بازی می‌کنید. در حالیکه نباید حتی یک ساعت خود را بیهوده تلف کنید. زمانی برای شما باقی نمانده که تجمل‌وار از امکانات استفاده کنید. با جنگی شدید رودر رو هستید. این در حالیست که شما را برای آن جنگ نمی‌فرستیم تا بروید و بمیرید، از شما انتظار پیروزی داریم. هر روز باید چنین سرآغازهایی رقم زده شوند. همانگونه که ما اشتیاق، امید و روحیه می‌بخشیم و حیات را برای شما معنادار می‌نماییم، اگر شما

^{۷۷} کنایه از طرفداری نامعقول. شوونیسم به معنی ملت‌پرستی افراطی و نامعقول آمیخته با نفرت از دیگر ملت‌هاست. این عنوان از نام "نیکولا شو" سرباز ناپلئون گرفته شده است که از جهت سرپرستی بی‌چون و چرا و ساده‌دلانه به ناپلئون نامدار بود.

نیز اندکی باحیثیت باشید، باید برای اطرافیان خویش اینچنین سرچشمه روحیه، اشتیاق و محبت باشید. چرا همیشه سعی دارید مواردی را بصورت یکطرفه درک نمایید. آیا این همه فردگرایی و خودپرستی معقول است؟ بدبینی، بی‌جسارتی و بینوایی را در محیط خویش رواج می‌دهید. علائق و روحیه شما نیز ضعیف و نامنسجم است. شما با این مواضع خویش سازمان را تهدید می‌کنید و به دشمن نیرو می‌بخشید.

من سعی دارم به تمامی ملت و انسانیت، قاطعیت اراده و برتری روحیه ببخشم. من نیز یک انسان هستم و هیچ تفاوتی با شما ندارم. من نیز در یک وظیفه معین مسئول هستم و همانند شما یک مبارزم. ناچار از درک اینگونه‌ی حقایق هستم، نمی‌توانم در برابر حقایق خویش را فریب می‌دهید و دورویی نمایم. در حالیکه شما خویش را بسیار فریب داده و بسیار دورویی می‌نمایید! شاید اصلاً متوجه این هم نیستید. زیرا جامعه ما جامعه‌ای است که بر اساس **دروغ** شکل داده شده است و بر همان اساس هم خود را از بین می‌برد. دروغ‌دروغها و دروغگوترین دروغگوها، شیوه موجود در جامعه ماست. همه همدیگر را فریب می‌دهند. دیگر باید دست از این مواضع برداشت. فرد جسور کسی است که مرد عمل باشد، برای اینکه بتوان مرد عمل شد باید سالها امکاناتی تدارک دید و تلاش بسیاری به خرج داد. اگر در برابر یک دوست و حتی دشمن ضعیف و بیمار باشم، آنگاه بر خود لعنت می‌فرستم و در برابرشان ظاهر نمی‌شوم. اما شما همچون مردها در برابر ما ظاهر می‌شوید. من حتی در برابر یک فرد روستایی ساده همچون شما ظاهر نمی‌شوم. با این ضعفها نمی‌توان با دشمن رو در رو شد، نمی‌توان با اوضاعی اینچنین وخیم در رتبه‌های بالای حزبی جای گرفت. اما شما همه‌ی اینها را طبیعی می‌شمردید. در حالیکه اینها اوضاعی پراشکال و تاسف‌آور هستند، بردگی مخوف و موارد زشتی است که دشمن نصیب شما کرده باید فوراً این اوضاع را پشت سر بگذارید.

قطعاً باید بیاموزید که اندیشه بزرگی داشته باشید و رفتارهای بزرگی پیشه نمایید. اگر اینها را ندانید باید برای آموختن آن احساس نیاز بکنید. برخی نه تنها آن را نمی‌دانند، بلکه لزوم آموختن آن را نیز احساس نمی‌کنند. حق نداریم این همه به خود زیان برساییم. دشمن من به شیوه‌ای نابود کننده حملات بزرگی صورت می‌دهد. ما نیز مجبوریم اندکی بزرگ باشیم. برای همین نیز البته که خواهیم آموخت و خود را به شکلی عالی آموزش خواهیم داد. خود را چنان پرورش خواهید داد که بتوانید دشمن را شکست دهید. من شما را به اجبار به صفوف مبارزه نیاوردم، پس کسی که به صفوف ما وارد می‌شود، می‌داند که چگونه بجنگد. انسان اگر در مزار هم باشد، باید بداند که لازم است اندکی حساب پس دهد. این اشتباه است که کسی بگوید: "در صورت مردن و یا اقامت در کوهستانها کسی نمی‌تواند از من حساب بپرسد" اینکه می‌گویند در روز محشر حسابرسی می‌کنند، اصطلاح صحیحی است. باید در صورت لزوم

قادر باشید در محشر نیز حساب پس دهید. دشمن چنان شما را فاقد ادعا و حساب و کتاب نموده که به خود می‌گوید: "هر خطایی که می‌خواهی مرتکب شو، کسی از تو حساب نخواهد پرسید." من این مواضع را قبول نمی‌کنم و باید پشت سر بگذارید. مجبور نیستم که این عقب‌ماندگی‌هایتان را تحمل نمایم. برای رفقا احترام قائل هستم، اما این، برای آن است که براساس اصولی که گفتم پیشرفت نمایند. در غیر این صورت بدانید که خشک‌ترین شخص دنیا هستم و به چیزی توجه نمی‌کنم. باید خشم مرا درک کنید. انتظار هم نداشته باشید که به نوعی دیگر به من نزدیک شوید. برخوردهای موجود من در چارچوب بنیادهای سیاسی و مطابق معیارهای سازمان است. اگر فرد نیز مطابق این معیارها باشد تا به آخر در زندگی با وی سهم خواهد بود، اگر نباشد او را بیرون خواهیم راند. در P.K.K این تیپ انسانی خودفریب نمی‌تواند زندگی کند. افراد صاف، پاک‌نیت اما بی‌فایده هم در آن جایی ندارند. مجبور هستیم که از P.K.K به مثابه یک سازمان جنگجوی نیرومند محافظت نمایم.

در برخوردهای شما بی‌کفایتیهای بزرگی مشاهده می‌شود. همچنین بسیاری از حوزه‌های فعالیتی ما نتوانسته‌اند شیوه و رویه موجود را کسب نمایند. همانگونه که قبلا هم گفتم از نوعی حساسیت و هشاری برخوردارم که تقریباً به من نشان می‌دهند که چه چیز در کجاست و چیست و نتایج آنرا هم باز می‌گویم. می‌دانید که در این موضوع به آسانی دچار اشتباه نمی‌شوم. اگر پایبندی و احترامی داشته باشید، خود را مطابق این حساسیت‌ها بسنجید و سعی کنید گام به گام به چیزی برسید که به آن امر شده و ضروری دانسته شود.

در موضوع چگونگی عضویت در P.K.K و جنگجویی در آن تعریفی آشکار به دست می‌دهم. به غیر از این معیاری را به رسمیت نمی‌شناسم. مرا به بی‌فرهنگی و بی‌اطلاعی از دنیای درونی انسانها متهم نکنید. اینها ارزیابیهای نادرستی هستند. کسی به اندازه من نه خلق و نه انسان را نمی‌شناسد. هیچ شخصی به اندازه من با مسئله انسانیت و انسان درگیر نیست. ما در پی **انسان آزاد** هستیم، در پی انسانی که لایق زندگی کردن باشد. از انسان مغفور منحنط و بی‌فایده می‌گریزم. با چنین انسانهایی چه کنم! چهل سال است که از اینها می‌گریزم. نمی‌توانید مرا به اینها وابسته کنید و با انسانها و مناسبات انسانی واپس‌گرایانه همنشین سازید. زیرا این خود تنها دلیل قبول نکردن انقلاب است. در آغاز، انقلاب را بر این اساس آغاز نمودم. من برای چنین دنیای روابطی آماده نیستم، از این روابط می‌گریزم و خواستم تا با انقلاب بینان اینها را فرو پاشیم و از نو بسازم؛ حال تمامی اینها را تحقق بخشیدم، رهبریت این است. به شما التماس نکردم که نزد این رهبریت بیایید. این شماست که با جسارت نزد ما آمدید پس باید ما را درک کنید. من نمی‌توانم رهبری همانند پدر شما و رییس عشیره باشم و نمی‌توانم رهبریتی همانند ژاندارمها را هم پیشه

کنم. باید داستان و شیوه های عملکرد رهبری را بیاموزید. زیرا این شماست که طالب این کار هستید. امیدوارم همه بدانند که چه می گویم. چه رفیقی که سالها میان ماست و چه داوطلبی تازه وارد، باید اهتمام بزرگی به خرج دهد تا سرآغازی نیرومند را رقم زند و خویش را در مغلظه نیاندازد.

از انسانی که سعی بر فریب خود و من می نماید، خشمگین می شوم. باید به این فریب ها پایان دهید. فکر نکنید که نتیجه هر کارم همچو سودی برای من باقی خواهد ماند. شاید در هر جای دیگر سود اساس کار باشد، اما در P.K.K هر کاری که صورت گیرد، چه مثبت و چه منفی بدون پاداش باقی نمی ماند. اگر کاری که می کنید نیک باشد، نیک هستید، اگر بد باشد بد هستید و در همان لحظه عوض آن دریافت می کنید. محیط ما محیط شفاف است که همه چیز در آن سنجیده می گردد و به محک آزمایش گذاشته می شود. در این موضوعات نباید خود را در نیات سوپزکتیو غرق نمایید. در این خصوص استشنا هم وجود ندارد، درسهایی وجود دارند که همه باید بیاموزند. ما روزانه برخوردی ایزکتیو با تمامی رقبا داریم. چنان نیست که شخصی بسیار نزدیک و یا بسیار دور باشد. برخوردها، اصول و شیوه نزدیک شدن به ما آشکار است. هر کس بتواند نماد این باشد او شخصیتی حزبی است و در خط مشی رهبری قرار دارد و مبارز است. پایبندی بر این اساس است. نوع علاقه متفاوت تر به ما و رفیق بازی نامقبول است و ایجاد زندگی مطابق معیارهای سیاسی و سازمانی قاعده اصلی می باشد. غیر از این همه چیز دورویی و فریب است.

قطعا سعی کنید نه تنها با احساسات بلکه با حقایق اساسی سیاسی و سازمانی زندگی نمایید. ابتدا باید این امر تحقق یابد. به اندازه نان و آب به این نیاز دارید. زیرا جنگ بسیار شدید بوده و نیازمند انسانی است که توان آن را داشته و موفق به اجرای آن شود. من فعالیت می کنم اما جنگ تنها با من به پیروزی نمی رسد. صرفاً متکی ساختن جنگ بر من بسیار خطرناک است. دیروز معاون وزیر امور خارجه آمریکا در مورد من می گفت: "سر مار در دمشق است، بدون له کردن سر اختاپوس (هشت پا) اینها شکست نخواهند خورد" این عبارت نشان می دهد که در واقع از اپراسیونها و قطع کردن برخی بازوان و پاها در میهن ناامید گشته اند. زیرا سر وجود دارد و مجدداً آنرا ایجاد خواهد نمود. وقتی بازوان اختاپوس را می بری، مجدداً می رویند. به همین سبب می گویند "باید سر آن را به چنگ آورد" و هر روز بر فشارها افزوده و توطئه پی توطئه طرح می کنند. زیرا اگر توجه کنید بازوان اختاپوس محکمی نیستند. شما را حتی یک بازو هم بحساب نمی آورند. هنوز هم جنگجویی وابسته به یک نفر را اساس کار قرار می دهند. این برای من نیز خطری بزرگ است. جنگ نباید تنها وابسته به من باشد، نباید با توجه به بود و نبود من بلکه در چارچوب قوانین خویش پیش رود. این بسیار مهم است.

من باز هم خدمت خواهم کرد. حتی بهتر از آنچه تا به امروز عمل کرده ام، عمل خواهم کرد، اما شما هم از خود درباره ماهیت جنگجویی در درون این خط‌مشی پرسید و بیاموزید. در این موضوع هم باید امتیازی قائل نشوید، زیرا چیزی که موضوع بحث است زندگی شما به لحاظ شخصی است. با تکیه بر نیروی من زندگی اشتباه را پیشه نکنید و زمان خود را نیز هدر ندهید. با تکیه بر توانایی من در چارچوب بنیادهای صحیح شرافتمندانه، نیرومند و غنی زندگی کنید. من طرفدار چنین حیاتی هستم. در زندگی من ناتوانی، بیچارگی و بینوایی جایی ندارد، هر چه هست: شرف، شکوه و غنای مادی و معنوی است. از روز اول تابحال اینگونه بوده؛ اما اگر شما قادر به حصول حیاتی اینگونه نباشید، من چه اقدامی می‌توانم بکنم. این شماست که گناهکار هستید.

نتیجتاً از تمامی این گفته‌هایمان باید اصول مشارکت و آغاز کار را فرا گیرید و مهم‌تر از آن هم لحظه به لحظه درک عمیقی از آن داشته باشید و بدان عمل نمایید. از شما قطعاً انتظار پیشرفتی بر این اساس داریم. همچنین تمامی کادرهای ما بر این اساس نقش خویش را ایفا خواهند کرد. حتی مشارکتی معمولی نیز در این چارچوب به سرعت در مسیر یک پیشرفت قرار خواهد گرفت.

۱۹ آوریل ۱۹۹۵

فصل دوازدهم

خودسازی حزبی کلید طلایی پیروزی است

تاریخ همیشه برای مبارزات برحق نیازمند انسانهای ایده‌نالیست است و بدون توجه به زندگی و منابع روزانه، امر به نوعی زندگی مملو از امید و ایده‌نال می‌نماید. هر کس چنین باشد عامل پیشروی، پیروزی و رهایی می‌گردد. بدون پیشاهنگی با چنین خصوصیتی، حتی برحق‌ترین دعاوی نیز نمی‌توانند خویش را از محو شدن از صحنه تاریخ رهایی بخشند. بنابراین تا به آخر باید از واقعیت‌های آموزنده و تحول‌ساز محیط ما در زندگی استفاده نماییم. به مثابه اولین کار تاثیرات واپس‌گرایانه و بنیان‌برانداز زندگی سنتی را از بین ببرید. انقلابیگری موجود در محیط P.K.K از تمامی اشکال دیگر زندگی ارزشمندتر است. اگر به حقیقت این امر پی ببرید، درک خواهید کرد که تا چه اندازه نیازمند کادرهای تاثیرگذار هستیم. انقلابیون ترکیه نیز قطعا به میزانی که بتوانند جوابگوی مسئله کادر و شخصیت باشند، قادر به تحقق بخشیدن انجام انقلاب خواهند بود. ما نیز این فعالیت‌ها را بجای می‌آوریم و مسئله شخصیت را در اینجا بررسی می‌کنیم. چیزی که بیشتر از همه چیز برای ما لازم است، این است. پیروزی بزرگ در P.K.K را مدیون صبر و اصراری عظیم هستیم که در این موضوع نشان داده شد. هم‌اکنون چیزی که تمامی رویدادها را تعیین می‌نماید، تفکری است که در درون حزب جریان دارد. به تناسبی که توان تداوم این را نشان دادیم، قادر گشتیم این پیشرفت‌ها را ایجاد کنیم. آنها که از این زندگی گریختند، همیشه و در همه‌جا شکست خوردند، اما آنها که بر داشتن چنین زندگی پافشاری نمودند و آنها که با ادعا و اصراری بزرگ این زندگی را پیشه کردند و آنها که به بی‌کفایتی‌ها راه ندادند، توان پیروزی را به دست آوردند. امیدوارم این را همانگونه که هست ارزیابی نماییم. اگر شجاع، داوطلب و فداکار باشید، باید این مهم منجر به کسب شخصیت مبارز گردد. بیشتر از همه چیز به این امر نیازمندیم.

ما شدیداً نیازمند انسانهایی هستیم که در وظایف خویش موفق هستند. حتی گروهی کوچک هم در درون یک تجمع می‌تواند پیروزی کسب نماید. قطعا باید بر این اساس از این شانس و فرصت استفاده نماییم. وقتی اظهار آمادگی نمودید، بدانید که در آستانه‌ی برداشتن مهمترین گام تاریخی هستید. کسی که از میان شما اعتماد به نفس بزرگی داشته و می‌خواهد نقشی ایفا نماید، باید بتواند از این نظر آماده باشد. در غیر این صورت راه زندگی ایده آل بسته می‌شود. امروزه در نظام راه زندگی بسته شده است. همه می‌گویند که نظام تماما نابود شده است. همه می‌بینند که جمهوری ترکیه از نظر اندیشه و اعتماد به پایان رسیده و عملاً نابودی آن نیز دیگر بسته به اقدامات عملی انقلابی را است. اقدامات عملی انقلابی نیز

مبارزان صورت می‌دهند. زندگی نوین بر این اساس ایجاد خواهد شد و به مثابه آلترناتیو (جایگزین) و مرحله‌ای نوین در برابر زندگی فروپاشیده، خویش را ثابت خواهد نمود. نمایندگی این امر نیز به دست مبارزان خواهند بود. مصر بودتان، باز یافتن تان و دستیابی شما به پیروزی، به این معنی است. شجاعت به معنی دستیابی به این معنی و توان تمثیل‌گری آن است.

در میان شما کسانی وجود دارند که سطح فرهنگی آنها بسیار عقب‌مانده است؛ فاقد روح است، حتی می‌گویند: "خود را به صفوف P.K.K برسانیم هر چه بادا باد" و در وضعیتی هستند که تماما باید آنها را رهایی بخشید. چنین شخصیت‌هایی نمی‌توانند P.K.K را آلوده نمایند و سطح پیشرفت آنها تضعیف نمایند. هر کس قطعاً باید بتواند مطابق روح و شغل P.K.K در امورات مشارکت نماید و قادر باشد سرآغازی را رقم زند. برخوردهای بسیار واپس‌گرایانه و فئودال-خانواده‌گرا و رفیق‌بازانه به هیچ وجه قابل قبول نیستند. آنها که واقعیت ایدئولوژیک-سیاسی ما را اساس نمی‌گیرند، همانگونه که از ما رویی نخواهند دید، همانگونه نیز نخواهند توانست خویش را از تصفیه شدن برهاند. P.K.K عرصه‌ای نیست که تیهای کور، لنگ، برده و بحران زده بتوانند در آن زندگی کنند. P.K.K حزب انسان‌هایی است که می‌دانند چگونه بر دشمن حمله برند و پیشروی نمایند. P.K.K جای انسانهایی است که قطعاً اشکال روابط ارتجاعی اجتماعی را ناپود می‌کنند و بجای آن روابطی حیات بخش را مطرح می‌نمایند. حزب ما به هیچ وجه نمی‌تواند جای آن عده باشد که در زندگی دچار شکست شده اند؛ به تنهایی نمی‌توانند پیش روند، و همچو باری، با اتکا بر ما پیش روند.

بطور عام باید تعریف حزب و بطور خاص معنای تاریخی P.K.K را قطعاً به شیوه‌ی صحیح فرا بگیرید. اگر من نیازمند آموختن این موضوعات می‌بودم، بجای خورد و خوراک و تنفس اینها را می‌آموختم. هنوز هم می‌گویند که در مدیریت‌های ما روابط فردگرایی می‌چرید. از فقدان روح آنها در مشارکت نیز بحث می‌کنند. آشکارا می‌گویم که برخورد اینچنین با ما به معنی داشتن وضعیتی بسیار سطحی، فاقد تعادل و احترام است. ما در محیطی که اختیار هیچ کاری در دست ما نبود و تقریباً همه چیز و همه کس علیه ما بود، برای ایجاد رابطه با یک انسان و یک دوست و یا رسیدن به یک سخن راستین، با هزار زحمت، اولین اقدام را با سال‌ها تلاش بی‌وقفه، صورت دادیم. وقتی آشکار است که این به چه معناست، اینکه هنوز هم به صورت لازم تصمیم به خودسازی حزبی نگرفته‌اید، اینکه هنوز از خود نپرسیده‌اید که خودسازی حزبی به چه معناست و همچنین کسب نکردن سطحی سیاسی و ایدئولوژیک در شخصیت به معنی اصرار بر شخصیتی است که هیچ امید و شانس برای حیات نداشته و حتی نمی‌توانیم آن را بسیار عقب‌مانده و فردی هم بنامیم، همچنین به معنی تذبذب امکانات تکوین حزبی است که با هزار

سختی آن را به دست آورده‌ایم. هیچکدام از شما نیز حق تباه کردن آن را ندارید، ناچارید که عقل‌تان سرچایش باشد!

آنها که موفق به خودسازی حزبی نمی‌شوند، قادر به حیات نخواهند بود. آنها که خصوصیات اساسی خودسازی حزبی را در درون خویش ایجاد نمی‌نمایند نمی‌توانند در صفوف ما جایی داشته باشند. اگر جای بگیرند نیز بعنوان عضوی غیرطبقه‌ای، شخصیتی خارج از خط‌مشی و همانند عامل طرف مقابل (دشمن) خواهند بود. آن شخصیت‌ها دیر یا زود دچار شکست خواهند شد. نیت پاک آنها هر چه می‌خواهد باشد، برخورد آنها که سالهاست قادر به خودسازی حزبی نیستند و در کنار آن برخورد داوطلبان تازه‌واردی که خودسازی حزبی را اینچنین کوچک می‌شمارند، برخوردی غیرقابل‌گذشت است. ما جنبشی هستیم که خودسازی حزبی را قبل از هر چیز در اولویت قرار می‌دهیم. برای ما معیارهای خودسازی حزبی مهمتر از آب و نان و حتی اکسیژن است. ما تاکنون با این معیارها پیشرفت نمودیم. اگر اجازه می‌دادیم که خودسازی حزبی را قربانی راحت‌طلبی، فقدان روح و تبلی خود بنمایید، هزاران بار نابود می‌شدیم. همه و حتی داوطلبانی که تازه به صفوف ما می‌پیوندند، در این موضوع نباید خویش را به مغلظه بیندازند. در این مقطع باید معیارهای P.K.K را درک کرده و عمیقاً آن را فهمید. هیچ معیاری نمی‌تواند ارزشمندتر از معیارها حزب بوده و ضروری‌تر از آن باشد. آنها که خود را خارج از معیارهای حزبی می‌بینند، آنها که آن معیارها را کم‌کم تباه می‌سازند، نمی‌توانند فراتر از بزرگترین زیان‌رسانی بیانگر چیز دیگری باشند. کسانی که جنبه‌های حزبی آنها عقب‌مانده باشد، علی‌رغم داشتن خصوصیات فراوان دیگر، مسلماً بزرگترین ضرررسان به حزب می‌باشند.

امروزه راه آنها که صادقانه مدعی آزادیخواهی هستند، از شاه‌راه خودسازی حزبی صحیح می‌گذرد. هیچ معیاری به اندازه معیار صحیح داشتن شخصیت حزبی نمی‌تواند در خور پدیده آزادی باشد. سنگ محک شما نیز وضعیت شما در امر خودسازی حزبی است. میزان ملی‌بودن، طبقاتی‌بودن، سیاسی و سازمانی بودن شما بستگی به جوابهایی دارد که به این قبیل پرسشهای پرسیده شده می‌دهید که: مشارکت شما در امورات حزبی و پیروی از معیارهای حزبی تا چه میزان است؟ هم‌اکنون نیز اساسی‌ترین مسئله P.K.K، عقب‌ماندگی مفرط و ضعف کمی و کیفی مبارزاتی است که از موجودیت خویش آگاهی ندارند. مشارکت ناقص در خط‌مشی ایدئولوژیک - سیاسی حزب و همچنین در زندگی عملی - سازمانی و در پیش گرفتن مواضع دلبخواهی و عقب‌ماندگیها در درون حزب اساسی‌ترین بیماری است. آنها که حزب را به ابزاری برای خویش تبدیل می‌کنند، آنها که برای رسیدن به شخصیت حزبی تلاشی آزادانه، خلاق و با اصالت به خرج نمی‌دهند، آنها که می‌خواهند حزب را به پله‌ای برای شخصیت‌ناکارآمد،

فرسوده، فنا شده و بی‌روح خویش تبدیل کنند، وقتی روزشان فرا برسد قادر نخواهند بود خویش را از تصفیه‌شدن رهایی بخشند. حزب به معنی برگزیدگی، شفافیت، اراده و مدیریت کلکتیو است. آنها که این خصوصیات را کسب نمی‌کنند، اگر تصور می‌کنند که می‌توانند حيله‌گری روستایی و خصوصياتی مانند ناکارآمدی و فرسودگی خویش را با تکیه بر حزب ادامه دهند، به طور حتم فریب می‌خورند. من اینها را بسیا ر خوب می‌شناسم. تاکنون بسیار با اینها جنگیدم و همانگونه که نشان دادم موضع بسیاری از آنها به چه معنی است، همانگونه نیز می‌دانیم که در برابر اینها چه رفتاری داشته باشیم.

ما تمامی نیروی خویش را از خودسازی حزبی و زندگی حزبی همچو یک عضو، می‌گیریم. هم‌اکنون در درون حزب ما بسیاری می‌خواهند نیروی خویش را دقیقاً از موردی برعکس بگیرند. می‌خواهند با تابع نمودن حزب ما به خودخواهی ما و تفسیرهای سلیقه‌ای خویش زندگی نمایند. این خودسازی حزبی نیست، به نوعی جنگ در برابر خودسازی حزبی است. آنها که بر عقب‌ماندگی اصرار می‌ورزند و آنها که خودسازی حزبی صحیحی را در پیش نمی‌گیرند، در برابر رهبری حزب می‌جنگند. آنها که پیروزی بزرگی را نشان نداده و بر رکود، رها نمودن به حال خود و راحت‌طلبی ابرام می‌ورزند، در حال جنگ با رهبریت هستند. با توجه به اینکه موضوع حزب موضوعی اساسی است، باید در این موضوع به شفافیت دست یافت.

باید بتوانید انسانی شوید که در راه حزب می‌جنگد نه در برابر حزب. باید بدانید که با هیچ توجیهی به نوعی دیگر نمی‌توان این را نشان داد و تحریف نمود. آنها که مواردی نظیر "موانع داخلی، موانع خارجی، بنیاد طبقاتی، شیوه رفتارهای خانواده و تاثیر اشخاص" را بهانه‌ای برای عدم خودسازی حزبی قرار می‌دهند، تماماً شکست می‌خورند. می‌توان بهانه‌جویی برای بجای نیاوردن خودسازی حزبی را در یک کلمه برخوردی پست نامید. این اشخاص باید در زمینه سبب‌های عدم خودسازی حزبی و شکست در این کار خود را مودر بازخواست قرار دهند، در غیر این صورت باید صفوف حزب را ترک نمایند. جهت خودسازی حزبی تنها برداشتن چند گام با استفاده از این همه امکانات آموزشی کفایت می‌نماید. برخی از تیپهایی که تحلیل‌شان نموده‌ایم، تبعیت نکردن از امر خودسازی حزبی را به صورت رفتاری لجبوانه درآورده‌اند. چنان برخورد می‌کنند که انگار این یک فضیلت است. می‌بینیم که عاقبت این تیپها چیست. راحت‌ترین زندگی از نظر شما زندگی حیاتی است که در آن معیارهای حزبی را رعایت نمی‌نمایند. این بدان معنی است که چیزی را که موجب شکست است آن را اساس کار قرار می‌دهند.

آنها که تابع سازماندهی نشده باشند قادر نخواهند بود در هیچ جنگی پیروزی به دست آورند. آنان که دغدغه انسانها را ندارند و قادر به ایجاد تغییر و تحول در آن نمی‌شوند، قادر به شکرتهی هیچ جنگی

نمی‌شوند. در این مورد خود را به گول نیز نیند. شما به جای اینکه سازمانی تشکیل داده و تحولی انجام دهید، از آن می‌گریزید. با این حال چگونه خواهید جنگید؟ اگر حتی نتوانید یک واحد مدیریتی ترتیب دهید، یک گفتگو را به صورت منظم براه نیایدزاید و نتوانید انسانها را به صورت صحیح متحد نمایید، قادر به کسب کدام حیات و اجرای کدام جنگ خواهید بود؟ دیگر باید دست از این غلفت بردارید.

خودسازی حزبی در P.K.K، تنها چاره تکوین ملی، تکامل انسانی و همه نوع پیشرفت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. غیر از این کسی فکر نکند که می‌تواند پیشرفت نماید. هزار بار شکر کنید که امکانات خودسازی حزبی را به شما ارائه دادیم. شاید در سایر جاها ارزش خودسازی حزبی را نتوانستید درک نمایید؛ اما در حوزه ما در جوانب، ارزش خودسازی حزبی را به شما نشان می‌دهیم. شاید زندگی بسیار بیهوده و شکست خورده داشته باشید و یا در هر موضوعی فریب داده شده باشید؛ اما تمامی اینها در محیط ما مورد تحلیل قرار می‌گیرند. روز به روز بیشتر نسبت به انسان‌ها احترام روا می‌داریم، آنها را به راه راست هدایت نموده و در زندگی معناداری مشارکت می‌دهیم. داشتن واکنش منفی نسبت به این و در پیش نگرتن آن جرم است، بی‌احترامی است و قبل از هر چیز نپذیرفتن زندگی است. امروزه کسانی که بزرگترین بدی را در حق P.K.K روا می‌دارند و یا آنها که در فرد معیارهای حزبی پافشاری می‌نمایند، کسانی هستند که بر پیروی از عادات عمیق دشمن در برابر حزب اصرار می‌نمایند و یا تاثیرات فرسوده شده صدها ساله را با خود دارند. من اینها را در محیط حزب نمی‌پذیرم.

بویژه رفقای که در مراتب فرماندهی هستند، باید الگوی پیشاهنگی در امر خودسازی حزبی باشند. شخصیت‌های بسیاری وجود دارند که ناآگاه از خویش هستند و حتی قادر به ایستادن بر سر پای خود نیستند. آنها را بدون تاخیر به خود آورید. به هیچ شیوه‌ای نمی‌توان در مقابل ما ایستاد. زندگی با ما استعداد می‌طلبد، توان لازم دارد و درک و اعتقادی بزرگ را اقتضا می‌نماید. اگر ورشکست شده‌اید، در خیابانها مانده‌اید و قادر به شکوفا نمودن استعدادهاى جنگی خویش نیستید و معضل ایجاد می‌کنید، این به من مربوط نیست. در مورد برخی مکررا گفته می‌شود که: "به دلیل فلان کار خویش را فریب می‌دهد و به فلان سبب پیشرفت نمی‌نماید." من هم می‌گویم که آنها را اخراج کنید. آنها که این همه امکانات عالی آموزش و جنگ را درک نمی‌کنند، در صفوف ما بدنبال چه چیز هستند؟ در فلسفه ما برای اینها جایی نمی‌تواند وجود داشته باشد. نسبت به آنها که پیشرفتی قوی در خود ایجاد نمی‌نمایند و نمی‌دانند که مطابق حقایق رهایی‌زندی کنند، ابراز خشم دارم.

در فلسفه ما نمی‌توان به نیفتادن به مسیر پیروزی اندیشید. P.K.K بی‌بودن واقعی به معنی پیروزی است. بسیاری از متقلب‌های فئودال، بسیاری از خرده‌بورژواهای شهری روستایی ناآگاه و حتی برخی که

کیفیت طبقاتی‌شان مشخص نیست، در میان نفوذ کرده اند و حزب را بسیار درگیر خود می‌نمایند. آنها که حقیقتاً به حزب پایبند هستند، به هیچ وجه نباید برای اینها فرصتی قائل شوند. همچنانکه برخی از مدیران راستگرا و بسیار فردی و راحت طلب برای حاکم شدن بر شیوه کاریشان، به اصرار اینها را در صفوف ما نگه می‌دارند. من به نزدیک‌ترین رفقایم گفتم که اگر اینگونه اصرار نمایید، شما را نیز اخراج خواهم کرد. هیچ کس به اندازه من نمی‌داند که ریاست چیست، معاونی چیست و رزمندگی چیست؟ اما نمی‌توان انتظار داشت که آنچنان از انقلابیگری بدور باشم که بگویم با آنها که بدون آگاهی از مقررات و مقتضیات رسمیت و بدون بجای آوردن موجبات آن زندگی می‌کنند باید به اقتضای مقررات بخوبی رفتار کنم. این برای یک مبارز معمولی مصداق بیشتری دارد.

باید ابتدا در درون سازمان بتوان انقلابی بود. P.K.K با خواهش، منت و تشکر کسی را در صفوف خویش نمی‌پذیرد و در این موضوع به کسی هم التماس نمی‌کند. P.K.K جنبش آنانی است که مطلقاً داوطلب هستند اهداف تاریخی را دارا می‌باشند و خواهان جنگیدنی عظیم هستند. در صفوف ما کم نیستند کسانی که در P.K.K تقریباً همانند یک سازمان خانوادگی و عشیره‌ای و یا همانند یک محفل روستایی زندگی می‌کنند. این اشخاص تا زمانی که من وجود دارم، نمی‌توانند به اهداف خویش دست یابند. بخش بزرگی از اینها از این نظر حتی به مفهوم درک رهبری نیز نزدیک نمی‌شوند. اینها در صفوف ما چه کار دارند و چه کسانی هستند؟ آنها که به اندازه کافی به امر خودسازی حزبی نمی‌اندیشند، آنها که الفبای این کار را نمی‌دانند و آنها که حتی علاقه‌ای نسبت به این ندارند چه کسانی هستند؟ با چه حقی و برای چه در صفوف ما هستند؟ گویا به اصطلاح در پی "آزادی" بوده‌اند! آنها باید بروند و موردی را که در پی آن هستند، در محیطی دیگر بیابند. در صفوف مبارزاتی ما چنین آزادی یافت نمی‌شود. در صفوف ما آزادی با داشتن شخصیت حزبی مرتبط است. آزادی با کسب شخصیت حزبی می‌تواند به دست آورده شود. کسی نباید زندگی راحت طلبانه را تحت عنوان آزادی تحمیل نماید و با تفسیر دلخواه از حزبی که با هزار و یک زحمت ایجاد شده است، چنان غافل و بی‌خبر از خود باشد که بگوید: "من از حق آزادی خویش استفاده می‌کنم" کسی نباید عقب مانده و برده باقی بماند.

ما اشخاص عقب مانده و برده را نیز نمی‌پذیریم. من وقتی هنوز ده ساله بودم در درون خانواده با این جنگیدم. از اولین عصیانم تا دوران جنگ برای خلق در برابر همه‌نوع روابط خانوادگی، قبیله‌ای و روستایی و رفیقانه‌ی بسته و فاقد ارزش سازمانی، سیاسی و اجتماعی به مخالفت برخاستم. همچنانکه در باب تعیین اصول متعالی و اهداف اصیل سالها تلاش نمودیم، در فرجام هم تصمیم به اتحادی با بنیادهای ایدئولوژیک و سیاسی مشخص علمی تحت نام P.K.K گرفتیم. برخی بدون پی بردن به میزان قداست

این امر، با تصور اینکه P.K.K امکان حیات مطابق دلخواه را به انسان می‌دهد به صفوف آن می‌پیوندند. هم‌اکنون تقریباً سه چهارم آنها می‌باشند که به P.K.K می‌پیوندند، در پی آن هستند که مسائل و بیماریهای خویش را به درون حزب منتقل نمایند.

این مسئله مشهور است که هر طبقه و لایه اجتماعی می‌گوید: "بدون سوار شدن در قطار P.K.K نمی‌توان به کردستان رسید" اینها خواهان سوار شدن بر قطار P.K.K هستند. شاید این صحیح باشد اما نمی‌توانیم به اقتضای ماهیت این کار هر کس بر اتوموبیل و قطار خویش سوار نماییم. اعضای اصلی خود را هم برای اینکه ضرری به آنها نرسد و تلاش به خرج ندهند، در ایستگاه پیاده شده و راحت زندگی کنند، سوار نمی‌کنیم، بلکه آنها را هم به یک شرط و برای بردن به جنگ در قطار خویش سوار می‌نماییم. این برخورد سایر طبقات است. اجازه نخواهیم داد آنها نیز به آسانی به چنین خیالاتی برسند. همانند من که در شرایط و دوران بسیار دشوار به تنهایی برای داشتن موضعی حزبی جنگیدم. و از این راه با کندن تدریجی صخره‌ها با چنگ و دندان پیشرفت ایجاد نمودم اینها نیز باید چنین اقداماتی حزبی داشته باشند که من انجام دادم. این در حالیست که صدها قهرمان گمنام در این حزب تلاش بخرج دادند و خونشان فداکارانه ریخته شد. رهبریت نمود تمرکز یافته‌ی آنهاست. آنها که به این امر احترام دارند باید بدانند چگونه تلاش صحیح حزبی را روا دارند.

می‌توان گفت که هم‌اکنون واقعیتی که در P.K.K در جریان است این است: آنها که اشخاصی وابسته به خود اما بسیار عقب‌مانده، بسیار بی‌حیثیت، تنبل و فاقد معیار را در درون حزب بصورت بلا درآورده‌اند، گفتار و کردار انقلابی را درک نمی‌کنند و تمامی خصوصیات بیمارگونه خویش را بر حزب تحمیل می‌نمایند. از ترجیح دادن رفیق‌بازی خویش بر حزب احتراز نمی‌ورزند. تیپ‌های بسیاری داریم که همه نوع تفسیر دلبخواهی از محیط و حزب ما ارائه می‌دهند و از قربانی شدن در طرز رفتارهای حمالی و حماقت‌وار اجتناب نمی‌کنند. اینها نمی‌توانند افقی از سطح آزادی P.K.K را نشان دهند. بلکه تنها می‌توانند بیانگر مراتب بردگی باشند.

بسیاری رتبه و مقامی به دست گرفته و خود را همچو یک مدیر در P.K.K نشان می‌دهند. به هیچ وجه این موضع را نمی‌پذیریم. انسانهایی که نوع مدیریت P.K.K را با معیارهای صحیح عملی می‌سازند، شاید به تعداد انگشتان یک دست باشند و شاید به آن تعداد هم نباشند. بسیاری از اشخاص عقب‌مانده، جاه‌طلب، ضعیف‌النفس و از خودغافل در میان مدیریت P.K.K جای گرفته و خود را پنهان می‌نمایند. اولین چیزی که باید انجام داده شود این است که اینها خویش را به صورت صحیحی ارزیابی نمایند. نود و نه درصد اینها در گزارشات خود می‌نویسند که "به بن‌بست رسیدم، در تنگنا قرار گرفتم، نتوانستم

پیروزی به دست آورم" این بدین معنی است که: "من نتوانستم در حوزه‌ی مدیریت P.K.K موفق باشم و نتوانستم مطابق معیارها برخورد نمایم" بنابراین بدون وجود شخصیت حزبی و بدون استحصال آن، چگونه پیروزی به دست می‌آید؟

دیگر باید به برخی اصطلاحات دست یابید، به این نیازمند هستید. زیرا شما خواهان جنگیدن و پیشرفت هستید نه خواهان گریز. اما چرا اصطلاحات اساسی را درک نمی‌کنید؟ هم رفقای باسابقه و هم داوطلبان تازه وارد موجود در صفوف ما راحت طلب و عقب‌مانده هستند. به همین سبب به هیچ وجه به معیارها دست نمی‌یابند. انسان از وضعیت شما دچار هراس می‌شود، من می‌پرسم که چه کسی زندگی اینها را تامین خواهد کرد؟ آنها که نمی‌توانند سرزمینی و جامعه‌ای را اول در قالب شخصیت خویش بسازند، نه تنها نمی‌توانند مجدداً میهن و جامعه‌ای از نو بسازند، بلکه حتی نمی‌توانند خود را از مشکل‌سازی برهانند. با این حال با شما چه خواهیم کرد؟ ترس ما بخاطر کسانی که هیچ چیز را از هم تشخیص نمی‌دهند و اصلاً قصد ندارند ذهن خویش را بکار برند بجاست. به همین سبب شدیداً نیاز دارید که شخصیت خود را پیشرفت دهید. با کدام شخصیت سرزمین خود را رهایی می‌بخشید، سازمان بنیاد می‌نهد و می‌جنگید؟ اسلحه‌ای به دست شما می‌دهیم، اما نمی‌دانید که چگونه پیشرفت کرده و بدون هیچ پیشروی از نا می‌افتید. در این مسئله شما گناهکارید. چنین فردی علی‌رغم اینکه در دوران بیست سالگی است اما رغبتی ندارد، هیجان، اراده و عزم در وی ایجاد نشده و شخصیتی فاقد روح است. با این حال می‌گوید: "هرگونه که می‌خواهی با من رفتار کن". حتی برده‌های اعصار اولیه این همه فاقد روح نبودند. این نشانگر انحطاط موجود در شخصیت کرد است که بدتر از بردگی است. قطعاً از خود پرسید که این تعریف به چه معناست. بردگی فرسوده معاصر هزار بار خطرناک‌تر از بردگی چهار هزار سال پیش است. هیچ لزومی ندارد که به آسانی به واژه آزادی پناه ببرید و بر بردگی اینان سرپوش بگذارید. باید بتوانید حقایق آشکار ما را با تمامی جوانب تشخیص دهید و در صورت امکان به مجال آزادی دست یابید. من برای این مبارزه می‌نمایم. علی‌رغم این همه مبارزه هیچگاه خود را به اندازه شما آزاد ندیدم. زیرا سعی دارم واقعگرا باشم. واقعگرایی به معنای توانایی اندیشیدن در تمامی جوانب و داشتن شخصیتی سیاسی و سازمانی است. بدون وجود اینها چگونه می‌توانم آزاد باشم؟ اگر یک روز شما را به حال خود رها نمایم، معیارهایی باقی نمی‌گذارید که داشتن آنها را در شأن خویش نبینند. تا می‌توانید خویش را آزاد خواهید پنداشت، راحت طلب هستید، هر چیز را می‌پذیرید، اما هیچ کاری هم از دستتان بر نمی‌آید. چنین فردی نامطلوب‌تر از برده‌هاست. این واقعیت انسانی شماست که قادر به درک خویش نیست. این معضل کرد و معضل شخصیتی است.

نظام دارای سازمان است و می‌تواند شما را نابود نماید. شما هم فاقد سازمان هستید و ورشکست می‌شوید. با این حال چه کسی حیات شما را تامین خواهد نمود؟ شیوه رهبری را می‌دانید. می‌بینید که چگونه خویش را سازماندهی می‌کند و به نیروی ادراک دست می‌یابد. شما نیز با این امر همخوانی نشان دهید. کسی چیزی به من نمی‌دهد. تنها به تناسبی که می‌توانم با تلاش خود، خویش را سازماندهی کرده و سیاسی نمایم، می‌توانم ارزشی حیاتی داشته باشم. آنجا که حتی من هم به اندازه شما نمی‌توانم دم از زندگی و آزادی خود بزنم، آنوقت وضعیت شما چه می‌تواند باشد؟ باید این را نیز درک نمایید. اگر نخواهید درک نمایید و اهمیتی برای خودسازی حزبی قائل شوید، آنوقت شما عبارت از هیچ خواهید بود. چرا هم ما و هم خویش را فریب می‌دهید؟

خودسازی حزبی شما ضروری است، که صورت نپذیرد به نوعی دیگر نخواهیم توانست به آزادی دست یابیم. چهار هزار سال است که در بدترین نوع بردگی بسر می‌بریم. از انسانی که فرسوده شده، احترامی برای خویش قائل نیست و منکر هستی و سرزمین و فرهنگ هزاران ساله خویش می‌شود، باید ترسید. شما اندکی اینگونه هستید. دلیل گریز شما از این واقعیت خویش این است که خیلی از خود خجالت کشیده اید، به تنگ آمده اید و بسیار دچار شکست گشته‌اید. اما گریز راه چاره محسوب نمی‌گردد. گریز، تسلیم شدن به دشمن است. در صفوف ما کم نیستند افرادی که خودسازی حزبی را همانند نوعی تجمل و تشریفات تصور می‌کنند که بودن و نبودن آن اهمیتی ندارد. از اینها می‌پرسم: اندوخته، فرهنگ و درک شما چیست؟ نمی‌توانید دو کلمه سخن گفته و هر اندازه توانایی و مقام به شما بدهیم، همه را به هدر می‌دهید. باید از خود پرسید که با این حال و احوال با شما چه کنم؟ انسان هستید و باید به خود اعتماد داشته باشید. تقریباً همه کس انگار به همدیگر قول داده اند که با اصرار این مسئله را تشخیص ندهند. با این برخوردها بزرگترین خطر را متوجه P.K.K می‌نمایند. بجای اینکه P.K.K را از تمام جوانب به صورت صحیح درک کرده و قواعد آن را اجرا نمایند، آن را بصورت ظاهری پذیرفته اید ولی در عمل انکار می‌کنید و همچنان به نوع زندگی خود می‌پردازید. در واقع اگر می‌توانستند به زندگی خویش هم بپردازند نیز اعتراضی نمی‌داشتیم، اما چنین چیز هم در میان نیست. این مسئله تصفیه‌گری به دنبال دارد. دیگر باید تماماً از این گذار نمود.

توان گذار از تمامی اینها در حزب ما، بهترین نیکی خواهد بود که خواهید توانست در حق خویش بکنید. اگر آموزش حزب را از تأثیر بیاندازید، نخواهید توانست خویش را از منفور بودن برهانید. چون برای شما ارزش قائل هستم بر اینها تاکید می‌ورزم. مادامی که به صفوف ما آمدید، ما نیز به شما اطمینان می‌ورزیم و برای پیشرفت شما تلاش به خرج می‌دهیم. اینها تلاش‌های بیهوده‌ای نیست. برخی چنان رفتار

می کنند که انگار از محیط ما گریزان هستند. در حالیکه تمامی مواردی که بیان نمودیم حیاتی هستند. مادامی که شما این همه هنر داشتید، پس چرا تابحال نتوانستید به نوعی در برابر دشمن پیروزی بدست آورید؟ می دانید که در برابر دشمن چیزی نبوده اید و در زندگی نیز بیانگر چه چیز هستید. پس چرا اینها را نمی بینید و چرا می خواهید به نوعی دیگر زندگی کنید؟

هر کس گرایشات دلخواهی و بینوایانه‌ای دارد که لیبرالی هم محسوب نمی شوند ولی حتی خود هم نمی دانند به چه معناست. گذشته از آن مواضع و برخوردهای فاقد اراده و بی‌هدفی دارند. وقتی بر این اساس به خلق می‌نگرم، با خود می‌گویم چه کسی به این خلق حیات خواهد بخشید. خانواده‌ها نیز مدتهاست که به معضلی برای خویش تبدیل شده‌اند. شما نیز مدتهاست که به بالای سر خویش تبدیل شده‌اید. نمی‌توانید اینگونه سر بار ما شوید. بزرگترین مقاومت، قبل از هر چیز توانایی حرکت و توانایی تامین حیات خویش است. قبلا می‌گفتند: "به لطف آغایم، شوهرم و پسرم زنده هستم" و حال هم می‌گوید: "به لطف حزب زنده هستیم" در حالیکه باید بگویید: "با تلاش خویش، خود را زنده نگه می‌دارم نه با تکیه بر قدرت دیگران". در اینجا تعریفی از شخصیت ارائه می‌شود که تا حد غائی آزاد و نوین است و این نیز شخصیت حزبی است. می‌خواهیم حزبی را که با نیرو و تلاش ذاتی و در سایه رابطه با انسان آزاد، تاسیس شده است، در ایجاد تجدید در یک جامعه دخالت دهیم و در صورت لزوم در بازآفرینی آن و تکوین ملی آن و فشار به حوزه بین‌المللی موثر بیفتد و آن جامعه را به پیروزی برسانیم. P.K.K دارای ژرفای ایدئولوژیک و سیاسی است، خرده‌بورژواهای بسیاری با چنین ژرفایی در P.K.K به ضدیت بر می‌خیزند، با اساس گرفتن مواضع دلخواهی خود و قبولاندن آن به هر کس، با یکدیگر به رقابت بر می‌خیزند. اینها دانسته و یا نادانسته در صدد پاکسازی ما هستند. ما نمی‌توانیم اینها را بپذیریم. این برخوردها به معنی نپذیرفتن خودسازی حزبی است.

داشتن شخصیت حزبی بزرگترین فداکاری و تعالی است

بدون خودسازی حزبی، مبارزه ملی و رهایی میسر نمی‌گردند. خودسازی حزبی اساس همه چیز است. قبل از آب و نان باید خودسازی حزبی را بیاموزید. جوان هستید و چندان خسته نشده‌اید. ما برای فراهم آوردن امکانات آموزش ایدئولوژیک، برقراری رابطه دوستی و ایجاد نوعی مجال مبارزه، سالهای سال مشغول شدیم. در حالیکه شما امکانات حاضر را فرو می‌پاشید و سبب شکست می‌گردید، حتی مناسبات گروهی حاضر را هم فرو می‌پاشید. دسته‌ها و گروهانها تحت امر شما هستند اما حتی یک درس و آموزش حزبی را هم از اینها دریغ می‌کنید. علی‌رغم اینکه در درون خلق هستید، قادر به دادن آموزشی

فراخور نیستید. روابط شما در محیط ما در سطح عالی حزبی نیست. شما از این گریزان هستید. مگر ما چه نوع انسانی بودیم که سعی نمودیم به تنهایی موفق به کاری غیرممکن گردیم و جهت متقاعد کردن انسانها به راه افتادیم؟ این کار بدان سبب نبود که ناچار به آن کار بودیم و یا دلمان میخواست، بلکه وظیفه‌ای بود که تاریخ آن را امر می‌کرد. اگر واقعاً در صدد کسب هویت و حیثیت می‌بودیم، غیر از این راه چاره‌ی دیگری نمی‌داشتیم. اینها برای شما نیز مصداق دارند. قطعاً باید شما نیز هویت و حیثیتی داشته باشید. کم مانده که رفقایمان تمامی اینها را فراموش نمایند. مواضع بسیار ناچیز و فاقد افق و مواضعی که به هر قدری رضا می‌دهند، اشتباه می‌باشند.

نسل‌کشی تاریخی که روی ما اجرا شده و تحمیل‌های غیرانسانی روا داشته شده، مستلزم پافشاری در داشتن شخصیتی پرچانه و کامل است. اگر اینگونه باشید، پس بسوی انجام وظایف بشتابید. فراموش نکنید که در بجای آوردن وظایف نبوده‌اید، حتی قادر به نظارت بر خود نیسید و نمی‌توانید خود را در مقایسه با خط‌مشی در موقعیت فعلی هم حفظ کنید. شخصیتی آشفته دارید، اگر تکیه‌گاه‌های متعددی به شما داده نشود، انسجام شخصیتی خویش را از دست خواهید داد. با این احوال مسئله رزمندگی چه می‌شود؟ قبلاً انتظار ایجاد شرایط زندگی از عشیره، پدر و مادر می‌رفت و اکنون هم این انتظار از حزب می‌رود. در صفوف ما نمی‌توان اینگونه زیست، بلکه باید با توان ذاتی خود زندگی کنید و این نیز اندیشه و توان اجرای اندیشه است. همه از تلاشهای من در این موضوع آگاه هستید. خود شاهد هستید چیزی که دشمن هر روز آن را مورد بحث قرار می‌دهد، زندگی ماست. سعی می‌کنم حضور دشمن را بخوبی بینم. می‌گویند: "چرا نتوانستیم آپو را کنترل نماییم، باید فرد مسئول این خطا را بکشیم." نهادهای ترکیه به سبب اینکه نتوانستند در برابر برخوردهای سازمانی‌ام در بیست سال قبل مانع‌سازی نمایند، امروزه با همدیگر درگیر شده‌اند. بزرگترین دغدغه ترکیه این است که چرا نتوانستند مانع من شوند. چون شخصیت سازمانی داشتم و نتوانستند مانع شیوه و رویه‌ی سازمانی‌ام شوند، نتوانستند این کار را بکنند. شما چنان برخورد می‌کنید که انگار اصلاً متوجه نیستید. به هر تقدیر ارباب و یا کسی که باید اداره‌تان نماید حضور دارد! من، نه ارباب هستم و نه شما را مثل ارباب اداره می‌نمایم! در این موضوع دچار اشتباه می‌شوید. وقتی شخصی امری را که بدان امیدوار بود نیافت، نباید خیالهایش را درهم بشکند.

فقط کسانی که سعی دارند همانند من شوند می‌توانند با من همراهی نمایند. این پیشروی، یک پیشروی بسیار صعب، اصیل و هدفمند است اما به نظر من متعالی‌ترین و تنها راه پیشروی است. باید رهبری را حداقل حتی به اندازه دشمن درک کنید و سپس مدعی پابندی به وی شوید. این پابندی‌های متقابلانه را به کناری بگذارید. پابندی صحیح توانایی دستیابی به شیوه پیشروی و عزم، اراده و روح لازم برای در

پیش گرفتن راه است. صداقت این است. محرومیت از این سبب دورویی می شود و نشانگر پنهان نمودن اهداف طبقاتی و فردی خویش است. در روبه ما انسانها اجازه باقی ماندن این موارد در صفوف ما را نمی دهند. این را می توانید با مشاهده زندگی کسانی که در اولین پیشروی ما در دوران تشکیل گروه مشارکت نمودند نیز ارزیابی نمایید. باری دیگر نگاهی به زندگی **حقی، کمال، خیری و مظلوم** بیندازید. این شخصیتها را چه زود فراموش نمودید، چه زود زندگی آنها را فراموش نمودید؟ آیا این بی احترامی بزرگ نیست؟ آیا اینها در مسئله P.K.K مقاومت بزرگی از خود نشان ندادند؟ آیا علی رغم اینکه در محیطی که امکانات امروزی نبود، در قیامتی سرخ و محیطی جهنمی بودند، زندگی بزرگی پیشه نکردند و مبارزه بزرگی صورت ندادند؟! اینها P.K.K بی بودند و نمونه بارز جوهر اصیل P.K.K می باشند. نگرشی که با هیچ انگاشتن آنها، P.K.K را جنبش اقتدار و دارای همه نوع امکانات بیندارد و تصور کند که اگر به P.K.K وارد شود، چیزی را که در دولت و خانواده ندیده است را در آن خواهد یافت و با آن زندگی خواهد کرد، قطعاً موضعی اشتباه است. اینها خودفربیی می کنند، P.K.K اجازه نمی دهد کسی از آن ارزشها سوء استفاده کند و به نابودی آنها همت گمارد.

اساسی ترین مبارزه ای که تابحال صورت داده ایم، مبارزه بخاطر اصرار P.K.K بر خصوصیات اساسی خویش است. بسیاری از این نظر نیز به ما توجهی نمی نمایند، و با این پندار که در این موضوع به ناحق و به اجبار امتیازاتی داده ایم و رهبریت در این موضوعات غافل است، خودفربیی می نمایند. می توان گفت شدیدترین جنگی که سالهاست می کنیم، مبارزه در راه داشتن شخصیت حزبی و عدم عدول از آن است. داشتن شخصیت حزبی، تعالی می باشد و بزرگترین فداکاری است. شاید همه چیز خویش را از دست بدهیم اما به هیچ وجه شخصیت حزبی را از دست نخواهیم داد. این مبارزه شدیدترین جنگ است و گرنه می دانید که با گرفتن اسلحه در دست و شرکت در درگیری ها و عملیات های جنگی، نمی توان شخصیت حزبی داشت. به نظر من اینها مشغولیهایی هستند که بیشتر از فایده به ما ضرر می رسانند.

هنوز کسی نتوانسته نوع پیکارجویی P.K.K را در حوزه نظام بازتاب دهد. برای بازتاب دادن این بر معیارهای حزب اصرار می ورزیم. این جنگ اندکی هم با اصرارهای ما پیش می رود. اگر من بر این معیارها اصرار نمی ورزیدم، امروزه اثری از حزب و مبارزه باقی نمی ماند و همه چیز به خدمت دشمن درمی آمد. به سبب اینکه بر ایجاد شخصیت حزبی اصرار ورزیدیم، امروزه در جبهه های مختلف مبارزه می کنیم و می جنگیم. با فشار به عرصه ی بین المللی نیز وارد شدیم. این تنها بیانگر یک چیز است و آن هم اصرار خط مشی رهبری من بر داشتن شخصیت حزبی است. زندگی در چارچوب شخصیتی حزبی، مشغول شدن با معضلات ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی است. به شکلی متمرکز و شدید اینگونه زندگی

نمودیم تا این دستاوردها را به دست آوردیم. در کنار این امر، این مسائل برای رهبریت یک اشتیاق است و موضعی هم نیست که با تحمیل و فشار کسی از بالا پذیرفته شود. به سبب اینکه اینها حیاتی‌ترین ارزشها هستند، با آگاهی بر اینکه هیچ چیز به این اندازه مهم نیست، این مبارزه را در پیش گرفتیم و سعی می‌کنیم که آنگونه زندگی نماییم. باید شما نیز دارای چنین روحی باشید.

من خودسازی حزبی را بعنوان یک دستور و یا صرفاً بعنوان نوعی اقتضای انضباطی بر شما تحمیل نمی‌نمایم. سبب اصرار من این است که به نظر من بدون حزب زندگی و توسعه‌ای در کار نخواهد بود. امروزه در واقعیت اجتماعی ما شاه راه ایستادگی در برابر همه‌نوع محرومیت‌ها، از بستر خودسازی حزبی درون شخصیت خویش می‌گذرد. چون این را عمیقاً و زود درک نمودم، فهمیدم که یک حزب برای یک خلق همه چیز است و یک حزب انقلابی واقعی از آب و نان ارزشمندتر است. داشتن شخصیت حزبی به معنی داشتن باارزشت‌ترین زندگی است. از صمیم قلب با اعتقاد به لزوم این مهم، تمامی تلاش را به خرج دادم و اقدام به بزرگترین کار نمودم. آیا این کار من سبب مرگم شد و یا قیامت بیا شد؟ دقیقاً برعکس بهترین کار را کردم و صحیح‌ترین تصمیم را در شخصیت گرفتم. شما هم باید چنین تصمیمی را اتخاذ نمایید. این نیازی اساسی است. به تنهایی قادر به برآوردن این نیاز نیستیم اما اگر همه کمابیش اینگونه شخصیت حزبی کسب نماید، می‌توان با موفقیت بسوی هدف شتافت.

من اندکی این را تحقق بخشیدم، شما باید بیشتر از آن را تحقق بخشید. تلاشهای ما در این موضوع را همانند راهگشایی برای خود و دستیابی به مجال انجام کاری در حال حاضر ارزیابی نمایید، کاری که شاید اگر تنها می‌بودید قادر به انجام آن نمی‌گشتید. در کنار این باید مابقی کار را نیز بجای آورد. تلاشهای من را بعنوان آخرین تلاشها و یا بعنوان پیروزی در همه چیز برای خود ارزیابی نمایید. این تلاشهایم می‌تواند راهگشای سرآغازهای شما و یا تحول چیزی به چیز دیگر باشد که قابل اجرا است ولی به تنهایی قادر به انجام آن نبوده اید. مابقی کار تلاشی بسیار بیشتر را می‌طلبد و آن هم وظیفه شماست. تعریف صحیح این است. کسی اجازه ندارد فکر کند که رهبریت همه کارها را انجام داده و سهم آنها تنها زندگی کردن است. آنهایی که این را هم درک نکنند و حتی بگویند: "به هر تقدیر رهبری بزرگ اندیشیده است و موفق به انجام کارهای بزرگ شده، پس نیازی به درک ما نیست" در اولین لحظه دچار شکست می‌شوند.

تاریخ حزب تقریباً به بیست و پنج سال یعنی به یک ربع قرن نزدیک می‌شود. علی‌رغم اینکه تنها راه خودسازی حزبی این مواردی است که بازگو کردیم، عکس آنها مواردی هم هستند که دچار بزرگترین فرسودگی شده‌اند. تپهای شخصیتی بسیاری در درون صفوف ما وجود دارند که چنان رفتار می‌کنند که

انگار با P.K.K ایی غیر از نوع کنونی، جنگ میسر می‌گردد. چیزی نمانده که خصوصیات شخصیتی این تیپ‌ها، عادات زندگی و فرهنگ تلاش نکردنشان برای سازمان در صفوف ما حاکم شود. این نیز به معنی جنگ طبقه مقابل و جنگ نظام، واپسگرایی، کوری، غفلت و انواع ضعیف‌النفسی‌هاست. شاهد مدیرهایی بسیار فریبکار و جاه‌طلب و فرماندهانی بسیار متقلب هستیم. تمامی اینها در حال جنگ با سازمان هستند. آنها که تاریخ بزرگ حزب ما را اینگونه تفسیر نموده و آن را از آن خود فرض می‌کنند و کسانی که اینگونه در صفوف حزب جای می‌گیرند، در واقع در برابر ما می‌جنگند. البته که نتایج این اعمال خود را خواهند دید. هیچ‌کسی نباید فراموش کند که در حال یک جنگ هستیم. همه باید با توجه به اینکه امکانات این جنگ، این حزب و این تحریک جنگی را با هزار و یک زحمت و بصورت معجزه‌وار ایجاد نمودیم، باید برخورد نمایند. آیا شرایط زندگی را برای این غافلان، ناآگاهان از خود، جاه‌طلبان، ضعیف‌النفسها، برده‌ها، بی‌ذهنها و بی‌دل‌های موجود در صفوف ما آماده نگه خواهیم داشت؟ مهمتر از این، ممکن نیست که اینها بدون در پیش گرفتن آگاهی و بدون دیدن لزوم بکار انداختن ذهن در صفوف ما زندگی کنند. قطعاً باید P.K.K را از تمامی این جوانب درک نمایید. من بر سر کسی منت نمی‌گذارم و نیازی هم به این نیست. ادعا می‌کنید که با تمامی توان خویش برای پیشروی در این راه آماده هستید. به سبب جدیتی که در این مورد داشته و معنایی که برایش قائل هستید می‌گویم که [اگر آنگونه است] بنابراین راه درست این در درک اینچنین این حزب و فهم عمیق آن است.

در چالش با آرزوهای خود قرا نگیرید. ما به نوعی دیگر هیچ ارزشی نداریم. من بدون حزب و شخصیت حزبی در واقع بینواترین شخص جهان می‌گردم و این را در سخنان تحلیلی خویش بسیار تشریح کردم. شخصیت آپو بدون داشتن یک حزب و اساس قرار دادن معیارهای آن، بینواترین شخصیت جهان است و حتی هیچ محسوب می‌گردد. او به سبب اینکه اندکی سازماندهی را در همه چیز ایجاد نموده است و بتدریج به سطح حزبی رسانده، هستی یافته است. این در عین حال گذار از شخصیت کردی، نجات از نابودی و مرگ و موفقیت در امید به زندگی نوین است. شخصیت آپو به سبب توانایی در تحقق این امر، امروزه هست. حتی دشمن هم اینها را درک کرده است، از آن درس‌هایی فرا گرفته و دچار رعب می‌گردد. آنکه به مخالفت با ما برخاسته یک زن است^{۷۸} اما تقریباً بقیه آنها همانند رزمندگانی عالی برای

^{۷۸} اشاره به تانسو چیلر، نخست وزیر وقت جمهوری ترکیه است. تانسو چیلر، دبیر کل حزب راه راست (Dogru Yol Partisi) DYP و

نخست وزیر ترکیه که پس از کشتن تورگوت اوزال و آغاز دوران ترور سیاه و جنگ و یژه به عنوان جناح سیاسی رژیم جنگ و یژه مسبب تخریبات و بی‌خانمانی و جنایت‌های فاعل مجهول در کردستان گردید. در انتخابات سال ۲۰۰۳ با شکست سخت حزبش از دبیر کلی استعفا کرده و آن را به "محمد آغار" که او نیز از عوامل جنگ و یژه است سپرد.

اربابهایشان کار می‌کنند. شما هر چه پیش می‌روید، تنبل می‌شوید و حتی نمی‌توانید چیزهایی را که دشمن از ما فرا می‌گیرد، فرا بگیرید. این به معنی اصرار بر معیارهای سنتی کردی و معیارهای قدیمی بردگی خلقه‌هاست. خود را عاقل تصور می‌کنید اما بسیار بینوا هستید. آیا دشمن دیوانه است که این همه با روه و شیوه‌ای مشخص و با شدت بر ما فشار می‌آورد؟ خیر، درست برعکس، دشمن در پی آن است که این سرزمین ما را هر چه بیشتر استثمار کند، هر چه بیشتر ما را برده‌وار به کار گیرد و این زندگی تهوع‌آور را هر چه بیشتر تداوم بخشد. به سبب ناآگاهی شما از زندگی، برای تان شما هیچ اهمیتی ندارد که رهایی میهن و یا دستیابی به آزادی و شخصیتی با حیثیت دشوار است یا نه. بنابراین شما نخواهید توانست به چنین حیاتی نزدیک شوید و حتی تصور چنین حیاتی را نکنید، چرا که همانند دود سیگار در هوا محو می‌گردید و از بین خواهید رفت. نخواهید توانست صاحب غرور، شرف و اراده باشید.

باید از خویش بپرسید که چه کسی پیروز می‌گردد و چه کسی قادر به زندگی است و بتوانید جوابهای واقعگرایانه بدهید. در برخوردهای شما رفتارهای کودکانه بسیاری می‌بینم. مقصود من از کودکانه، شخصیهایی است که در بیست - سی سالگی همانند کودکان برخورد می‌کنند. سایر کودکان، کودکانی مطلوب هستند، کودکانی که حدود ده سال دارند، کودکان نیکویی هستند و درک نیکویی هم از سخن دارند. اما کودکانی فاقد شادابی و طراوت شما، کودکانی بسیار بدی است. یعنی در پیش‌نگرفتن زندگی از طرف شما نوعی تحقیر است. می‌دانید که به مثابه خلق هر اندازه قدمت داشته باشیم به همان اندازه نیستیم. هر اندازه تصور کنیم که زندگی می‌نماییم، به همان اندازه زندگی نمی‌کنیم. به اندازه‌ای که خویش را چیزی بپنداریم، به همان اندازه هیچ هستیم. چرا نباید اینها را ببینید؟ از اینها می‌گریزید و بنابراین نمی‌توانید زندگی کنید. چون نمی‌توانید ببینید، قادر به برخورد سازمانی هم نمی‌شوید. آنوقت هم اعتراف می‌کنید که "فردپرست، راحت‌طلب، ضعیف‌النفس، دارای جسارتی کورکورانه و مدیر و فرمانده‌ای متقلب" هستند. این است کائوس (آشفستگی) گُردها. این یک واقعیت است که در جامعه‌ی کرد کسی که خویش را اربابی بزرگتر از دیگران می‌داند، حتی به یک ژاندارم هم التماس می‌نماید. پیداست که گذار از تمامی اینها با داشتن علاقه‌ای بسیار وافر به خودسازی حزبی - که در رهبری نیز نمود یافت - و توان مبارزه لازم برای آن از تمامی جوانب میسر می‌گردد. به تناسبی که به این عمل کنید، حق زندگی را به دست خواهید آورد. اگر بهانه‌های متعددی برای عمل نکردن به آن مطرح کنید و از موانع داخلی و خارجی و دلایل گوناگون بحث نمایید و در اجرای وظایف ظفره روید. زندگی را بدون مبارزه از دست خواهید داد. حتی بدون آغاز جنگ زندگی را از دست داده و با این در حق خویش بزرگترین بدی می‌کنید.

از این نظر رهبریت به معنی دستیابی به واقعیت جنگ است. شما واقعیت جنگ را درک نمی کنید، نه تنها نمی توانید جنگ را درک کنید و انجام دهید بلکه علی رغم اینکه در جنگ هستید متوجه آن هم نیستید. آیا این همه بیچارگی معقول است؟ میان مدیریت، آموزش و سازماندهی جنگ و شما شکاف بزرگی است. چه شد، مگر خواستار جنگ مسلحانه نبودید، کجاست شخصیت لازم برای این کار؟ بیست سال است که با تمام قدرت خویش سعی دارم تا امکانات جنگی را ایجاد نمایم، امکاناتی که شما بیشتر از دشمن آنرا از بین می برید. سعی نمودم شخصا در این حوزه بیست هزار نفر را یک بک آموزش دهم. آنها که بیشتر از همه ادعا داشتند، این امکانات را به هدر دادند و نتوانستند چیزی بر این امکانات بیفزایند. علی رغم اینکه در خارج از وطن و سخت ترین شرایط هستم، هنوز هم به تولید ادامه می دهیم اما آنها که در داخل میهن هستند آن را به هدر می دهند. وقتی اندکی از آنها انتقاد می کنیم، قهر می کنند. سبب پیروزی چه چیزی و شکست چه چیزی می شوید و چگونه شرایط حیات خویش را فراهم می نمایید؟ آیا چنین از بین رفتنی معقول است؟ آیا چنین نابودی پذیرفتنی است؟ اما تمامی اینها در نظر شما تقدیر محسوب می گردند. تمام اینها نگرشهایی عقب مانده بوده و برخوردهایی هستند که انواع شکستها را در خود می پروراند.

توان مشارکت در مراتب مبارزه P.K.K حتی از پیروزی هم مهمتر است. سالهاست که سعی دارم معنی اینها را به شما یاد دهم. عدم درک اینها و زندگی در چالش با آن قابل قبول نیست. دشمن را فراموش کرده و نود درصد از مبارزاتم در برابر این نگرشها می باشد. در صفوف ما بیمارها، بردگیها و ضعیف النفس های گوناگونی هستند. کسانی هستند که دچار بیماری قدرت طلبی زود هنگام هستند و خود را مرکز همه چیز می پندارند. با تحقیق در تاریخ حزب، تمامی اینها را خواهید دید. بدون تشخیص اینها و گذار از آنها و درک عمیق موارد صحیح، خود را از بین خواهید برد. فراموش نکنیم که تاکنون در حیات خویش همیشه اینها را نادیده گرفتید اما این بار دیگر باید درک کنید. فرصتهایی را که برای آموزش به شما داده شده اند را کوچک نشمارید. حتی اگر یک گروه کوچک هم صداقت داشته باشید و از امکانات بخوبی استفاده نماید، این برای وطن کافی خواهد بود. اگر آموزش برایم لازم می بود، شب و روز خود زحمت می کشیدم و تا رساندن خویش به پیروزی، صرفاً برای این کار حتی تنفس را هم متوقف می نمودم. حال هر جا که بروم، زندگی من برای حزب خواهد بود و می توانم موفقیت آن را تضمین نمایم. شما نمی توانید به همان شکل چنین ادعایی بکنید و این عهد را با خود ببندید. زیرا هر جا که می روید حزب را از یاد می برید. معیارهای حزب را مدتهاست که فراموش شده و انواع فردپرستی و پراکتیک کنتراپی در محیط ما گسترش داده می شوند؛ پس از آن هم در برابر مشکلات بیچاره می مانید و

می خواهید رهبریت حزب مداخله نمایند. حتی اگر آماده هم باشیم ممکن نیست همیشه به امداد شما بیایم. از این نظر معیارهای حزب را فرا بگیرید و اگر پای قولا خود هستید، آن را عملی نمایید.

ما همیشه و در همه جا نماد حزب بودیم. در حالیکه شما در محلی آماده و حتی در جاییکه همه چیز حزبی است نه تنها الگوی حزب را جلوه نمی کنید، بلکه آن را تصفیه می نمایید. این رفتار را از کجا آموختید؟ من خودسازی حزبی را اینگونه به شما یاد ندادم. در تمامی تحلیلاتم خودسازی شدید حزبی اساس کار هستند. تمامی آن دوران تاریخی، سال به سال، ماه به ماه و روز به روز مملو از درسهای چگونگی حیات در راه یک حزب هستند. من یک تلاشگر بزرگ راه حزب هستم. به میمنت اندکی موفقیت در اینکار، امروزه تاریخ برای ما در مسیری دیگر پیش می رود. اگر بر اراده خویش حاکم باشید، اگر عهدهی در راه شرف با خود ببندید باید با کسب شخصیت حزبی خویش، لیاقت تان را ثابت نمایید. یک خودسازی نیک حزبی کلید طلایی است و همه چیز را باز می کند، اما اگر کلید حزب در دست شما نباشد و سخت ترین کار را هم بکنید، نمی توانید جز یک بیچاره چیز دیگری باشید.

فکر نمی کنم چندان فرسوده شده باشید. جوانی و پر انرژی بودنتان کفاف موفقیت در خودسازی حزبی را می دهد. اگر برخی ناتوان از خودسازی حزبی باشند، می توانیم آنها را به جایی دیگر بفرستیم. اگر چنان ضعیف النفس باشید که موفق به خودسازی حزبی نشوید و دست از خود بشوید، پس باید برداشتی دیگر در موردتان داشت. من باور ندارم که چنان ناتوان باشید که در خودسازی حزبی ناتوان بمانید. آنهایی که قدرت خودسازی حزبی را ندارند از کدام جنگ می توانند سخن برانند؟ اگر ما خواهان پیروزی در این مدت کوتاه باشیم، راه این از خودسازی حزبی می گذرد. اگر این همه نیازمند جنگ، پیروزی و بنابراین زندگی آزاد باشید، باید به اندازه کافی و به شیوه صحیح، شخصیت حزبی کسب نمایید. این کلید طلایی آن کار است. انسانهایی معتقد، فداکار و جسور هستید، بنابراین باید تمامی اینها را با خودسازی حزبی ثابت کنید. از امکانات موجودی که برای بحث و تحقیقی در اینکار به شما داده شده است، استفاده نمایید. با تفکری بزرگ، هر چیزی را که برای هر کسی لازم باشد، به او بدهید. در محیط ما زمینه بحث نامحدود می باشد. به مقتضیات این امر پایبند بمانید و مرد عمل باشید. فکر کنم دلیل آمدن شما به محیط ما شیفتگی شما نسبت به چشم و روی ما نیست، بلکه برای فراگرفتن برخی درسهای اساسی تاریخی به محیط ما آمدید. اینها را بیشتر از حد لازم به شما می دهیم، اگر شیوه فراگرفتنش را ندانید با شما به هیچ وجه کلنچار نخواهم رفت. کسی که برطرف کردن یک نیاز بسیار تاریخی و اساسی را حتی به ذهن خویش خطور نمی دهد، در نظر من غیرقابل نجات است. نسبت به کسی که اصول زندگی حزب را

بصورت لازم اساس کار قرار نمی‌دهد، خشمگین می‌شوم. اگر اینچنین عمل نمایید، آشکارا می‌گویم که حتی نمی‌خواهم چشمم به شما بیفتد.

به نظر من خودسازی صحیح حزبی بر هر چیز ارجحیت دارد. اگر کسی خودسازی حزبی را به بازی بگیرد و موجبات آن را بجای نیاورد، بیشتر از دشمن نسبت به او خشمگین می‌شوم. این برخوردها بیشتر برای شما مصداق دارند. هنگامی که معیارهایتان، معیارهای حزبی نباشند، همدیگر را قبول نکنید و خود و اطرافیان خود را تا زمانی که شخصیت حزبی کسب نکنند، نبخشند. البته که چنین جنگی دشوار است، مبارزه سازمانی دشوارترین جنگهاست. بدون وجود مبارزه سازمانی، چه کسی به شما گفت که این مبارزه به پیروزی خواهد رسید؟ بدون وجود یک سازماندهی مستحکم، چه کسی به شما گفت که می‌توان جنگید؟ تمامی اینها را شما ایجاد می‌نمایید. سرباز زدن مصرانه از سازماندهی مورد نیاز حزب ما به معنی در پیش نگرفتن حیات حزبی است. چیزی نمانده که این رفتار بر همه چیز شما حاکم گردد. در برابر این تحمیلها تنها من ایستادگی می‌نمایم؛ اگر من هم با آنها مخالفت ننمایم، به سبب این گرایش ما نیز با یک حمله‌ی بسیار کوتاه مدت دشمن - همچنانکه بر سر بسیاری از مقاومتها و شورشها آمد- دچار نابودی خواهیم شد. این، وضعیت بدشگونی است که این شخصیتها دانسته و یا نادانسته راهگشای آن می‌شوند. می‌خواهند بار دیگر تاریخ منفور را رقم زنند. در حالیکه ما می‌خواهیم تاریخ آزادی را شکست‌ناپذیر نماییم و معتقدیم که حیثیت را بدست آورده‌ایم. باید بتوانید این را درک کنید.

شخصیت متعالی بدست آمده چندان مطابق تصور شما نیست. دنیای ناچیز خویش را اساس می‌گیرید و نمی‌توانید از نوعی شیفستگی احمقانه فراتر روید. در حالیکه ما بیانگر چیزی فراتر از آن هستیم. رهبریت سرچشمه‌ی حیاتی فوق‌العاده بوده است و آن را تداوم می‌بخشد، امکانات حیات را ایجاد کرده است و آن را میسر می‌گرداند. حداقل در این سهم شویید و در صورت امکان در این مشارکت نمایید. بر این اساس به انسان بودن خود اعتماد نمایید. اگر ابتدا جسارت به خرج دهید که چنین انسانی شوید، در این موضوع دورو و دارای شخصیتی نامنسجم نخواهید بود. اگر بر این اساس موفق شوید که تا حد ممکن ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی باشید و اقدام به خودسازی حزبی انجام کنید، بدان معنی است که پیشروی نیرومند کرده‌اید. مواضع و برخوردهایی که تحت نام بردگی، شخصیت، شرف و احترام واقعی می‌توانید عنوان نمایید، اینگونه ایجاد شده و حاکم خواهند گردید و پیروزی هم این است.

همانطوری که مشاهده می‌شود، موارد ذکر شده معنادار هستند و برای شما هم بسیار مصداق دارند. جوان هستید و چندان خسته و فرسوده هم نشده‌اید. حداقل به چنان سطحی از خودسازی حزبی برسید که شما را بصورت محرمانه و شرافتمندانه پیش برد. اگر بر عدم دستیابی به این اصرار ورزید هیچ ارزشی

نخواهید داشت. در این وضعیت به هیچ وجه از من انتظار نداشته باشید که به شخصیت شما و احترام قائل شوم. از این نظر انسانی بسیار بی‌رحم هستم. با آنها که بدون توجه به معیارها زندگی می‌کنند، به شیوه‌ای بسیار بد رفتار می‌کنم. از این نظر نیز رهبریت را با تمامی جوانب بشناسید. در برابر آنها که معیارهای سازمانی را به بازی می‌گیرند جنگی دیوانه‌وار به راه می‌اندازم. نمی‌خواستم چنین مبارزه‌ای را در درون حزب صورت دهم، اما به سبب اینکه برخی تصور می‌کردند که رهبری را فریب داده‌اند و دانسته و نادانسته، غافلانه و یا آگاهانه فرسوده خواهند نمود و با چنین فریبکاری برخورد کردند، من نیز مجبور مانده و چنین مبارزه‌ای را بنیان نهادم و سخت‌ترین مبارزه هم این بود.

درس حزب، به معنی **مبارزه طبقاتی درون حزبی** است. این هم در درون P.K.K تقریباً در حد و قواره معیارهای جهانی انجام می‌شود. مبارزه طبقاتی درون حزبی با چنان قدرتی صورت می‌گیرد که می‌تواند تمامی فاکتورهای مسبب فروپاشی رنال سوسیالیسم را از میان برداشته است و امکان درپیش‌گیری یک راه سوسیالیستی نوین را برای انسانیت بوجود خواهد آورد. اگر ادعایی دارید این مهم را تشخیص دهید و از این نظر هم مشارکتی مثبت در مبارزه صورت دهید. شجاعت و رفاقت هم این است. ارزشمندترین رابطه نیز مناسبات دوستانه و زندگی است.

روی این مسئله تماماً و شدیداً کار می‌کنم. فراموش نکنید که امپریالیست‌ترین نیروی جهان هم ما را "خطرناکترین سازمان تروریستی" ارزیابی می‌نمایند. این نیز به این معنی است که با زورگوترین رژیم‌های جهان که در برابر هر جنبش آزادیخواهی دشمنی می‌کنند، مبارزه می‌کنیم. ضدیت آنها در برابر ما هم بر این اساس است. بنابراین مطابق با این باید از تمامی جوانب یعنی: قداست حیات، چگونگی پیکارگری عظیم در راه زندگی؛ در روح، ذهن و سازماندهی و بدون مشغولیتی غیر از این، زمینه را برای شما فراهم آوریم و از آن استفاده نماییم. به طور خلاصه باید خودسازی حزبی را اینگونه عملی سازید. آنها که خودسازی حزبی انجام می‌کنند، در تمامی حوزه‌های مبارزه با موفقیت از پس هر نوع وظیفه‌ای برمی‌آیند. هیچ مانعی نمی‌تواند آنها را از رسیدن به پیروزی بازدارد. هر چند برخی از رفقا شهید شدند، اما آنها که باقی مانده‌اند اگر نخواهند، می‌توانند بر این اساس تا پیروزی کامل پیش روند. درک همه‌جانبه‌ی P.K.K اینگونه است و اجرای آن، بهترین نیکی خواهد بود که در حق خویش خواهد بود و به همان اندازه هم روشن‌ترین شکل پایبندی شما به عهدی که بسته‌اید، این بجای سربار رفیق خود شدند، در برداشتن بار او سهیم شوید، مقتضیات پایبندی به خلق‌تان را بجای آورید و همچنین به اعتقادات و اندیشه‌های اصیل پایبندی نشان دهید.

معتقدیم که اندکی نماینده پیشروی اینچنینی گشته‌ایم. من خود نیز با این زندگی کرده و همانطور که می‌بینید این به معنی پیروزی بزرگی است. شما باید بیشتر از ما پیروزی را بنیان کار خود قرار دهید. نباید زندگی بی ارزش با استفاده از پیروزیهای معمولی ما پیروزی‌ها که نباید در آن اغراق ایجاد نمود را به هیچ وجه در شأن خویش ببینید. با دلایل بسیار گوناگون تنها توانستیم این موفقیت‌ها را بدست آوریم. این اعمال ما بیشتر امکان موفقیت برای شماست. اگر این را نه به عنوان یک نتیجه بلکه به عنوان یک سرآغاز تلقی نموده و بخواهید موارد لازم برای پیروزی را انجام دهید، این بهترین راهی خواهد بود که برای خود انتخاب خواهید کرد. اگر موجبات این را بجای آورید، زندگیتان معنای ارزشمندی خواهد داشت. این نیز قطعاً به معنی خودسازی صحیح حزبی و به تناسب خودسازی صحیح حزبی، مبارزه داخلی و خارجی در حزب است. بر این اساس مبارزه‌مان تا به پیروزی، موفقیت‌آمیز خواهد بود.

۲۲ آوریل ۱۹۹۵